

جلد پنجم

# بیان الفرقان

## غیبت و رجعت

تالیف

حضرت تاج الاسلام آیتہ... آقایی حاج شیخ محبتی قزوینی

خراسانی دامت برکاتہ

مستصدی طبع و نشر

موسی خسروی

جلد پنجم

بیان الفروقات

غیبت و رجعت

تالیف

حضرت حجة الاسلام آية الله العظمى آقا میرزا محمد باقر مجلسی قزوینی

(توابع ۱۳۸۷ هـ.ق)

خراسانی و امت برکات

متصدی طبع و نشر

موسی خسروی

حق طبع محفوظ برای مؤلف است

چاپ طوس - مشهد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### مقدمه

پس از اتمام جلد چهارم بیان الفرقان بنام (میزان القرآن) که در امامت نگاشته شد و مقصود مهم آن کتاب اثبات لزوم وصی برای هر نبی مخصوصاً پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اثبات وصی و خلیفه بلا فصل آن بزرگوار علی علیه السلام بود در نظر گرفته شد رساله مختصر و نافع در رد شبهات غیبت و رجعت نوشته و تتمه میزان القرآن قرار دهم .

این منظور بیشتر مورد تأیید قرار گرفت که در اعصار اخیره راجع بوجود مبارك ولی عصر ولی الله اعظم سلام الله علیه شبهاتی القاء شده و بعضی از معاندین بی علم و ادب عقیده شیعه را در این موضوع دستاویز حمله و توهین نموده اند و خارج از حدود عقلانی سخنانی گزاف بهم بافته سرمایه اغراض مادی خود قرار داده اند اکنون بتأیید خداوند متعال شرحی جامع و مختصر و ساده از نظر تحقیق و بی طرفی ، با نهایت انصاف در رد شبهات و کمال استحکام در ذکر مدارك مینویسم . امید است که برای همگان مفید واقع شود و هر منصفی که با نظر پاک بدون تعصب و عناد بخواند مقصد را کاملاً یافته تصدیق نماید :

چون نظر ما بیان حق برای اهل حق و حقیقت است مدارك شیعه را بطور تفصیل ذکر میکنیم و در آخر کتاب بواسطه اینکه مخالفین ما از جهت مدارك هم اعتراضی نداشته باشند بمدرك عامه نیز اشاره خواهیم کرد تا هر کس خواسته باشد بتفصیل اطلاع بر آنها حاصل کند بسهولت بتواند مراجعه نماید .

و نیز بر دانشمندان مخفی نیست که مسئله رجعت در اعصار گذشته مورد

بحث ورد نبوده و جمعی از بزرگان گرچه از جمله ضروریات نشمردند لکن از قطعیات و مسلمات دانسته‌اند فقط جمعی از عامه چنانکه در اصل غیبت اشکال کرده بر رجعت نیز اشکال نموده‌اند .

در عصر ما بعضی که تخصصی در معارف حقه ندارند رجعت را از عقاید عوام شیعه معرفی کرده و اسلام را از قول بر رجعت مبرا دانسته‌اند اشکالاتی بخیال دلیل و تشکیکاتی بر مدارك نموده، غافل از اینکه بزرگان شیعه کتبی در این موضوع نوشته‌اند و همین اشکالات را که از ایرادات پوسیده قدیم عامه است کاملاً جواب داده‌اند. ما نیز بجهت فوق‌الذکر در نظر گرفتیم پس از پایان یافتن بحث اول (غیبت) به بحث دوم (رجعت) پرداخته مقصود و مدعای از رجعت را بیان کنیم و ایراداتی که بر اساس فلسفه و غیر آن وارد کرده‌اند و حاکی از بی‌اطلاعی از قواعد حکمت و فلسفه است توضیح دهیم و جواب آنرا بیان کنیم، در آخر کتاب اشاره اجمالی بمدارك شیعه می‌نمائیم تا هر که طالب باشد بتواند رجوع نماید .

از خداوند دانا و توانا و مهربان توفیق و تأیید می‌طلبیم، و از ساحت قدس حضرت ولی عصر بقیه الله المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خواهانم که از خداوند متعال مسئلت نماید این مقصود بهترین وجهی اتمام پذیرد . و راهنمای جویندگان و اهل انصاف گردد، و بهره سرشاری به محبتین آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین ببخشد، این نگاشته را نیز باقیات الصالحات نویسنده قرار دهد و از نظر ولایتی خود بهره‌مند فرماید .

وَالسَّلَامُ عَلَیْ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى

أَيَا حَجَّةَ اللَّهِ الَّتِي لَيْسَ جَارِيًا      بغيرِ الَّذِي يَسْرُ ضَاهُ سَابِقُ أَقْدَارِ  
وَيَأْمَنُ مَقَالِيدُ الزَّمَانِ بِكَافَّةٍ      وَنَاهِيكَ مِنْ مَجْدٍ بِهِ خَصَّهُ الْبَارِي  
أَغْنَتْ حَوْزَةَ الْإِيمَانِ وَأَعْمُرَ رِبْوَعَهُ  
فَلَسْمَ يَنْبِقُ عَنْهَا غَيْرُ دَارٍ فِي آثَارِ

«شيخ بهائی»

\*«(یاد بود از روح شریف رفیق شفیق مرحوم حجة الاسلام آقای نوغانی)»\*

ای حجت حق پرده زر خسار بر افکن      کز هجر تو ما پیرهن صبر دریدیم  
ایدست خدا دست بر آور که زدشمن      بس رنج کشیدیم و بسی طعنه شنیدیم  
شمشیر کجبت راست کند قامت دین را  
هم قامت مارا که ز هجر تو خمیدیم

تعداد هزار نسخه از این کتاب در چاپخانه طوس  
مشهد رمضان ۱۳۸۰ قمری مطابق با اسفند ۱۳۴۹  
شروع بطبع گردید

« وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ »  
« كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ »  
« لِيُؤْتِيَهُمْ لَدِينِهِمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ »  
« وَلِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي وَلَا يُشْرِكُونَ »  
بہی شیئاً

نور ۵۴

قسمت اول

غیبت

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا ونبينا ومولانا  
 محمد وآله الطاهرين ، الهداة المهديين \* سيما بقية الله في البلاد ،  
 وراسم مصالح العباد ، وخليفة الله ، العالم بعلمه والقادر بقدرته ،  
 المصلح النهائي للعالم والمحيي لدين جده النبي الخاتم الحجة القائم  
 المنتظر والمربي الالهى الاكبر ، امامنا وهادينا ابى القاسم (م، ح، م، د)  
 المهدي ابن الامام الحسن العسكري سلام الله عليه

\* ( قسمت اول ) \*

« غیبت »

در باره غیبت وجود حضرت بقية الله ارواحنا فداه از چند جهت لازم است بحث

و بر رسی شود .

اول - عقیده شیعه درباره آنحضرت بهیچوجه مستلزم محال عقلی نیست .

دوم - در بیان اینکه اعتقاد شیعه در صفات کمالیه و طول غیبت و عمر و آثاری

که پس از ظهور آنحضرت واقع میشود نیز محال عادی نمیباشد ، و آنچه در اینمورد

گفته شده صرف استبعاد است .

سوم - ذکر دلیل بر اثبات معتقد شیعه : که امام غائب شخص خاص و معین است ( م ، ح ، م ، د بن الحسن العسکری «ع » ) و توضیح اینکه آن دلیل آیا عقلی باید باشد یا منحصر بتنصیص و نقل معتبر است .

چهارم - فوائد و ثمراتی که در زمان غیبت بر وجود مبارک آن حضرت مترتب است و دفع این اشکال : که امام غائب را چه فایده و ثمری است .

### گفتار مربوط باثبات جهت اول

گمان نمیرود هیچ خردمندی ادعا نماید که اعتقاد شیعه در موضوع وجود ولی عصر عجل الله له الفرج از محالات عقلی است . یعنی از امور ممتنعه بالذات است که در مقابل امکان و ممکن ذاتی قرار میگیرد .

گرچه واجب و ممکن و ممتنع بالذات از اصطلاحات واضحه است و محتاج به توضیح نیست ، لکن برای توضیح و تنبیه ، ممتنع ذاتی را تشریح میکنیم .

ممتنع ذاتی - چیزی میگویند که تنها تصور آن کافی است که عقل حکم بر محال بودن وجود و تحققش بنماید . مانند اجتماع ضدین ، یا متناقضین . چنانچه حکم به هستی و نیستی یکشیی واحد در زمان واحد بنمائیم . باینطور که گفته شود زید اکنون در جهان هم هست و هم نیست . قطعاً چنین امری محال است .

شاهد قطعی بر این مدعا رجوع بوجدان است . آیا کسی تصور وجود و موجود بودن فردی از انسان کامل را که بعداً ذکر میشود بمدت یکی دو هزار سال مثلاً محال میدانند؟ و مانند تصور هستی و نیستی و بودن نبود شخص معین در زمان واحد می بینند؟ یا يك تصور کاملاً آشکار میشود که طول عمر چنین فردی عادی و ممکن است نه محال و ممتنع ، ازیشرو بیش از این توضیح نداده عمده بحث را راجع بجهت دوم و سوم و چهارم



قرار می‌دهیم که بیشتر اهمیت دارد .

## گفتار دربارهٔ جهت دوم

عقیدهٔ شیعه بوجود ولی عصر مستلزم محال عادی هم نیست

اگر کسی بگوید که وجود و حیات امام زمان (ع) محال عقلی و ممتنع ذاتی نیست ، لکن بر حسب عادت محال است که شخصی اینقدر عمر کند .

سؤال می‌کنیم مقصود از محال بودن آن بر حسب عادت چیست ؟ اگر منظور از محال عادی این است که مطابق با قواعد طبیعی نمیباشد . مانند پریدن انسان که محال عادی است چون پرواز انسان با قوانینی که در او خلق شده مطابقت ندارد . آیا وجود و طول عمر امام زمان هم اینطور است ؟ مطابق با اسباب و قواعد طبیعی نیست . اگر کسی ایندورا یکسان ببیند میسر سیم طول عمر امام زمان بچه دلیل و برهانی مخالف با قواعد طبیعی است ؟

در اینجا لازم است توضیح بخواهیم که وجود امام عصر (ع) را محال دانستن بواسطهٔ کدامیک از جهات زیر است .

۱- آیا مقاماتی که شیعه برای امام زمان (ع) قائلند محال است ۲- یا طول غیبت و عمر آن حضرت ادری است محال ؟ ۳- یا بنظر عده‌ای فوائد و ثمراتی که که بر وجودش مترتب است در زمان غیبت محال دیده میشود ( که امام غائب این فوائد را داشته باشد ) ۴- یا آنچه شیعه قائل است که بعد از ظهور بدست آنجناب انجام میشود محال بنظر میآید .

خارج از این چند توهّم نیست لابد آنکه محال میدانند بواسطهٔ یکی از همین جهات است ما بخواست خدا هر يك را بترتیب بر رسی می‌کنیم تا کاملاً آشکار شود

که هیچکدام محال نیست .

توهّم اول (محال بودن مقامات) تصور نمیشود کسیکه از زمره عقلاء و دانشمندان و اهل اطلاع از تاریخ حالات بزرگان بشر بوده و تاریخ حکما و نوابغ عالم که دارای نفوس قویّه و ارادات نافذه بودند بر رسی کرده باشد توهّم نماید که معتقدات شیعه در باره امام غائب (ع) امری محال است .

زیرا که معتقدات شیعه درباره امام (ع) اینست : امام یعنی شخصیکه با امر خداوند متعال از طرف نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم منصوص بوصایت و ولایت الهیّه باشد و دارای قسمتی از عادات که لازمه زندگانی بشر در جهان طبیعت است می باشد ، علم و قدرت و اخلاق پسندیده در او تکمیل یافته در تمام صفات کمال که بشر میتواند دارا شود سرآمد همگان است و با امر خداوند قادر و دانای تام و تمام ، دارای اراده قوی و نافذ و دعای مستجاب و متصرف در موجودات میباشد و دارای علم و معرفت بحقایق موجودات است و همچنین صاحب خوارق عادات و معجزات و مقرب در گاه حضرت پروردگار می باشد با تمام این خصوصیات در مقام بندگی بنده خاص خدا و مطیع فرمانبردار است این است عقیده شیعه اجمالاً در باره امام (ع) اگر کسی وجود چنین شخصی را در عالم محال بداند البته وجود انبیاء و بزرگان و حکماء را هم محال میداند ، و باید اقلّاً بتواریخ و کتبی که در این موضوعات از بزرگان نوشته شده مانند مقامات العارفین و اسرار الآیات ابن سینا رجوع نماید ، چنانچه بخواهیم شرح زندگی این شخصیتها را بدهیم از منظور خارج شده باید نوشته ای مستقل ترتیب داده شود .

باید متوجه بود که روی سخن در موضوع امام غائب ع با کسی است که معتقد

بانبیاء و ادیان و نبوت حضرت ختمی مرتبت و امامت ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین میباشد زیرا کسیکه منکر این موضوع مسلم (نبوت) و رکن مهم اسلامی است حق بحث در وجود امام غائب ع را ندارد ، مانند کسیکه منکر خدا باشد و دلیل بر وجود رسول و

پیغام آور از طرف خداوند را بخواهد یا کسیکه منکر پیغمبر باشد و درخواست اثبات جانشین و وصی پیغمبر را نماید پس بحث در وجود امام غائب ع پس از تسلیم اصل نبوت و مقامات امام ع است (و مالزوم دین و اثبات نبوت را با دلائل محکم مطابق با قرآن مجید و سنت سنیه حضرت سید المرسلین در جلد نبوت بیان الفرقان بیان کرده ایم) پس بنا بر آنچه گفتیم معلوم شد مقاماتی که شیعه درباره امام غائب (ع) قائلند سبب محال بودن وجود حضرتش نیست و نمیشود و اصل کلی این مطلب در محل خود ثابت و روشن است .

## توهم دوم

طول عمر و غیبت امام زمان (ع) موجب محال بودن وجودش نیست

طول عمر شریف و غیبت آن حضرت نیز موجب محال بودن وجودش نیست . زیرا که منتها توهمی که در این موضوع میشود این است که بشر بر حسب قوی و استعدادی که خدا باو عطا فرموده و دارا شده است متجاوز از صد تا دویست سال عمر نمیتواند بکند و بالمشاهده با نظر به تواریخ قطعی که از سالهای دراز در دست داریم کسی بقدر عمر شریف آنحضرت عمر نکرده است و موازین و قوانین طبیی از قدیم و جدید شاهد و دلیل قوی بر این مطلب است که مزاج انسان استعداد این مقدار از زندگی را ندارد

جواب این شبهه از دو نظر است : اول اینکه طول عمر بشر خلاف عادت و طبیعت و محال عادی مانند پریدن انسان نیست زیرا که قوای پریدن در انسان اصلاً خلق نشده و موجود نیست ، اما قوای زیست و زندگی در بشر موجود است ، فقط اشکال درزیاد و کم بودن این قوا است

مطابق قواعد فلسفه و حکمت هر طبیعتی که در عالم طبیعت موجود و قابل

زیاد و نقیصه باشد بمقتضای اینکه طبیعت کمال اقصای خود را طالب است باید فرد کامل از آن طبیعت در عالم موجود شود و بر این قاعده و اساس مسائل فلسفی چندی مترتب گردیده از آن جمله وجود فرد کامل در بشر است که از چنین فردی تعبیر به نبی یا حکیم شده است مطابق این قانون مبرهن فلسفی مزاج و استعداد عمر و زندگی بشر مراتبی دارد و زندگی گاهی يك هزار سال یا دو هزار سال یقیناً اقصی مراتب امکان زندگی بشر نیست بلکه بیشتر از اینها هم ممکن است مگر دست ما و اراء الطبیعة جلوگیری کند چنانچه معتقد ملّین این است که زیاد و کم شدن عمرها بسته به خواست و اراده خدا است و بنا بر سائر مشربها بحسب وجود موانع و مزاحمات است زیرا که بقاء و کثرت عمر تمام بشر خلاف نظام احسن است

بالجمله مطابق قوانین فلسفه گر چه طول عمر اکثر بشر که چندین هزار سال عمر کنند مخالف با نظام احسن است لکن طول عمر يك فرد یا افراد کمی خلاف نظام و قانون طبیعت نیست بلکه ممکن یا لازم است. چنانچه قبلاً توضیح دادیم باید فرد کامل از انسان وجود داشته باشد

**نظر دوم -** قطع نظر از این قانون فلسفی طول عمر بعضی از افراد بشر خلاف عادت و طبیعت نیست زیرا که واضح است زندگی هر فرد بستگی بصحت قوای مزاجی او دارد هر مقدار مزاج صحیح و قویتر باشد مقتضی بقاء زندگی بیشتر خواهد بود و تولید مزاج قوی در انسان و صحت آن، بواسطه موجوداتی از قبیل نور و آب و هوا و خاک و اغذیه و ادویه و غیر اینهاست و بقاء و صلاح مزاج در هر آنی محتاج ببدل مایتهحلل و حفظ اعتدال است، قوانین طبی و بهداشت بر این اساس استوار میباشد

پس از توضیح این مقدمه بطور اختصار میگوئیم: چه مانعی دارد و چرا خلاف عادت باشد کسی در قوای روحی و علمی چنان قوی باشد که بکیفیت تولید مزاج صحیح و قوی و حفظ آن و خصوصیات نافع و مضر مزاج و بدل مایتهحلل علم داشته باشد

که بتواند مزاج خود را بعد اعتدال نگهدارد و به زندگانی خود مدتی بیشتر ادامه دهد و امروز نیز بسیاری از دانشمندان برای حصول این مقصد در سعی و کوشش میباشند زیرا که موانع و مزاحمت اگر اتفاقی باشد ضرر بطول عمر یک شخص معین یا اشخاص معدودی ندارد چون موانع اتفاقی بوده و دائمی نیست و اگر علی و معلولی باشد ممکن است شخص، عالم بموانع و مزاحمت و رفع آنها باشد و اگر باراده و اختیار الهی است چنانچه معتقد ملّین خصوصاً مسلمین میباشند باز خداوند متعال بمقتضای حکمت و مصلحت، شخصی را چنانکه بکیفیت حفظ مزاج و صحت آن عالم فرموده بموانع و مزاحمت و دفع آنها هم عالم فرماید، چنانچه تاریخ زندگانی پیغمبر اکرم (ص) کاشف این گونه امور و قضایا است طالبین بحالات زندگانی آن وجود مقدّس رجوع فرمایند در تاریخ حال امام حسن و بعضی از ائمه دیگر مشهور است که آنوجودات مقدّسه را مکرّر ستم خورانیدند تا آن زمانیکه اجل حتم آنها نرسیده بود معالجه میفرمودند پس بر شخص منصف غیر معاند ظاهر است که طول عمر امام ع مخالف عادت و طبیعت و ممتنع عادی نیست بلکه باقواعد و مبانی علمی و فلسفی تطابق کامل دارد، آنچه تا کنون ذکر شد بر طبق قوانین فلسفه و موازین طبیعت و عادت بود لکن بر اساس دین مبین و معارف قرآن مجید جواب اسهل از آن است که بیان کردیم

برای توضیح بعنوان مقدمه گوئیم: فلاسفه قائلند، چون اسرار طبیعت بر اغلب مردم مکتشف نیست امور را که بدان سابقه ندارند یا کمتر مشاهده میکنند خرق عادت و طبیعت مینامند ولی در نظر آنکه عالم با اسرار طبیعت باشد آن امور عین آثار طبیعت است و بر اساس معارف اسلامی میان معجزه و خرق عادت بشری که در ظاهر شبیه یکدیگرند فرق میباشد یعنی اگر امری بر طبق قوانین طبیعت بفعل بشر انجام گیرد، علت و جهات و اسباب آن بر مردم مجهول باشد خرق عادت است و اگر امر غیر عادی مستند بماوراءالطبیعه باشد خواه اسباب طبیعی در کار باشد یا نباشد، معجزه است

که برای اثبات نبوت و تحدی بدست انبیاء عظام و برای اثبات حق بوسیله ائمه ع انجام میگردد و تشخیص و فرق بین خرق عادت بشری و معجزه در مقام اثبات نبوت در کتاب نبوة القرآن مشروحاً ذکر شده است

اینک پس از ذکر مقدمه می گوئیم : وجود امام زمان عجل الله فرجه از ابتداء کیفیت ولادت و عمر و غیبت و ظهور و زندگانی تمام خرق عادت است چنانچه خواهد آمد که یکقسمت از امور آنحضرت بوضع زندگی موسی و عیسی «ع» تشبیه شده است از بیانات گذشته ظاهر شد چنانچه کسی تصدیق داشته باشد که در افراد بشر اشخاص فوق العاده و دارای خارق عادت می باشد منکر وجود مبارك ولی عصر عجل الله فرجه نخواهد بود ، بلی ممکن است قبل از تأمل و تنبیه بنظر جمعی مستبعد آید چنانچه یکقسمت از صنایع امروز اگر در زمانهای گذشته شنیده میشد عده ای از محالات و جمعی از امور بعیده می شمردند اما اکنون پس از کشف خصوصیات و دیدن آنها ، بسیار سهل شمرده میشود بنا بر آنچه گفتیم غیبت و طول عمر بنظر بدوی و عامیانه از امور بعیده محسوب شده و لکن پس از تأمل و تنبیه بسیار سهل و از امور طبیعی یا از قبیل معجزات و کرامات تلقی میشود و بهیچوجه امتناع عادی نداشته ، از مستبعدات تصدیق عقل و عقلا نیز نخواهد بود . (جواب توهم سوم در گفتار جهت چهارم مشروحاً ذکر میشود)

**توهم چهارم .** اما آثاری را که شیعه پس از ظهور آنحضرت معتقدند . آنست که آن وجود مبارك پس از آنکه عالم را ظلم فرا گرفته باشد ظهور کرده پراز عدل و داد خواهد فرمود چنانچه روایات زیادی باین مضمون وارد است و باحکام جدش رسول خدا حکم خواهد فرمود و احکام معطله و از بین رفته قرآن را زنده و جاری خواهد کرد آن مقدار از معتقدات شیعه که مسلم است و مطابق با روایات متواتره است همین است ، مطالب دیگری هم گفته شده لکن مورد تسالم تمام شیعه و مفاد روایات متواتره نیست علاوه بر اینکه اخبار مربوط بحضرت حجت و رجعت و قیامت ، در بعضی از

باشد و یا اینکه سخن درصغری و اثبات شخص امام زمان است که امام زمان کیست و فرزند چه شخصی است و دلیل آن چیست

اما دلیل درمقام اول یعنی دلیل بر لزوم وجود امام زمان همان دلیلی است که در بحث امامت و خلافت بیان شده و ما مفصلاً در جلد چهارم بیان الفرقان بیان کرده ایم این معنی روشن است که قرآن مجید محتاج به مبین و رافع اختلاف است و در زمان رسول اکرم منحصر بوجود مبارك او بود، پس از رحلت نبی اکرم کسی است که آنحضرت او را با امر الهی معین فرموده است اگر چنین نباشد خاتمیت رسول اکرم (ص) و همیشه بودن احکام و معارف قرآن مجید (« که ضروری و مسلم است ») ناتمام و موجب بروز اختلاف و رفع حقائق و معارف و نشر بی دینی و حرج و مرج در عالم میگردد و البته این امر نقض غرض از بعثت و ارسال رسل و نزول قرآن خواهد بود، تمام مفاصدیکه در تاریخ اسلام واقع و اکنون مشاهده میشود بعهده کسانی است که با این اصل مبارزه نموده گفتند: **حسبنا کتاب الله و دعاء الی الحق و اوصیاء رسول خدا را** خانه نشین گردید ولی در زمان ظهور دولت قرآن دیگر هیچگونه مهلتی برای این قسم از مردم نخواهد بود برای تفصیل بیشتر بمیزان القرآن رجوع فرمائید

بلی مطلب مهمی که در اینجا باید تذکر داده شود اشکالی است که در افواه و اذهان غالب مردم موجود است و آن این است که از غیبت امام (ع) بیش از هزار سال میگذرد و در ملت اسلام و امت رسول اکرم **صلی الله علیه و آله** اختلافات در اصول و فروع از حد احصاء خارج شده و مسلمین بفرق شیعه - سنی - متکلم - حکیم - عارف - اشعری معتزلی - اصولی - اخباری - زیدی - حنفی - واقفی - شیخی - صوفی و ... و ... تقسیم گشته اند اختلاف احکام زیاد شده بطوریکه منتهی بمذاهب اربعه یارای مجتهد و فقیه یا قطب و شیخ الی غیر ذلک گردیده و هر دسته در اصول و فروع دین روشی خاص اتخاذ نموده اند اگر این اختلافات مرضی خدا و رسول است پس احتیاجی بوجود امام

عَلَيْهِ السَّلَامُ نیست و اگر مرضی خدا نیست بانبودن امام یا غیبت آن حضرت نقض غرض واقع است و برهان بر لزوم ارسال رسل و انزال کتب برای رفع اختلاف و رساندن بشر را به سعادت تا تمام خواهد بود، چون اختلافات وجود دارد و امام غائب نمیتواند بر طرف کند

**جواب اشکال :** اولاً برهان بر لزوم امام را به همان معنائی که معتقد شیعه است در کتاب میزان القرآن مشروحاً بیان کرده ایم و در اینجا بطور اختصار اشاره می کنیم چون خلقت خداوند لغو و عبث نمی باشد و بشر با استعدادی که برای کسب کمال و نیازی که بقوانین و تعیین حدود و حقوق دارد، بخودی خود نیز نمی تواند راه سعادت دو جهان را پیدا کند و بطریقی که مرضی خداوند است عمل نماید و خدا را چنانکه باید پرستش کند لذا نیازمند بر اهتدائی میباشد که از طرف خداوند مبعوث شده باشد.

خداوند از راه لطف بر بندگان نیازمندی آنان را بر آورده و پیغمبرانی فرستاده که با معجزات آنانرا تأیید کرده است تا حجت خداوند بر خلق تمام باشد و آنان را مختار کرده که بحسن اختیار یا سوء اختیار خود بهر راهی که خواهند پروند

( اناهدیناه السبیل اما شا کراً و اما کفوراً ) همین امر دلیل بر لزوم امام عَلَیْهِ السَّلَامُ بعد از پیغمبر میباشد که اگر رسول اکرم وصی و جانشین معین نکند و امت را بحال خود گذارد، از بعث انبیاء نقض غرض و در واقع امر رسالت ناقص و گویا پیغمبری نیز نمرستاده است چنانکه در قرآن مجید میفرماید: ( و ان لهم تفهیل فما بلغت رسالتهم ) این عمل یعنی نصب امام ربطی بحصول مقصود که به سعادت رسیدن تمام افراد بشر باشد ندارد، چون حصول مقصود امری است اختیاری و بدست بشر است که مکلف به پیروی از او امر خداوند میباشد و ربطی بفعل خداوند ندارد چنانکه بصریح آیات قرآن حضرت نوح سالهای دراز قوم خود را دعوت نمود ولی در اکثر آنان اثر ننموده چنانچه در قرآن میفرماید ( و ام یزد هم دعائی الا فرارا ) و نیز حضرت یونس سالها دعوت نموده اثر نکرد و عذابهای گوناگون در امم سابقه روی این اساس و سوء اختیار



خود آنها بودا گر بعثت انبیاء علیهم السلام دائر مدار تأثیر بود بیشتر آنان نباید مبعوث میشدند چون عدم تأثیر رسالت آنها در قوم خودشان مسلم بود مانند حضرت نوح و یونس و غیر آنها پس لزوم بعثت انبیاء از نظر این است که از جانب خداوند متعال راه برای رسیدن بمعارف باز باشد و کسی را برای خدا حجت نباشد که اگر میفهمیدیم و بسوی ماسر سولی فرستاده میشد ما پیروی از حق مینمودیم و لزوم وجود امام علیه السلام هم عیناً مثل لزوم بعثت انبیاء است و ابداً ربطی بشصدیق مردم و عمل بقول امام علیه السلام ندارد .

پس اختلافی که در اشکال توضیح داده شد از ناحیه خود بشر است و اگر عمل بوظائف میگردند البته رفع اختلاف میشد بعبارت دیگر فرستادن پیغمبران مثل عطا کردن عقل است به بشر که خوب و بد را تمیز داده و بر طبق احکام عقل عمل نمایند تا نائل بسعادت ابدی شوند و بشر با اختیار خود از احکام عقل سرپیچی کرده خویش را بدبخت و درچار عذاب الهی می نماید یا از احکام عقل اطاعت نموده سعادت مند و متنعم به نعمت های جاودانی می شود .

اینك قضاوت كنید چه قدر باطل و اشتباه است که کسی بگوید چون بشر پیروی از عقل نمیکند خداوند چرا به او عقل عنایت فرموده یا بگوید اعطاء عقل به بشر لازم نیست زیرا آنها عمل باحکام عقل نمیکند از توضیحات گذشته کاملاً واضح میشود که دلیل بر لزوم وجود امام علیه السلام تمام و بدون اشکال است غیبت و اختلاف بواسطه سوء اختیار خود بشر است و منافی با برهان نیست .

## گفتار درباره جهت چهارم

### فوائد امام ع در حال غیبت

اگر کسی توهم کند و بگوید : ناچار در زمان غیبت این اختلاف بوده و هست اگر چه بفعل بشر باشد امام ع هم در صورت غیبت رفع اختلاف نمی نماید چون برای بشر از وجود امام غائب فائده ای مترتب نیست پس ممکن است باراده و خواست خداوند متعال امام زمانیکه معتقد شیعه است هر وقت ظهورش نزدیک شد از نسل امام یا از غیر امام همانوقت متولد بشود و بموقع خود ظاهر گردد عالم را هم پراز عدل و داد نماید ، چه لزومی دارد که سالها قبل تولد یافته باشد و مدتی غائب باشد ، گوئیم فائده وجود امام غائب برای بشر عیناً همان فائده ایست که برووجود هر یک از ائمه دین مترتب بود در زمانیکه بسط ید نداشته و مغلوب ستمگران زمان خود بودند .

فائده اصلی همان بود که حجت از طرف خداوند بر خلق تمام باشد که اگر کسی میخواست هدایت شود و مطالب و معارف حقه را اخذ کند وسیلهٔ برایش فراهم باشد و نتواند بگوید اگر حجت بود ما طلب حق و متابعت از او کرده هدایت میشدیم ( لولا ارسلنا رسلنا لفتنتبع آیاتك الايه ) و اگر فرضاً هیچ فائده غیر همین نباشد لازم و واجب است که امام ع در هر عصری وجود داشته باشد

بر گشت این شبهه باین است که بگویند چون خلفاء اطاعت پیغمبر را نکردند نصب علی (ع) بی مورد بود اگر گفته شود در زمان حضور امام ع حجت باین معنی صحیح است و اما در زمان غیبت چون دسترسی با امام ع نیست حجت تمام نمیشود و فائده ای که ذکر شد برای امامیکه غائب است نخواهد بود همی گوئیم فوائد بیشماری برووجود امام غائب مترتب است که پنج قسمت را تذکر میدهیم .

**فایده اول :** وجود مبارك امام غائب برای حجت بودن بر خلق کافی است علت غیبت امام علیه السلام نیز عصیان است ، اگر امام (ع) خائف نبود غائب نمیشد چنانچه در اخفاء و خفاء ولادت آنحضرت خواهد آمد که در صدر پیدا کردن و کشتن آنحضرت بودند ، از آنجائیکه بنا بود احیاء امت و اسلام بدست مبارك آنحضرت واقع شود بنابراین غیبت شد. اگر گفته شود عصیان بشر باین معنی دائمی است و هرگز برای فرمانبرداری از دین حاضر نخواهند شد پس باید هرگز امام هم ظهور نکند .

**جواب :** عصیان بشر تا حد محدودی مانع از ظهور حضرت است یعنی تا موقعیکه نوامیس و حقایق اسلام بکلی از بین نرفته باشد و اما وقتیکه ظلم و جور عالم را فرا گرفت حقایق و احکام الهی و قرآن بکلی تعطیل و ارکان اسلام منهدم گردید ظهور بقر و غلبه و اصلاح کلی لازم خواهد شد بهمان دلیل که راجع با ارسال رسل و نصب امام گذشت ، چنانکه تسلیم ظاهری و خانه نشستن علی علیه السلام باین نظر بود که کاملاً اسلام از بین نرفته بود . ازینجهت پس از درگذشت حضرت رسول یکی از حاضرین در میان جمعیت گفت اگر کسی بگوید بزمان جاهلیت برگردید چه خواهید کرد هیچ کسی جواب نداد. علی علیه السلام فرمود هر کس چنین بگوید سر از پیکرش خواهم برداشت یعنی صبر میکنم تا موقعیکه حقایق اسلام و قرآن باقی باشد صبر و صلح امام حسن علیه السلام و قیام مولی سیدالشهداء حسین ابن علی (ع) نیز روی همین نکته و اساس بوجود آمد که حقایق قرآن نزدیک به از بین رفتن بود بالجمله زمانیکه احکام بکلی تعطیل و دین خدا ضایع گشت حضرتش قیام خواهد کرد بخواست و نخواست مردم مربوط نخواهد بود چنانکه مضمون بسیاری از روایات و ادعیه این است مخصوصاً در دعای شریف ندبه که بیان خلاصه روایات است تصریح بهمین مطلب شده

**فایده دوم :** چنانچه قبلاً ذکر شد غیبت امام محدود بیک حد معین نیست که حتماً تعیین شده باشد لذا اگر مسلمین جداً امام را خواسته و کاملاً مطیع و فرمانبردار

باشند ظاهر خواهد شد .

**فائده سوم :** از کجا برای اشکال کننده و امثال او معلوم شده است که وجود امام غائب علیه السلام برای اهلش و کسانی که آنها را مشکلاتی از مسائل و معارف و حوائج رخ داده و جداً متوسل بآنحضرت شدند بی اثر بوده و حل مشکل ننموده و بوسیله آن حضرت بمقاصد خود نائل نگشته اند ، اگر رجوع بقضایا و تواریخ حالات بزرگان شود اطمینان حاصل خواهد شد که صدها نفر متوسل بامام غائب علیه السلام شده و بمقاصد خود رسیده اند یا آنکه بعضی از بزرگان در امر مهمی اشتباه کرده اند ، امام (ع) رفع اشتباه فرموده است در عصر ما که عصر تاریک و بی عقیدگی مسلمین بحقائق اسلام است از این قبیل قضایا دیده شده گذشته از اعصار سابق که مانند سید رضی و شیخ مفید و سید بحر العلوم و امثال آنها زیاد بوده و کمال اعتقاد و توجه را بوجود مبارك آنحضرت داشته اند ، و بکسب فیوضات از طرف ایشان نائل شده اند .

کیست بگوید من جداً بآنحضرت متوسل شده و نتیجه نگرفته ام

**فائده چهارم :** از کجا ثابت و معلوم شد که وجود مبارك امام غائب علیه السلام مؤثر در نفوس و انقلاب نیات سرکشان عالم نباشد که پس از تصمیم ظلم و جور بر بیچارگان آنها را از نظر و رأی خود بر گرداند چنانچه فلاسفه معترفند که صاحب اراده قوی میتواند تأثیر در عالم بنماید و موجب انقلاب یا اصلاح شود آیا همین تأثیر ممکن نیست بنابر عقیده شیعه درباره امام علیه السلام وجود داشته باشد چقدر بی انصافی و ظلم است که این نحو از امور و فوائد را در حق يك نابغه ای از نوابغ دینی یا فلسفی تصدین بکنند و در مورد امام غائب که خلیفه و حجت خدا بر مردم است مورد اشکال قرار دهند

بعضی از معاندین بی سواد از اهل تسنن در عصر ما پیدا شده اند که برخلاف مشی بزرگان خود وجود مبارك آنحضرت را انکار و مورد حمله بر شیعه و استهزاء قرار داده اند خداوند متعال چنین اشخاص بی ادب و معاند را مخذول و منکوب فرماید ،

بالجمله این نیز یکی از فوائد وجود مبارك آنحضرت روحی فداه میباشد احتمال این فایده از طرف آنحضرت برای اثبات قدعای ما کافی است چه رسد بفوائد قطعیه‌ای که ذکر کردیم .

**فائده پنجم :** فائده مهم دیگری که بر وجود مبارك امام غائب عجل الله فرجه مترتب است رد وافحام و خوارشدن کیش سازان و ریاست طلبان است ، صاحبان ضلالت و بدع و اقطاب ، که میگویند بین خلق و خالق همیشه باید واسطه فیض باشد و واسطه فیض در موجودات عالم و در تکوینیات کافی نیست بلکه باید بین خدا و انسان واسطه فیضی باشد که از طالبین و سالکین دست گیری نموده آنها را بمقاصد عالیه و مآرف راقیه حقه برساند و الا خاقت عبث و بیفائده خواهد بود و متصور آن از این بیان اثبات شیخیت ، قطبیت ، درویشی ، تصوف و امثال این بدعتها است که خود را واسطه فیض بین خالق و مخلوق معرفی کنند و برای اثبات امامت خویش مسلمین را بضلالت انداخته . ایجاد اختلاف و بدعت نموده اند ( خدا لهم الله )

وجود ولی عصر علیه السلام که واسطه واقعی بین خدا و خلق است دکان این شیادان را بسته و دام تزویرشان را بباد میدهد شیعیان دیگر با بودن ولی الله اعظم هرگز فریب این قبیل اشخاص را نخورده سر باستان احدی بنام قطب و شیخ یا صوفی و درویش نمیگذارند ولی باید توجه داشت که این شیطان صفتان برای ادامه ریاست خود بعنوانین مختلف دام بر سر راه پیروان ائمه علیهم السلام گشاده با نیرنگهای گوناگون در صدد سست کردن اعتقاد آنها بقرول خودشان زیر خرقه خویش بیاورند و استفاده کنند .

مثلا میگویند : امام غائب فایده‌ای ندارد باید حاضر و در دست رس مردم باشد این نحو بیانات را دست آویز و مایه رواج بازار خود قرار داده راهی برای زیاست خویش باز میکنند بنام نائب امام زمان یا جانشین با این استدلال خود را معرفی می نمایند دست دیگر قدم فراتر گذاشته شخص امام زمان علیه السلام را انکار می کنند بهمان

دلیل و برهانی که ذکر شد گویند در هر عصری يك امامی که هادی بشر باشد لازم است آن شخص بقول ایشان همان قطب و مرشد است گروهی نظر بهمین دلیل گویند امامت و حق تربیت و اسرار از حضرت رضا صلوات الله علیه بمعروف کرخی منتقل گردید و سلسله متصل فعلاً بجناب بوق علی شاه رسیده و او قطب زمان و نگهدارنده آسمان و زمین است اگر از آنها مطالبه دلیل شود می گویند باید زیر خرقة داخل و تسلیم شوی تا حقایق را به بینی ، اگر کسی مطابق میل آنها رفتار کرد و حیللهای ایشان را فهمیده فریب نخورد و ارادت پیدا نکرد گویند قابل و اهل نیستی

**بالجملة :** از اعظم فوائد وجود مبارك امام غائب (ع) بستن این دکانهای بدعت و ضلالت و رفع اختلاف از بین بشر است ، افسوس چنانچه با حضور حضرت امیر المؤمنین علی ع و نصوص صریحه مردم خدا و رسول و عقل را نافرمانی و عصیان نمودند و حق آن حضرت را غصب کردند و در نتیجه بجای رفع اختلاف ایجاد اختلاف شد ، نسبت بوجود مبارك امام غائب هم از اول امر عصیان بشر مانع مقصود شد بلکه این امر نه تنها نسبت بائمه هداة «ع» واقع گشت بلکه نسبت بتمام انبیاء (ع) واقع شده است معذالك خداوند متعال عصیان بشر را مانع الطاف غیر متناهی خود قرار نداده و با سرپیچی خلق ، و نرسیدن بمقاصد عالیه ، باز اتمام حجت نموده و آنان را از فوائد کثیره محروم فرموده است ما در جلد نبوت بیان الفرقان فرآید بعثت انبیاء «ع» را مفصلاً بیان کردیم و فائده سومیکه ذکر نموده ایم که اعظم فوائد نسبت بوجود مطلق امام است در امام غائب (ع) نیز جاری است ، طالبین رجوع بدان فرمایند .

خلاصه نتیجه بیانات گذشته این است که عقیده شیعه راجع بامام غائب هیچگونه امتناع عقلی و عادی ندارد و از امور بعیده از احکام و ادراکات عقلی نیست و وجود امام غائب بر اساس و اصول اسلام و قرآن مجید واجب و لازم است فوائد پنجگانه ای که ذکر شد بر وجود آن حضرت مترتب است که بطور اختصار اشاره میکنیم اول : اتمام

حجّت خداوند بر خلق ۲- ظهور حجت در صورت اطاعت و خواست امت

۳- انجام و بر آوردن حوائج و مقاصد متوجّهین و متوسّلین بوجود مبارك آنحضرت

۴- تأثیر اراده و دعای وجود مبارك حضرت در عالم و در نیات و مقاصد متنفذین عالم ۵- جلو گیری

از اختلافات و ردّ بدع و اختراعات مذهبی و خلاف از مسلمین و از قواعد اسلام و نوامیس آسمانی

پس واضح شد که کبری مسئله (« وجود مبارك و شیبیت آنحضرت ») اصلاً

اشکال عقلی ندارد عمده بحث در صغرا (« اثبات اینکه آن امام غائب فقط فرزند بلا فصل

امام حسن عسکری ع است و دیگری نیست و نخواهد بود ») چنانچه برای این موضوع دلائلی

کافی و متقن آورده شد و شخص امام زمان با اعتقاد شیعه تعیین گردید دیگر جای هیچ

گونه اشکال و ایرادی بر معتقد شیعه نخواهد بود .

ما بعون الله تع و تأیید ولی عصر عجل الله فرجه الشریف مفصلاً در این مقام وارد

شده وجود مبارك امام غائب ( م ح م د ) المهدی علیه السلام را با مدارك محکم واضح و روشن

خواهیم ساخت بنحویکه هر کس دارای امراض قلبی و تعصب و تقلید نباشد با مراجعه

و تامل برای او یقین حاصل خواهد و بالله استعین

## ( « دلیل بر اثبات امام غائب » )

### و تعیین شخص ایشان

قبل از کلام در این مقام باید اول دانسته شود بر این موضوع و امثال آن

چگونه دلیلی باید اقامه نمود . آیا باید دلیل عقلی اقامه کرد یا در این موضوعات

: تعیین صغرای قضیه و تطبیق کبری بر صغری یعنی در اثبات اینکه فلان شخص

معین امام غائب است و اوصاف و کمالاتیکه در امام باید وجود داشته باشد در او وجود

دارد جای برهان عقلی است؟ یا دلیل منحصر به نقل معتبر است که یقین آور باشد؟

اگر بخواهیم بدانیم حضرت موسی و عیسی که مدعی پیغمبری بودند آیا در عالم وجود داشته‌اند و این خبر راست است یا دروغ برای چنین موضوعی باید برهان عقلی اقامه کرد یا متمسک بدلیل نقل معتبر شد. بسیار واضح است که از برای عقل مستقلا در اثبات این امور راهی نیست بلکه راه منحصر به دلایل نقل است البته کبرای کلی (که در عالم وجود انبیاء لازم است) محتاج بدلیل عقل است ولی تعیین اینکه چه اشخاصی نبی بوده و هر يك در چه زمانی واقع شده‌اند منحصر بدلیل نقل معتبر است و در جائیکه تطبیق کبری بر صغری یعنی عنوان کلی موضوع بر افراد آن، مشهود و قابل حس باشد بحس و تجربه ثابت میشود، مثلاً بعد از آنکه طلا و مس را بواسطه ذکر اوصاف و خواص آنها شناختیم اگر در جسمی خواص هر يك را مشاهده و حس نمودیم حکم میکنیم که آن جسم طلا یا مس است

و اما در موضوع تعیین شخص امام غائب که نام و نشانش چیست راهی بغیر از نقل صحیح و معتبر که یقین آور باشد نیست، مانند اینست که اسکندری شنیده‌ایم و آثاری باو نسبت داده‌اند که قابل ادراک بحس و مشاهده برای ما نیست آیا طریقی برای اثبات آن اسکندر غیر از نقل معتبر یقین آور هست و اگر فرضاً کتابی باو نسبت دهند راه تصدیق و اثبات منحصر بنقل صحیح است؟ یا از راه عقل باید گفت این کتاب از اوست؟

بلی اگر اوصاف خاصه برای امام و نبی بطور کلی معین شده یا مسلم باشد یا اوصاف و خصوصیات برای امام زمان تعیین گردیده همانند مثالی که در طلا زدیم در اینصورت شکی نیست چنانچه اوصاف معینه تطبیق باشخص مدعی کرد ولایت او ثابت و امامتش واضح میشود اگر مطابق نبود ادعای او دروغ است بنابراین شخص امام زمان <sup>علیه السلام</sup> در زمان ظهور به‌علامات و اوصاف خاصه شناخته می‌شود و ادعای مدعیان باطل و دروغ‌گویان چون مطابقت با اوصاف خاصه امام زمان ندارد بحکم عقل باطل و امامت



از آنها سلب میشود پس از مختصر تأمل در گفتار پیش احتیاج بدلیل دیگر و یار دلائل مدعیان نخواهیم داشت .

پس از این مقدمه باید اندیشه و رسیدگی کرد که چه خبر و نقلی موجب یقین و کدام دلیل مفید علم است؟ آیا هر نقل و خبری کافی و مفید علم است؟ یا باید خبر و نقل دارای شرائط مخصوصی باشد تا موجب علم گردد .

گرچه بزرگان حدیث و فقه در اقسام خبر کاملاً تحقیق نموده و خبر حجت را از غیر حجت آشکار ساخته اند ، و ذکر تمام بحث و استدلال راجع باین موضوع مورد نیاز مانیست فقط مقدار یک که مربوط باین مبحث و در بیان مقصود ما ضروری است باین بیان ساده عاری از اصطلاحات بوسیلهٔ مثلثهای که قابل استفاده همه باشد بیان می کنیم واضح است که هر خبری با قطع نظر از خصوصیات خبر دهنده یا امر خبر داده شده محتمل است که راست یا دروغ باشد مثلاً اگر بگویند فلان شخص مرده یا هنوز زنده است با قطع نظر از دو جهت مذکور محتمل است راست یا دروغ باشد . گاهی میشود که خصوصیات خبر دهنده یا خبر یک که داده شده موجب حصول یقین به راستی یا دروغ بودن آن خبر میشود مثل اینکه شخصی مبتلاً بمرضی مهلك بود که مسلم می نمود بیش از چند روزی زنده نخواهد ماند . کسی خبر داد که همان شخص فوت کرده . باین خصوصیت قطعاً یقین بمرگ او حاصل میشود این یقین بواسطه خصوصیات است که در همان شخص وجود داشت . چنانچه شخص دیگری که سالم و قوی بوده اگر بگویند مرده است یقین که نمیکنم بلکه ابتدا باور هم نمی نمایم

مثال دیگر فرض میکنیم سابقهٔ بیماری از فلان شخص را نداریم ، لیکن خبر دهنده را میشناسیم که یقیناً مرد راست گو و زیرک میباشد اشتباه نکرده و مقصودش خبر از امر واقعی بوده و قطعاً از روی اطلاع سخن گفته است در این صورت نیز یقین بمرگ شخص معین حاصل میشود مانند اخباری که از اما یا پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بشنویم یا

خبریکه از طبیب راستگو و دانا شنیده میشود شکی نیست که از شنیدن این خبر هم یقین برای ما حاصل خواهد شد، این یقین نیز بواسطه خصوصیات خبر دهنده است، این قسم از اخبار را خبر محفوف بقرائن صدق میگویند.

پس خبر فی حدّ نفسه بدون همراهِ بودن با این خصوصیات محتمل صدق و کذب است ولیکن بواسطه خصوصیات خبر دهنده یا خبر داده شده ممکن است یقیناً راست یا دروغ بوده باشد اینکه میگویند ( الخبر یحتمل الصدق و الکذب ) منظورشان همین است که ذکر شد و گر نه اخباریکه یقیناً راست یا دروغ است در عالم خیلی زیاد میباشد.

### « خبر دارای اقسامی است »

۱ - یا خبر میدهند از امور محسوسه مثل اینکه گفته میشود حجاز منطقه‌ای گرم سیر است و دارای چه اندازه جمعیت است ۲ - و یا خبر مربوط بسامور بعیده از حس و مشاهده و تجربه حس مییباشد چه اینکه ابدأً قابل احساس نباشد مانند آنکه بگویند علم خدا چگونه است، یا حس بشری ادراک نکند. مثل اینکه بگویند پس از مردن برای بشر زندگانی و حیاتی در عالم برزخ میباشد و توصیف آن عالم را بنمایند.

فعلاً محل کلام و بحث در خبر دادن از اموری است که محسوس یا قابل حس باشد اگرچه برای بزرگان بشر چیزیکه محسوس نیست و امکان حس شدن ندارد از محل بحث و سخن ما خارج است.

اینک به بینیم همان خبر مورد نظر که ( بسا قطع نظر از گوینده و خبر داده شده محتمل صدق و کذب هست و در ضمن از امور محسوسه نیز میباشد ) يك خبر است و یا اخبار متعددی است، با واسطه میباشد یا بدون واسطه مانند اینکه حسن میگوید دیدم فلانی از سفر آمد، حسین هم میگوید دیدم فلانی از سفر آمد، تقی هم بگوید

با چشم دیدم فلانی از سفر آمد در این صورت این خبری است بدون واسطه و متعدد راجع به از سفر آمدن يك شخص و اگر این سه نفر خبری را که گفتند نقل از اشخاص دیگر کردند مثل اینکه زید بگوید که حسن گفت من دیدم فلانی از سفر آمد و عمر بگوید که حسین گفت من دیدم که فلانی از سفر آمد و بکر بگوید : که تقی گفت من دیدم که فلانی از سفر آمد، چنین خبری را خبر با واسطه و متعدد میگویند اکنون که خبر بقدر لازم ذکر شد باید بدانیم چه خبری دلیل است یعنی برای شخص مطلع بخبر یقین آور است .

### ( اخبار یکه حجت است )

اگر خبر محفوف بقرائن صدق باشد که موجب حصول یقین بصحت خود آن و خبر داده شود، شکی نیست که این خبر دلیل و حجت است مانند اینکه از زبان خود پیغمبر یا ائمه علیهم السلام بدون واسطه بشنویم که فلان امر واقع شد، مسلم است که این خبر راست و حجت است چون خبر دهنده اش پیغمبر است و شکی نیست که پیغمبر صادق است پس این خبر بقرینه صدورش از خاتم انبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ موجب یقین و علم است و دلیل نقلی قطعی است، همچنین اگر خبر از پیغمبر بچند واسطه باشد که وسائط را میشناسیم هم راست گو و درست کردار و مورد اطمینان هستند البته موجب حصول یقین بصدور خبر از پیغمبر و صدق خبر داده شده خواهد بود و شکی نیست که این خبر هم دلیل و حجت است این قسم از اخبار را خبر واحد قطعی الصدور می نامند که شیهه در دلیل بودن آنها نیست .

اگر يك خبر صادر شود چه با واسطه چه بدون واسطه و محفوف بقرائن قطعیه نباشد این خبر ذاتاً و ابتداءً حجت و دلیل نیست و در استدلال بچنین خبری احتیاج داریم بدلیل دیگری چنانچه در محل خود بیان شده و مورد نیاز ما نیست و اگر خبر

در موضوع واحد متعدد باشد، چنانچه کثرت وزیادی آن بمقداری برسد که موجب حصول یقین شود، خبر را متواتر گویند شکی نیست که خبر متواتر دلیل و حجت و مثبت مدعی است، در خبر متواتر علاوه بر تعدد خبر شرط دیگری نیز هست: که احتمال داده نشود خبر دهندگان بایکدیگر توافق کرده‌اند بدروغ این خبر را بدهند، البته احتمال عقلائی مثلاً: در شهری عده‌ای از مردم امری را نقل میکنند و جمعی دیگر هم همان مطلب را نقل میکنند میدانیم جمعیت دوم بدون تماس با جمعیت اول و بدون قراردادی باهم که موجب اتفاق آنها بدروغ باشد آن مطلب را خبر میدهند در چنین صورتی یقین بصدق و درستی خبر میشود.

خبر متواتر اگر از قول و گفته شخص معینی نقل میشود یا بعین الفاظ و کلمات آن شخص بدون تغییر متواتراً بما میرسد. مانند خبر مشهور بین اهل سنت و شیعه که پیغمبر ص فرمود (انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتی) که این عبارت با همین الفاظ کلام پیغمبر ص است یا خبر متواتر عین الفاظش ثابت نیست ولی معنای آن بتواتر نقل میشود چنانچه موضوعات زیادی از مطاب و معارف و احکام اسلامی از این قبیل است. قسم اول را خبر (متواتر لفظی) و دوم را (متواتر معنوی) گویند این مقدار از اقسام و معنای خبر که گفتیم مورد اختلاف نیست و خبر با همین خصوصیات که ذکر شد در هر موضوعی که باشد حجت و دلیل است.

مطلبی که باید تذکر داده شود این است که اگر قضیه‌ای را مورخین متعدد و مختلف بحسب زمانها و مکانها و حالات مختلفه نقل کردند و در اصل موضوع قضیه متفقند و لکن در خصوصیات آن باختلاف سخن گفتند آیا اختلاف در خصوصیات موجب نقص و اشکالی در اصل قضیه خواهد بود یا این اختلاف ضرری بشبوت و اثبات اصل قضیه ندارد؟ مثلاً عده زیادی از مسلمان و غیر مسلمان میگویند در حجاز مسجدی است بنام مسجد الحرام و خانه کعبه در آن مسجد است در این معنی تمام خبرهای آنان متفق

است لکن عده‌ای میگویند مثلاً مساحت مسجد فلان مقدار است و دیوار مسجد از گل است، ارتفاع خانه کعبه فلان مقدار است و مساحت و محیط آن چقدر و از فلان سنگ است، دسته دیگر با خصوصیات غیر از آن نقل میکنند.

آیا این اختلاف در خصوصیات موجب اشکال در ثبوت اصل مسجد و کعبه خواهد بود یا نه، بدیهی است این اختلاف ابدأً نقص و ضرری بنقل اصل موضوع ندارد پس از مراجعه بوجدان کاملاً متوجه میشویم که اختلاف در خصوصیات ضرر بثبوت و اثبات اصل بودن مسجد نمیرساند بلکه یقیناً این جمعیت‌های مختلف مسجد و کعبه را دیده‌اند و در نقل خصوصیات نیز بنای دروغ و جعل نداشته‌اند لکن چون خصوصیات مهم نبوده بنظر مسامحه نگاه کرده‌اند هر کسی بنظرش نحوی آمده و نقل کرده از اینجهت میبینیم اگر خصوصیتی از خصوصیات مهم، و مورد نظر جمعیت بوده درست و صحیح و متفق نقل کرده‌اند.

مثلاً تمام این جمعیت میگویند مسجد الحرام دارای مقامی است که آنرا مقام ابراهیم (علی نبینا و آله و علیه السلام) میگویند که باید در آن مقام یا اطراف آن نماز خواند و در مساحت و مکان او اختلاف مهمی نقل نمیشود.

مثال روشن و واضحتر، تواریخ دنیا متفقاً میگویند حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام پسر دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با خانواده و اطفال خود بکربلا آمد و بدستور یزید پسر معاویه شهید گردید این مقدار از خبر مورد اتفاق تمام تواریخ و روایات است لکن خصوصیات آن را که روز شهادت آیا دوشنبه بوده یا جمعه و ورود آنحضرت در چندم محرم بوده و مباشر قتل آنجناب چه کسی بوده عیالات و اطفال او چند نفر بوده‌اند، در چه روزی از کربلا حرکت کرده‌اند و و تواریخ باختلاف نقل کرده‌اند یقیناً این اختلافات موجب نقضی و اشکالی در ثبوت و اثبات اصل قضیه نیست. بلی در خصوصیات برای کسی علم حاصل نخواهد شد و نباید بنحو علم و یقین وقوع کیفیات خصوصی

رائل کرد و اگر کسی در خصوصیات مورد اختلاف بطور علم وقوع آنرا نقل کند بدون دلیل بوده و بعید نیست وجداناً وهم از نظر فقهی مسئول باشد .

از این قبیل اخبار و تواریخ متواتره نسبت بموضوعات عالم بسیار است فضایی انبیاء علیهم السلام و سلاطین و انقلابات مهم عالم از این قبیل است .

« وجود اختلاف در نقل خصوصیات ضرری به صحت و ثبوت اصل

قضیه ندارد »

از آنچه گفتیم بخوبی واضح میشود که اگر در موضوعی بابهای متعدد از تاریخ و روایات وجود داشته باشد و هر بابی خصوصیتی از خصوصیات آن موضوع را بیان کند اگر هر يك از آن بابها متواتر باشد ، آن خصوصیت وهم اصل موضوع متواتر و ثابت خواهد بود و چنانچه آن باب متواتر نباشد خصوصیات آن نیز یقین و ثابت نیست لکن مجموع روایات همان باب دلالت بر اصل موضوع میکنند که بانضمام دسته دیگر از روایات که آنها خصوصیت دیگری را نقل میکنند و مشتمل بر بیان اصل موضوع است متواتر و مثبت اصل موضوع خواهد بود مثلاً اگر مدعی وجود پیغمبری بنام موسی ع و بابهای متعددی در این موضوع داشتیم یکعده از روایت دلالت بر ولادت حضرت موسی میکنند که بصراحت یا اشاره دلالت بر نبوت آن مولود دارد و دسته ای دیگر تاریخ زندگانی و نشو و نمو حالات حضرت موسی علیه السلام را بیان میکنند که صریحاً یا با اشاره یا بقرائن قطعیه میدانیم که تاریخ در این خصوصیات راجع به همان موسی است که نبوت او مدعا میباشد و دسته دیگری کیفیت دعوت و معجزات او را بیان میکنند در این صورت شکی نیست که هر يك از آن ابواب اگر متواتر باشد بتنهائی دلیل و مثبت ادعا و آن خصوصیت است و اگر هر يك بتنهائی متواتر و یا محفوف بقرائن قطعی نباشد بانضمام بعضی از آنها ببعض دیگر متواتر و دلیل بر مدعی خواهد بود .

از آنچه از ابتدای این موضوع تا کنون گفته شد کاملاً معلوم میشود عمده

مطلبی که در موضوع معتقد شیعه راجع بامام غائب علیه السلام لازم است فقط تحقیق و تأمل در اخبار وارده راجع بآنحضرت است. ما ابواب کثیره ای که در مورد ( امام غائب ) است بتفصیل ذکر نمی کنیم بلکه از هر بابی چند خبر نقل مینمائیم تا خواننده پس از مراجعه باوجدان پاک و منصفانه، خود حکومت کند که اخبار در اینموضوع فوق حد تواتر است و در عالم کمتر قضیه ایست که درباره آن این مقدار روایات وارد شده باشد عدد روایات را که در کتب بزرگان شیعه مضبوط است معین میکنیم و اسامی کتب و مؤلفین آنها را در محل خود خواهیم نوشت .

( بررسی درباره روایات وارده نسبت بولی عصر عجل الله فرجه )

این روایات را بدو قسمت تقسیم می کنیم ۱ - روایاتی که راجع بتنصیص ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم است که در ضمن آنها تعیین و تصریح باسم مبارک حضرت حجة علیه السلام و بعضی از خصوصیات آنوجود مبارک شده . روایات این قسمت بترتیب در ضمن ابوابی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شروع و بحضرت امام حسن عسکری علیه السلام ختم میشود .  
 ۲ - روایات مختص بحالات و خصوصیات آن حضرت است که این قسم از روایات نیز در ضمن چندین باب که هر باب شامل خصوصیتی از ولی عصر عجل الله فرجه میباشد ترتیب داده شده .

( توضیح بحث )

اموریکه موجب میشود رسوخ عقیده و استقرار ایمان را نسبت بحضرت بقیة الله علیه السلام وثابت میکند عقیده حقه شیعه اثنی عشریه را در باره وجود و خصوصیات آنحضرت ، مراجعه و مطالعه روایات بسیاری است که در ابواب مختلف رسیده است زیرا در ابواب متعددی از آثار و روایات مبارکات ، تنصیص و تصریح بر ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین شده و در هر بابی ، اخبار از حدّ خبر واحد گذشته و بحد استفاضه و تواتر رسیده است بلکه در این مورد بواسطه کثرت ورود اخبار بیانات متحد

و مختلف ، آثار وارده از حد تواتر اصطلاحی نیز به مراحل جلو رفته است ، وثوق و اطمینان بصدور آنها امری است مسجل و غیر قابل تردید و ما بیک یک از ابواب مذکور اشاره کرده و برای تذکر و نمونه از هر بابی دوسه حدیث نقل مینمائیم ، سپس اشاره بعدد و شماره اخبار صادره در آن باب خواهیم کرد ، کتب معتبره ای که این آثار عالیہ و معارف و مثل علیای روحی را برای ما ذخیره کرده اند نام می بریم تا هر کس بتواند بانها مراجعه کند و در آثار گذشتگان فحص نماید و کثرت تذکرات و تصریحات این مسئله مهم را بیابد در نتیجه برای کسانی که دارای عقیده حقه میباشند توجه بیشتری حاصل می گردد و احیاناً عده ای که ترزلی در عقیده آنها راه یافته ایمانشان محکم و ترزل آنها به تثبت مبدل می گردد و الله ولی التوفیق و هو الهادی

### ( قسمت اول )

## اخبار وارده در تنصیص و تعیین ائمه اثنی عشره

### « باب اول »

روایات وارده از حضرت رسول (ص) با واسطه ائمه (ع) و بدون واسطه

این حدیث مبارک با اختلاف کمی در کتب متعدده معتبره

ادل

روایت شده است از آن جمله کتاب عیون اخبار الرضا (علیه السلام)

حدیث شریف

اکمال الدین صدوق - احتجاج طبرسی - اختصاص شیخ مفید

لوح

غیبت شیخ طوسی - غیبت نعمانی - امالی شیخ - وغیر اینها

حدیث شریف این است .

عن بکر بن صالح عن عبدالرحمن بن سالم عن ابی بصیر عن ابی عبداللہ الصادق ع

قال : قال ابی علیہ السلام لجابر بن عبداللہ الانصاری ان لی الیک حاجة فمتی یخف

علیک ان اخلوبک فاسئلك عنها قال له جابر : فی ای الاوقات شئت فخلا به ابی (علیه السلام)



فقال لجابر : اخبرني عن اللوح الذي رايت في يدي امي فاطمة بنت رسول الله ﷺ وما اخبرتك به امي ان في ذلك اللوح مكتوباً ، قال جابر : اشهد بالله اني دخلت على امك فاطمة في حيوة رسول الله ﷺ اهنيها بولادة الحسين ع ، فرأيت في يدها لوحاً اخضر ظننت انه زمرد ورأيت فيه كتاباً ابيض شبه نور الشمس ، فقلت لها بابي انت وامي يا بنت رسول الله ما هذا اللوح ؟ فقالت : هذا اللوح اهداه الله عزوجل الى رسول الله ﷺ فيه اسم ابى واسم بعلى واسم ابني واسماء الاوصياء من ولدي فاعطانيه ابى ليسرني بذلك قال جابر فاعطتنيه امك فاطمة فقراته واستنسخته فقال ابى : فهل لك يا جابر ان تعرضه على ، قال نعم فمشى معه ابى (ع) حتى انتهى الى منزل جابر فاخرج الى ابى (ع) صحيفة من رق ، قال جابر : فاشهد بالله اني هكذا رأيت في اللوح مكتوباً :

﴿ بسم الله الرحمن الرحيم ﴾

هذا كتاب من الله العزيز العليم لمحمد نوره وسفيره وحجابه ودليله ، نزل به الروح الامين من عند رب العالمين : عظم يا محمد اسمائى واشكر نعمائى ولا تجحد آلائى ، انى انا الله لا اله الا انا قاصم الجبارين ومذل الظالمين وديان الدين انى انا الله لا اله الا انا فمن رجا غير فضلى او خاف غير عدلى عذبتة عذاباً لا اعذبه احداً من العالمين فاي اى فاعبدو على فتو كل انى لم ابعث نبياً فاكملت ايامه وانقضت مدته الاجعلت له وصياً وانى فضلتك على الانبياء وفضلت وصيتك على الاوصياء واكرمك بشبليك بعده وبسبطيك حسن وحسين فجعلت حسناً معدن علمى بعد انقضاء مدة ابيه ، وجعلت حسيناً خازن وحى واكرمته بالشهادة وختمت له بالسعادة فهو افضل من استشهاد و ارفع الشهداء درجة جعلت كلمتى التامة معه والحجة البالغة عنده بعترته ائيب و اعاقب اولهم على سيد العابدين وزين اوليائى الماضين وابنه شبه جده المحمود محمد الباقر لعلمى والمعدن احكمى ، سيهلك المرتابون فى جعفر ، الراد عليه كالراد على ، حق القول منى لا كرم من مثنوى جعفر ولا سرته فى اشياعه وانصاره واوليائه ، انتجبت بعده

موسى وانتجبت بعده فتنة عمياء حندس لان خيط فرضى لا ينقطع وحجتى لا تخفى وان اوليائى لا يشقون ، الا ومن جحدوا واحداً منهم فقد جحد نعمتى ومن غير آية من كتابى فقد افترى على وويل للمفتريين الجاحدين عند انقضاء مدة عبدى موسى وحبيبى و خيرتى . ان المكذب بالثامن مكذب بكل اوليائى وعلى ولىى وناصرى ومن اضع عليه اعباء النبوة وامنحه بالاضطلاع بها ، يقتله عفريت مستكبر ، يدفن بالمدينة التى بناها العبد الصالح الى جنب شر خلقى حق القول منى لاقرن عينه بمحمد ابنه و خليفته من بعده فهو وارث علمى ومعدن حكى وموضع سرى وحجتى على خلقى جعلت الجنة مثواه وشفعته فى سبعين الفاً من اهل بيت كلهم قد استوجبوا النار واختم بالسعادة لابنه على ولىى وناصرى والشاهد فى خلقى وامينى على وحيى اخرج منه الداعى الى سبيلى والناظر لعلمى الحسن ، ( ثم اكمل ذلك بابنه ) رحمة للعالمين عليه كمال موسى وبهاء عيسى وصبر ايوب ، سيذل اوليائى فى زمانه و تنهادى رؤسهم كما تنهادى رؤس الترك والديلم فيقتلون ويحرقون ويكونون خائفين مرعوبين وجلين تصبغ الارض بدمائهم ويفشوا الويل والرّنين فى نساءهم اولئك اوليائى حقاً بهم ادفع كل فتنة عمياء حندس ، وبهم اكشف الزلازل وادفع الآصار والاغلال ، اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم المهتدون .

قال عبد الرحمن بن سالم قال ابو بصير : لولم تسمع فى ايام دهرك الا هذا الحديث لكفاك فضنه الا عن اهله .

وفى رواية العيون والاكمال عن ابن ابى نجران وصفوان ابن يحيى عن اسحق ابن عمار عن ابي عبد الله الصادق عليه السلام انه قال يا اسحق الا ابشرك قلت بلى جعلنى الله فداك يا بن رسول الله صلى الله عليه وآله فقال وجدنا صحيفة با ملاء رسول الله صلى الله عليه وآله وخط امير المؤمنين (ع) فيها مكتوب ( بسم الله الرحمن الرحيم ) هذا كتاب من الله العزيز العليم الى آخر الحديث الشريف ، وقال فى آخر حديثه ثم قال الصادق عليه السلام يا اسحق ! هذا

دين الملائكة والرسل فضنه عن غير اهله يصنك الله ويصلح بالك ثم قال من دان بهذا  
امن عقاب الله عزوجل .

در کتب معتبره است باسناد از ابوبصير که حضرت امام

جعفر صادق عليه السلام فرمود : پدرم (حضرت باقر) روزی بجابر

ترجمه

بن عبدالله انصاری فرمود مرا (باتو) کار و حاجتی است (می

حدیث شریف

خواهم از تو مطلبی را سؤال کنم) چه وقتی آسان و میسر

لوح

است برایت تا از آن مطلب از تو سؤال کنم ، جابر عرض

کرد هر وقتیکه شما بخواهید .

پدرم وقتی که جابر تنها بود باو فرمود : مرا خبرده از لوحی که در دست مادرم

فاطمه (سلام الله علیها) دیده‌ای وهم از آنچه مادرم بتو خبر داده که در آن لوح نوشته

شده است جابر عرض کرد خدارا شاهد میگیرم که من وارد شدم بخانه مادر شما فاطمه

( سلام الله علیها ) در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله تا تهنیت بگویم اورا بمیلاد حسین علیه السلام

در این هنگام در دست او لوحی سبز دیدم که گمان کردم زمرّد است در آن لوح نوشته‌ای

مشاهده کردم روشن و سفید مثل نور آفتاب ، از دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم :

پدر و مادرم فدای تو باد این لوح چیست .

فرمود : لوحی است که خداوند عزوجل هدیه فرستاده برای پدرم رسول خدا

و در آن ثبت شده اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم دو فرزندم و اسماء اوصیاء و امامانی که

از اولادم میباشند ، پدرم این لوح را بمن بخشیده است تا مرا بوسیله آن مسرور و

خرسند فرماید .

جابر عرض کرد درین موقع مادر شما لوح را بمن داد ، آنرا خواندم و نسخه‌ای

از رویش نوشتم .

حضرت صادق عليه السلام میفرماید پدرم فرمود : جابر ممکن است آنرا بمن نشان

بدهی؟ جابر عرض کرد آری پدرم با او رفتند تا و اوارم منزلش شدند، لوح را آورده صحیفه‌ای از پوست بود بایشان تقدیم نموده عرض کرد خدایرا شاهد میگیرم در آن لوح آنچه ( در این صحیفه استنساخ نموده‌ام ) نوشته دیدم .

### بسم الله الرحمن الرحيم

این کتابی است از خداوند عزیز و دانای محمد نورو پیاپی و حجاب و دلیل او، فرود آورده آنرا روح الامین از طرف پروردگار جهانیان: ای محمد نامهای مرا تعظیم نما و بزرگ بشمار و نعمتهای مرا سپاسگذاری کن احسان و بخششهای پنهان مرا انکار مکن همانا من خدای عالمیانم و نیست خدائی جز من، پیکر گردن کشان را درهم می شکم من خوار کننده ستمگرانم و پاداش دهنده مردم بر کارهایشان همانا من خالق جهان و جهانیانم و نیست خدائی جز من پس کسی که امید بغیر فضل و بخشش من داشته باشد و از غیر عدالت من بترسد عذاب میکنم او را عذابی که احدی از اهل عالم را بدینگونه عذاب نکرده باشم

مرا عبادت نمای و بر من توکل کن بدرستی که مبعوث نکردم پیغمبری را مگر اینکه چون کامل شد ایام و روزگار او و تمام شد مدتش قرار دادم برای او وصی و من برتری دادم تو را بر تمام پیغمبران و وصی ترا بر تمام اوصیاء و گرامی داشتم تو را بدو فرزندت بعد از وصیت و آن دو سبط و فرزند زاده تو حسن و حسین میباشند

حسن را معدن علم خود قرار دادم بعد از گذشتن مدت پدرش حسین را مخزن وحی خود قرار داده و گرامی داشتم او را بشهادت و امرش را بسعادت ختم کردم پس او افضل شهدا میباشد و مقامش از همه شهیدان بلندتر است کلمه تامه خود مرا با او قرار دادم و حجت بالغه را در نزدش نهادم بعترت و اولاد او ثواب میدهم یا عقاب میکنم (بمحببت و اطاعتشان ثواب میدهم و بدشمنی و مخالفتشان عقاب میکنم)

اول ایشان است علمی که سید و بزرگ عبادت کنندگان است زینت اولیاء گذشته

من است، پسر او (محمد باقر) شبیه جدش محمود است و شکافنده علم و معدن حکم (حکمت) من است، هلاک میشوند کساینکه شك کنند در باره (جعفر) کسی که رد کند بر او مانند شخصی است که بر من رد کند محقق و ثابت است کلام من که گرامی میدارم منزلت جعفر را و مسرور میگرددانم او را در باره پیروان و یاران و دوستانش (دوستانش را زیاد نموده و آنها را به کمال و سعادت اخروی نائل میسازم) و برگزینم بعد از او (موسی) را و پیش آید بعد از آن فتنه هائی بس تاریک و ظلمانی ولی سلسله تقدیر من منقطع نشود حجت من بر مردم مخفی نماند و دوستان من شقی نگردند، آگاه باش هر کس انکار کند یکی از آنان را پس انکار کرده است نعمت مرا و کسی که تغییر دهد آیه ای از کتاب مرا پس من افترا بسته است و وای بر افترا زنندگان و انکار کننده گان

پس از گذشتن مدت بنده و حبیب و برگزیده دام موسی کسیکه تکذیب کند هشتمین اولیاء مرا تکذیب کننده است تمام آنان را و علی ابن موسی ولی و ناصر من است و کسی است که بردوش او مینهم بارهای گران نبوت را و امتحان میکنم او را بتحمل بر آن و دائع، عطا میکنم باوقوت بر آن و دایع را شهید میکند از راه عفریتی تکبر خواه دفن میشود بشهری که بنا کرده است او را بنده ای صالح در کنار بدترین خلق من ثابت و روشن است گفته من که روشن میکنم چشم او را بپسرش (محمد) که جانشینش میباشد بعد از او، وارث و معدن حکمتها و محل ستر و حجت من است بر خلق قرار دادم بهشت را جای او و او را در هفتاد هزار از خانواده ای که همگی مستوجب آتش شده باشند شفیع قرار دادم و ختم میکنم بسعادت برای فرزندش (علی) که ولی و ناصر و شاهد و گواه من است در میان خلقم، امین است بروحی بن و از اولاد او قرار میدهم داعی بطریق خودم و خازن علمم (حسن) را و سپس کامل میگرددانم این امر را (بفرزند حسن) آنکه رحمت است برای

جهانیان و بر او است کمال و فضل موسی بن عمران و بهاء و جلال عیسی بن مریم و صبر ایوب ، ذلیل میشوند اولیاء من در زمان ( غیبت ) او و هدیه برده میشود سر های آنها چنانکه سر های ترك و دیلم را هدیه می برند آنها کشته و سوزانیده میشوند خائف و مرعوب و ترسان خواهند بود ، زمین بخون ایشان رنگین خواهد شد ، ناله و فریاد در خانواده آنان زیاد میگردد آنها بحقیقت دوستان من هستند و بایشان هر تاریکی و فتنه ای را دفع میکنم و بر طرف میسازم آشوبها را ، مصیبات گران و بستگیها و زنجیرها را بوسیله آنها دفع میکنم ایشانند که بر آنها است صلوات و رحمت پروردگارشان و آنانند هدایت شده گان .

عبدالرحمن بن سالم میگوید ابوبصیر بمن گفت اگر نشنیده بودی در مدت زندگیت مگر همین يك حدیث را کافی بود برایت اینك از غیر اهلش این حدیث را نگهدار .

و در کتاب عیون و اكمال الدین از ابن ابی نجران و صفوان از اسحق بن عمار از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود : اسحق آیا بتو مرده ای ندهم میگوید عرض کردم : چرا فدایت شوم ای پسر پیغمبر . آنحضرت فرمود یافتم صحیفه ای با املاء رسول خدا صلی الله علیه و آله و خط امیر المؤمنین علیه السلام که در آن صحیفه نوشته بود ( هذا کتاب من الله العزيز العليم ) تا آخر حدیث شریفی که نقل شد و در آخر آن حضرت فرمودند اسحق ، این دین ملائکه و انبیاء است آنرا نگهدار از غیر اهلش خداوند تو را نگه میدارد و حال تو را نیکو میکند بعد فرمود کسیکه متدین شود باین دین محفوظ میماند از عذاب خدای عزوجل

و نیز حدیث دیگری بعنوان صحیفه و لوح در کتاب عیون اخبار الرضا و اكمال الدین روایت شده و آن حدیث این است

عن جابر الجعفی عن ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام عن جابر ابن عبدالله

الانصاری قال دخلت علی فاطمه بنت رسول الله ﷺ وقد أمها الوح بکاد ضوءه یغشی الابصار  
فیه اثنی عشر اسماً ثلثة فی ظاهره وثلثة فی باطنه وثلثة اسماء فی آخره وثلثة اسماء فی  
فی طرفه فعددتها فاذا هی اثنی عشر فقلت اسماء من هؤلاء قالت (ع) هذا اسماء اولادها او  
لهم ابن عمی واحد عشر من ولدی آخرهم القائم قال جابر فرایت فیها محمداً محمداً  
محمداً فی ثلثة مواضع وعلیاً وعلیاً وعلیاً وعلیاً فی اربعة مواضع .

در کتب معتبره از جابر جعفی روایت کرده اند که امام محمد

ترجمه حدیث باقر علیه السلام فرمود که جابر بن عبدالله انصاری گفت وارد شدم

بر فاطمه دختر رسول خدا ﷺ و در آنحال در جلو آن

حضرت لوحی بود که تابش نور او دیده هارا خیره میساخت ، در آن لوح دوازده اسم  
بود . سه اسم در ظاهر آن و سه اسم در باطن آن و سه اسم در آخر و سه اسم در کنار آن  
چون آن اسماء را شمردم دوازده اسم بود عرض کردم این اسمها نامهای چه کسانی است  
فرمود نامهای اوصیاء است اول آنها پسر عموی من است با یازده نفر از اولادم که  
آخر آنان قائم است .

جابر میگوید در سه طرف لوح سه نام محمد دیدم و چهار طرف آن چهار  
نام علی .

و نیز در کتاب عیون - واکمال الدین - خصال - غیبت شیخ طوسی ، حدیث  
دیگری قریب باین مضمون از طرق متعدده و من جمله از جابر جعفی روایت شده است  
روایتی هم در کتاب عیون - واکمال الدین و احتجاج طبرسی - از جابر روایت  
شده که مشتمل است بر مطالبی ، از آن جمله نامهای ائمه طاهرین و امهات طاهرات  
ایشان است که یکان یکان را تصریح میکند تا حضرت بقیه الله ابی القاسم المهدی سلام -  
الله علیه و در آخر آن حدیث این عبارت است .

( ابو القاسم محمد بن الحسن هو حجة الله القائم، امه جارية اسمها نرجس صلوات الله عليهم اجمعين ) ابو القاسم محمد، پسر حسن او حجت خدا و قائم باقر است، مادرش جاریه ایست که نرجس نام دارد .  
و بالجمله تهاروایاتی که بعنوان لوح و صحیفه رسیده است بالغ بر پنجاه روایت از طرق مختلفه که در کتب متعدده از اصحاب حدیث روایت گردیده و در تمام آنها باسم مبارک حضرت حجة بن الحسن زوحی فداء تصریح شده که دوازدهم از اوصیاء علیهم السلام است .

اخبار خواتیم سلسله روایاتی است باین مضمون : که هنگام

دوم

رحلت پیمبر اکرم برای آنحضرت کتابی فرو فرستاده شد،

اخبار خواتیم

حاوی خواتیمی (مهرها) که در آنها خصوصیات وجهات و

وظائف يك يك از امامان عليهم السلام تعیین شده بود و بر هر امامی

لازم بود سر آن خاتم را بگشاید و بآنچه در آن کتاب است رفتار نماید، و حضرت

رسول مأمور شدند که همان کتاب را تسلیم بعلی ابن ابیطالب (ع) نمایند و آنحضرت

تسلیم بامام حسن مجتبی (ع) نموده و همینطور تا بحضرت بقیه الله (ع) تسلیم گردیده

است در خدمت آنحضرت فوجود است و این اخبار متضمن تعیین و تصریح و تنصیص باسماء

مقدسه ائمه طاهرین علیهم السلام میباشد .

احادیث خواتیم متعدد روایت شده پنج حدیث در کتاب اکمال الدین و امالی

صدوق و امالی شیخ طوسی و علل الشرائع و غیبت نعمانی نقل شده و ما يك حدیث از

آنها را نقل میکنیم و بقیه را ارجاع بکتاب مزبوره میدهیم .

فی الامالی والا کمال عن محمد بن الحسین الکسانی عن جده عن ابی عبد الله الصادق ع

قال ان الله عز وجل انزل لنبيه صلوات الله عليه كتاباً قبل ان ياتيه الموت فقال يا محمد هذا

الكتاب وصيتك الى النجيب من اهل بيتك فقال ومن النجيب من اهل بيتي يا جبرئيل



باتو و بفروش نفس خود را بخداوند عزوجل پس عمل نمود ورد کرد بعلی بن الحسین و آنحضرت خاتمی را گشود در آن دید نوشته است سکوت کن و ملازم منزل خود باش و عبادت کن خدای خود را تا فرارسد تورا یقین (موت) پس عمل کرد ورد نمود بمحمد بن علی (ع) آنحضرت گشود خاتمی را در آن دید نوشته : حدیث کن و سخن بگو برای مردم و فتوی بده برای آنان ، نترس از کسی جز خداوند که احدی را بر تو راهی نیست. آنگاه رد فرمود کتاب را حضرت باقر (ع) بمن گشودم خاتمی را در آن مشاهده کردم : سخن بگو و حدیث کن برای مردم و فتوی بده و علوم اهل بیت را در بین مردم منتشر ساز ، تصدیق نما پدران صالح خود را و نترس از کسی جز خدا تو در حرز و امانی پس انجام دادم آنرا بعد از این رد میکنم کتاب را بموسی بن جعفر (ع) و همچنین رد خواهد کرد موسی بکسی که بعد از اوست ، باز همینطور خواهد بود پیوسته (هریک بدیگری رد میکند) تا قیام مهدی (ع) .

در کتاب اکمال و عیون حدیث مفصلی از حضرت رسول اکرم

باسناد نقل نموده که حضرت ابی عبدالله الحسین (ع) فرمود

وارد شدم بر رسول اکرم نزد آنحضرت ابی ابن کعب

بود فقال لی رسول الله ﷺ الی آخر الحدیث که مفصل است

و مشتمل میباشد بر بیان اسماء ائمه (ع) و خصوصیات حالات و

دعاهای هر یک از ایشان و بیان اینکه خداوند این اسماء را بر

آنها گذارده و آن ادعیه را برای ایشان قرار داده است من جمله در باره حضرت ابی

القاسم المهدی ولی عصر (ع) میفرماید

وان الله تبارک و تعالی رکب فی صلب الحسن ، نطفة مبارکة زکوة طيبة طاهرة

مطهرة یرضی بها کل مؤمن ممن قد اخذ الله میثاقه فی الولاية و یکفر بها کل جاحد

فهو امام تقی نقی سار ( بار خ ل ) مرضی هاد مهدی . یحکم بالعدل و یامر به ،

سوم احادیثی ۴۳

در باره دعاهای

مخصوص ائمه ع

صادر شده

فقال علی ابی ایطالب . علیه السلام

وكان علی الكتاب خواتیم من ذهب فدفعه النبی ﷺ الی علی (ع) وامره ان یفك خاتماً منها ویعمل بما فیہ ففك خاتماً وعمل بما فیہ ثم دفعه الی ابنه الحسن (ع) ففك خاتماً وعمل بما فیہ ثم دفعه الی الحسن (ع) ففك خاتماً فوجد فیہ ان اخرج یقوم الی الشهادة فلا شهادة لهم الا معك واطر نفسك لله عزوجل ففعل ثم دفعه الی علی بن الحسن (ع) ففك خاتماً فوجد فیہ اصمت والزم منزلك واعبد ربك حتی یاتیک الیقین ففعل ثم دفعه الی محمد بن علی (ع) ففك خاتماً فوجد فیہ حدث الناس وافتهم ولا تخافن الا الله فانه لا سبیل لاحد علیك ثم دفعه الی ففككت خاتماً فوجدت فیہ حدث الناس وافتهم وانشر علوم اهل بیتك وصدق ابائك الصالحین ولا تخافن احداً الا الله و انت فی حرز وامان ففعلت ثم ادفعه الی موسی بن جعفر و كذلك یدفعه موسی ، الی الذی من بعده ثم كذلك ابداً الی قیام المهدی (ع)

در کتاب امالی واکمال الدین روایت کرده اند از محمد بن

حسین کنانی از جدش که حضرت صادق (ع) فرمود خداوند

عزوجل نازل نمود بر نبی اکرم ﷺ قبل از وفاتش کتابی

را پس فرمود ای محمد این کتاب وصیت تو است بنجیب از اهل بیت خودت حضرت

رسول پرسید از جبرئیل نجیب اهل بیت من کیست؟ جبرئیل عرض کرد علی بن ایطالب

و بر آن کتاب مهرهائی بود از طلال نبی اکرم آن کتاب را بعای بن ایطالب داد امر

فرمود که علی (علیه السلام) خاتمی و مهری از آنها را گشوده عمل کند بآنچه در

آن است پس علی (ع) گشود خاتمی را و عمل کرد بآنچه در آن بود پس از آن رد کرد

آن کتاب را بپسرش حسن (ع) و آنحضرت گشود خاتمی را و عمل کرد بآنچه در

آن بود آنگاه رد فرمود بحسین بن علی (ع) آنحضرت مهری را گشود مشاهده کرد

نوشته است خارج شو بادستهای بسوی شهادت که شهادتی نیست برای این دسته مگر

یصدق الله عزوجل ویصدقہ الله فی قوله یخرج من تہامہ حین تظہر الدلائل والعلامات وله کفوز لا ینزل الا فی ارضہ الاخیول مطہرۃ ورجال مسومة یجمع الله لہم من اقصی البلاد علی عدۃ اہل بدر ثلثمائة وثلث عشر رجلا ، وله صحیفۃ مختومة فیہا عدد اصحابہ باسمائہم وانسابہم وبلدانہم وطبائعہم وخالہم وکنانہم کدادون مجدون فی طاعتہ .  
فقال ابي ومادلائله وعلاماته یارسول الله قال : صلى الله عليه وآله له علم اذا حان وقت خروجه انتشر وقت ذلك العلم من نفسه وانطقه الله عزوجل فنذاه العلم اخرج یا ولی الله فاقتل اعداء الله وهم اربابان وعلامتان وله سيف مغمد واذا حان وقت خروجه اقتلع ذك السيف من غمده وانطقه الله عزوجل فنذاه السيف اخرج یا ولی الله فلا یحل لك ان تقعد عن اعداء الله ، فیخرج ویقتل اعداء الله حین یقفہم ویقیم حدود الله ویحکم بحکم الله یخرج جبرئیل عن یمنتہ ومیکائیل عن یسرتہ وسوف تذکرون ما اقول لکم ولو بعد حین وافوض امری الی الله عزوجل یا ابی طویبی لمن لقیہ وطویبی لمن احبہ وطویبی لمن قال بہ بہ ینجیہم الله من الهکة وبالاقرار بالله وبرسول الله وبجميع الائمة یفتح لہم الجنة ، مثلہم فی الارض کمثل المسک الذی یسطع ریحہ فلا یتغیر ابداً ومثلہم فی السماء کمثل القمر المنیر الذی لا یطفأ نوره ابداً قال ابي : یارسول الله کیف حال ہؤلاء الائمة من الله عزوجل قال ان الله عزوجل انزل الی اثنی عشرة صحیفۃ اسم کل امام علی خاتمہ وصفته فی صحیفته .

( ترجمہ این قطعہ از حدیث )

پیغمبر اکرم میفرماید : خداوند متعال قرارداد در صلب حضرت امام حسن عسکری علیہ السلام نطفہای مبارک ، پاک و پاکیزہ ای را کہ ہر مؤمنی بآن خشنود است از کسانی کہ خداوند میثاق وعہد آنان را در امر ولایت گرفتہ است و کافر میباشد بآن ہر معاندی .

پس اوست امام تقی و منقہ و مسرور کننده و ہادی و مہدی از روی عدالت حکم

میکند و بعدل امر مینماید ، تصدیق میکند خدای عزوجل را ، او را نیز خداوند در گفتارش تصدیق میفرماید خروج خواهد کرد از تهممه هنگامیکه آشکارا شود دلائل و نشانه‌ها ، از برای اوست گنجبائی که نه از طلا و نه از نقره است ، جزاسبهائی قوی و نیکو و مردان کاردانی که فراهم آورد آنها را خداوند متعال از شهرهای دور بعد اهل بدر که سیصد و سیزده نفر خواهند بود ، برای اوست صحیفه‌ای مختوم که در آن ضبط است شماره اصحابش با اسمهایشان و نسب هاشان و شهر های آنها و طبایع و اخلاقشان و زینتها و کنیه هاشان آنها مردانی هستند جدی و فعال کوشا در اطاعت و پیروی از او .

ابی عرض کرد چیست دلائل و علامات او یا رسول الله ﷺ

حضرت رسول ﷺ فرمود برای او پرچم و علمتی است هر گاه وقت خروج او برسد آن پرچم باز شود و خدای آن را بسخن در آورد پس ندا کند آنحضرت را ( اخرج یا ولی الله و اقبل اعداء الله ) ۱ - باز شدن پرچم ۲ - سخن گفتن او برای آنحضرت در امر ظهور دو علامت و نشانه است .

او را شمشیری است در غلاف ، هر گاه وقت خروج برسد آن شمشیر از غلاف بیرون آید ، خدای آنرا بزبان در آورده و ندا کند خارج شو ای ولی خدا که جلال نیست از برای تو ، باز نشینی از دشمنان خدا ، آنگاه خارج میشود و هر جا دشمنان خدا را بیابد آنها را میکشد و حدود خدا را بپا میدارد ، حکم میکند بحکم خدا جبرئیل از طرف راست او و میکائیل از طرف چپش ، بزودی خواهید دید آنچه را بشما میگویم ولو بعد از برهه از زمان امر خود را بخداوند عزیز و امیگذارم .

ابی ! خوشا بحال کسیکه ملاقات کند او را و خوشا بحال کسیکه دوست بدارد او را ، خوشا بحال کسیکه با مامت او قائل باشد بوسیله او خداوند نجات میدهد آنان را از هلاکت و باقرار بخداوند و بر رسول خدا و بتمامت ائمه گشوده میشود

از برای آنان بهشت، مثل ایشان در زمین مثل مشک است که پخش میشود بوی خوش آن و هرگز تغییر نمیکند و مثل آنان در آسمان مثل ماه تابان است که هرگز نور آن از بین نمیروند.

ابی عرض کرد یا رسول الله چگونه بیان شده است خصوصیت توصیف این امامان از ناحیه خداوند عزوجل. حضرت فرمود همانا خداوند عزوجل بر من فرو فرستاد دوازده صحیفه که اسم هر امامی بر قهر و خاتم آن ضبط شده و صفت هر یک در صحیفه اش نوشته شده بود.

و در این قسمت سه حدیث موجود است.

در کتاب روضه کافی و فضائل ابن شاذان این حدیث را روایت

کرده اند : عن عبدالله بن ابی اوفی عن رسول الله ﷺ انه

### چهارم

قال : لما خلق الله ابراهيم الخليل عليه السلام كشف الله عن بصره

### حدیث مشاهده

فنظر الى جانب العرش فرای نوراً فقال : الهی و سیدی ما هذا

### انوار

النور؟ قال : یا ابراهیم هذا محمد صغیرنی ، اری الی جانبه

نوراً آخر فقال : یا ابراهیم هذا علی ناصر دینی ، فقال : الهی و سیدی اری الی جانبها

نوراً ثالثاً . قال : یا ابراهیم هذه فاطمة تلی اباها و بعلمها فطمت محبتیها عن النار قال :

الهی و سیدی اری نورین یلیان الثلثة الانوار . قال : یا ابراهیم هذان الحسن والحسین

یلیان اباهما و جدّهما و امهما فقال : الهی و سیدی اری تسعة انوار احدقوا بالخمسة

الانوار .

قال : یا ابراهیم هولاء الائمة من ولدهم فقال : الهی و سیدی فبم یعرفون ؟

قال : یا ابراهیم اولهم علی بن الحسن و محمد ولد علی و جعفر ولد محمد و موسی ولد

جعفر و علی ولد موسی و محمد ولد علی و علی ولد محمد و الحسن ولد علی « و محمد

ولد الحسن القائم المهدي » .

قال : الہی و سیدی اری عدة انوار حواہم لایحیی عدتہم الا انت ، قال : یا ابراہیم  
 هؤلاء شیعتہم و محبوبہم قال : الی و ہم یعرفون شیعتہم و محبوبہم ؟ قال : بصلوة الاحدی  
 و الخمسین و الجہر بسم اللہ الرحمن الرحیم و القنوت قبل الرکوع و سجدة الشکر و  
 التختیم بالیمین ، قال ابراہیم : اللہم اجعلنی من شیعتہم و محبوبہم قال : قد جعلتک فانزل  
 اللہ فیہ : ( وان من شیعتہ ل ابراہیم ، اذ جاء ربہ بقلب سلیم )  
 قال المفضل بن عمر : ان ابا حنیفة لما احس بالموت روى هذا الخبر و سجد  
 فقبض فی سجدتہ .

عبد اللہ بن ابی اوفی گفت : پیغمبر ﷺ فرمود : چون

ترجمہ  
 خداوند خلق کرد ابراہیم خلیل را گشود دیدہ و بینائی  
 او را پس ، نگاہ کرد بطرف عرش ، در آنجا نوری دید ،  
 حدیث شریف  
 عرض کرد خدای من : این نور چیست ؟ . خداوند فرمود :  
 ابراہیم ! این نور ، محمد بر گزیدہ و صفی من است ، سپس عرض کرد : پرورد گارا  
 در پہلوی او نور دیگری میبینم ، خداوند فرمود ابراہیم ! این نور ، علی ناصر و یاور  
 دین من است ، آنگاہ عرض کرد : خدایا در پہلوی آن دو نور ، نور سومی مشاهده  
 میکنم ، خداوند فرمود : این نور ، فاطمہ است کہ در کنار پدر و شوہرش میباشد  
 من دوستان او را از آتش جدا و قطع کردہام .

آنگاہ عرض کرد : الہ من دون نور دیگر در پہلوی آن سه نور میبینم ، خداوند فرمود :  
 ای ابراہیم این دو نور ، حسن و حسین هستند کہ در پہلوی پدر وجد و مادرشان میباشد  
 ابراہیم عرض کرد : خدایا نہ نور دیگر میبینم کہ گرد آمدہ اند اطراف این پنج نور ،  
 خداوند فرمود : ابراہیم اینہا امامانی هستند کہ از اولاد آن پنج نورند ، ابراہیم  
 پرسید خدا یا نام ایشان چیست ؟ خداوند فرمود : ابراہیم اول آنها علی بن الحسین است  
 و محمد ( باقر ) فرزند علی و جعفر ( صادق ) فرزند محمد و موسی ( ابن جعفر ) فرزند جعفر

وعلی (بن موسی الرضا) فرزند موسی و محمد (تقی) فرزند علی و علی (النقی) فرزند محمد و حسن (عسکری) فرزند علی و محمد (حجت ابن الحسن) فرزند حسن که قائم و مهدی اوست .

ابراهیم عرض کرد: پروردگارا یکعده انوار در اطراف آنان میبینم که عدد آنها را کسی جز تو نمیداند خداوند فرمود: ابراهیم! این انوار شیعیان و دوستان ایشانند ابراهیم عرض کرد خدای من ایشان به چه چیز شناخته میشوند؟ خداوند فرمود: به پنجاه یک رکعت نماز و بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم و قنوت قبل از رکوع و سجده شکر و انگشتر بدست راست کردن آنگاه ابراهیم عرض کرد: خدایا مرا هم از شیعیان و دوستان ایشان قرار ده، خداوند فرمود: همانا تورا از شیعیان آنان قرار دادم، پس این آیه را درباره او نماز فرمود: وان من شعیته لابراهیم اذ جاء ربه بقلب سلیم.

فضل بن عمر گفت: هنگامیکه ابوحنیفه مرگ را حس کرد این حدیث را

روایت نمود و سجده کرد و در حال سجده روحش قبض شد

و نیز در کتاب فضائل ابن شاذان و روضه کافی از عبدالله بن ابی

اوفی این حدیث رسیده است .

پنجم

عن عبدالله بن ابی اوفی عن رسول الله ﷺ انه لما فتح

حدیث اخبار حبر

خیبر قالوا له ان بها حبرا قدمی له من العمر مائة سنة وعنده

از تورات

علم التوراة فاحضر بين يديه وقال له صدقني بصورة ذكري

في التوراة والا ضربت عنقك قال فانهمعت عيناه بالدموع وقال ان صدقتك قتلتني قومي

وان كذبتك فقتلتني قال له قل وانت في امان الله واماني قال له الحبر اريد الخلوة

بك قال له لست اريد ان تقول الاجهراً قال ان في سفر من اسفار التوراة اسمك و نعمتك

واتباعك وانك تخرج من جبل فاران و ينادي بك و باسمك علي كل منبر فرأيت في

علامتك بين كتفك خاتماً تختتم به النبوة اي لانبی بعدك ومن وارك احد عشر سبطاً

یخرجون من ابن عمك واسمه علي ويبلغ ملكك المشرق والمغرب ويفتح خيبر ويقطع بابها ثم يعبر الجيش على الكف والزند فان كان فيك هذه الصفات آمنت بك و اسلمت علي يدك قال رسول الله ﷺ ايها الحبر اما الشامة فهي لي واما العلامة فهي لناصري علي بن ابي طالب عليه السلام فالتفت اليه الحبر والي علي عليه السلام وقال انت قاتل مرحب الاعظم قال علي عليه السلام بل الاحقر انا جدلته بقوة الله وحوله وانا معبر الجيش علي زندي و كفي فعند ذلك قال مديك فاني اشهد ان لا اله الا الله وان محمداً وآله وصحبه رسول الله وانك معجزه وانه يخرج منك احد عشر نقيباً فاكتب لي عهداً لقومي فانهم كنفباء بني اسرائيل وابناء داود عليهم السلام فكتب له بذلك عهداً .

در كتاب فضائل ابن شاذان وروضه كافي اين حديث را از

ترجمه حديث

عبدالله بن ابي اوفى روايت کرده اند از رسول اکرم صلی الله

عليه واله که چون خيبر فتح شد بآنحضرت عرض کردند:

در اين ده (خيبر) حبري (عالم بزرگ يهودان) است که صد سال از عمر او گذشته است و نزد او است علوم توراة پس او را حاضر کردند .

باو فرمود در صورتیکه نام من در توراة باشد مرا تصديق نما و گرنه گردن تو

را ميزنم ، عبدالله بن ابي اوفى راوي حديث ميگويد اشکهاي حبر جاري شد و گفت

اگر تورا تصديق کنم قوم من مرا ميکشند و اگر تکذيب نمايم تو مرا ميکشي ،

حضرت فرمود تو تصديق خود را اظهار کن در امان و حفظ خداوند متعال خواهی بود

و نيز در حفظ و حراست من هستی حبر عرض کرده مکان خلوتی ميخواهم آن بزرگوار

فرمود من نميخواهم جز اينکه آشکارا بگوئی

حبر گفت اسم تو وصفتت و پيروان تو و اينکه خروج ميکني از کوه فاران

و اسمت بر هر منبري برده ميشود در سفری از اسفار تورات ضبط است ، ديدم در علامت

تو که بين دو کتفت مهري است که ختم ميکني بآن نبوت را يعني بعد از تو پيغمبري



نیست و از اولاد تو یازده سبط پیدا شوند از پسر عمویت که نام او علی است و میرساند ملك تور اتا مشرق و مغرب و خیبر را فتح میکند و در خیبر را آکنده عبور میدهد لشکر را بر دست و ساعد خود اگر این صفات در تو باشد بتو ایمان میآورم و بدست شما اسلام را قبول میکنم رسول اکرم فرمود امام هر نبوت از من است و نشانه و علامت فتح خیبر و عبور جیش برای یاور من علی بن ابیطالب است

عبدالله گفت در این هنگام حبر روی بعلی علیه السلام کرده عرض نمود قاتل مرحب بزرگ تو میباشی. علی علیه السلام فرمود بلکه مرحب پست، و کوچک بلی من با او جنگ کردم بقوه الهی و یاری خدا و من کسی هستم که عبور دهنده ام لشکر را بر بند دست خود

حبر گفت دست خود را بده همانا که من گواهی میدیم که معبودی نیست جز خدای بزرگ و اینکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده خداوند است و اینکه توای علی علیه السلام کمک او هستی و پیدا میشود از تو یازده نقیب برای من عهد نامه ای بنویس برای قوم زیرا آنان مانند نقباء بنی اسرائیل و اسباط داود میباشند و عهد نامه ای برای او باین شهادت و گواهی نوشتند.

احادیث و نصوصیکه از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از طرق خاصه و امامیه رسیده بالغ بر سیصد حدیث است و در اینجا بند کر چند حدیث اکتفا کرده و بقیه را بعهدۀ جویندگان حقیقت میگذاریم تا خود مراجعه نمایند.

احادیث مرویه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در این باب نیز از کتب معتبره نقل شده از قبیل اکمال الدین صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام امالی شیخ صدوق، خصال صدوق، بصائر الدرجات، غیبت نعمانی، غیبت شیخ طوسی، امالی شیخ زهره، طرایف، کفایة، اختصاص، احتجاج، کامل الزیاره، مناقب ابن شهر آشوب، اعلام الوری،

کشف الیقین ، تفسیر فرات ابن ابراهیم ، مجالس شیخ مفیدره ، فضائل ابن شاذان ،  
روضه کافی ، ارشاد مفید ، عمده ، کنز الفوائد .

« اینک چند حدیث دیگر که بدون واسطه از پیغمبر ص نقل شده »

فی کتاب کمال الدین صدوق ره عن عبدالرحمن بن سمره

حدیث اول قال قال رسول الله ﷺ لعن الله المجاحدين في دين الله على

لسان سبعين نبيا ومن جادل في آيات الله فقد كفر قال الله

عز وجل : وما يجادل في آيات الله الا الذين كفروا فلا يغررك تقلبهم في البلاد ، ومن فسر

القرآن برأيه فقد افترى على الله الكذب ، ومن افترى الناس بغير علم ، لعنه ملائكة

السموات والارض وكل بدعة ضلالة وكل ضلالة مسيلها الى النار قال عبدالرحمن بن

سمره قلت يا رسول الله ﷺ ارشدني الى النجاة فقال يا بن سمره اذا اختلفت الاهواء

وتفرقت الاراء فعليك بعلي بن ابي طالب فانه امام امتي وخليفتي عليهم من بعدي ، و

هو الفاروق الذي يميز بين الحق والباطل ، من ساله اجابه ، ومن استر شده ارشده ، و

من طلب الحق من عنده وجدته ، ومن التمس الهدى لديه صادفه ، ومن اجاء اليه امنه ، و

من استمسك به نجاه ، ومن اقتدى به هداه يا بن سمره سلم من سلم له ووالاه وهلك من ردّ

عليه وعاداه يا بن سمره ان علياً منّي ، روحه من روحي وطينته من طينتي وهو اخي

وانا اخوه وهو زوج ابنتي فاطمه سيدة نساء العالمين من الاولين والآخرين وان منه امامي

امتى وسيدي شباب اهل الجنة الحسن والحسين وتسعة من ولد الحسين تاسعهم قائم

امتى يملأ الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً

شيخ صدوق روايت كسره است از عبدالله بن سمره از حضرت

رسول ﷺ که فرمود خدای لعنت کرده است انکار کنند -

ترجمه

گان در دین را بر زبان هفتاد پیغمبر و کسی که مجادله در

حدیث شریف

آیات خداوند نماید بتحقیق کافر شده است ، خداوند فرمود

( ما یجادل فی آیات الله الا الذین کفروا فلا یغریک تقلبهم فی البلاد ) مجادله نمیکنند در آیات خدا مگر کسانی که کافر شده‌اند پس فریب ندهد تورا گشتن ایشان در شهرها ( کنایه از کثرت آنان میباشد ) کسیکه قرآن را برای خود تفسیر کند بدروغ افتراء بسته بر خداوند متعال و کسیکه فتوا دهد بمردم بدون علم لعنت میکند او را ملائکه آسمانها و زمین ، و هر بدعتی ضلالت و گمراهی است و هر گمراهی انجام و آخر آن آتش است .

عبدالرحمن گفت : عرض کردم یا رسول الله ﷺ مرا برستگاری و نجات راهنمایی کن ؟ فرمود ای ابن سمره آنگاه که مختلف و گوناگون شود خواسته‌ها و متفرق گردد نظرها پس تمسک جو بعلی بن ابیطالب علیه السلام زیرا او براستی پیشوای امت من است و پس از من نائب من بر امت خواهد بود ، کسی است که بسبب او تمیز بین حق و باطل داده شود و جدا کننده میان آن دو است هر کس از او سؤال کند جوابش دهد و هر کس رستگاری از او طلب کند هدایتش مینماید هر کس حق را از نزد او جستجو کند بیابد و هر کس سعادت و فلاح از او بخواهد بآن خواهد رسید کسیکه پناهنده باو گردد پنااهش دهد هر کس دامان مرحمتش را بگیرد نجاتش بخشد هر که باو اقتداء نماید هدایتش فرماید .

ای ابن سمره سالم میماند آنکه تسلیم او شود و او را دوست بدارد و هلاک شود کسیکه رد کند بر او و دشمنی با او نماید .

ابن سمره اعلی از من است روح او از روح من و طینت او از طینت من و او برادر من و من برادر اویم ، او شوهر دختر من فاطمه زهرا علیها السلام است که بزرگ زنان جهانیان از اولین و آخرین میباشد .

از فرزندان علی است دو امام امت و دو آقای جوانهای بهشت حسن و حسین علیهما السلام و نه نفر از اولاد حسین علیه السلام که نهمی آنان قائم امت من است که پر

میکنند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده است از ظلم و ستم

در کتاب خصال و عیون و امالی و اکمال الدین روایت کرده اند

حدیث دوم عن الشعبي عن مسروق قال بينهما نحن عند عبد الله بن مسعود

نعرض مصاحفنا عليه اذ يقول له فتى شاب هل عهد اليكم نبياكم

ﷺ كم يكون من بعده خليفة قال انك لحدث السن وان هذا شئني ما سألني عنه

احد قبلك ، نعم عهد الينا نبينا ﷺ انه يكون بعده اثني عشر خليفة بعدة نقباء

بنی اسرائیل .

روایت کرده اند از شعبی از مسروق که گفت هنگامیکه

پیش ابن مسعود بودیم و قرآنها را بر او عرضه میداشتیم

ترجمه

جوانی باو گفت آیا پیغمبرتان خبر داده است بشما که چند

نفر جانشین برای او خواهد بود . ابن مسعود گفت تو جوانی کم سنی ، تا کنون کسی

این موضوع را از من پرسیده بود . آری پیغمبر ما فرموده که بعد از او دوازده خلیفه

است بعدد نقباء بنی اسرائیل .

فی کتاب الاحتجاج عن النبی ﷺ انه قال لعلي بن ابي طالب

يا علي لا يحبك الا من طابت ولادته ولا يبغضك الا من

حدیث سوم

خبثت ولادته ولا يواليك الا مؤمن ولا يعاديك الا كافر فقام اليه

عبد الله بن مسعود فقال يا رسول الله ﷺ قد عرفنا خبث الولادة والكافر في حيوتك

يبغض علي وعداته فما علامة خبث الولادة والكافر بعدك اذا اظهر الاسلام بلسانه واخفى

مکنون سریره فقال ﷺ يا ابن مسعود ان علي بن ابي طالب ﷺ امامكم بعدى و

خليفتى عليكم فاذا مضى فالحسن ثم الحسين (عليهما السلام) ، ابنای امامكم بعده

و خليفتى عليكم ثم تسعة من ولد الحسين واحد بعد واحد ائمتكم و خلفائى عليكم تا

سعمهم قائمهم قائم امتى يملأها قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً لا يحبهم الا من

طابت ولادته ولا يبغضهم الا من خبثت ولادته ولا يواليهم الا مؤمن ولا يعاديهم الا كافر  
من انكر واحداً منهم فقد انكرني ومن انكرني فقد انكر الله عزوجل ومن جحد  
واحداً منهم فقد جحدني ومن جحدني فقد جحد الله عزوجل لان طاعتهم طاعتى وطاعتى  
طاعة الله و معصيتهم معصيتى ومعصيتى معصية الله عزوجل

يا بن مسعود اياك ان تجدنى نفسك حرجاً مما اقضى فتكفر فبعزّة ربّى ما انا  
متكلّف ولا ناطق عن الهوى فى على والائمة من ولده ثم قال عليه السلام وهو رافع يده الى  
السماء اللهم وآل من والى خلفائى وائمة امتى من بعدى وعاد من عادهم وانصر من  
نصرهم واخذل من خذلهم ولا تدخل الارض من قائم منهم بحجّتك ظاهر مشهود او خائف  
مقهور لئلا يبطل دينك وحجّتك وبيّناتك .

ثم قال يا بن مسعود قد جمعت لكم فى مقامى هذا ما ان فارقتموه هلكتم وان  
تمسكتم به نجوتم والسلام على من اتبع الهدى

در کتاب احتجاج نقل شده كه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود

ترجمه حدیث باعلی بن ابیطالب علیه السلام تو را دوست ندارد مگر کسیکه پاک  
باشد ولادت او و با تو دشمنی ندارد مگر کسیکه ناپاک باشد

ولادتش و با تو دوستی نمیکند مگر مؤمن و دشمنی نمیکند مگر کافر

در این هنگام ابن مسعود حرکت نموده عرض کرد : یا رسول الله خبث ولادت  
و کفر اشخاص را در زمان حیات شما بدشمنی کردن باعلی شناختیم . اما ناپاکی  
ولادت و کفر اشخاص بعد از شما بچه چیز شناخته میشود ، وقتی شخصی ظاهراً ادعای  
اسلام نماید ولی باطن خویش را مخفی بدارد .

فرمود : ای ابن مسعود ! علی ابن ابیطالب پیشوا و امام و جانشین من است بر  
شما بعد از من . پس از درگذشت او حسن علیه السلام و بعد از او حسین علیه السلام دو فرزندم امام  
و خلیفه بر شمایند سپس نه نفر از فرزندان حسین یکی پس از دیگری جانشینان منند

بر شما نهمی ایشان قائم آنها است که قیام در میان امت من خواهد کرد زمین را پر از عدل و داد میکند با اینکه از ظلم و جور پر شده باشد .

ایشان را دوست ندارد مگر آنکس که ولادت پاک دارد ؛ و با آنها دشمنی نمیورزد مگر کسیکه ولادت ناپاک دارد . دوستدار آنها نیست مگر مؤمن و دشمن ایشان نخواهد بود مگر کافر .

کسیکه یکی از آنانرا انکار کند مرا انکار کرده است و کسیکه مرا انکار کند خدای عزوجل را انکار نموده هر کس جحد نماید نسبت به یکی از ایشان نسبت بمن جحد نموده و کسیکه مرا جحد کند نسبت به پروردگار جحد کرده است زیرا اطاعت ایشان اطاعت من و اطاعت من فرمانبرداری خدا است و معصیت ایشان معصیت من و نافرمانی من سرکشی با خدا است .

ای ابن مسعود بپرهیز از اینکه در نفس خود حرجی بیابی ( تحمل نتوانی کرد نسخه بدل ) از آنچه من حکم میکنم پس کافر خواهی شد قسم بعزت پروردگار من بیجا نمیگویم و در باره علی علیه السلام وائمه از اولاد علی علیه السلام از روی هوی سخن نمی سرایم پس آن بزرگوار دستها را بسوی آسمان بلند نموده عرض کرد آفریدگار اوست بدار کسیکه دوست خلفاء من باشد و دشمن کسی باش که دشمن آنان باشد آنکه را یاری ایشان کند یاری فرما و آنکه را مخذول کند آنانرا مخذول و بیچاره کن . خالی مگذار زمین را از یکی از آنان چه ظاهر و آشکارا و چه خائف و پنهان باشند تا اینکه دین و حجج و بینات تو باطل نشود .

پس از آن فرمود ای ابن مسعود من در اینجا بیان کردم برای شما چیزی را که اگر دست از آن بردارید هلاک و نابود خواهید شد و اگر دست بدامن لطف آنها بزنید رستگار شوید ، درود بر آنانکه متابعت نمایند رستگاری را .

فی کتاب اکمال الدین عن یونس بن ظبیان عن جابر الجعفی قال  
حدیث چهارم سمعت جابر بن عبد الله يقول لما انزل الله تع علی نبيّه ﷺ :  
يا ايها الذين آمنوا طيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم:  
قلت يا رسول الله ﷺ عرفنا الله ورسوله فمن اولوا الامر الذين قرن الله طاعتهم بطاعتك  
قال ﷺ هم خلفائي يا جابر وائمة المسلمين بعدى ، اولهم علي بن ابي طالب ثم الحسن  
ثم الحسين ثم علي بن الحسين ثم محمد بن علي المعروف في التورات بالباقر وستدر كه يا  
جابر فاذا لقيتہ فاقرأه مني السلام ثم الصادق جعفر بن محمد ثم موسى بن جعفر ثم علي  
علي بن موسى ثم محمد بن علي ثم علي بن محمد ثم الحسن بن علي ثم سمى وكنى  
حجة الله في ارضه وبقية في عباده ابن الحسن بن علي ذاك الذي يفتح الله تعالى ذكره  
علي يديه مشارق الارض ومغاربها ذاك الذي يغيب عن شيعته واوليائه غيبة لا يثبت فيها  
علي القول بعبادته الامن امتحن الله قلبه للايمان

قال: فقال جابر يا رسول الله ﷺ هل ينتفع شيعته به في غيبته فقال ﷺ اي والذي  
بعثني بالنبوه انهم لينتفعون به وليستضيئون بنور ولايته في غيبته كانتفاع الناس بالشمس  
وان جليلها السحاب يا جابر هذا مكنون سر الله ومخزون علمه فاكتمه الاعن اهله  
قال جابر الانصاري فدخلت علي علي بن الحسين فبينما انا احده اذ خرج محمد  
بن علي الباقر من عند نسائه (الحدیث)

در کتاب اکمال الدین از عده ای از اصحاب امامیه روایت  
ترجمه حدیث شده مسنداً از یونس بن ظبیان از جابر جعفی گفت شیندم  
از جابر بن عبد الله که میگفت چون نازل فرمود خداوند عزوجل  
بر پیغمبر اکرم ﷺ این آیه را : یا ایها الذین امنوا طيعوا الله واطيعوا الرسول واولى  
الامر منکم «ای مردم میکم ایمان آورده اید خدای خود را متابعت کنید و پیروی نمائید  
رسول اکرم و صاحبان امر از خودتان را

سؤال کردم یا رسول الله خدا ورسول را شناختم اولی الامر کیانند که پروردگار عزیز پیروی و اطاعت آنانرا باطاعت شما مقرون فرموده است : فرمود: آنان خلفاء منند و پیشوایان مسلمانانند بعد از من ، اول ایشان علی بن ابیطالب و بعد از او امام حسن سوم حسین بن علی پس از آن علی بن حسین پنجم محمد بن علی است که در تورات به : باقر معروف است و تو او را درک میکنی ، هنگامیکه خدمتش شرفیات شدی سلام مرا باو برسان۔ ششم حضرت صادق جعفر بن محمد . بعد موسی بن جعفر هشتم علی بن موسی نهم محمد بن علی دهم علی بن محمد یازدهم حسن بن علی (دوازدهم هم نام و هم کنیه من حجت خدا در زمین و بقیة الله در میان بندگان است) که خداوند متعال مشارق و مغارب زمین را بدست مبارک او فتح فرماید از نظر شیعه و دوستانش غائب گردد و آنقدر غیبتش طولانی شود که بر ایمان خدا ثابت نماند مگر کسیکه خداوند قلب او را بنور ایمان آزموده باشد .

راوی گفت جابر عرض کرد یا رسول الله آیا نفع میبرند شیعه از او در حال غیبت فرمود قسم بخدائیکه مرا بنبوت مبعوث کرده بتحقیق که شیعه از او منتفع میشوند و از نور او استضاء میکنند چنانکه از نور خورشید استفاده میکنند اگر چه ابر جلو او گرفته باشد ، ای جابر : این سر مکنون خداوند و سر مخزون علم او است پس مخفی دار آنرا مگر از اهلش .

جابر گفت پس از آن وارد شدم روزی بر علی بن الحسین علیهما السلام در آن بین که من مشغول سخن بودم با امام چهارم ناگاه بیرون آمد از پیش زنان و اندرون محمد بن علی علیهما السلام : تا آخر حدیث شریف .

فی الکفایه

حدیث پنجم عن مجاهد عن ابن عباس قال قدم یهودی علی رسول الله ﷺ

یقال له نعثل فقال یا محمد ﷺ انی سائلک عن اشیاء تلجلج



في صدرى منذ حين فان انت اجبتنى عنها اسلمت على يدك قال سل يا ابا عماره فقال  
يا محمد صلى الله عليه وآله وسلم صف لى ربك فقال صلى الله عليه وآله وسلم ان الخالق لا يوصف الا بما وصف به نفسه  
وكيف يوصف الخالق تعجز الحواس ان تدركه والاهوام ان تناله والخطوات ان تحده  
والابصار عن الاحاطة به جل عما يصفه الواصفون نأى فى قرب و قرب فى نأيه كيف  
الكيف فلا يقال له كيف واين الاين فلا يقال اين هو منقطع الكيفوفية والايونوية فهو  
الاحد الصمد كما وصف نفسه والواصفون لا يبلغون نعتة لم يلد ولم يولد ولم يكن له  
كفواً احد .

قال صدقت يا محمد صلى الله عليه وآله وسلم اخبرنى عن قولك انه واحد لاشبيه له اليس الله واحد  
الانسان واحداً فوحدانيته اشبهت وحادانية الانسان فقال صلى الله عليه وآله وسلم الله واحد واحد المعنى  
والانسان واحد ثنوى المعنى جسم و عرض و بدن و روح فانما التشبيه فى المعانى  
لا غير .

قال صدقت يا محمد صلى الله عليه وآله وسلم فاخبرنى عن وصيك من هو فمامن نبى الاوله وصى  
و ان نبينا موسى بن عمران اوصى الى يوشع بن نون . فقال نعم ان وصيى والخليفة من  
بعدى على بن ابي طالب عليه السلام وبعده سبطاى الحسن والحسين تتلوه تسعة من صلب الحسين  
عليه السلام ائمة ابرار .

( قال يا محمد فستمهم لى )

قال نعم اذا مضى الحسين فابنه على فاذا مضى فابنه محمد فاذا مضى فابنه  
جعفر فاذا مضى فابنه موسى فاذا مضى جعفر فابنه موسى وفاذا مضى موسى فابنه على  
فاذا مضى على فابنه محمد فاذا مضى محمد فابنه على فاذا مضى على فابنه الحسن واذا  
مضى الحسن فبعده ابنه ( الحجة بن الحسن ) فهذه اثنى عشر اماماً على عدد نقباء  
بنى اسرائيل قال فاين مكانهم فى الجنة قال صلى الله عليه وآله وسلم فى درجتى قال اشهد ان لا اله الا الله و  
انك رسول الله واشهد انهم الاوصياء من بعدك ولقد وجدت هذا فى الكتب المقدمه و

فيما عهدنا موسى بن عمران عليه السلام انه اذا كان آخر الزمان يخرج نبي يقال له احمد خاتم الانبياء لاني بعده يخرج من صلبه ائمة ابراراً عدد الاسباط .

فقال يا ابا عماره اتعرف الاسباط قال نعم يا رسول الله صلى الله عليه وآله انهم كانوا اثني عشر قال فان فيهم لاوي بن ارحيا قال اعرفه يا رسول الله صلى الله عليه وآله وهو الذي غاب عن بني اسرائيل سنين ثم عاد فاطهر شريعته بعد اندراسها وقاتل مع قريظا الملك حتى قتله وقال صلى الله عليه وآله كائن في امتي ما كان في بني اسرائيل حذوا النعل بالنعل والقذة بالقذة وان الثاني عشر من ولدي يغيب حتى لا يرى وياتي على امتي زمن لا يبقى من الاسلام الا اسمه ومن القرآن الارسامه فحينئذ ياذن الله له بالخروج فيظهر الاسلام ويجدد الدين .

ثم قال عليه السلام : طوبى لمن احبهم و طوبى لمن تمسك بهم والويل لمبغضهم فانقض النعل وقام بين يدي رسول الله وانشاء يقول :

صلى العلاء ذوالعلاء	عليك يا خير البشر
انت النبي المصطفى	و الهاشمي المفتخر
بك اهتدينا رشدنا	وفيك نرجو ما امر
و عشر سمعتهم -	ائمة اثني عشر
حيا هم رب العلى	ثم صفا هم من كدر
قد فاز من والاهم	وخاب من عفى الاثر
آخرهم يشفي الظماء	وهو الامام المنتظر
(١) غزك الاخبار لي	التا بهون ما امر
من كان عنهم معرضاً	فسوف يصلي بسقر

از مجاهد روایت شده که ابن عباس گفت مردی یهودی که  
ترجمه حدیث      او را نمثل میگفتند شرفیاب حضور محترم پیغمبر اکرم شده  
عرض کرد ای محمد ﷺ من میپرسم از شما اموری را  
که مدتی است در سینه‌ام خلیجان میکند اگر جواب فرمودی بتو میگیرایم و ایمان  
بخدایت میآورم

حضرت فرمود سؤال کن ای اباعماره عرض کرد ای محمد برای من خدای  
خود را وصف نما حضرت فرمود بدرستی که پروردگار عزیز وصف نمیشود مگر با آنچه خودش  
ذات خود را بآن وصف کرده، چگونه میتوان وصف کرد خالق را که حواس از درک ذات  
و پندارها از رسیدن بحقیقت و گمانها از تعیین کردن او و دیده‌ها از احاطه نمودنش عاجزند  
بزرگتر است آفریدگار از آنچه وصف کنندگان وصف کنند توصیف بنزدیکی  
و دوری مکانی حسی نگردد در عین قریب بودن بموجودات دور و خارج و مبائن با آنها است  
و در عین بعد و خارج بودن از موجودات بآنها نزدیک و محیط است منزله از توصیف بکیفیت  
و چگونگی و مکان است چگونه! توصیف شود بامری که او خالق و پدید آورنده آن  
اگر است پس نتوان گفت کجا و در چه حال است

یکتا و یگانه و بی نیاز است چنانکه خویش توصیف را فرموده است و توصیف کنندگان  
بوصف او نمیرسند کسی زائیده از او و او زائیده از کسی نیست برای او نظیری وجود ندارد  
یهودی گفت: ای محمد ﷺ گفتارت راست و یقین است آگاه کن مرا از  
فرمایش خود که فرمودی او واحد است و شبیهی ندارد آیا خدا واحد و انسان هم واحد  
هر دو صفت وحدت ندارند؟ وحدانیت او شبیه وحدانیت بشر است

فرمود: خدا واحد و احدی المعنی است (یکتا در ذات و حقیقت است) اما انسان  
در لفظ و مفهوم یکی است حقیقت او مرکب از جسم و عرض و روح و بدن است پس مقصود  
از اینکه خدای یکی است و شبیه ندارد (واحد لا شبیه له) اینست که ذات و حقیقتش شبهه و مثل ندارد

واما انسان در لفظ و اعتبار یکی است اما در ذات و حقیقت مر کب از اهوری چند است  
 یهودی گفت: آنچه گفتی درست است خبرده مرا از جانشین خود زیرا هر نبی  
 و پیغمبری دارای وصی<sup>۱</sup> بوده است و نبی<sup>۲</sup> ما موسی بن عمران بیو شع بن نون وصیت کرد  
 و او را خلیفه خود قرار داد

حضرت فرمود: وصی و خلیفه من علی بن ابیطالب است و بعد از او دو نور دیده  
 من حسن و حسین و پس از اندو نه نفر از اولاد حسین علیه السلام که امامان نیک رفتار و  
 نیک گفتارند گفت: ای محمد نام آنانرا برای من بیان کن فرمود: آری بعد از  
 حسینم پسر او علی وقتی که او در گذرد فرزندش محمد و بعد از محمد نور چشمش  
 جعفر سپس موسی فرزند او و بعد از موسی علی و هنگامیکه علی در گذشت پسر او  
 محمد و بعد از او فرزندش علی سپس امام حسن پسر علی و بعد از گذشتن حسن علیه السلام  
 پسر او (حجة بن الحسن بن علی ع) است این دو ازده امام مطابق عدد نقباء بنی اسرائیل است  
 یهودی پرسید مکان آنها در بهشت کجا است. جواب داد در نزد من و در درجه<sup>۳</sup> ام  
 خواهند بود

یهودی عرض کرد اشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله و اشهد انهم الاوصیاء  
 بعدك ، بحقیقت در کتب پیش و در عهدیکه موسی بن عمران برای ما نوشته یافتیم که  
 در آخر الزمان پیغمبری که نام شریفش احمد و خاتم انبیاء است ظاهر شود و بعد از  
 او پیغمبری نیست از صلب پاك او ائمه ابرار بعدد اسباط بیرون آیند .  
 حضرت فرمود: ابا عماره؟ آیا اسباط را میشناسی .

عرض کرد آری یا رسول الله آنان دوازده نفرند حضرت فرمود در ایشان لاوی  
 بن ارحیا است عرض کرد میشناسم او کسی است که از بنی اسرائیل سالیان درازی غائب  
 شد سپس باز آمد دینش را پس از کهنه شدن ظاهر کرد و با فرسیطای ملك جنگید  
 تا او را کشت .

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود آنچه در بنی اسرائیل بود بدون کم و زیاد در امت من خواهد بود و او زدهمین اولاد من غایب میشود بطوریکه بچشم نیاید ، زمانی بر امتم بگذرد که از اسلام جزاسمی و از قرآن مگر رسمی باقی نماند در این هنگام خداوند اجازه میدهد او را که قیام کند و دین را تازه نماید بعد از آن فرمود خوشابحال کسیکه دوست ایشان باشد و دست بدامن مرحمت آنان بزند و ای بر دشمنان ایشان . آنگاه نعل از جای حرکت کرده تکانی خورد و در مقابل پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ایستاده شروع بخواندن این اشعار کرد ( صلی العلی ذوالعلاء الخ )

عن طاوس الیمانی فی الکفایة عن عبدالله بن العباس قال :

حدث ششم دخلت علی النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ والحسن علی عاتقه والحسین علی فخذہ

ویأثمہما ویقبلہما ویقول اللہم وال من والہما وعاد من عادہما

ثم قال یا بن عباس کانی بہ وقد خضبت شیبته من دمه یدعو فلا یجاب ولا یستنصر قلت

فمن یفعل ذلک یارسول اللہ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : شرار امتی مالہم لانا لہم اللہ شفاعتی

ثم قال : یا ابن عباس من زارہ عارفاً بحقہ کتب لہ ثواب الف حجة والف عمرة الا ومن

زارہ فکانما قد زارنی ومن زارنی فکانما قد زار اللہ وحق الزائر علی اللہ ان لا یعذبه بالناران

الاجابة تحت قبته والشفاء فی تربته والائمة من ولده قلت یارسول اللہ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فکم الائمة

قال بعدہ حواری عیسی واسباط بنی اسرائیل .

قلت : یارسول اللہ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فکم کانوا قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : کانوا اثنی عشر والائمة بعدی

اثنی عشر ، اولہم علی بن ابیطالب بعدہ سبطای الحسن والحسین فاذا انقضی الحسین

فابنہ علی فاذا مضی علی فابنہ محمد فاذا انقضی محمد فابنہ جعفر فاذا انقضی جعفر

فابنہ موسی فاذا انقضی موسی فابنہ علی فاذا انقضی علی فابنہ محمد فاذا انقضی محمد

فابنہ علی فاذا انقضی علی فابنہ الحسن فاذا انقضی الحسن ( فابنہ الحججة ع )

قال ابن عباس : یارسول اللہ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اسامی ما اسمع بہم قط قال لی یا بن عباس

هم الائمة بعدی وان قهر و الامناء معصومون نجباء اخیار یا ابن عباس من اتی یوم القيمة عارفاً بحقهم اخذت بیده فادخله الجنة یا بن عباس من انکرهم اورد واحداً منهم کانما قد انکرنی وردنی ومن انکرنی وردنی فکانما قد انکر الله وردہ یا ابن عباس سوف یاخذ الناس یمیناً و شمالاً فاذا کان كذلك فاتبع علیاً و حزبه فانه مع الحق و الحق معه ولا یفترقان حتی یردا علی الحوض یا بن عباس ولا یتهم ولا یتى و ولا یتى و لایة الله و حربهم حربى و حربى حرب الله و سلمهم سلمى و سلمى سلم الله .

ثم قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ « یریدون لیطفوا نور الله بافواههم و یا بی الله الا ان

یتهم نوره و لو کره الکافرون »

در کتاب کفایه از طاوس یمانی از عبدالله ابن عباس روایت شده است که گفت داخل شدم بر پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حالیکه امام حسن بر شانه و امام حسین بر زانوی آن حضرت بود ، آنها را میبوسید و میبوئید و میفرمود خدایا دوست بدار کسیکه دوست بدار ایندوراء دشمن بدار کسیکه دشمنی کند با ایشان بعد از آن فرمود : ای پسر عباس گویا حسینم را با چشم خود میبینم که محاسن شریفش از خون سرش رنگین شده کسی جوابش را نمیدهد یاری نمیشود گفتم کدام ظالم چنین جنایتی میکند فرمود بدترین امت من ، آنها کسانی هستند که بشفاعت من نخواهند رسید .

سپس فرمود ای ابن عباس هر که زیارت کند او را و حال آنکه عارف بحقش باشد برای او ثواب هزار حج و هزار عمره نوشته میشود آگاه باش کسیکه او را زیارت کند چنان است که مرا زیارت کرده و کسیکه زیارت من آید مثل آنست که خدا را زیارت کرده ، حق زائر بر خدا اینست که او را با آتش عذاب نکند بدان ای ابن عباس دعا زیر بار گاه و قبه حسینم مستجاب است و شفاء در خاک کوی او است و ائمه (ع) از اولاد اویند .

عرض کردم ای فرستاده الهی چند نفر ندما مان بعد از شما فرمود بعد حواریین عیسی بن مریم و اسباط موسی و نقباء بنی اسرائیل گفتم آنها چقدر بودند ، فرمود دوازده نفر ، امامان بعد از منم دوازده نفرند اول آنها علی بن ابیطالب دوم و سوم دو سبط من حسن (ع) و حسین علیهما السلام است و پس از حسین فرزندش علی و بعد او پسرش محمد سپس فرزندش جعفر و بعد از جعفر پسرش موسی و بعد از موسی علی و بعد از علی محمد پسر او ، دهم فرزند محمد علی یازدهم ، حسن فرزند علی است دوازدهم ( پسر

### حسن حجت خدا است )

ابن عباس گفت عرض کردم ای رسول خدا این اسامی را تا کفون نشینده بودم فرمود ای ابن عباس ایشان امامان بعد از منند اگر چه مقهور واقع شوند و امناء و معصومند نجباء و اختیارند ای ابن عباس کسیکه روز قیامت بیاید و شناسائی بحق ایشان داشته باشد دستش را گرفته وارد بهشت میکنم ابن عباس! کسیکه انکار کند ایشانرا یارد کند بر یکی از آنها گویارد کرده بر من و کسیکه بر من رد کند چنان است که بر خدا رد کرده ابن عباس بهمین زودی در امت اختلاف پدیدار گردد و از راه مستقیم بر است و چپ میروند در این روز دست بدامن علی بزن و از او اطاعت کن زیرا علی بر حق و حق با علی است آن دو تا روزیکه در حوض کوثر بر من وارد شوند از یکدیگر جدا نشوند ابن عباس دوستی ایشان دوستی من و دوستی بامان دوستی با خداست جنگ بایشان جنگ بامن و جنگ بامن جنگ با خدا است تسلیم ایشان بودن تسلیم بامن است و تسلیم من بودن تسلیم با خدا است بعد فرمود : میخواهند نور خدا را خاموش کنند ، خداوند کامل و تمام میکند نور خود را اگر چه کفار گمراهت داشته باشند

فی مناقب ابن شهر آشوب عن عطا قال دخلنا علی عبدالله بن

العباس وهو علیل بالطائف فی العله التي توفی بها ونحن زهاء

حدیث هشتم

ثلثین رجلا من شیوخ الطائف وبه ضعف فسلمنا علیه وجلسنا

فقال لی یاعطا من القوم قلت : یاسیدی هم شیوخ هذا البلد منهم عبد الله بن سلمة بن حصرم الطائفی وعمار بن ابی الاجلح وثابت بن مالک فما زلت اعدله واحدا بعد واحد ثم تقدوا الیه فقالوا یا بن عم رسول الله ﷺ انک رايت رسول الله ﷺ وسمعت منه ما سمعت فاخبرنا عن اختلاف هذه الامة فقوم قدموا علیاً علی غیره وقوم جعلوه بعد ثلاثه قال فتنفس ابن عباس فقال سمعت رسول الله ﷺ يقول علی مع الحق والحق معه وهو الامام والخليفة من بعدی فمن تمسک به فاز ونجا ومن تخلف عنه ضل وغوی بلی تکفیننی وغسلی ویقضی دینی وابوسبیطی الحسن والحسین ومن صلب الحسين تخرج الائمة التسعة ومنا مهدي هذه الامة فقال عبدالله سلمة یا ابن عم رسول الله ﷺ فهلا کنت تعرفنا قبل هذا فقال والله ادیت ما سمعت ونصحت لکم ولكن لاتحبون الناصحين .

ثم قال اتقوا الله عباد الله تقية من اعتبر تمهيدا واتقى فی وجل وکمش فی مهل و رغب فی طلب ورهب فی هرب فاعملوا لآخر تکم قبل حلول اجالکم وتمسکوا بالعروة الوثقى من عترة نبيکم فانی سمعته ﷺ يقول من تمسک بعترتی من بعدی کان من الفائزين ثم بكابكاً شديداً فقال له القوم اتبکی ومکانک من رسول الله ﷺ مکانک فقال لی یاعطا انما ابکی لخصمتين لهول المطلع وفراق الاحبة ثم تفرق القوم عنه فقال یاعطا خذ بیدي واحملنی الی صحن الدار فاخذنا بيده انا وسعيد وحملناه الی صحن الدار ثم رفع يديه الی السماء وقال اللهم انی اتقرب الیک بمحمد وآل محمد اللهم انی اتقرب الیک بولاية الشيخ علی بن ابيطالب فما زال یکررها حتی وقع الی الارض فصبرنا علیه ساعة ثم اقمناه فاذا هو میت رحمة الله علیه .

در کتاب مناقب ابن شهر آشوب روایت شده از عطا که گفت

ترجمه حدیث وارد شدیم بر عبدالله بن عباس او مریض بود در طائف همان

مرضی که بآن در گذشت ، ما سی نفر از شیوخ طائف بودیم



حال ابن عباس بضعف گرائیده بود سلام بر او کردیم و نشستیم .

فرمود عطا ! اینها کیانند عرض کردم آقای من از بزرگان طائفند يك يك را تا بردم من جمله عبدالله بن سلمة بن حصرم طائفی و عمارة بن ابی الاجلح و ثابت بن مالك بعد آنان پیش رفته و گفتند ای پسر عموی رسول خدا تو حضرت رسول را دیده‌ای و شنیده‌ای از او آنچه شنیده‌ای ، خبرده ما را از اختلافات این امت : دسته‌ای علی را مقدم داشته و دسته‌ای او را بعد از سه نفر قرار داده اند ، عطا گفت : ابن عباس آهی کشید گفت شنیدم از پیغمبر ﷺ که میفرمود علی با حق و حق با علی است و او امام و خلیفه بعد از من است کسیکه با او تمسک کند فایز شده نجات یابد و کسی که تخلف ورزد گمراه شده و هلاک شود او متصرف میشود کفن و غسل مرا و دین مرا ادا کند پدر دوسبط من حسن و حسین است و از صلب حسین است نه امام و مهدی این امت از ما است پس گفت عبدالله بن سلمة ای ابن عم رسول الله میبایست بماییش از این چنین بگوئی : گفت قسم بخدا بتحقیق اداء کردم آنچه شنیدم و نصیحت کردم شمارا ولیکن نصیحت کنندگان را دوست ندارید

پس گفت ای بندگان خدا از معصیت خدا بپرهیزید و تقوی را پیشه خود قرار دهید مانند کسی که برای آماده بودن مرگ عبرت گرفته باشد و بواسطه بیم ترس از معصیت کناره گیری کند ، و در حال مهلت بمقصد سرعت نموده بر رسیدن بمقصد رو آورده باشد و از ترس در فرار باشد .

پس عمل کنید برای آخرت خود قبل از رسیدن اجلهای خود و متمسک شوید بر یسمان محکم : که عترت پیغمبر شمایند و بدرستی که من شنیدم از پیغمبر میفرمود کسی که تمسک کند بعترتم بعد از من از فائزین خواهد بود پس از آن گریه شدیدی کرد .

حاضرین باو گفتند آیا میگریی با این قرب و منزلت که در نزد پیغمبر داری

گفت: عطا من برای دوا مر گریه میکنم یکی برای هول مر گ و دیگری فر اقدوستان آن جمع که با من بودند رفتند ، گفت عطا ! دست مرا بگیر و بصحن خانه ببر ، من و سعید دستش را گرفتیم و بصحن خانه آوردیم در آنجا دستهایش را بطرف آسمان بلند کرده گفت : خدایا من تقرب میجویم بتو بوسیله محمد ﷺ و تقرب میجویم بتو بولایت و دوستی این مرد بزرگ : امام علی بن ابیطالب علیه السلام این گفته را تکرار میکرد تا اینکه افتاد بر زمین و از دنیا رفت .

عن سلمان الفارسی قال خطبنا رسول الله ﷺ فقال معاشر الناس انسى راحل عنكم عن قريب ومنطلق الى المغيب اوصيكم في عترتي خيراً واياكم والبدع فان كل بدعة ضلالة واهلها في النار معاشر الناس من افتقد الشمس فليتمسك بالقمر ومن افتقد القمر فليتمسك بالفرقدين ومن افتقد الفرقدين فليتمسك بالزاهره بعدى اقول قولي واستعفر الله لي ولكم .

قال فلما نزل من المنبر تبعته حتى بيت عايشه فدخلت اليه وقلت يا ابي انت وامى يا رسول الله سمعتك تقول اذا افتقدتم الشمس فتمسكوا بالقمر اذا افتقدتم القمر فتمسكوا بالفرقدين واذا افتقدتم الفرقدين فتمسكوا بالزاهره فما الشمس وما الفرقدين وما النجوم الزاهره فقال اما الشمس فانا واما القمر فعلى فاذا افتقدتمونى فتمسكوا به بعدى واما الفرقدين فالحسن والحسين فاذا افتقدتم القمر فتمسكوا بهما واما النجوم الزاهره فالائمة التسعه من صلّب الحسين والتاسع مهديهم قال انهم هم الاوصياء والخلفاء بعدى ائمة ابرار عدد اسباط يعقوب وحوارثى عيسى، قلت فسئهم لى يا رسول الله ﷺ قال اولهم وسيدهم على بن ابیطالب وسبطاى وبعدهما زين العابدين على بن الحسين وبعده محمد بن على باقر علم النبئين وجعفر بن محمد و ابنه كاظم سئى موسى بن عمران والذى يقتل بارض الغربه على ثم ابنه محمد والصادقان على والحسن

( والْحِجَّةُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ ) فِي غَيْبَتِهِ فَاَنْتَهُمْ عِثْرَتِي مِنْ دَمِي وَاحْمِيْ عَلَمَهُمْ عَلَمِيْ وَحَكَمَهُمْ حَكَمِيْ مِنْ اَذَانِيْ فِيهِمْ فَلَا اِنَالَهُ اللهُ شَفَاعَتِيْ .

در کتاب کفایه روایت شده است از سلمان فارسی ره که

ترجمه حدیث گفت برای ما رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه انشاء نموده فرمود

ای گروه مردم بهمین زودی من از نزد شما میروم و غایب

میشوم در باره عثرت خودم بشما توصیه میکنم بنیکی بآنها، از بدعتها دوری کنید زیرا هر بدعتی ضلالت است و اهل ضلالت در آتشند .

ای گروه ، کسیکه خورشید را ندید باید از ماه طلب نور کند و اگر ماه را

نیافت باید بدوستاره روشن تمسک کند و کسیکه آن دوستاره را ندید، باید بستارگان درخشان رجوع کند میگویم این سختم را و طلب آمرزش از خداوند برای خود و شما مینمایم .

سلمان گفت چون از منبر پائین آمد پشت سر آنجناب رفتم تا منزل عایشه پس

داخل شده گفتم پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا شنیدم از شما که میفرمودید

هر گاه گم کردید شمس را تمسک کنید بقمر و هر گاه ندیدید قمر را تمسک کنید

بفرقدان و هر گاه فرقدان را نیافتید تمسک کنید بستاره های درخشان اینک بفرمائید

شمس و قمر و فرقدان و ستاره های درخشان کدامند؟ فرمود اما شمس منم و اما قمر

علی بن ابیطالب است هر گاه مرا گم کردید تمسک کنید بعلی بعد از من و اما فرقدان

حسن و حسین اند زمانیکه علی علیه السلام از دنیا رفت بحسن و حسین تمسک کنید و اما

ستاره های درخشان ، ائمه نه گانه اند از صلب حسین و نهمین آنها مهدی ایشان است

آنگاه فرمود بدرستی که ایشان اوصیاء و خلفاء اند بعد از من پیشوایان نیک گردارند

بعد از اسباط یعقوب و حواریین عیسی .

عرض کردم نام ایشان را برای من تفصیل بدهید فرمود اولشان و سیدشان

علی ابن ابیطالب است و دو سبط من و بعد از آن دو زین العابدین علی بن الحسین ، بعد از او محمد بن علی باقر علم نبیین است و جعفر بن محمد است و پسرش کاظم هم نام موسی ابن عمران است پس از او کسی است که کشته میشود بارض غربت بنام علی بعد پسرش محمد آنگاه دو صادق بنام علی و حسن میباشند پس از آنها ( حجت قائم منتظر است ) بدرستی که ایشان عترت من و از خون و گوشت من پرورش یافته اند علم ایشان علم من است و حکم ایشان حکم من است کسی که ازیت کند مرا درباره آنها خداوند او را از شفاعت من محروم فرماید .

در کتاب کفایه با سند روایت شده است عن ابی مریم الانصاری

حدیث نهم قال دخلت علی مولای الباقر علیه السلام وعنده اناس من اصحابه

فجری ذکر الاسلام قلت یاسیدی فای الاسلام افضل قال من

سلم المسلمون من لسانه ویده قلت فای الاخلاق افضل قال الصبر والسماحة قلت فای المؤمنین اکمل ایماناً قال احسنهم خلقاً قلت فای الجهاد افضل قال من عقر جواده واهریق دمه قلت فای الصلوة افضل قال طول الثنوت .

قلت فای الصدقة افضل قال ان تهجر ما حرم الله عزوجل علیک قلت یاسیدی

فما تقول فی الدخول علی السلطان قال لا اری لك ذالك قلت اننی ربما سافرت الشام فادخل علی ابراهیم بن الولید قال یا عبدالغفار ان دخولك علی السلطان یدعوا الی ثلاثة اشیاء محبة الدنیا ونسیان الموت وقلّة الرضا بما قسم الله .

قلت یا بن رسول الله فانی ذو علیة واتجر ذالك المكان لجر المنفعة فما ترى فی

ذالك قال یا عبدالله انی لست آمرک بترك الدنیا بل آمرک بترك الذنوب فترك الدنیا فضیلة وترك الذنوب فریضة انت احوج منک الی اکتساب الفضیلة قال فقبلت یده ورجله وقلت یا بنی انت وامی یا بن رسول الله فما نجد العلم الصحیح الا عندکم وانی قد کثرت سننی ورقی عظمی ولا اری فیکم اسراراً کم مقتلین مشردین خائفین وانی اقمیت

الی قائمکم منذ حین اقول یخرج الیوم اوغدا قال یا عبدالغفار ان قائمنا عَلَيْهِ السَّلَامُ هو السابع من ولدی ولیس هو، اوان ظهوره ولقد حدثنی ابی عن ابیه عن ابائه علیهم السلام قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ انّ الائمة بعدی اثنا عشر عدة نقباء بنی اسرائیل تسعة من صلب الحسین والتاسع قائمهم یخرج فی آخر الزمان فیملأها عدلاً بعد ما ملئت جوراً وظلماً قلت فان كان هذا کائن یا بن رسول الله فالی من بعدک قال الی جعفر وهو سید اولادی و ابوالائمة صادق فی قوله و فعله ولقد سئلت عظیماً یا عبدالغفار وانک لاهل الاجابة ثم قال عَلَيْهِ السَّلَامُ انّ مفتاح العلم السئوال وانشاء یقول ، شفاء العمی طول السئوال . وانما تمام العمی طول السکوت علی الجهل .

راوی (ابی مریم) گفت بر مولای خود حضرت باقر ع و ارشدم، نزد

آنحضرت جمعی از اصحابش بودند ذکر اسلام بمیان آمد

عرض کردم ای سید من کدام اسلام افضل است فرمود اسلام

کسی که مسلمانان از زبان و دستش در امانند

عرض کردم ایمان کدام مؤمن کامل تر است فرمود کسی که از همه اخلاقش

نیکوتر باشد عرض کردم کدام جهاد افضل است فرمود کسی که جهاد کند تا آنکه هر کبش

پی گردد و خونش ریخته شود گفتم کدام نماز افضل است فرمود نمازی که دارای طول

قنوت باشد گفتم کدام صدقه افضل است فرمود آنچه خدا حرام کرده از آن دوری

کنی گفتم ای سید من در ورود بر سلطان چه میگوئی فرمود برای تو روانمیدانم عرض کردم

بسیار اتفاق میافتد که مسافرت میکنم بشام و برابر اهیم بن الولید وارد می شوم حضرت

فرمود ای عبدالغفار دخول بر سلطان باعث بر سهام می شود ۱ - محبت دنیا ۲ فراموش

کردن مرگ ۳ و کم شدن رضا آنچه خدا قسمت کرده است .

گفتم یا بن رسول الله من صاحب خانوادهم و تجارت می کنم در شام برای نفع راجع

باین امر چه میفرمائی فرمود ای عبدالله من تورا بترك دنیا امر نمیکنم بلکه بترك ذنوب

و اداریمینمایم زیرا ترک دنیا فضیلت است و احتیاج تو بترک ذنوب و ادای فریض بیشتر از اکتساب فضیلت است گفت در این هنگام دست و پای حضرت را بوسیده گفتم پدر و مادرم فدای تو ای فرزند رسول خدا ﷺ علم صحیح را نمییابیم مگر پیش شما، من پیر شده ام شمارا بطوری که مسرور شوم ندیده ام شماهارا پیوسته کشته یا آواره از خانه یا ترسان دیدم مدت زمانی است که بانتظار قائم شما ایستاده ام میگویم امروز ظهور و خروج خواهد کرد یا فردا فرمود ای عبدالغفار قائم ما هفتمین اولاد من است اوان ظهورش نیست

پدرم از پدرش همینطور از پدرانش (ع) نقل فرمودند از پیغمبر آنجناب ص فرمود ائمه بعد از من دوازده نفرند بعدد نقباء بنی اسرائیل نه نفر از صلب حسین نهمین ایشان قائمشان است در آخر الزمان خروج میکند زمین را از عدل پر نماید بعد از آنکه از ظلم و ستم پر شده باشد گفتم اگر اینطور خواهد بود پس امام بعد از شما کیست فرمود جعفر علیه السلام و او بزرگ اولاد من است و پدر امامان و صادق است در قول و فعلش تو سؤال بزرگی کردی شایستگی جواب را نیز داری بعد فرمود کلید دانش و کسب علم سؤال است این شعر را انشا فرمود شفاء العمی تا آخر بیت

در کتاب اکمال الدین از سلیم بن قیس هلالی روایت شده است

### حدیث دهم

عن سلیم بن الهلالی قال سمعت علیاً علیه السلام يقول ما نزلت علی

رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایه من القرآن الا اقرانیها و املاها علی فکتبتها

بخطی و علمنی تاویلها و تفسیرها و ناسخها و منسوخها و محکمها و متشابها و دعا الله عز و جل ان یعلمنی فهمها و حفظها فما نسیت ایه من کتاب الله عز و جل و لاعلماً املاء علی فکتبته و ما ترک شیاً علمه الله عز و جل من حلال و لا حرام و لا امر و لا نهی و ما کان و ما یکون من طاعة او معصية الا علمته و حفظته فلم انس منه حرفاً واحداً ثم وضع یدہ علی صدری و دعا الله تبارک و تعالی ان یملاء قلبی علماً و فهماً و حکمة و نوراً ولم انس من ذلك شیئاً ولم یفتنی من ذلك شیئی لم اکتبه فقلت یا رسول الله ص اتخوف علی النیسان فیما بعد فقال ص لست اتخوف نسیاناً و لا جهلاً و قد اجبرنی

رَبِّي عَزَّوَجَلَّ أَنَّهُ قَدِ اسْتَجَابَ لِي فِيكَ وَفِي شُرَكَائِكَ الَّذِينَ يَكُونُونَ بِعَدِكَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ  
وَمَنْ شُرَكَائِي مَنْ بَعْدِي قَالَ الَّذِينَ قَرَنَهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِنَفْسِهِ وَبِي فَقَالَ اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ  
وَإُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ الْآيَةَ.

سليم بن قيس هلالی گفت شنیدم از حضرت امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ

ترجمه حدیث

که میفرمود آیه ای نازل نشد بر پیغمبر و عَلَيْهِ السَّلَامُ مگر این

که آن آیه را بر من خواند و املاء فرمود، من آنرا بخط خود

نوشتم بمن تاویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه آنرا آموخت و برای من دعا

کرد که خداوند عزوجل فهم و حفظ آنرا عنایت کند پس فراموش نکردم آیه ای از

از کتاب خداوند و نه علمی را که املاء کرده بود بر من و نوشته بودم، فرو گذار نکرد

هیچ علمی را که خدای عزوجل به پیغمبر تعلیم کرده بود از احکام حلال و حرام

و امر و نهی و آنچه بوده و خواهد شد از طاعت و معصیت مگر آنکه بمن آموخت حفظ

کردم و از آن حرفی فراموش نکردم پس از آن گذاشت دستش را بر سینه من و خواند

خدای متعال را باینکه قلب مرا از علم و فهم و حکمت و نور پر کند تا اینکه فراموش

نکنم چیزی از آنها را و فوت نشود از من چیزی را که نوشته ام

گفتم یا رسول الله آیا از فراموشی بر من میترسید فرمود نسیان و جهل را بر تو

نمیترسم و خدای بمن خبر داده که دعای مرا درباره تو و شرکات که بعد از تو خواهند

بود مستجاب کرده گفتم یا رسول الله شرکائی که بعد از من خواهند بود کیانند؟ فرمود

کسانی که خداوند اطاعت آنان را بباخودش و بامن در این آیه مقارن قرار داده است

آیه را فرأئت فرمود : اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم

فقلت یا رسول الله و من هم فقال الاوصیاء منی الی ان یردوا علی

تنه حدیث

الحوض کلهم هارمهمتد لایضرهم من خذلهم ، هم مع القرآن و

القرآن معهم لایفارقهم و لایفارقونه فبهم تنصرا متی و بهم یمطرون

وبهم يدفع عنهم البلاء وبهم يستجاب دعائهم . فقلت يا رسول الله سمهم لي فقال ابني هذا و  
وضع يده على راس الحسن ثم ابني هذا و وضع يده على راس الحسين ثم ابن له يقال له  
علي سيولد في حيوتك فاقرأه مني السلام ثم تكمله اثني عشر اماماً  
فقلت يا بى انت وامى فسمهم لي فسماهم رجال رجلاً

فقال عليه السلام فيهم والله يا اخا بنى هلال مهدي امة محمد الذي يملأ الارض قسطاً وعدلاً  
كما ملئت ظلماً وجوراً والله اني لا عرف من يبايعه بين الركن والمقام واعرف اسماء ابائهم و  
قبائلهم .

گفتم یا رسول الله کیانند آنان ( که مقارن قرار داده است  
ترجمه حدیث خداوند اطاعت آنها را با خودش و شما ) فرمود آنان اوصیاء  
و جانشینان منند تا نزد حوض برهن وارد شوند تمام آنها  
راهنما و رستگارند کسیکه ایشان را نصرت نکند بانها ضرری نمیرسد آنان باقرآن و  
قرآن با آنها است قرآن از ایشان و ایشان از قرآن جدا نشوند امت من بسبب ایشان  
یاری شوند الطاف الهی از آمدن باران و رفع بلیات و استجابت دعوات ببرکت آن  
وجودات مقدسه است .

گفتم یا رسول الله برای من نام آنان را بفرما اشاره بامام حسن علیه السلام نموده و  
دستش را بر سر او گذاشت و فرمود این پسر من پس از آن دستش را بر سر حسین نهاده  
فرمود بعد از حسن این پسر من آنگاه فرمود پسری متولد میشود برای حسین که نامش  
علی است و در حیات شما متولد خواهد شد باو از طرف من سلام برسان ، فرمود تا  
دوازده امام بیان شد .

گفتم پدر و مادرم فدایت نام آنانرا برای من بفرما پس نام آنان را نفر بنفر  
تفصیل داد .

علی علیه السلام فرمود قسم بخدا ای برادر بنی هلال مهدي امت محمد در این جمله از



امامان است . که زمین را از قسط و عدل پر نماید همانطور که از ظلم و جور پر باشد  
قسم بخدا کسانی را که بیعت میکنند با او بین رکن و مقام می‌شناسم نامهای پدران  
ایشان و قبائلشان را میدانم .

### نصوص واحادیثی که در تعیین ائمة اثنی عشر علیهم السلام

از حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه از طرق روایات و محدثین عامه  
و اهل سنت رسیده است

احادیث این قسمت بنابر آنچه در بحار الانوار علامه مجلسی ره نقل شده بالغ  
برسی حدیث است و پس از نقل مقداری از این اخبار می‌فرماید :

اقول : روی السید بن طاوس فی الطرائف هذه الاخبار من الكتب المذكورة و  
غيرها ثم قال وقد رأيت تصنیفاً لابی عبدالله محمد بن عبدالله بن عباس اسمه كتاب مقتضب  
الاثر فی امامة الاثنی عشر وهو نحو من اربعین ورقة يذكر فیها احادیث عن نبیهم محمد  
ﷺ بامامة الاثنی عشر من قریش ورايت ايضاً كتاباً تصنیف رجال الاربعة مذاهب و  
رواتهم اسم التصنیف المذكور ( تاریخ اهل البيت من آل الرسول ﷺ ) رواية نصر بن  
الجهضمی يتضمن تسمية اثني عشر من آل محمد المشار اليهم ورواتهم . ترجمة الكتاب  
تاریخ وقت وفات اهل البيت عليهم السلام واین دفنوا روايه ابن الخشاب الحنبلي النحوی  
يتضمن تسمية الاثنی عشر المشار اليهم والتنبيه ورايت فی كتبهم و تصانیفهم وروایاتهم  
غير ذلك مما يطول تعداده تتضمن الشهادة للفرقة الشیعة بتعيين ائمتهم الاثنی عشر و  
اسمائهم عليهم السلام انتهى

مجلسی علیه الرحمه میگوید : سید بن طاوس در کتاب طرائف روایت  
کرده از کتب نامبرده ( مانند جمع بین صحاح سته مستدرک حلیه الاولیاء ) و غیر آن  
این اخبار را ( اشاره باخبار وارده از اهل سنت است ) .

سپس میگوید : دیدم تصنیفی از ابی عبدالله بن محمد بن عبدالله بن عباس نام کتاب  
مقتضب الآثار فی امامة الاثنی عشر - قریب چهل ورق بود در آن احادیثی از پیغمبر  
ﷺ درباره امامت دوازده نفر از قریش نوشته شده و کتابی نیز دیدم تصنیف رجال  
مذاهب اربعه وروایات آنان ، اسم آن کتاب ( تاریخ اهل البیت من آل الرسول ﷺ )  
بعد از روایت نصر بن جهضمی که در برداشت نام دوازده نفر از آل محمد ﷺ که  
بایشان اشاره شد کتاب دیگری دیدم از تصنیف رجال وروایات مذاهب اربعه اسم کتاب - تاریخ  
وقت وفات اهل البیت علیهم السلام و مکان دفن آنها ) . و روایت ابن خشاب حنبلی  
نحوی را ذکر کرده و در آن روایت نام ائمه اثنی عشر را که اشاره شد در بر داشت .  
در کتب عامه و تصانیف آنها شیر از آنچه ذکر شد روایاتی مشاهده کردم که  
شمردن آنها بطول میانجامد و در آن روایات شاهد و گواهی برای فرقه شیعه بود و  
اسامی دوازده امام در آنها تعیین و تصریح شده بود

پایان گفتار سید بن طاوس بنقل مجلسی ره .

احادیث صادره در باب خروج قائم (ع) و وقایع آخر الزمان و مال امر امت و  
آنچه قبل از قیامت واقع میشود که در آنها نوعاً اشاره بامر حضرت مهدی سلام الله علیه  
شده از طرق عامه در مسانید و صحاح و مستدرکات و سیر و تواریخشان زیاد است در  
این باب تألیفاتی از دانشمندان سنّی و شیعه وجود دارد که موضوع حضرت مهدی ع  
را از طرق عامه اثبات کرده اند و در دسترس عموم گذاشته شده و ما در این مقام بذکر  
یک حدیث از احادیث منقوله در بحار الانوار اکتفا میکنیم ، استقصاء آن را بعهدہ  
طالبین میگذاریم .

روى من كتاب فضائل الصحابة للسمعاني باسناده عن ابي  
يك حديث از طريق هارون العبدى عن ابي سعيد الخدرى قال دخلت فاطمة  
اهل سنت عليها السلام على رسول الله ﷺ فلما رأت ما برسول الله ص

من الضعف خنقتها العبرة حتى جرى دمها على خد رسول الله ص

قال رسول الله (ص) ما يبكيك يا فاطمه فقالت يا رسول الله اخشى الضيعة من بعدك فقال  
لها رسول الله ﷺ يا فاطمة اما علمت ان الله اطلع الى اهل الارض فاختار منهم  
اباك فبعثه رسولا ثم اطّلع ثانية فاختار منهم بعلك فامرني ان ازوجك منه فزوجك  
من اعظم المسلمين حلماً واكثرهم علماً واقدمهم سلماً ما انازوجتك ولكن الله زوجك  
منه قال فضحكت فاطمة فاستبشرت .

ثم قال يا فاطمة انا اهل بيت اعطينا سبع خصال لم يعطها احد من الاولين ولا  
يدر كها احد من الاخرين نبينا خيرا الانبياء هو ابوك وصيونا خيرا الاوصياء وهو بعلك و  
شهيدنا خيرا الشهداء وهو عمّ ابيك حمزه ومنا من له جناحان يطير بهما في الجنة  
حيث يشاء وهو جعفر ومنا سبطا هذه الامة وهما ابناك الحسن والحسين و(منا مهدي  
هذه الامة )

قال ابوهارون العبدى فلقيت وهب بن منبه ايام الموسم فعرضت عليه هذا  
الحديث فقال لي وهب يا اباهارون ان موسى بن عمران لما فتن قومه واتخذوا العجل  
كبر على موسى (ع) فقال يارب فتن قومي حيث غبت عنهم قال الله يا موسى ان كل  
من كان قبلك من الانبياء افتتن قومهم وكذلك من هو كائن بعدك من الانبياء تفتتن اممهم  
اذا فقد وانبيئهم قال موسى وامة احمد ايضا مفتونون وقد اعطيتهم من الفضل والخير  
مالم تعطه من كان قبله في التوراة فاوحى الله تعالى الى موسى عليه السلام ان امة احمد  
ستصيبهم فتنة عظيمة من بعد احمد حتى يعبد بعضهم بعضاً ويبرء بعضهم من بعض حتى يصيبهم  
النكال وحتى يجحدوا ما امرهم به نبيئهم ثم يصلح الله امرهم برجل من ذرية احمد فقال

موسی یارب اجعله من ذریتی فقال یا موسی انّه من ذریة احمد وعترته اصلح به امر الناس وهو المهدي .

ثم قال وقد ذکر یحیی بن الحسن بن بطریق یعنی نفسه فی مناقب المهدي ع فصلاً مفرداً وسماه بکشف الخفی فی مناقب المهدي یشتمل علی مائة طریق وعشرة طرق من الصحاح والحسان وان عیسی علیه السلام یصلی خلفه کل ذلك من طرق الجمهور خاصه اقول روی الحسن بن مسعود الفراء فی کتاب المصابیح بخمسة طرق ذکر المهدي علیه السلام ووصفه عن ابی سعید الخدری وابن مسعود وام سلمة .

در کتاب فضائل صحابه باسناد از ابی سعید خدری روایت کرده

ترجمه حدیث که گفت فاطمه (ع) بر پدرش رسول خدا ﷺ وارد شد وقتی

ضعفی که بر حضرتش عارض شد. بود مشاهده کرد چشمهایش

را اشک فرا گرفت تا اینکه اشکش بصورت پیغمبر ﷺ ریخت. رسول خدا ﷺ سئوال

کرد ای فاطمه چه امر تورا بگریه آورد ، گفت از ضایع شدن بعد از شمامیترسم فرمود مگر

ندانستی که خدا پدرت را از میان مردم روی زمین برسالت اختیار فرمود و از اهل زمین

شوهر تو را اختیار نموده امر فرمود . که تو را باو تزویج کنم پس شوهر تو حلمش

از تمام مسلمین . بیشتر و بزرگتر و علمش زیاد تر و اسلامش از تمام پیشتر است

من تو را تزویج نکردم بلکه خدا تو را بعلی تزویج کرد ؛ حضرت فاطمه (ع) از

این بیانات خندان و خوشحال شد

آنگاه حضرتش فرمود ای فاطمه ما خانواده ای هستیم که هفت خصلت و (فضیلت)

بماداده شده و بهیچ کس از اولین و آخرین عطا نشده پیغمبر ما بهترین رسولان میباشد که پدر

تو است وصی ما بهترین اوصیاء شوهر تو است و بهترین شهداء از ماست و او حمزه عموی

پدر تو است و جعفر از ماست که برای او دو بال است که در بهشت پرواز کند آنچه بخواهد

دو سبط این امت حسن حسین دو فرزند تو از ما خانواده است و (از ما مهدی این امت است)

هارون عبدی گفت و هب پسر مبنه را در ایام حج ملاقات کردم و این روایت را بر او عرضه داشتم بمن گفت ای پدر هارون زمانیکه قوم موسی امتحان شدند و کونساله پرستیدند بر موسی ناگوار آمد، عرض کرد پروردگارا من در حالیکه غائب از قوم بودم مرا امتحان کردی خطاب رسیدای موسی. امت هر پیغمبری قبل از تو و بعد از تو را امتحان می کنم وقتیکه پیغمبرشان از میان آنها برود

موسی عَلَيْهِ السَّلَام گفت خدایا امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نیز امتحان خواهند شد با اینکه فضلی بانها عطا فرمودی که پیشنیان آنها از اهل توراة نداده ای خدا (وحی) بموسی فرمود: بامت احمد پس از او فتنه بزرگی رسد تا آنکه بعضی بعضی را عبادت کنند و بعضی از بعضی دوری و بیزاری جویند تا اینکه بدبختی آنها را فرا گیرد تا بجائی رسد که او امر و فرامین پیغمبرشان را انکار کنند سپس خدا امر آن امت را اصلاح نماید بمردی از ذریه احمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ موسی عَلَيْهِ السَّلَام گفت خدایا آن مصلح را از ذریه من قرار بده خطاب رسید باید مصلح از ذریه احمد و ثمره او باشد) و آن شخص (مهدی است)

در بحار پس از ذکر روایاتی از طرق عامه از ابن بطریق نقل میکند که ابن بطریق خودش کتابی مستقل در مناقب مهدی عَلَيْهِ السَّلَام تالیف کرده و او را بکشف الخفی فی مناقب المهدی عَلَيْهِ السَّلَام نام نهاده و آن کتاب مشتمل بر یکصد و ده طریق از طرق صحیح و حسن و تمام آن طرق از جمهور و اهل سنت است.

مجلسی ره میفرماید حسین بن مسعود فراء در کتاب مصابیح ذکر مهدی عَلَيْهِ السَّلَام را از پنج طریق روایت کرده و آن را مستند نموده از ابی سعید خدری و ابن مسعود و ام سلمه .

ابن شیرویه در کتاب فردوس که از کتب اوست و در نزد ما هست بطریق دیگر غیر از آنچه نقل کردیم روایت کرده .

## (( باب دوم ))

### (نصوص و تصریحات حضرت علی بن ابیطالب ع)

برائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین

در این باب بنابر آنچه علامه بزرگوار ملامحمد باقر مجلسی رضوان الله علیه در کتاب جامع بحار الانوار روایت کرده است متجاوز از ده حدیث رسیده است ، ما بذکر دو حدیث اکتفاء میکنیم . حدیث سومی نیز بمناسبت ذکر خواهیم کرد

کتاب اکمال الدین . عن ابیجعفر علیه السلام ان امیر المؤمنین ع

حدیث اول قال لابن عباس ان لیلۃ القدر فی کل سنة وانه ینزل فی

تلك اللیلة امر السنه ولذلك الامر ولاة بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

فقال ابن عباس من هم قال انا واحد عشر من صلبی ائمة محدثون .

در کتاب اکمال از حضرت جواد الائمه علیه السلام روایت کرده

است که حضرت امیر المؤمنین بابن عباس فرمودند همانا در

ترجمه

هر سال شب قدری است که فرود میآید در آن شب اموری که

حدیث شریف

در آنسال جاری میشود و برای این امر (کسی که این امور برای او

نازل میشود) ولاة و اشخاصی بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم معین شده ، ابن عباس عرض کرد آنان

کیانند حضرت فرمود : من ویازده نفر از صلبم که امامند و از طرف خدا بآنها الهام

و خبر داده شود .

کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام عن ابن ابی عمیر عن غیاث بن

ابراهیم عن الصادق عن آبائه عن الحسن بن علی علیه السلام قال

حدیث دوم

سئل امیر المؤمنین علیه السلام عن معنی قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انی

مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ، من العتره ؟ . فقال انا و الحسن و الحسین و الائمة

التسعة من ولد الحسين تاسعهم مهديهم وقائمهم لا يفارقون كتاب الله ولا يفارقهم حتى يردوا على رسول الله ﷺ حوضه .

در کتاب عیون از حضرت صادق علیه السلام از پدرانش از حضرت

ترجمه

امام حسین (ع) روایت کرده است که سؤال شد از حضرت

حدیث شریف

امیر المؤمنین (ع) از معنای فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود

انی مخلف فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي من درمیان شما

دو امر بزرگ میگذارم کتاب خدا وعترتم را سؤال کردند که کیانند عترت ؟

علی علیه السلام فرمود من و حسن و حسین و نه امام از اولاد حسین که نهی آنها

مهدی و قائم آنها است ایشان از کتاب خدا و کتاب خدا از ایشان جدا نشود تا اینکه

بر پیغمبر صلی الله علیه و آله در نزد حوض وارد شوند .

عن کتاب سلیم ابن قیس الهلالی .

حدیث سوم

ابان عن سلیم بن قیس الهلالی قال لما اقبلنا من صفین مع

امیر المؤمنین (علی) علیه السلام نزل العسکر قریباً من دیر نصرانی

اذ خرج علینا من الدیر شیخ کبیر حسن الوجه حسن الهيئة والسمت و معه کتاب فی یدیه حتی

اتی امیر المؤمنین (ع) فسلم علیه بالخلافة (امیر المؤمنین) فقال له (ع) مرحباً یا اخی شمعون

بن حمون کیف حالک رحمک الله فقال بخیر یا امیر المؤمنین وسید المسلمین ووصی رسول

رب العالمین انی من نسل حواری اخیک عیسی بن مریم من نسل شمعون بن یوحنا وکان

افضل حواری عیسی بن مریم الاثنی عشر و احبهم الیه و آثرهم عنده ( و ابرهم عنده خ ل ) وان

عیسی اوصی الیه و دفع کتبه الیه و علمه و حکمته فلم یزل اهل هذا البیت ( اهل بیته ) علی

دینه متمسکین بملته لم یکفروا اولم یبدلوا ولم یفروا و تلك الکتب عندی املاً عیسی

بن مریم و خط ابینا بیده فیها کل شیئی یفعل الناس من بعده . و اسم ملک ملک و ما یملک و

ما یكون فی زمان کل ملک منهم حتی یبعث الله من ولد اسمعیل بن ابراهیم خلیل الله من ارض

تدعى يمامه من قرية يقال له مكه ، الانجل العينين المقرون الحاجبين صاحب الناقة و  
القضيب والتاج وله اثني عشر اسماً وذكر مبعثه ومولده و هجرته ومن يقائله ومن  
ينصره ومن يعاديه و كم يعيش وما تلقى امته بعده الى ان ينزل الله عيسى بن مريم وفي  
الكتاب ثلاثة عشر رجلاً من ولد اسماعيل بن ابراهيم خليل الله هم خير من خلق الله واحب  
من خلق الله الى الله وان الله ولى لمن والاهم وعدو لمن عاداهم من اطاعهم اهتدى و من  
عصاهم ضل ، طاعتهم لله طاعته ومعصيتهم لله معصيته مكتوبة فيه اسمائهم وانسابهم ونعوتهم  
و كم يعيش كل رجل منهم واحد بعد واحد و كم رجل منهم يستر دينه ويكتمه من قومه  
ومن الذي يظهر ( منهم وينقاد له الناس ن خ ) حتى ينزل الله عيسى بن مريم على آخرهم  
فيصلى عيسى خلفه ويقول انكم ائمة لا ينبغي لاحد ان يقدمكم فيتقدم ويصلى بالناس و  
عيسى خلفه في الصف الاول اولهم وخيرهم و افضلهم وله مثل اجورهم واجور من اطاعهم  
واهتدى بهدا هم احمد رسول الله <sup>صلى الله عليه وآله</sup> واسمه محمد ( وعبدالله ) ويس والفتاح والخاتم  
والحاشر والعاقب ( والماحي ) ( والقائد ) ونبي الله ( و خليل الله ) وصفي الله وحبيب الله ( و  
صفيته وامينه وخيرته يرى قلبه في الساجدين ) يعنى في اصحاب النبيين ويكلمه برحمته  
فيذكر اذا ذكر وهو اكرم خالق الله على الله و احبهم الى الله لم يخلق الله خلفاً ملكاً  
مقرباً مكرماً ولا نبياً مرسلأ من آدم فمن سواه خير عند الله ولا احب الى الله منه يقعد  
يوم القيمة على عرشه ويشفعه في كل من يشفع فيه باسمه جرى القلم في اللوح المحفوظ  
في ام الكتاب محمد رسول الله ثم اخوه صاحب اللواء يوم الحشر الاكبر و  
وصيه ووزيره و خليفته في امته واحب خلق الله الى الله بعده على بن ابي طالب ( عمه لأمه  
وابيه ) وولى كل مؤمن بعده ثم احد عشر اماماً من ولد محمد وولد اول الاثنى عشر  
اثنان سميا باسم ابني هارون شبرا وشبير وتسعة من ولدا صغرها واحد بعد واحد اخرهم  
الذي يصلى عيسى خلفه و ذكر باقى الحديث بطوله .



از سلیم بن قیس هلالی روایت شده است که گفت چون از  
ترجمه حدیث صفین با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باز گشتیم سپاه  
آنحضرت نزدیک دیر نصرانی منزل گرفت از دیر پیر مردی  
خوش صورت و نیکو هیئت خارج شد و با او کتابی بود خدمت حضرت امیر المؤمنین ع  
رسید بر آن حضرت سلام کرد .

عرض کرد من از اولاد یکی از حواریین حضرت عیسی بن مریم هستم که او  
بهترین حواریین دوازده گانه و محبوبترین آنها نزد حضرت عیسی و نیکوکارترین آنها  
بود ، حضرت عیسی باو وصیت کرد ، علم و حکمت و کتب خود را باو سپرد پس اهل  
این بیت همیشه بر دین او و متمسک بآن ملت بودند کافر و مرتد نگشتند ، کتب و وصایا  
اورا تغییر ندادند ، آن کتب نزد من است که با ملائ و گفته حضرت عیسی و خط پدر ما  
است که بدست خود نگاشته ، آنچه را که بعد از عیسی واقع شود در آن کتب است و  
اسم هر سلطانی ثبت شده در آن کتاب ذکر شده که خدا از عرب مردی را از اولاد  
ابراهیم خلیل بر میانگیزد انداز زمینی که نام آن تهامه است از قریه ای که مکه نامیده میشود  
ویاد کرده مبعث و مولد و مهاجرت اورا و هر کس با او مقاتله میکند و هر که اورا یاری و هر کس  
با او دشمنی نماید مدت زندگانی و آنچه را که امتش بعد از او تا زمانیکه فرود آید  
عیسی بن مریم از آسمان می بینند در آن کتاب ذکر شده .

در آن کتاب است نام سیزده مرد از اولاد اسماعیل بن ابراهیم خلیل که از  
بهترین خلق خدایند و محبوبترین مخلوقند نزد آفریدگار ، خداوند دوست کسی است که  
دوست آنان باشد و دشمن است با آنانکه ایشانرا دشمن بدارد هر که متابعت ایشان  
نماید رستگار شده و آنکه معصیت آنان کند گمراه است اطاعت آنها برای خدا اطاعت  
خدا و معصیت آنان معصیت خدا است اسماء و انساب و اوصافشان و اینکه چقدر زندگی  
میکند هر يك بعد از دیگری و چند نفرشان مخفی میدارند دین خود را و کتمان میکنند

از قومشان و کدامیک از آنها ظهور میکند و مردم او را پیروی مینمایند تا اینکه نازل شود عیسی بن مریم و نماز گذارد در عقب سر او در صف اول آنها آن سیزده تن یکی رسول خدا ﷺ است که نامهای شریفش محمد و عبدالله و یس و فتاح و خاتم و حاشر و عاقب و ماحی و قائد و نبی الله و صفی الله و حبیب الله است و او یاد شود هنگامیکه خدا یادشود و او گرامی ترین خلق پیش پروردگار و محبوبترین مردم نزد خداوند است ، ایزد منان ملك مكرمی و نه نبی مرسلی از آدم و غیر آن خلق نکرده که بهتر و محبوبتر نزد خداوند از او باشد خداوند روز قیامت او را بر عرش خود بنشانند و قبول میکند شفاعتش را در باره هر کسیکه شفاعت نماید با اسم او قلم در لوح محفوظ جاری شده . محمد رسول الله و نیز با اسم صاحب پرچم در روز حشر اکبر که برادر و وصی و وزیر و خلیفه او در امت اوست ، محبوبترین خلق خدا بعد از او میباشد ، علی پسر عم او است که ولی هر مؤمنی بعد از پیغمبر است سپس یازده نفر از اولاد محمد و علی صلوات الله علیهما دو پسر بنام پسران هارون شبر و شبیر میباشد و نه نفر از اولاد کوچکی آن دو میباشد یکی پس از دیگری خواهند بود و آخر آنها کسی است که عیسی بن مریم با او نماز میخواند ،

### (( باب سوم ))

## (نصوص و تصریحات حضرت امام حسن و امام حسین ع)

### برائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین

در این باب احادیث متعدد است و ما بذکر دو حدیث قناعت میکنیم .

فی کتاب الکفایة عن الأصبع قال سمعت الحسن بن علی ع

يقول الأئمة من بعد رسول الله ص اثنی عشر تسعة من صلب

حدیث اول

اخى الحسين ومنهم مهدي هذه الأمة .

در کتاب کفایه از اصبع روایت شده که گفت از امام حسن

ترجمه

مجتبى عليه السلام شنیدم که میفرمود امامان بعد از پیغمبر دوازده

نفر میباشند که نه نفر آنها از صلب برادرم حسین هستند

و از ایشان است مهدی این اُمت .

در کتاب عیون اخبار الرضا عليه السلام روایت شده است عن

حدیث دوم

عبدالرحمن بن سلیط قال قال الحسين بن علی بن ابیطالب عليه السلام

منا اثنی عشر مهدياً اولهم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و

آخرهم التاسع من ولدی وهو القائم بالحق يحيى الله به الارض بعد موتها و يظهر به دين

الحق علی الدين که ولو کره المشركون له غيبة یرتدفيها قوم ويشب علی الدين فيها

قوم آخرون فيوزون ويقال لهم متى هذا الوعد ان كنتم صادقين اما ان الصابر في غيبته

علی الاذى والتكذيب بمنزلة المجاهد بالسيف بين یدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

عبدالرحمن بن سلیط گفت حسین بن علی بن ابیطالب

ترجمه

عليه السلام فرمود دوازده مهدی که اول آنان امیر المؤمنین علی بن

حدیث شریف

ابیطالب و آخرشان نهمین نفر از اولاد من است از ماست و او قائم

بحق است که خداوند باو زمین را پس از موتش زنده میکند

باو دین حق را بر تمامی ادیان غلبه دهد اگر چه مشرکان کراهت داشته باشند

برای او ، پنهان شدنی است که برگردند در آن غیبت گروهی و ثابت بمانند

بر دین گروه دیگری پس ازیت شوند و آزار بینند و گفته میشود بآنان کی است این

وعده و کی میرسد اگر شما صادق و راستگوئید ؟ آگاه باشید بدرستیکه کسی که

صابر باشد در غیبت او و بسازد با آزار و تکذیب بمنزله کسی است که با شمشیر جهاد کند

پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم .

( باب چهارم )

فصوص و تصرفات حضرت امام زين العابدين علي بن

الحسين بن علي بن ابي طالب ع برائة اثني عشر (ع)

در اين باب نيز احاديث متعدده رسیده و ما بذکر دو حديث اکتفا ميکنيم  
في الاحتجاج عن ابي حمزة الثمالي عن ابي خالد الكابلي قال  
حديث اول دخلت على سيدي علي بن الحسين زين العابدين عليه السلام فقلت  
له يا ابن رسول الله اخبرني بالذين فرض الله طاعتهم و مؤدبتهم  
واوجب على عباده الاقتداء بهم بعد رسول الله صلى الله عليه وآله فقال لي : كنكر ان اولي الامر  
الذين جعلهم الله ائمة للناس و اوجب عليهم طاعتهم امير المؤمنين علي بن ابي طالب . ثم  
الحسن ثم الحسين ابنا علي بن ابي طالب ثم انتهى الامر الينا ثم سكت فقلت له يا سيدي  
روى لنا عن امير المؤمنين عليه السلام انه لا تخلو الارض من حجة الله على عباده فمن الحجة  
والامام بعدك فقال ابني محمد واسمه في التوراة باقر يبقر العلم بقرأ وهو الحجة والامام  
بعدي ومن بعد محمد ابنه جعفر واسمه عند اهل السماء صادق فقلت له يا سيدي كيف  
صار اسمه الصادق و كلكم صادقون قال حدثني ابي عن ابيه عليهما السلام ان رسول الله ص  
قال اذا ولد ابني جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب فسموه الصادق  
فان الخامس الذي من ولده الذي اسمه جعفر يدعى الامامة اجترأ علي الله و كذباً  
عليه فهو عند الله جعفر الكذاب المقترى علي الله المدعى لما ليس له باهل المخالف علي  
ابيه و الحاسد لآخيه ذلك الذي يكشف ستر الله عند غيبة ولي الله ثم بكى علي بن الحسين  
بكاء شديداً ثم قال كآني بجعفر الكذاب وقد حمل طاغية زمانه علي تفتيش امر ولي  
والمغيب في حفظ الله و التوكيل بحرم ابيه جهلاً منه لولادته و حرصاً علي قتله ان ظفر

به وطمعاً فی میراث ابیه حتی یاخذه بغير حقه قال ابو خالد فقلت له یا بن رسول الله ص فان ذلك لکان فقال ای والله وای ان ذلك لم کنوب عندنا فی الصحیفة التي فیها ذکر المحن التي تجری علینا بعد رسول الله ص قال ابو خالد فقلت یا بن رسول الله ص ثم تكون ماذا قال ثم تمتد الغیبه بوآی الله الثانی یشر من اوصیاء رسول الله ص والائمة بعده یا ابا خالد ان اهل زمان غیبتهم والقائلین بامامته والمنتظرین لظهوره افضل من اهل کل زمان لان الله تعالی ذکره اعطاهم من العقول والافهام والمعرفة ما صارت به الغیبه عندهم بمنزلة المشاهدة وجعلهم فی ذلك الزمان بمنزلة المجاهدين بین یدی رسول الله ﷺ بالسيف اولئك المخلصون حقاً وشیعتنا صدقاً والدعاة الی نین الله سرّاً وجهراً وقال ﷺ انتظار الفرج من اعظم الفرج .

در کتاب احتجاج واکمال الدین است از ابی حمزه ثمالی

**ترجمه حدیث** از ابی خالد کابلی روایت شده که گفت بر سید

خوادم علی بن الحسین زین العابدین (ع) وارد شدم پس عرض

کردم یا بن رسول الله خبر ده بمن از کسانی که خداوند اطاعت و مؤدت و اقتدای بایشان را بعد از رسول خدا ﷺ بر بندگانش واجب کرده فرمود کنکر : صاحبان امر که خداوند ایشان را امام قرار داده و طاعتشان را بر مردم واجب کرده اول آنها امیر المؤمنین علی بن ابیطالب بعد حسن و بعد حسین دو پسر علی بن ابیطالبند پس از آن امر منتهی بما شده .

حضرت ساکت شدند . گفتم ای سید من از امیر المؤمنین ﷺ روایت شده

که فرمودند زمین از حجت خدا بر بندگان خالی نمی ماند پس حجت و امام بعد از شما کیست ، فرمود پسر محمد و اسم او در تورات باقر است می شکافد علم را شکافتی او حجت و امام بعد از من است و پس از محمد پسرش جعفر است و اسم او نزد اهل آسمان صادق است . گفتم ای سید من چگونه اسم او صادق شد و حال آنکه تمام شما صادق هستید فرمود گفت بمن پدرم از پدرش علیهما السلام اینکه رسول خدا ﷺ فرمود هر گاه

متولد شد پسر من جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب ع  
 اورا صادق نام گذارید زیرا پنجمین کس از اولاد او اسمش جعفر است ادعای امامت  
 کند و آن دروغ گوشت و نزد خداوند جعفر کذاب و مقتری بر خداوند است ادعا میکند  
 امری را که اهل او نیست با پدرش مخالف است و برادرش حسد ورزیده او کسی  
 است که کشف ستر هنگام غیبت ولی<sup>۳</sup> خدا بنماید بعد حضرت علی بن الحسین علیه السلام  
 گریه شدیدی کرد .

فرمود گویا میبینم جعفر کذاب را که ستمکار زمانش را برای تفتیش امر ولی  
 خدا و اداری کرده غائبی که غیبتش بامر و حفظ خدا است و پناه برده بحریم پدرش چون  
 جاهل بولادت آنحضرت هست حرص بر قتل آن بزرگوار و طمع در میراث  
 پدرش دارد .

ابو خالد گفت عرض کردم یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این امر خواهد شد فرمود آری قسم  
 بخدا این امر نزد مادر صحیفه ای که در او ذکر معنی که بر ما بعد از رسول خدا جاری میگردد  
 مکتوب است گفت ابو خالد عرض کردم بعد چه میشود ، فرمود غیبت ولی خدا که دوازدهمین  
 اوصیاء پیغمبر و ائمه بعد از اوست طول خواهد کشید ای ابا خالد مردمان زمان غیبت او و  
 قائمین امامت و منتظرین ظهور او افضل از مردم هر زمانند زیرا خدا بایشان از عقل و فهم و  
 معرفت عطا کرده باندازه ای که غیبت او بمنزله مشاهده است و آن مردم در آن زمان  
 بمنزله مجاهدین باشمشیر خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میباشند این جمع از مردم حقیقتاً  
 مخلصین و شیعه و داعی الی الله آشکار او پنهان میباشند فرمود انتظار فرج آنحضرت  
 از بزرگترین فرجهاست .

از کفایه روایت شده است عن عمر بن علی عن ابیه علی بن

الحسین علیه السلام قال کان یقول صلوات الله علیه ادعوالی ابنی الباقر **حدیث دوم**

وقلت لابنی الباقر یعنی محمد أفقلت له یا ابا به ولم سمیته الباقر

قُلْ فَبَسِّمُومَارَا يَتَّبِعُ قَبْلَ ذَلِكَ ثُمَّ سَجَدَ لِلَّهِ تَعَالَى طَوِيلًا فَمَسَمَعْتَهُ يَقُولُ فِي سَجُودِهِ اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ سَيِّدِي عَلِيٌّ مَا اَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيْنَا اَهْلَ الْبَيْتِ يَقُولُ ذَلِكَ مَرَّةً رَأَيْتُمْ قَالَ يَا بَنِيَّ اِنَّ الْاِمَامَةَ فِي وِلْدِهِ اِلَى اَنْ يَقُومَ قَائِمُنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَمْلَأُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا وَاِنَّهُ الْاِمَامُ وَاَبُو الْاِثْمَةِ مَعْدِنُ الْحِلْمِ وَمَوْضِعُ الْعِلْمِ يَقْرَهُ بَقْرًا وَاَللّٰهُ لَمْ يُوَاشِبْهُ النَّاسُ بِرَسُوْلِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ.

فَقُلْتُ فَكُمُ الْاِثْمَةُ بَعْدَهُ قَالَ سَبْعَةٌ وَمِنْهُمْ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَقُومُ بِالْدِّينِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ.

از عمر بن علی بن الحسین از پدرش حضرت امام زین العابدین

ترجمه حدیث روایت شده که حضرت میفرمودند پسرم باقر را بگوئید بیاید

پسرم محمد را باقر نام نهادم (راوی می گوید) گفتم حضرت

پدر چرا محمد را باقر نامیده اید پس تبسم کرد و قبل از آن ندیده بودم تبسم کند بعد

سجده طولانی نمود در سجده مکرر خواند خدا یا احمد تو را بر نعمتهائی که بما اهل بیت عنایت

فرمودی بعد فرمود پسرم! امامت تا قیام قائم ما عَلَيْهِ السَّلَامُ در اولاد اوست که زمین را بر قسط و عدل

پر نماید و او امام و پدر امامان و معدن حلم و علم است و او مشکلات علم را باز و حلّ

میکند، بخدا قسم او شبیه تر بن مردم بر رسول خداست صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ عرض کردم امامان بعد از او

چند نفرند فرمود هفت امام و از آنها مهدی است که با مردین در آخر الزمان قیام کند

## باب پنجم

### نصوص بر ائمه اثنی عشر که از امام ابی جعفر

محمد بن علی الباقر (ع) رسیده

از حضرت امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ در این باب حدود بیست حدیث رسیده است که

مابذکر دو حدیث برای رعایت ایجاز اکتفاء میکنیم.

در کتاب عیون و امالی روایت شده است عن الثمالی عن ابی

جعفر (ع) قَالَ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ ارْسَلَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اِلَى الْجَنَّةِ

وَالْاِنْسِ وَجَعَلَ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَيْ عَشَرَ وَصِيًّا مِنْهُمْ مِنْ سَبْقِ وَمِنْهُمْ

من بقى و كل وصى جرت به سنة و الاوصياء الذين من بعد محمد (ع) على سنة اوصياء عيسى و كانوا اثني عشر و كان امير المؤمنين (ع) على سنة المسيح عليه السلام.

از ابی حمزه ثمالی از حضرت باقر (ع) روایت شده که فرمود

**ترجمه حدیث** خداوند عزوجل محمد را صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسول بر جن و انس فرستاد

و قرار داد بعد از او دوازده وصی که بعضی از ایشان در گذشتند

و بعضی باقی هستند و هر وصی دارای رویه خاصی بود رویه اوصیائی که بعد از محمد ص

بودند رویه و سنت اوصیاء عیسی است و ایشان دوازده نفرند و حضرت علی بن ابیطالب (ع)

بر سنت عیسی (ع) بود

در کتاب غیبت نعمانی روایت شده است عن ابی حمزه الثمالی

**حدیث دوم** قال كنت عند ابي جعفر محمد الباقر (ع) ذات يوم فلما تفرق من

كان عنده قال لي يا ابا حمزه من المحتوم الذي لا تبدل له عند الله

قيام قائمنا فمن شك فيما قول لقي الله وهو كافر وله جاحد ثم قال بابي و امي المسمى باسمي

والمكنى بكنيتي السابع من بعدى بابي من يملاء الارض عدلا و قسطاً كما ملئت ظلماً و جوراً

و قال يا ابا حمزه من ادر كه فلم يسلم له فما سلم لمحمد و علي (ع) و قد حرم الله عليه الجنة

و ماويه النار و بئس مثوى الظالمين و اوضح من هذا بحمد الله و انور و ابين و از هر لمن هداه

الله و احسن اليه قول الله في محكم كتابه ان " عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهراً في كتاب الله

يوم خلق السموات و الارض منها اربعة حرم ذلك الدين القيم فلا تظلموا فيهن انفسكم

و معرفة الشهور المحرم و صفر و ربيع و ما بعده و الحرم منها هي جمادى و ذوالقعدة و ذوالحجة

و المحرم لا يكون ديناً قيماً لان اليهود و النصارى و المجوس و سائر الملل و الناس جمعياً

من المنافقين و المخالفين يعرفون هذه الشهور و يعدونها باسمائها و انما هم الائمة القوامون

بدين الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و الحرم منها امير المؤمنين علي الذي اشتق الله له اسماً من اسمه العالی كما

اشتق لرسوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اسماً من اسمه المحمود و ثلثة من ولده و اسمائهم علي بن الحسين



قال فمارجعت لشي اسرالى من هذا لقلبي ولا اقر لعيني .

روایت از ابراهیم کرخی است که گفت وارد شدم بر ابی عبدالله

ترجمه حدیث جعفر بن محمد رضی الله عنه خدمت حضرت نشستہ بودم ابو الحسن موسی ع

داخل گردید و او پسری بود رفتم بطرفش و بوسیدم او را

آنکاه نشستم حضرت بمن فرمودند ای ابراهیم آگاه باش که این صاحب و امام تو بعد از

من است آگاه باش دستهای بجهت ایمان با و سعید و گروهی بجهت انکار حضرتش هلاک

گردند پس خدای قاتل او را لعنت کند و عذاب را بر او زیاد فرماید آگاه باش خداوند

از صلب او بهترین اهل زمین در زمانش را بیرون آورد هم نام و وارث احکام و فضائل جدش

میباشد و او معدن امامت و سرمنشاء حکمت است میکشد او را جباری از اولاد فلان پس از ظهور

امور شکفت آور از آن حضرت بجهت حسادت میکشد و لکن خداوند با تمام میرساند

امر خودش را اگر چه مشرکون کراهت داشته باشند خدا از صلب او تمام

دوازده نفر مہدی را که بکرامتش اختصاص داده ظاهر میکند و در دار قدسش جای

دهد کسی که اقرار به دوازدهمین امام داشته باشد مانند کسی است که مقابل رسول خدا

صلی الله علیه و آله شمشیر کشیده و از دشمنان آن حضرت دفاع کند

در این هنگام مردی از دوستان بنی امیہ وارد شد و کلام حضرت قطع گردید

یازده مرتبه خدمت آن حضرت رسیدم که کلامش را تمام فرماید موفق نشدم ، در سال

بعد بر آن حضرت وارد شده نشستم فرمود ای ابراهیم او کسی است که کرب

و اندوه را از شیعه بعد از تنگی شدید و بلا طولانی و گرسنگی و ترس رفع نماید پس

خوشحال کسی که آن زمان را درک کند بس است تو را ای ابا ابراهیم

ابراہیم گفت من بهیچ چیزی باز نگشتم که مسرور کننده باشد قلب مرا

و روشن کننده تر باشد چشم مرا از این .

في الكفاية مسنداً عن يونس بن ظبيان قال دخلت على الصادق  
 حديث دوم جعفر بن محمد عليه السلام فقلت له يا بن رسول الله اني دخلت على  
 مالك واصحابه فسمعت بعضهم يقول ان الله وجهاً كالوجوه وبعضهم  
 يقول له يدان واحتجوا بذلك بقول الله تبارك وتعالى خلقت بيدي استكبرت وبعضهم يقول هو كالشباب  
 من ابناء ثلاثين سنة فما عندك في هذا يا بن رسول الله قال وكان متكئاً فاستوى جالساً وقال  
 اللهم عفوك ثم قال يا يونس من زعم ان الله وجهاً كالوجوه فقد اشرك ومن زعم ان الله جوارح  
 كجوارح المخلوقين فهو كافر بالله فلا تقبلوا شهادته ولا تاكلوا من بحيته تعالى الله عما يصفه  
 المشبهون بصفة المخلوقين فوجه الله انبيائه واوليائه وقوله خلقت بيدي استكبرت فاليد  
 القدرة كقوله وايدكم بنصره فمن زعم ان الله في شئى او على شئى او يحول من شئى الى  
 شئى او يخلو منه شئى او يشغل به شئى فقد وصفه بصفة المخلوقين والله خالق كل شئى لا يقاس  
 باليقاس ولا يشبه بالناس لا يخلو منه مكان ولا يشغل به مكان

قريب في بعده بعيد في قربه ذلك الله ربنا لا اله غيره فمن اراد الله واحبه به هذه الصفة فهو من  
 الموحدين ومن احبه بغير هذه الصفة فالله بري ونحن منه براء ثم قال (ع) ان اولى الالباب  
 الذين عملوا بالفكرة حتى ورثوا منه حب الله فان حب الله اذا ورثه القلب واستضاء به  
 اسرع اليه اللطف فاذا انزل اللطف صار من اهل الفوائد فاذا صار من اهل الفوائد  
 تكلم بالحكمة فصار صاحب فطنة فاذا نزل منزلة الفطنة عمل في القدرة فاذا عمل في  
 القدرة عرف الاطباق السبعة فاذا بلغ هذه المنزلة صار يتقلب في فكر ولطف وحكمة و  
 بيان فاذا بلغ هذه المنزلة جعل شهوته ومحبته في خالقه فاذا فعل ذلك نزل المنزلة الكبرى  
 فعاين ربه في قلبه وورث الحكمة بغير ما ورثه الحكماء وورث العلم بغير ما ورثه العلماء  
 وورث الصدق بغير ما ورثه الصديقون

ان الحكماء ورثوا الحكمة بالصمت وان العلماء ورثوا العلم بالطلب وان  
 الصديقين ورثوا الصدق بالخشوع وطول العبادة فمن اخذه بهذه المسير ما ان يسفل

وَمَا أَنْ يَرْفَعُوا كَثْرَهُمُ الَّذِي يَسْفُلُ وَلَا يَرْفَعُوا أَدْلَمُ بِرِيعِ حَقِّ اللَّهِ وَلَمْ يَعْمَلْ بِمَا أَمَرَ بِهِ  
وَهَذِهِ صِفَةٌ مِنْ أُمَّمٍ يَعْرِفُ اللَّهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ وَلَمْ يُحِبُّدِ حَقَّ مَحَبَّتِهِ فَلَا يَغْرُنُكَ صَلَواتُهُمْ  
وَصِيَامُهُمْ وَرَوَايَاتُهُمْ وَعِلْمُهُمْ فَأَنْتُمْ حُمْرٌ مُسْتَنْفَرَةٌ

ثم قال يايونس اذا اردت العلم الصحيح فعندنا اهل البيت فانا ورثناه واوتينا  
شرع الحكمة وفصل الخطاب فقلت يا بن رسول الله و كل من كان من اهل البيت ورث كما  
ورثتم من كان من ولد علي وفاطمة فقال ماورثه الا الائمة الاثني عشر قلت سمعهم يا بن  
رسول الله ﷺ

قال اولهم علي بن ابيطالب وبعده الحسن والحسين وبعده علي بن الحسين وبعده  
محمد بن علي الباقر ثم انا وبعدي موسى وادي وبعدي موسى علي ابنه وبعدي علي محمد و  
بعدي محمد علي وبعدي علي الحسن وبعدي الحسن الحجة اصطفانا الله وطهرنا واوتينا ما لم  
يؤت احداً من العالمين .

ثم قلت يا بن رسول الله ﷺ ان عبد الله بن سعد دخل عليك بالامس فسالك عما  
سالتك فاجبتته بخلاف هذا فقال يايونس كل امرئ وما يحتمله والكل وقت حديثه و  
انك لاهل لما سئلت فاكتمه الا عن اهله والسلام .

قال ابو محمد وحدثني ابو العباس بن عقده عن الحميري عن محمد بن احمد بن يحيى  
عن ابراهيم بن اسحق عن عبد الله بن احمد عن الحسن بن اخنث شعيب العقر قوفي عن خاله  
شعيب قال كنت عند الصادق (ع) اذ دخل عليه يونس فسأله و ذكر الحديث الا انه  
يقول في حديث شعيب عند قوله ليونس اذا اردت العلم الصحيح فعندنا نحن اهل الذكر  
الذي قال الله عز وجل فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لاتعلمون

از يونس بن ظبيان روايت شده كه گفت بر امام صادق جعفر

ترجمه حديث بن محمد (ع) وارو شدم گفتم يا بن رسول الله ﷺ بر مالك

واصحابش داخل شدم از بعضی از آنان شنيدم ميگفت براي

خدا مانند صورت خلق صورت است و بعضی از ایشان میگفتند برای خداوند دودست است و احتیاج میگردند بقول خداوند تبارک و تعالی خلقت: بیدی است کبریت و بعضی آنها میگفتند مثل جوانی است از جوانان که دارای سی سال باشند

پس نظر شما راجع باین موضوع چیست؟ آنحضرت تکیه کرده بود پس نشست و فرمود اللهم عفوك عفوك خدایا نیازمندیم بعفو تو عفو تو را از مادیغ مدار آنگاه فرمود یونس هر کس گمان کند که خدا دارای صورتی است مانند خلق مشرک شده و کسیکه گمان کند از برای خداوند اعضاء و جوارح مثل اعضاء مخلوقات است او کافر بخدا است شهادت او را قبول نکنید ذبیحۀ او را نخورید خداوند از آنچه توصیف میکنند و از صفت تشبیه کنندگان با اوصاف مخلوق منزّه است

وجه خداوند انبیاء و اولیاء او هستند و قول خدا که فرمود بیدی است کبریت مراد ید قدرت است مثل قول خدا که فرموده است و اید کم بنصره پس کسیکه گمان کند که خدا در جوف شیئی است یا بر محل و مکانی یا از شیئی بشیئی دیگر متحول شده یا مکانی از او خالی مانده یا امری او را مشغول کرده ، او را بصف مخلوق توصیف کرده و خداوند خالق هر چیزی است ، بموازین عقل سنجیده نشود و بخلق شباهتی ندارد و مکانی از او خالی نباشد و محلی را پر نکند توصیف بنزدیکی و دوری نگردد و پر نمیشود باو مکانی نزدیک است در دوریش دور است در نزدیکیش توصیف پروردگار ما این است غیر او معبودی نیست .

کسیکه خدا را باین صفت دوست داشته باشد از مؤحدین است و کسیکه بغیر این صفت دوست داشته خدا از او بری و بانیز از او بیزار میباشیم .

سپس فرمود صاحبان خیر و اندیشه کسانی هستند که از طریق فکر و تامل عمل کردند تا اینکه دوستی خدا نصیب آنها شده کسیکه دارای دوستی خدا شد قلب او درخشان و نورانی شود لطف الهی شامل حال او گردد و چون لطف خدا بر او نازل

شد از اهل فواید گردد ( صاحب اسرار ) هر گاه از اهل فواید شد سخن گوید بحکمت پس صاحب هوش وزیر کی گردد هر گاه باین منزلت و مقام رسید دارای قدرت و توانایی میشود چون دارای قدرت شد بطبقات هفتگانه آسمان عالم گردد هر گاه باین مقام رسید بر گردد در فکر بحکمت و بیان چون باین مقام نائل شد شهوت و محبت را در راه خدای خود قرار میدهد .

پس هنگامیکه باین مقام رسید مقام بزرگی را نائل شده خدای را بچشم قلب می بیند پس دارای حکمت شود بغیر طریقی که حکما دارای حکمت میشوند و دانا شود بغیر راهی که علمادانا میشوند و از صدیقین گردد بغیر نحویکه صدیقین بمقام صدق و یقین رسیدند حکما حکمت را بسکوت و علماء علم را بطلب و صدیقان صدق را بخشوع و طول عبادت نائل گردیدند پس کسیکه راه را چنین طی کرده یا ترقی کرده بالا رود یا تنزل میکند و بر می گردد و بیشتر آنها چون مقام عبودیت خود و ربوبیت خالق را چنانکه شایسته است و بآن امر شده اطاعت نکرده از زمره تنزل کنندگان خواهند بود و این حال کسی است که خدا را چنانچه باید بشناسند نشناخته و خدا را چنانچه لایق بجلال او است دوست نداشته پس نماز و روزه و علم و روایت آنها شما را فریب ندهد ایشان خرانند که از شیرم کرده و فرار نموده اند .

بعد فرمود ای یونس هر گاه علم صحیح خواستی نزد ما خانواده است ما از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علم صحیح را بارت برده ایم حکمت و فصل خطاب بما عطا کردیده

عرض کردم یا ابن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هر کس از اهل بیت که آواز اولاد علی و فاطمه ع باشد ارب میبرد فرمود ارب نبردند آنرا مگر ائمه دوازده گانه گفتم ای پسر رسول خدا نام آنها را معین فرما فرمود اولشان علی بن ابیطالب و بعد حسن و حسین اند و پس از حسین علی بن الحسین است و بعد از او محمد بن علی باقر است و بعد منم و بعد از من موسی پسر من میباشد و بعد از موسی علی پسر او است و بعد از علی محمد و بعد

از محمد، علی است و بعد از علی، حسن است و بعد از حسن، حجت است  
خدا ما را اختیار کرده و پاک گردانیده و بما اهل بیت عطا فرمود، مقامی را که  
با حدی از اهل عالم عطا نکرده

(یونس بن ظبیان میگوید) پس از آن عرض کردم یا بن رسول الله ﷺ و الله ﷻ عبد الله بن  
سعد دیروز بر شما وارد شد و سوال کرد از آنچه من سئوال کردم جواب او را بغیر این  
جواب فرمودید فرمود برای هر کس تحمل، و استعدادی است و بتقاضای هر وقتی حدیثی  
است تو برای آنچه سوال کردی اهل بیت داشتی از خیر اهاش کتمان کن و السلام  
مجلسی ره در ذیل روایت چنین نقل کرده ابو محمد گفت مرا ابو العباس بن عقده  
از حمیری از محمد بن احمد بن یحیی از ابراهیم بن اسحاق از عبدالله احمد از حسن بن اخت  
شعیب عفر قوقی از دائی اش شعیب روایت کرد که گفت بودم خدمت حضرت صادق (ع)  
که یونس خدمت آن حضرت رسیده سؤال کرد، تمام حدیث را ذکر کرده جزء اینکه  
در حدیث شعیب دارد که حضرت در دنباله فرمایش خود میفرماید هر گاه علم صحیح  
را بخواهی پیش ما است فرمودنجن اهل الذکر الذی قال الله عزوجل: فاسئلو اهل الذکر ان  
کنتم لاتعلمون. اهل ذکری که خداوند عزوجل امر فرموده اگر نمیدانید از اهل ذکر  
سئوال کنید ما اهل بیت و خانواده پیغمبر ﷺ میباشیم و مجلسی ره در ذیل بیان  
این حدیث شریف بعد از ذکر يك سلسله مطالب شریفه و با ارزش راجع بغیبت  
میفرماید: این خبر مشتمل بر زیادی از حقائق ربانیه و اسرار الهیه است کسیکه نورانی  
کرده است خداوند قلب او را بنور ایمان از آن حقایق بهره مند خواهد شد و توفیق  
دهنده و پناه و ملجاء خداست.

مؤلف گوید: این روایت را ما بتمام نقل کرده و ترجمه کردیم باین نظر بودیم  
که روایت مبارك مشتمل بر جهات مهمه اسلامی و علوم خاصه اهل بیت (ع) است و  
نستی از آن را در جلد توحید بیان الفرقان و قسمتی در مجلدات بعد بیان شده اجمالاً

روایت مبارك بر سه جهت و امر مشتمل است .

جهت اولی بیان توحید و اوصاف ذات مقدس الهی است بمقدار خروج از حد تعطیل و تشبیه و نهایت معرفت که معرفت الله با الله است برخلاف تمام توحید بشری که تعطیل و یا تشبیه است طالبین مراجعه فرمایند توهم نکنند که مراد یا وه سرانیهای عرفا و صوفیه است .

جهت دوم ذکر مقامات معارف بشر است که تا چه حدی برای بشر امکان دارد و بچه مقامی از مقامات میتواند برسد ( ولو بنگاه کردن پرنده را از آسمان بیاندازه و باراده قطار را از حرکت باز دارد ) و کاملاً بنده و فرمانبردار در پیشگاه سلطنت تامه منحصر بفرد ذات مقدس ربوبی نباشد مطرود است مانند خری است که از شیر گریخته باشد تشبیه بر این جهت از اعظم اموری است که رفع شبهه از بشر عاقل میگردد که هر مدعی و مرتاضی را و هر طریقه و راهی را حق ندانسته و گمراه نشود و دست توسل از دامن ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم نکشیده و نگویید همه طرق عالم حق ولو گوساله پرستی باشد ( فلا تغفل ) .

نصیحت: چون در عصر ما جمعی بانتهال بفقہ و فقاہت و مرجعیت فتوی و افتاء و بدوستی بخاندان عصمت ( علیهم السلام ) بهمین مشرب عرفان فاسد و مفسد تربیت شده و خود را از واصلین بحقایق یا حقیقت میدانند ( با اینکه بقدر يك مرتاض غیر مسلمان هندی یا فرنگی طی راه نکرده چنانکه از بعضی دوستان شنیدم کتابی که يك نفر اروپائی در وحدت وجود یا سیر سلوک نوشته بود وقتی بنظر یکی از عرفاء بزرگ عصر اخیر عراق رسید گفته بود این نهایت سیر ما است ) باید کلیه شیعه خاصه فضلاء و اهل علم کاملاً دقیق و بیدار بوده که در ضلال و اضلال نیافتند اعازنا الله من الضلال بجاه محمد وآله الاطهار .

جهت سوم تصریح بخلفاء و اوصیاء دوازده گانه و از آنهاست مهدی موعود

سلام الله عليهم اجمعين وروحي فداء وتنصيب باينكه علم صحيح منحصر بخاندان عصمت عليهم السلام است والسلام على من اتبع الهدى .

نيز در كفايه روايت شده است از ابن ابى عمير از هشام قال:

**حديث سوم** كنت عند الصادق عليه السلام اذ دخل عليه معاوية بن وهب وعبد الملك

بن اعين فقال له معاوية بن وهب يا ابن رسول الله صلى الله عليه وآله ما تقول في

الخبر الذى روى ان رسول الله صلى الله عليه وآله رأى ربه على اى صورة رآه وعن الحديث الذى روى ان

المؤمنين يرون ربهم فى الجنة على اى صورة يرونه فتبسم (ع) ثم قال يا معاوية ما اقبح بالرجل

ياتى عليه سبعون سنة او ثمانون سنة يعيش فى ملك الله وياكل من نعمه ثم لا يعرف الله حق

معرفة ثم قال (ع) يا معاوية ان محمداً صلى الله عليه وآله لم ير ربه تبارك وتعالى بمشاهدة العيان

وان الرؤيه على وجهين رؤيه القلب ورؤيه البصر فمن عنى برؤيه القلب فهو مصيب ومن

عنى برؤيه البصر فقد كفر بالله وبآياته لقول رسول الله صلى الله عليه وآله من شبه الله بخلقه فقد كفر ولقد

حدثنى ابي عن ابيه عن الحسين بن علي قال سئل امير المؤمنين (ع) فقيل يا ابا رسول الله صلى الله عليه وآله اهل

رايت ربك فقال فكيف اعبد من لم اره لم تره العيون بمشاهدة العيان ولكن رآته القلوب

بحقائق الايمان واذا كان المؤمن يرى ربه بمشاهدة البصر فان كل من جاز عليه البصر

والرؤيه فهو مخلوق ولا بد للمخلوق من الخالق فقد جعلته اذامحدثاً مخلوقاً ومن شبهه

بخلقه فقد اتخذ مع الله شريكاً ويلهم اولم يسمعوا قول الله (تع) لا تدركه الابصار وهو

يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير وقوله لن ترانى ولكن انظر الى الجبل فان استقر

مكانه فسوف ترانى فلما تجلّى ربه للجبل جعله دكاو وخر موسى صعقا .

وانما طلع من نوره على الجبل كضوء يخرج من ستم الخيط فذكت الارض و

صعقت الجبال وخر موسى صعقا اى ميتا فلما افاق ورد عليه روجه قال سبحانك تبت

اليك من قول من زعم انك ترى ورجعت الى معرفتى بك ان الابصار لا تدركك وانا اول

المؤمنين واول المقرين بانك ترى ولا ترى وانك بالمنظر الاعلى



ثم قال عليه السلام ان افضل الفرائض واوجبها على الانسان معرفة الرب والاقرار له بالعبودية وحدا المعرفة ان يعرف انه لا اله غيره ولا شبيه له ولا نظير وان يعرف انه قديم مثبت موجود غير فقيد موصوف من غير شبيهه ولا مثيل ليس كمثلته شئ وهو السميع البصير وبعده معرفة الرسول والشهادة بالنبوة وادنى معرفة الرسول الاقرار بنبوته وان ما آتى به من كتاب او امر او نهى فذلك من الله عزوجل وبعده معرفة الامام الذي به تأتم بيعة وصفته واسمه في حال العسر واليسر وادنى معرفة الامام انه عدل النبي الا درجة النبوة ووارثه وان طاعته طاعة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم والتسليم له في كل امر و الرد اليه و الاخذ بقوله ويعلم ان الامام بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم علي بن ابي طالب (ع) وبعده الحسن ثم الحسين ثم علي بن الحسين ثم محمد بن علي ثم انا ثم بعدى موسى ابني وبعده علي ابنه وبعده علي محمد ابنه وبعده محمد علي ابنه وبعده علي الحسن ابنه والحجة من ولد الحسن ثم قال يا معوية جعلت لك اصلا في هذا فاعمل عليه فلو كنت تموت علي ما كنت عليه لكان حالك اسوء الاحوال فلا يعزك قول من زعم ان الله (تع) يرى بالبصر - الرواية

هشام گفت نزد حضرت صادق جعفر بن محمد عليه السلام بودم که

ترجمه حدیث معاویه بن وهب و عبد الملك اعین داخل شد معاویه بن وهب از

حضرتش سؤال کرد چه میفرمائید در خبریکه روایت شده

است که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم خدای خودش را دید آن صورتی که دید چه صورتی بود و

حدیثی که روایت شده مومنین خدایشان را در بهشت می بینند بچه صورت می بینند

پس آن حضرت تبسم نموده فرمود ای معاویه چه قدر قبیح است کسی هفتاد یا هشتاد سال

زندگانی کند و بنعمتهای خداوند متنعم باشد خدا را چنانچه شایسته است نشناسد

سپس فرمود ای معاویه بدرستی که محمد صلى الله عليه وآله وسلم خدایش را بدیدن عیان و چشم ندید

رؤیت برد و قسم است دیدن بدل و یا دیدن بچشم مراد گوینده اگر دیدن بقلب باشد

خوب است و اگر دیدن بچشم باشد بخدا و آیات او کافر شده است

پیغمبر خدا ﷺ فرمود کسیکه خدا را بخلقش تشبیه کند کافر شده است حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از حسین بن علی علیه السلام که فرمود از امیرالمومنین علیه السلام پرسیدند آیا پروردگارت دیده‌ای فرمود چگونه عبادت میکنم کسی را که ندیده باشم با چشم و عیان دیده نشود لکن بقلب و حقیقت ایمان دیده می‌شود چگونه بچشم دیده شود و حال آنکه هر چه بچشم مشاهده میشود مخلوق او است و ناگزیر مخلوق را خالق است پس تو خدا را حادث و مخلوق قرار داده‌ای کسیکه خدا را بخلقش تشبیه کند برای خدا شریک قرار داده وای بر این اشخاص آیا نشنیده‌اند قول خدای متعال را لا تدركه الابصار آلیه چشمها اورا نمی بیند و او تمام اشیاء را می بیند لطیف و خبیر است و نیز فرموده لن ترانی و لکن انظر الایه نمی بینی مرا بکوه نظر کن اگر بجای خود ثابت ماند سپس مرا می بینی و چون نور خدا بر کوه تجلی کرد متلاشی شده بر روی یک دیگر ریخت و حال آنکه آن نور مانند روشنائی بود که از چشمه سوزن خارج گردد و موسی فریاد زده افتاد و غش کرد

چون روحش باو باز گشت نمود گفت منزهی توای خدا توبه کردم و بسوی تو باز گشت من است ، خدایا بچشم دیده نشوی و من اول ایمان آورنده و اول مقررم باینکه تو می بینی و دیدنمیشوی و تو در منظر اعلی میباشی

پس از آن فرمود افضل فرائض و واجب ترین آنها بر انسان معرفت پروردگار و اقرار بعبودیت اوست حدّ معرفت اینست که بشناسد خدائی جز او نبوده و شبیهی و نظیری برای او نیست بشناسد که او قدیم ثابت و موجود است و نابود شدنی نیست و بدون شبیه و مثل توصیف شود و از برای او مانندای نیست و او شنونده و بیناست

بعد از این معرفت شناسائی رسول و شهادت به نبوت است و کمترین درجه معرفت رسول اقرار بنبوت او است و اینکه هر چه آورده از کتاب و امر و نهی همه از طرف خداوند است .

بعد از این معرفت شناختن امام است بمقداریکه لزوم متابعت و بیعت با او تمام شود و صفت کمال و نام او را در حال سهلی و سختی (بسط پیدا امام و قبض ید) بدانند و کمترین معرفت اینست که او را - و ای نبوت عدل و هم درجه نبی بدانند و عالم شود که امام وارث نبی است و طاعت امام طاعت خدا و طاعت رسول خدا است باید در هر امری تسلیم او باشد و هر مشکلی را باورد نماید و بقول او عمل کند و بداند که امام بعد از رسول خدا ﷺ علی بن ابیطالب علیه السلام است و بعد از او امام حسن علیه السلام و بعد از او امام حسین علیه السلام و بعد علی بن الحسین (ع) و بعد محمد بن علی بعد منم بعد از من ، موسی پسر من است و بعد از او علی ، پسر او است و بعد از علی ، محمد پسر او و بعد از محمد ، علی پسر او است و بعد از علی حسن پسر او است و حجت از فرزندان حسن است

بعد فرمودای معاویه اصل و قانون کلی را در معرفت برای تو بیان کردم بآن عمل نما بر آن وضعی که قبلاً داشتی اگر مرده بودی هر آینه حال تو بدتر بن حالات بود فریب ندهد تو را گفته کسیکه گمان میکند : خدای تعالی بچشم دیده میشود تا آخر روایت که از مقصود ما خارج است

در کتاب کفایه روایت شده است از علقمه بن محمد الحضرمی

#### حدیث چهارم

عن الصادق (ع) قال ع الاثمة اثنا عشر قلت یا بن رسول الله ﷺ

فسمهم لی قال (ع) من الماضین علی بن ابیطالب والحسن والحسین

وعلی بن الحسین و محمد بن علی ثم انما قلت فمن بعدك یا بن رسول الله ﷺ فقال انی اوصیت ولدی موسی و هو الامام بعدی

قلت فمن بعد موسی قال علی ابنه یدعی بالرضاید فن فی ارض الغربته من خراسان ثم بعد

علی ابنه محمد و بعده علی ابنه و بعده الحسن ابنه و المهدی من ولد الحسن (ع) قال (ع)

حدیثی ابی عن ابیه عن علی (ع) قال قال رسول الله ص یا علی (ع) ان قائمنا اذا خرج یجمع

الله ثلاثاً و ثلاثه عشر رجلاً عدد رجال بدر فاذا حان وقت خروجه یكون له سیف فی غمد

ناداه السیف قم یا ولی الله فیاقتل اعداء الله

علقمة بن محمد حضرمی روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام

فرمود امامان دوازده نفرند عرض کردم یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

نام ایشان را برای من بیان فرما ، فرمود از گذشتگان علی بن

ابیطالب و امام حسن و امام حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی است بعد منم عرض

کردم بعد از شما کیست ای فرزند رسول خدا فرمود من وصیت کرده ام ، وصی فرزندم

موسی علیه السلام را قرار داده ام و او بعد از من امام است .

عرض کردم بعد از موسی کیست فرمود علی پسر او که نامش رضا است و در زمین

غربت در خراسان دفن شود و بعد از علی پسرش محمد و بعد از محمد فرزندش علی است

و بعد از علی پسرش حسن و مهدی از اولاد امام حسن عسکری علیه السلام است پس آن بزرگوار

فرمود حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از علی علیه السلام که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود

یا علی بدرستی که قائم ما هر گاه خروج کند جمع میشود نزد او سبب و سیزده مرد

بعد مردان غزوه بدر سپس هر گاه وقت خروجش نزدیک شود برای او شمشیری است

در غلاف که صدا زند او را و گوید برخیز ای ولی خدا و بکش دشمنان خدا را

در کتاب اکمال الدین و عیون اخبار الرضا علیه السلام از بهلول

حدیث پنجم روایت شده : قال حدثنی عبدالله بن ابی الهذیل و سألته عن ال-

مامة فیمن یجب و ما علامته من یجب له الامامه فقال ان الدلیل

علی ذلك و الحجة علی المؤمنین و القائم بامور المسلمین و الناطق بالقرآن و العالم بالاحکام

اخو نبی الله و خلیفته علی امته و وصیه علیهم و ولیه الذی کان منه بمنزلة هارون من

موسی المفروض الطاعة بقول الله عزوجل : یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول

و اولی الامر منکم الموصوف بقوله عزوجل انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا

الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کعون المدعو الیه بالولایه المثبت لیه

الامامه يوم غدیر خم بقول الرسول ﷺ عن الله عزوجل - الست اولی بکم منکم بانفسکم قالوا بلی قال ﷺ فمن كنت مولاہ فعلی مولاہ اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله واعن من اعانه علی بن ابیطالب امیر المؤمنین و امام المتقین وقائد الغر المحجلین و افضل الوصیّین و خیر الخلق اجمعین بعد رسول الله ص وبعده الحسن بن علی ثمّ الحسین سبط رسول الله ﷺ و ابناء خیرة النسوان ثمّ علی بن الحسین ثمّ محمد بن علی ثمّ جعفر بن محمد ثمّ موسی بن جعفر ثمّ علی بن موسی ثمّ محمد بن علی ثمّ الحسن بن الحسن (علیهم السلام) الی یؤمننا هذا واحد بعد واحد وهم عیترۃ الرسول (علیهم السلام) المعروفون بالوصیة والامامة لا تخلوا الارض من حجة منهم فی کل عصر وزمان و فی کل وقت و اوان وهم العروة الوثقی و ائمة الهدی و الحجة علی اهل الدنیا الی ان یرث الله الارض و من علیها و کل من خالفهم ضال مضل و تارك للحق و الهدی و هم المعبرون عن القرآن و الناطقون عن الرسول ﷺ و الله و الله و الله من مات لا یرفهم مات مיתה جاهلیة و دینهم الورع و الفقه و الصدق و الصلاح و الاجتهاد و اداء الامانة الی البر و الفاجر و طول السجود و قیام اللیل و اجتناب المحارم و انتظار الفرج بالصبر و حسن الصحبة و حسن الجوار .

ثم قال تمیم بن بهلول حدثنی ابو معاویة عن الاعمش عن جعفر بن محمد عليه السلام فی الامامة مثله سواء .

ابن بهلول گفت حدیث کرد مرا عبدالله بن ابی الہذیل سؤال

کردم از او: امامت برای چه کسی واجب و ثابت است و علامت

ترجمه

کسی که امامت برای او ثابت و واجب است چیست؟ فرمود

حدیث شریف

دلیل بر این راه و این دین آنکسی است که حجت بر مؤمنین

وقائم بامور مسلمین و ناطق بقرآن کریم و عالم با احکام دین برادر پیغمبر اکرم و خلیفه

و وصی او بر امت است و ولی او که بمنزله هارون نزد موسی بود کسی است که طاعت

او بامر پروردگار متعال واجب شده و آن این آیه است ( یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ) الایه  
ایکسانیکه بخدا گرویده‌اید خدا ورسول او و صاحبان امر را اطاعت کنید و آن  
کسی است که خدا در کتاب خود معرفی کرده . انما ولیکم الله الخ ولی شما خدا  
و رسول او است و کسانی که ایمان آورده و نماز را بپای داشته‌اند و در حال رکوع بفقیر  
زکوٰة داده همان شخص که بنام ولی خوانده شده است و برای او امامت و ولایت در روز غدیر  
ختم بفرمایش پیغمبر ( الست اولی الخ ) ثابت گردیده که فرمود من اولی بشما از خود  
شما نیستم گفتند چرا یا رسول الله .

سپس فرمود : هر کس من مولای او هستم پس علی مولای او است خدایا دوست  
بدار هر کس او را دوست بدارد و دشمن بدار هر کس او را دشمن دارد و یاری کن هر کس  
او را یاری کند و خوار و ذلیل کن کسی را که او را خوار پندارد و یاری کن هر کس او را  
یاری کند و آنکه وصف شد علی بن ابیطالب (ع) است که امیر مؤمنین و امام متقین و  
قائد غر مجلین و افضل وصیین و بهترین تمام خلق بعد از رسول خدا ﷺ است و بعد  
از او حسن بن علی است ، سپس حسین بن علی است که دوسبط رسول خدایند و دو پسر  
بهترین زنانند .

بعد علی بن الحسین است و بعد از او محمد بن علی و سپس جعفر بن محمد است پس  
از او موسی بن جعفر و بعد علی بن موسی بعد محمد بن علی سپس علی بن محمد است  
بعد حسن بن علی پس از آن حضرت (محمد بن حسن) علیهم السلام است یکی پس از  
دیگری و ایشان عترت رسولند که بوصایت و امامت شناخته شده زمین از حجتی از  
ایشان در هر عصری و زمانی و در هر وقت و هنگامی خالی نماند و آنها عروة الوثقی و  
وائمه هدی و حجت بر اهل دنیا میباشند و دولت و سلطنت دنیا بآنها منتقل گردد ،  
هر کس مخالف ایشان باشد گمراه و گمراه کننده و تبارک حق و رستگاری است و  
ایشانند که قرآن را بیان کنند و از رسول خدا سخن گویند کسیکه بمپرد و نشناسد

ایشانرا بمر دن جاهلیت مرده است .

دین ایشان ورع و عفت و صدق و صلاح و اجتهاد و اداء امانت به نیکوکار و بدکار است و دأب آنها سجده طولانی و دوری از محارم و انتظار فرج صبر و نیکی با همسایه و رفیق است .

پس از این بهلول گفت ابو معاویه از اعمش از جعفر بن محمد (علیهما السلام) درباره امامت مثل این حدیث را بدون هیچ فرقی نقل کرد .

### ( باب هفتم )

## نصوص و تصریحات حضرت موسی بن جعفر ع

### برائمه اثنی عشر (ع)

از حضرت موسی بن جعفر (ع) در تصریح برائمه اثنی عشر روایتی است که در اکمال با اسناد از محمد بن زیاد از دی روایت میکند .

قال سئلت سیدی موسی بن جعفر (ع) عن قول الله عزوجل و

اسبع علیکم نعمه ظاهرة و باطنه فقال النعمة الظاهرة الامام

الظاهر و الباطنه الامام الغائب فقلت له و يكون فی الائمة من

یغیب قال یغیب عن ابصار الناس شخصه و لا یغیب عن قلوب المؤمنین ذکره و هو الثانی

عشر منّا یسهل الله له کل عسر و یذل له کل صعب و یظهر له کنوز الارض الخ .

راوی گوید از معنای آیه مبارکه و اسبع علیکم الایه سؤال

کردم فرمود نعمت ظاهر امام ظاهر است و نعمت باطنی امام

غائب است پرسیدم در امام ها کسی غائب میشود فرمود شخص

امام از دیده های مردم پنهان شود ولی از قلوب مؤمنین ذکرش محو نشود و او دوازدهمین

از ماست که خدا برای او هر امری را سهل و آسان فرماید و هر صعبی را برای او ذلیل و رام گرداند مضمون روایت در روایات خاصه حضرت خواهد آمد

تذکر : از علی بن موسی الرضا (ع) روایتی راجع بتصریح نسبت پائمه اثنی عشر

بنظر نرسید .

## باب هشتم

### نص و تصریح بر ائمه اثنی عشر که از حضرت امام

هادی ابی الحسن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا (ع) رسیده

در کتاب کفایه روایت شده است : عن الرویانی عن عبدالعظیم

الحسنی قال دخلت علی سیدی علی بن محمد (ع) فلما بصر بی

قال لی مرحباً بك یا ابا القاسم انت ولینا حقاً قال فقلت له یا بن

رسول الله ﷺ انی ارید ان اعرض عليك دینی فان كان مرضياً فاثبت علیه حتی القی الله

عز وجل فقال هات یا ابا القاسم فقلت انی اقول ان الله تبارك وتعالی واحد لیس كمثله

شیء خارج من الحدین حد الابطال وحد التشبیه وان لیس بجسم ولا صورة ولا عرض ولا

جوهر بل مجسم الاجسام ومصور الصور وخالق الاعراض والجوهر وزب كل شیء ومالكه

وجاعله وان محمداً عبده ورسوله خاتم النبیین لانبی بعده الی يوم القيمة واقول ان الامام

والخليفة وولی الامر بعده امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ثم الحسن ثم الحسين ثم علی

بن الحسين ثم محمد بن علی ثم جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی

ثم محمد بن علی ثم انت یا مولای فقال (ع) ومن بعدی الحسن ابنی فكیف الناس بالخلف

من بعده قال فقلت وکیف ذلك یا مولای قال لانه لا یرى شخصه ولا یحلم ذکره باسمه حتی

یخرج فیملأ الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً قال فقلت اقررت و



اقول ان وليهم ولي الله وعدوهم عدو الله وطاعتهم طاعة الله ومعصيتهم معصية الله و اقول ان المعراج حق والمسائلة في القبر حق وان الجنة والنار حق والصراط حق والميزان حق وان الساعة آتية لا ريب فيها وان الله ليبعث من في القبور و اقول ان الفرائض الواجبة بعد الولاية الصلوة والصوم والحج والجهاد والامر بالمعروف والنهي عن المنكر فقال علي بن محمد (ع) يا ابا القاسم هذا والله دين الله الذي ارتضاه لعباده فاثبت عليه ثبتك الله بالقول الثابت في الحياة الدنيا وفي الآخرة .

از روایانی از عبدالعظیم حسنی رحمة الله ورضوا الله عليه روایت

ترجمه حدیث شده که گفت : بر سید خودم حضرت علی بن محمد امام هادی ع

وارد شدم چون مرا دید فرمود مرا حبا بتوا ابو القاسم تو دوست حقیقی

وثابت ماهستی گفتم یا بن رسول الله میخوام عقیده دینی خودم را بر شما عرضه بدارم

پس اگر پسندیدید و درست بود ثابت بمانم تا اینکه خداوند عزوجل را ملاقات نمایم

فرمود بگو عرض کردم من معتقدم که خداوند تبارک و تعالی یکی است مثل ومانندی

ندارد و خارج از دوحد ابطال و تشبیه است و جسم و صورت و عرض و جوهر نیست بلکه

خالق جسم و صورت و عرض و جوهر و پروردگار هر موجود و مالک و جاعل هر شیئی است

محمد بنده و رسول او است و خاتم پیغمبران است و تا روز قیامت نبی بعد از او نخواهد

بود و معتقدم امام و خلیفه و ولی امر بعد از پیغمبر امیرالمومنین علی بن ابیطالب ع بعد حسن

و بعد حسین و بعد علی ابن الحسین و بعد محمد بن علی سپس جعفر بن محمد بعد از او موسی بن

جعفر و بعد علی بن موسی بعد محمد بن علی سپس شما هستی ای مولا و آقای من فرمود

بعد از من، حسن پسر من است، چگونه است حال مردم به جانشین بعد از او گفتم ای

مولای من این مطلب چگونه است فرمود چونکه شخص او دید نمیشودز کرا و با سمش

جائز نیست تا اینکه خروج کند و زمین را پر از عدل و داد نماید بعد از آنکه پراز

ظلم و ستم شده باشد عبدالعظیم گفت اقرار نمودم و معتقدم باینکه دوست شما اهل بیت

دوست خداست و دشمن آنها دشمن خدا است و اطاعت ایشان اطاعت خدا و معصیت ایشان معصیت خدا است معتقدم باینکه معراج حق است سؤال در قبر و بهشت و دوزخ و صراط و میزان حق است و قیامت خواهد آمد و شبهه‌ای در آن نیست و خداوند مردگان را زنده مینماید و معتقدم واجبات بعد از ولایت نماز و روزه و حج و جهاد امر بمعروف و نهی از منکر است

پس فرمود علی بن محمد علیه السلام ای ابوالقاسم بخدا این دین خداست که برای بندگانش خواسته است ثابت باش بهمین دین خدای تو را ثابت بدارد بر قول ثابت در دنیا و آخرت

در اینجا قسمت اول خاتمه می‌پذیرد از حضرت امام محمد تقی و امام حسن عسکری روایتی راجع بتصریح نسبت بائمه اثنی عشر بنظر نرسید چنانچه ملاحظه نمودید در هر باب چند روایت انتخاب کردیم روایات دیگری در چند باب که تصریح بائمه اثنی عشر (ع) شده و علامه مجلسی ره آنها را در کتاب شریف بحار الانوار ذکر فرموده است در اینجا ما اشاره بآن ابواب می‌کنیم تا کسانی که مایلند مراجعه نمایند

- (۱) کتاب الامامة باب النص علیهم جملة
- (۲) باب احوال الحسین (ع)
- (۳) باب فضلهم علی الملئکه .
- (۴) باب النصوص علی القائم (ع)
- (۵) باب ولادة الحسنین (علیهما السلام)
- (۶) باب اخبار النبی صلی الله علیه و آله و سلم بمظلومية اهل بیته (علیهم السلام)
- (۷) باب احتجاجاته صلوات الله علیه علی الیهود .
- (۸) باب ماورد من المعضلات علی الامة بعد الرسول صلی الله علیه و آله و سلم

## ( قسمت دوم )

### روایات وارده در خصوص وجود مبارك

حجة بن الحسن علیه السلام و آن در چند باب است

#### باب اول

روایات وارده در اسم مبارك امام غائب علیه السلام است گرچه اغلب روایات در موضوع سخن ما مشتمل بر اسم مبارك آن حضرت میباشد لکن دسته ای از روایات بخصوص در تعیین اسم مبارك آن حضرت وارد شده و بزرگانهم برای این روایات باب مستقلی قرار داده اند ما هم تیمناً و تبرکاً دو روایت از روایاتی که در خصوص اسم آن حضرت وارد است ذکر مینمائیم و چون کتابهایی را که روایات از آنها نقل شده معین کرده ایم و در دسترس عموم میباشد از ذکر اسناد و روایات مستغنی ، فقط بعنوان مسند و راوی آخر اکتفا می نمائیم .

در خصوص این باب ده روایت وارد شده است که دو روایت از آنرا نقل میکنیم و خلاصه اش را بفارسی ترجمه مینمائیم .

اکمال الدین صدوق مسنداً عن الصقر بن دلف قال سمعت ابا

جعفر بن محمد بن علی الرضا علیه السلام يقول ان الامام بعدی ابني **حدیث اول**

علی امره امری و قوله قولي و طاعته طاعتي و الامامة بعده فی

ابنه الحسن امره امر ابیه و قوله قول ابیه و طاعته طاعة ابیه ثم سکت فقلت له یا بن

رسول الله فمن الامام بعد الحسن فبکی بکاءً شديداً ثم قال ان من بعد الحسن ابنه القائم

بالحق المنتظر فقلت له يا بن رسول الله لم سمى القائم قال لانه يقوم بعد موت ذكره  
وارتداد اكثر القائلين بامامته فقلت له لم سمى المنتظر قال لان له غيبة تكثر ايامها و  
يطول امدها فينتظر خروجه المسلمون المخلصون وينكروا المرتابون ويستهنون<sup>۴</sup> بذكره  
الجاحدون ويكثرونها لوقاتون ويهلك فيها المستعجلون وينجوا فيها  
المسلمون .

راوی میگوید از حضرت محمد بن علی الجواد علیهما السلام

ترجمه حدیث شنیدم فرمود امام بعد از من علی پسر من است امر او امر من

گفته او گفته من است طاعت او طاعت من و امام بعد از او

پسرش حسن علیه السلام است و امر و قول و طاعت او امر و قول و طاعت پدر اوست پس ساکت

شد گفتم ای پسر پیغمبر بعد از حسن علیه السلام چه کسی امام است گریه شدیدی کرد و فرمود

بعد از حسن پسرش قائم بحق و منتظر ، امام است .

گفتم یا بن رسول الله چرا نام او قائم گذاشته شده است فرمود چون قیام میکند

پس از اینکه ذکر و یاد او از بین رفته و بیشتر از کسانی که قائل بامامت آنحضرت

بوده اند مرتد شوند گفتم چرا باو منتظر گفته شده است ، فرمود زیرا که برای او غیبتی

است که روزهای آن زیاد و مدت او طولانی است پس صاحبان اخلاص و تسلیم انتظار

ظهور و خروج وجود مبارکش را دارند و مردمان شاک انکارش کنند و اهل جحود و

انکار بیاد او بودن را استهزاء کنند و وقت معین کنندگان برای ظهورش زیاد گردند

و عجله کنندگان هلاک شوند و مسلمین نجات خواهند یافت .

\* \* \*

نکته قابل توجه این است که این روایت را جزء ملاحم و اخبار بغیب میتوان

بشمار آورد چنانچه مشاهده میکنیم که تمام جملات این روایت در این زمان مصداق

خارجی پیدا کرده است و عده ای از قائلین بامامت آنحضرت از عقیده خود برگشته اند و

بمردم میفرماید روی آورید بسوی چیزیکه در باره آن قطع رحم کردید و خونها ریختید و محارم خدا را مرتکب شدید خداوند عطا فرموده باو چیزی را که باحدی قبل از او عطا نفرموده .

حضرت باقر فرمود که پیغمبر اکرم فرمود او مردی است از من اسم او مثل اسم من است خداوند (سنت) مرا بواسطه او حفظ میکند و عمل بسنت من مینماید زمین را پراز قسط و عدل و روشنائی خواهد کرد پس از آنکه از ظلم و جور و بدی پر شده باشد .

## باب دوم

در روایات تفسیریه است که يك قسمت از آیات را بوجوه مبارك امام غائب (علیه السلام) تفسیر و تاویل نموده اند و ما برای اختصار بذکر چند روایت اکتفا میکنیم

فی تفسیر علی بن ابراهیم ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر  
قال الکتب کلها ذکران الارض یرثها عباد الصالحون قال

حدیث اول

القائم واصحابه .

فرمود مراد از بندگان صالح که مالک زمین شوند قائم آل محمد صلی الله علیه و آله واصحاب آنحضرت باشند .

ترجمه

فی روایة ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله تعالی الذین  
ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة فهذه لال

حدیث دوم

محمد صلی الله علیه و آله الی آخر الائمة والمهدی واصحابه یملکهم مشارق الارض ومغاربها ویظهر  
الدین ویمیت الله به وباصحابه البدع والباطل کما مات السفهاء الحق حتی لا یری این  
الظلم ویأمرون بالمعروف وینهون عن النکر .

در تفسیر این آیه ( ان مکنناهم فی الارض ) زمانیکه جمعی را  
روی زمین توانا کردیم نماز را بپا میدارند و زکوة میدهند

ترجمه

فرمود این آیه برای آل محمد (علیهم السلام) تا آخر امامان مهدی

علیهم السلام واصحاب اوست خدا آنها را مالک مشرق و مغرب زمین قرار دهد دین را زنده  
نمایند بدعت و باطل را میمیرانند چنانچه سفهاء حق را بردند و آنها امر بمعروف و نهی  
از منکر کنند تا اینکه ظلمی روی زمین دیده نشود .

فی تفسیر علی بن ابراهیم پیریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله

حدیث سوم

متم نوره قال بالقائم من آل محمد ( صلوات الله علیهم ) اذا

خرج یظهره علی الدین کله حتی لا یعبد غیر الله وهو قوله یملاء الارض قسطاً وعدلاً کما  
ملئت ظلماً وجوراً .

در تفسیر آیه مبارکه یریدون لیطفئوا نور الله . فرمود تمام

ترجمه

کننده نور خدا قائم آل محمد (علیهم السلام) است زمانیکه ظاهر

شد خدا دین او را بر هر دینی غالب گرداند تا اینکه غیر خدا

پرستش نشود و او زمین را پر از عدل و داد نماید چنانچه پر از ظلم و جور شده باشد

عنه، هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین

حدیث چهارم

کله ولو کره المشرکون انها نزلت فی القائم من آل محمد ع

وهو الامام الذی یظهره الله علی الدین کله فیملاء الارض قسطاً وعدلاً کما ملئت ظلماً وجوراً

در تفسیر آیه مبارکه ارسل رسوله بالهدی و دین الحق تا آخر

ترجمه

آیه ، فرمود در حق قائم آل محمد (علیهم السلام) نازل شده و آن

امامی است که خدا او را غلبه دهد بر تمام ادیان زمین را پر از عدل نماید چنانچه پر از

ظلم شده باشد .

فی اکمال الدین مسنداً عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام قال فی

قول الله عزوجل قل ارايتم ان اصبیح مائکم غوراً فمن یأتیکم **حدیث پنجم**

بماء معین ، فقال هذه نزلت فی القائم یقول ان اصبیح امامکم

غائباً عنکم لاتدرون این هو فمن یأتیکم ظاهر یأتیکم باخبار السماء والارض وحلال

الله جل وعز وحرامه ثم قال والله ماجاء تاویل هذه الایه ولا بدان یجیی تأویلها

این روایت را صدوق علیه الرحمه بدوسند وغیبت طوسی بدوسند مختلف وغیبت

نعمانی یک روایت بسند دیگر روایت کرده اند .

در تفسیر این آیه مبارك ( ان اصبیح ماء کم غوراً ) فرمود در

**ترجمه**

باره قائم (ع) نازل شده یعنی اگر امام شما غائب شود چه کس

خواهد بود که اخبار واحکام از طرف خدا برای شما بیان کند سپس فرمود تاویل این

آیه ظاهر نشده باید ظاهر شود .

عن غیبة الطوسی الی ان قال وفيه نزلت وعدالله الذین آمنوا

منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف

**حدیث ششم**

الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم

من بعد خوفهم امناً یعبدوننی ولا یشرکون بی شیئاً قال نزلت فی المهدی (ع) این روایت

نیز مکرر نقل شده است .

در تفسیر آیه ( وعدالله الذین آمنوا ) فرمود در باره مهدی (ع)

**ترجمه**

نازل شده روایة در تفسیر این آیه بهمین معنی متعدداست

فی غیبة الطوسی مسنداً عن محمد بن علی بن الحسین عن ابیه

**حدیث هفتم**

عن جده عن علی ( علیهم السلام ) فی قوله تعالی ونریدان من

علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمةً ونجعلهم الوارثین . قال هم آل محمد یبعث

الله مهدیهم بعد جحدهم فیعزهم ویذل عدوهم .

در تفسیر آیه مبارکه ( و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا )  
 ترجمه  
 فرمود مراد آل محمد صلی الله علیه و آله میباشد خدا مهدی آنها را  
 مبعوث فرماید آل محمدا عزیز و دشمن آنها را ذلیل نماید .  
 مجموع روایاتی که در این باب بنظر نویسنده رسیده است هفتاد روایت است  
 و ما فقط هفت روایت از آنها را نقل نمودیم .

(( باب سوم ))

در ذکر اخبار صریحه از حضرت رسول و ائمه (ع)

احمال الدین مسنداً عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لما عرج  
 حدیث اول  
 بی ربی جل جلاله الی ان قال واعطیتک ان اخرج من صلبه ای  
 من صلب علی ( زیرا روایت تا اینجا در فضائل حضرت امیر  
علیه السلام است) احد عشر مهدياً کلهم من ذریعتک من البکر البتول و آخر رجل منهم یصلی  
 خلفه عیسی ابن مریم یملأ الارض عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً انجی به من الهلکة و  
 اهدی به من الضلالة و ابرء به الاعمی و اشفی به المریض فقلت الهی و سیدی متی یكون  
 ذلک فاوحی الله عزوجل یكون ذلک اذا رفع العلم و ظهر الجهل و کثر القراء و قل العمل  
 و کثر القتل و قل الفقهاء الیادون و کثر فقهاء الضلالة و الخونة و کثر الشعراء و اتخذ  
 اولئک قبورهم مساجد و حلیت المصاحف و زخرفت المساجد و کثر الجور و الفساد و ظهر  
 المنکر و امر امتک به و نهی عن المعروف و اکنفی الرجال بالرجال و النساء بالنساء و صار الی  
 مرء کفره و اولیائهم فجرة و اعوانهم ظلمة و ذوالرأی منهم فسقة و عند ذلک ثلثة خسوف خسف با  
 لمشرق و خسف بالمغرب و خسف بالجزیرة العرب و خراب البصرة علی یدرجل من ذریعتک  
 ابن عباس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت میکند که فرمود  
 ترجمه حدیث  
 وقتی پروردگار مرا عروج داد (تا اینکه میفرماید) بتو عطا  
 کردم که خارج کنم از صلب علی یازده مهدی که تمام از



ذریه زهر امیباشند و آخرین آنها مردی است که عیسی با او افتد و نماید زمین را پر از عدل نماید چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد و مردم را بوجود او از هلاکت نجات بخشیم و از گمراهی نجات بر آورم و کور را بینائی و مریض را شفا دهم عرض کردم خدا یا چه زمان این امر خواهد شد وحی فرمود زمانیکه علم از بشر برود و نادانی ظاهر شود و خوانندگان زیاد و عمل کم باشد و کشتار فراوان و علماء هدایت کنندگان کم و خیانت کاران خیال بافنده بسیار شود و قبور خیانت کنندگان را مسجد و محل عبادت قرار دهند قرآنها و مساجد زینت گردد و جور و فساد زیاد و منکر شایع و آشکار شود امت تو از اربّه منکرونی از معروف شوند مردان بمردان و زنان بزنان رفع حاجت و قضاء شهرت نمایند امراء و فرماندهان کافر و اولیاء امور فاسق و بسیاری کنندگان آنهاست مکار صاحبان رای از آنها فاسق باشند در آن هنگام سه خسف واقع شود، خسفی در مشرق و خسفی در مغرب و خسفی در جزیره العرب و بدست مردی از نژاد تو بصره خراب گردد

عن جابر الجعفی عن جابرا لانصاری قال قال رسول الله ﷺ

المهدی من ولدی اسمه اسمی و کنیته کنیتی اشبه الناس  
 خلقاً و خلقاً تکون له غیبة و حیرة تضل فیہ الامم ثم یبقی  
 کالشهاب الثاقب فیماً هاعداً و قسطاً کما ملئت ظلماً و جوراً

رسول خدا فرمود مهدی از اولاد من است هم اسم من و کنیت

ترجمه

کنیت من است و از جهت خلقت و رفتار شبیه ترین مردم است

بمن و از برای او غیبت و حیرتی است که مردم در آن گمراه شوند سپس مانند شهاب ثاقب و ستاره درخشان ظاهر شود و زمین را پر از عدل و داد کند چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد

ایضاً مسنداً عن بن عباس قال قال رسول الله ﷺ

حدیث سوم

امام امتی و خلیفتی علیهم بعدی و من ولده القائم المنتظر

الذی یملاً الله عزوجل به الارض عدلاً وقسطاً کما ملئت ظلماً وجوراً والذی بعثنی با  
لحق بشیراً ان الثابتین علی الفول به فی زمان غیبتہ لا عز من کبریت الاحمر فقام الیه  
جابر بن عبد الله الانصاری فقال یا رسول الله للقائم من ولدک غیبة فقال ای وری ولیمحص  
الله الذین امنوا ویمحق الکافرین با جابر ان هذه الامر امر من امر الله وسر من سر الله مطوی عن  
عباده فایاک والشک فی امر الله فهو کفر

ابن عباس از رسول خدا ص روایت می کند که فرمود علی امام و خلیفه  
ترجمه حدیث بر امت است پس از من وقائم منتظر ار اولاد اوست که زمین را پر  
عدل و داد کند چنانکه پر از ظلم و جور شده باشد، بحق آن خدا می که  
مرا بحق و راستی بشیر قرار داده است اشخاصی که با امامت او ثابت باشند در زمان  
غیبت او از کبریت احمر نایاب ترند پس جابر سؤال کرد ای رسول خدا برای قائم  
از اولاد تو غیبت است فرمود بلی بپروردگار قسم هر آینه خدا کسانی را که ایمان  
آورده اند بغیبت او امتحان و کفرین رانیت خواهد کرد ای جابر این امر، از امر  
الهی و سری از اسرار خدا است که از بندگان پوشیده است پس به پرهیز از شک  
در او که موجب کفر است

مسنداً عن هشام بن سالم عن الصادق جعفر بن محمد عن ابیه  
حدیث چهارم عن جده قال قال رسول الله ﷺ القائم من ولدی اسمه اسمی  
و کنیتہ کنیتی و شمائله شمائلی و سنته سنتی یقوم الناس علی  
ملتى و شریعتی و یدعوهم الی کتاب الله عزوجل من اطاعه اطاعنی و من عصاه عصانی و  
من انکره فی غیبتہ فقد انکرنی من کذبه فقد کذبنی و من صدقه فقد صدقنی الی الله  
اشکوا المکذبین لی فی امره و الجاحدین لقولی فی شأنه و المضلین لامتی عن طریقته و سيعلم  
الذین ظلموا الی منقلب ینقلبون

حضرت صادق (ع) از آباء گرامش از رسول خدا ﷺ روایت

ترجمه حدیث

میفرماید که فرمود قائم از اولاد من اسم او اسم من است و

کنیه او کنیه من است و شمائل و سنت او شمائل و سنت من است

در دم را بر سنت و شریعت من و آداب خواهد کرد و بکتاب خدا دعوت خواهد نمود و اطاعت او

اطاعت من و معصیت او معصیت من است کسیکه او را انکار و تکذیب کند مرا انکار و تکذیب

کرده و کسیکه او را تصدیق کند مرا تصدیق کرده و بخداوند شکایت میکنم از تکذیب

کنندگان در امر او و انکار کنندگان گفته مراد در باره او و از گمراه کنندگان امت مراد طریق

او چه زود است که ظلم کنندگان بدانند به چه امری گرفتار شوند

چهل حدیث در خصوص این باب در کتب غیبت طوسی غیبت نعمانی - عیون

امالی شیخ طوسی ، اکمال الدین ، طرائف سید ، امالی صدوق مندرج است طالبین

رجوع فرمایند

## باب چهارم

### نصوص وارده از ائمه علیهم السلام

#### اخبار وارده از امیر المؤمنین ع

بعضی اخبار وارده از حضرت امیر (علیه السلام) از ملاحم و اخبار بغیب است

لذا از آنها صرف نظر کرده و اخباری را که بالصریح دال بر مقصود است ذکر مینمائیم

اکمال الدین عن عبدالعظیم الحسنی عن ابی جعفر الثانی عن

حدیث اول ابائه عن امیر المؤمنین (ع) قال للمقائم منا غیبة امدها طویل

کانی بالشیعة یجولون جولان النعم فی غیبتہ یطالبون المرعی

فلا یجدونه الا فمن ثبت منهم علی دینهم یقس قلبه لطول امد غیبة امامه فهم معنی فی درجتی

یوم القیمه ثم قال (ع) ان القائم منا امام لم یکن لاحد فی عنقه بیعة فذلک تخفی ولارثه

و بغیب شخصی .

جناب عبدالعظیم حسنی از آباء گرامش از امیر مؤمنان ع  
 ترجمه حدیث روایت میکند که فرمود از برای قائم غیبتی است که مدت او  
 طولانی است گویا می بینم شیعه را در غیبت آنحضرت که  
 سرگشته و حیرانند آگاه باشید کسیکه بزین آن بزرگوار ثابت باشد و قلبش بواسطه  
 طول مدت غیبت امامش قسی و سخت نشود او در روز قیامت بامن در درجه من خواهد  
 بود بعد فرمود زمانیکه قائم قیام کند در گردن او بیعت کسی نباشد و بهمین جهت  
 ولادتش مخفی و شخص او غائب شده است .

ا کمال مسنداً عن بن نباته قال اتیت امیر المؤمنین علی بن  
 حدیث دوم ابیطالب ( ع ) فوجدته مفکراً ینکت فی الارض فقلت یا  
 امیر المؤمنین مالک اراک مفکراً تنکت فی الارض آ رغبة فیها  
 قال لا والله ما رغب فیها ولا فی الدنیا يوماً قط ولکنی فکرت فی مولود یکون من ظهری  
 الحادی عشر من ولدی هو المهدی یملاًها عدلاً کما ملئت ظلماً وجوراً تکون له حیرة و  
 غیبة یضل فیها اقوام ویهتدی فیها آخرون فقلت یا امیر المؤمنین ان هذا لکائن فقال نعم  
 کما انه خلوق وانی لک بالعلم بهذا الامر ؟ یا اصبح اولئک خیار هذ، الامم مع خیار هذه العترة  
 قلت ما یکون بعد ذلك قال ثم یفعل الله ما یشاء له ارادات و غایات و نهایات .

اصبح بن نباته روایت میکند خدمت امیر المؤمنین (ع) مشرف  
 ترجمه حدیث شدم دیدم حضرتش در حال فکر است و بر زمین خط میکشد عرض  
 کردم چه شده شما را متفکر می بینم که بر زمین خط میکشی  
 آیا بواسطه میل بآن است فرمودند نه بخدا قسم هرگز بدنیا میل نکرده ام فکر  
 می کردم و ریازدهم از اولاد خودم که از نسل من است و او مهدی است زمین را پر از عدل  
 میکند چنانکه از ظلم پر شده باشد و برای آنحضرت حیرت و غیبتی است که در آن غیبت  
 و حیرت جمعی گمراه و جمعی هدایت شوند از حضرتش سؤال کردم این امر واقع

خواهد شد فرمود بلی همچنانکه او خلق شده است و از کجا علم تو باین امر میرسد  
ای اصبح آنان (ائمه) بهترین این امت و ابرار این عترتند. گفتم پس از  
چه میشود فرمود بعد از آن خدا آنچه بخواهد میکند برای خدا اراده ها  
نهایتی است.

مثل این روایت را غیبت طوسی و نعمانی و اختصاص روایت کرده اند، مجلس  
علیه الرحمه در حاشیه بحار از کافی باختلاف مختصری نقل فرموده و میفرماید  
روایت را غیر صدوق ره چنین نقل کرده اند و بیتهدی فیها آخرون فقلت یا مولای من  
تکون الغیبة والحیره قال ستة ایام وستة اشهر وستة سنین فقلت ان هذله  
الی آخر الروایة.

پس از این کلام توجیهاتی راجع بغیبة شش روز و شش ماه و شش سال از  
و دیگران ذکر میکند و تمام توجیهات بعید بنظر میرسد.

حق این است بعد از رسیدن روایات زیادی از عامه و خاصه که در آنها تصریح  
بغیبت طولانی و حیرت مردم و انکار معتقدین بامامتش شده است و بعد از مسلمات روایات  
و ملاحم که خبر از زیادی عمر مبارکش داده شده که منشأ شك و شبهه و اشکال مردم  
شده جای این توجیهات نیست پس اگر مطابق باشد با غیبت زمان ولادت چنانچه  
بعید نیست یا غیبت صغری صحیح است و الا بطور مسلم روایت بنحویکه صدوق نقل  
کرده است درست است و جای شبهه نیست و فرمایش آنحضرت که ما انه مخلوق مرادها  
است که مجلسی ره فرموده یعنی چنانکه خلقت آنوجود مبارک مسلم است غیبت و ظهور  
نیز از مسلمات است شاهد بر این روایاتی است که دلالت دارد بر اینکه زمین خالی  
حجت نخواهد بود و اگر یکروز از عمر دنیا باقی باشد حضرتش ظهور خواهد فرمود  
اما مجموع روایات این باب با قطع نظر از خطب و روایات ملاحم بیست  
روایت است که به بیانهای مختلف دال بر مقصود است و کتبی که روایات از آنها نقل

شده عبارت است از اکمال - غیبت طوسی - غیبت نعمانی - ارشاد - طرائف - امالی  
شیخ طوسی - اختصاص مفید - کافی .

## اخبار یکه از حسین رسیدہ است

اکمال عن ابی سعید عسیاء قال لما صالح الحسن بن علی ع  
حدیث اول معویة بن ابی سفیان دخل علیه الناس فلامه بعضهم علی بیعته  
فقال عَلَيْهِ السَّلَامُ ويلکم ما تدرون ما عملت و الله والذی عملت خیر  
لشیعتی مما طلعت علیه الشمس و غربت الاتعملون انی امامکم مفترض الطاعة علیکم  
واحد سیدی شباب اهل الجنة بنص من رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قالوا بلی قال اما علمتم ان الخضر ع  
لما خرق السفینة وقتل الغلام واقام الجدار کان ذلك سخطاً لموسی بن عمران عَلَيْهِ السَّلَامُ  
اذ خفی علیه وجد الحکمة فيه وکان ذلك عند الله صواباً وحکمة اما علمتم انه ما منا  
احد الا ويقع فی عنقه بیعة لطاغیة زمانه الا القائم الذی یصلی روح الله عیسی بن مریم خلفه  
فان الله عزوجل یخفی ولادته ویغیب شخصه لئلا یکون لاحد فی عنقه بیعة اذا خرج  
ذک التاسع من ولد اخی الحسین ابن سیدة النساء ( الاماء بن خ ) یطیل الله عمره فی غیبتہ یتظاہرہ  
بقدرته فی صورة شاب ابن ثون اربعین سنة ذلك لیعلم ان الله علی کل شیء قدير .

پس از صلح امام حسن مجتبی عَلَيْهِ السَّلَامُ با معویہ جمعی حضرتش  
خلاصہ را بر این صلح ملامت کردند ، در جواب فرمود وای بر شما  
ترجمہ حدیث نمیدانید این عمل برای شیعیان ما بهتر است از آنچه خورشید  
بر آن طلوع و غروب مینماید .

آیا نمیدانید که بنص و تصریح پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ من امام شما هستم و اطاعت من  
بر شما واجب است و یکی از دو آقای جوانان بهشتم ، گفتند چرا میدانیم . فرمود آیا  
ندانستید که چون خضر (ع) کشتی را سوراخ کرد و غلام را کشت و دیوار را اصلاح

کرد موجب غضب موسی (ع) شد بواسطه آنکه وجه حکمتش بر موسی (ع) پنهان بود و در نزد خداوند متعال بجا و حق بود آیا ندانستید که نیست از ما ائمة کسیکه بیعتی از ظالم زمانش در گردش نباشد مگر قائم آل محمد که عیسی با و اقتدا کند خداوند عزوجل ولادتش را مخفی و شخص او را غائب قرار داده است برای اینکه بیعت احدی بر گردش نباشد و او است نهم از اولاد برادرم حسین (ع)

مادر او بهترین زنان است خدا عمر او را در غیبت طولانی فرماید سپس بقدرت خود بصورت جوان کمتر از چهل ساله ظاهرش فرماید تا دانسته شود که خدا بر هر امری توانا است.

اکمال - مسنداً عن عبدالرحمن بن سلیط قال قال الحسين

حدیث دوم

بن علی صلوات الله علیهما منا اثنی عشر مهدیاً اولهم امیر -

المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) و آخرهم التاسع من ولدی وهو

الامام القائم بالحق یحیی الله به الارض بعد موتها ویظهر به دین الحق علی الدین کله ولو

کره المشرکون له غیبة یرتد فیها اقوام ویثبت علی الدین فیها آخرون فیؤذون و

یقال لهم متی هذا الوعد ان کنتم صادقین اما ان الصابر فی غیبه علی الازی والتکذیب

بمنزلة المجاهد بالسیف بین یدی رسول الله ﷺ

راوی از حضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه روایت میکند

ترجمه

که فرمود از ما آل محمد صلوات الله علیهم دوازده مهدی است

حدیث شریف

آخر آنها نهمین نفر از اولاد من است و او امام و قائم بحق است

خداوند بواسطه اوزمین را پس از مردن زنده مینماید و دین حق

را بوسیله او بر جمیع ادیان غلبه دهد اگر چه مشرکین کراهت داشته باشند، از برای

اوست غیبتی که عده ای از دین بر گردند و گروهی بر دین ثابت مانند مؤمنین باو

بملاحت مخالفین ازیت شوند و بآنها گفته شود در چه وقتی این وعده ( ظهور قائم ع )

انجام میشود اگر شما راست میگوئید آگاه باشید صبر کننده بر اذیت و تکذیب هر غیبت آنحضرت مانند کسی است که در خدمت رسول خدا باشمشیر خود چهار بنماید روایات این باب هشت روایت است و کتبیکه از آنها نقل شده است عبارت از اکمال - احتجاج - غیبت شیخ طوسی .

### « اخباریکه از علی بن حسین نقل شده »

اکمال عن الثمالی عن علی بن الحسین (ع) انه قال فینا نزلت  
حدیث اول هذه الآیه واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله و فینا نزلت هذه الآیه وجعلها کلمة باقیة فی عقبه والامامه فی عقب الحسین بن علی بن ابیطالب (ع) الی یوم القيمة وان للقائم منا غیبتین احدهما اطول من الآخر اما الاولى فستة ایام وستة اشهر وستة سنین واما الاخری فیطول امدها حتی یرجع عن هذا الامر اکثر من یقول به فلا یشب علیها الا من قوی یقینه وصحت معرفته ولم یجد من نفسه حرجاً فیما قضینا و سلم لنا اهل البیت .

حضرت علی ابن الحسین (ع) فرمود آیه ( واولوا الارحام )  
ترجمه حدیث و آیه وجعلها کلمة در باره ما نازل شده است امامت در نسل

حسین بن علی ابن ابیطالب است تا روز قیامت و از برای قائم ما دو غیبت است یکی از آن دو طولانی تر از دیگری است اولی شش سال و شش ماه و شش روز است و دومی مدتش طول خواهد کشید بخدیکه بسیار از کسانیکه معتقد بودند برگردند و ثابت نماند مگر کسیکه یقین او قوی و معرفتش صحیح باشد و از عجائب امور و گفته های ماسینه اش تنگ نشود ( شك نکند ) و تسلیم ما اهل بیت بوده باشد ، در این باب سه روایت است که در کتاب اکمال مضبوط است

این روایت را مجلسی ( علیه الرحمه ) مؤید توجیه روایت گذشته که از



امیر المؤمنین (ع) در غیبت شش روز و شش ماه و شش سال نقل کردیم قرارداد و بالجمله حمل بر بداء در غیبت فرموده و این توجیه مثل سائر توجیهاست بعید از صواب و حق است .

اغلب روایات این باب چه بتصریح و چه باشارة دلالت دارد بر طولانی شدن غیبت آنحضرت بعدیکه اکثر معترفین بآنحضرت گمراه شوند چنانچه در روایات گذشته دیده شد و با تصریح روایات بیشتر از حد تواتر باینکه ائمه (ع) دوازده نفرند با آن مطالب و خصوصیات مذکوره جای این توجیه و تأویل و بداء نیست چنانکه خواهد آمد .

واضح است که این روایت شریفه با صراحت تمام روایت گذشته را که مدت غیبت در روایت امیر المؤمنین (ع) شش روز و شش ماه و شش سال است بیان و تفسیر مینماید که مراد غیبت کبری نیست بلکه این روایت نکته دیگری هم میفهماند که حل اشکال روایت سابق میشود چون مدت در روایت گذشته بلفظ (او) و تردید است ستة ایام او ستة اشهر او ستة سنین و در این روایت بلفظ (واو) عطف شده است شش روز و شش ماه و شش سال شاید از عطف به واو چنین اراده شده است که غیبت حین ولادت شش روز و پس از ولادت تا انتشار خبر ولادت شش ماه و غیبت پس از انتشار تا حین رحلت پدر بزرگوار آنحضرت شش سال و غیبت صغری که عبارت از اول امامت تا آخر نواب اربعه و غیبت کبری که پس از نواب تا زمان ظهور است همان غیبت دومی است که روایت فوق اشاره بآن دارد (واما الاخری فیطول امدها)

پس از تأمل در مجموع روایات وارده در این باب آنچه را که گفتیم بسیار

روشن و واضح خواهد بود ،

## « اخبار وارده از امام محمد باقر ع »

اکمال مسنداً عن امهانی الثقفیة قال غدوت علی سیدی  
 حدیث اول محمد بن علی الباقر (ع) فقلت له یا سیدی انه فی کتاب الله  
 عزوجل عرضت بقلبی وقلقنی واسهرتنی قال فاسئلینی یا ام  
 هانی قلت قول الله عزوجل فلا اقسم بالخنس الجوار الكنس قال نعم المسئلة سئلتنی یا  
 امهانی هذا مولود فی آخر الزمان هو المهدی فی هذه العترة یكون له ، حیره وغیبه یضل  
 فیها اقوام و یهتدی فیها اقوام فیاطوبی لك ان ادركته و یاطوبی من ادركه .

امهانی خدمت امام محمد باقر (ع) عرض میکند آیه ای از  
 ترجمه حدیث آیات قرآن بقلبم وارد شده و مرا مضطرب ساخته و خواب را  
 از من دور نموده است فرمود سؤال کن گفت عرض کردم قول خداوند  
 در قرآن که میفرماید ( فلا اقسم ) فرمود چه خوب مسئله ای سؤال کردی  
 مراد مولودی است در آخر الزمان و او مهدی از عترت پیغمبر است و برای او غیبتی است  
 طولانی که جمعی در آن غیبت گمراه و جمعی هدایت شوند خوشحال تو اگر  
 او را درک کنی و خوشحال هر کس او را درک نماید .

مراد از ادراک راوی وجود مبارک حضرت را ادراک زمان ولادت و ملاقات آن  
 حضرت است نه ادراک زمان قیام و ظهور پس از غیبت کبری .

غیبت نعمانی مسنداً عن عبدالله بن عطا قال قلت لابی جعفر (ع)

حدیث دوم ان شیعتک بالعراق کثیرة والله مافی بیتک مثلك فکیف لا

تخرج فقال یا عبدالله بن عطا قد اخذت تفرش اذنیك للنوکی

لا والله ما انا بصاحبکم قلت فمن صاحبنا قال انظروا من غیب عن الناس ولا دته و ذلك

صاحبکم انه لیس احد منا یشار الیه بالاصابع ویمضغ بالالسن الامات غیظاً او حتف انفه

راوی میگوید بخدمت حضرت باقر (ع) عرض کردم شیعیان  
ترجمه حدیث شما در عراق بسیارند و بخدا قسم در خانواده شما (آل محمد)  
مثل و مانند تو نیست پس چرا قیام نمیفرمائی فرمود پس عطا  
سخنان احمقان را پذیرفته ای نه بخدا قسم من صاحب شما نیستم گفتم پس صاحب  
ما کیست فرمود نگاه کنید کسی که ولادتش مخفی است صاحب شما است  
نیست احدی از ما که بین مردم مشهور باشد و اسم او بزبانهای مردم برده شود  
مگر آنکه بغیض یا باجل بمیرد .

مفاد این روایت در روایات زیاد است و متضمن دو نکته میباشد یکی آنکه غیر  
از وجود مبارك امام دوازدهم امامی قائم بسیف که پر کند زمین از عدل و داد نیست  
و دوم اینکه علامت مسلم این است که ولادت وجود مبارك مهدی (ع) مخفی خواهد بود  
پس بجهت عدیده و زیاد از ابواب روایات ظاهر است که مهدی موعود هیچ يك از  
ائمه (ع) غیر از امام دوازدهم نمیباشند .

غیبت نعمانی مسنداً عن ابی حمزة الثمالی قال كنت عند  
حدیث سوم ابیجعفر محمد بن علی الباقر (ع) ذات یوم فلما تفرق من کان  
عنده قال لی یا ابا حمزة من المحتوم الذی حمته الله قیام قائمنا فمن  
شك فیما اقول لقی الله وهو کافر به ثم قال بابی واقی المسمی باسمی والمکنی بکنیتی  
السابع من بعدی بابی یملاً الارض عدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً الی آخره

ابی حمزه ثمالی میگوید روزی خدمت امام محمد باقر (ع)  
ترجمه بودم پس از آنکه همه مردم از نرد حضرتش رفتند فرمودای  
ابی حمزه قیام قائم ما از امور حتمی است که خدا واجب و حتم  
فرموده است هر که در آنچه گفتم شك کند خدا را ملاقات خواهد کرد در حالیکه  
کافر باو است پدر و مادرم فدای او اسمش اسم من و کنیه اش کنیه من و هفتمین ائمه

بعد از من است، زمین را پر از عدل و داد کند چنانکه از ظلم پر شده باشد .

### « اخبار یکه از امام جعفر صادق ع روایت شده »

فی العیون مسنداً عن حسان بن سدر عن ابیه عن ابی عبد الله ع

حدیث اول

قال ان للقاء منا غیبةً یطول امدھا فقلت له ولم ذلك یابن

رسول الله قال ان الله عزوجل ابی الا ان یجری فیہ سنن

الانبیاء (ع) فی غیباتهم وانه لا یدله یاسدیر من استیفاء مدة غیباتهم قال الله عزوجل

لتر کبن طبقاً عن طبق ای سنناً علی سنن من کان قبلکم .

حضرت صادق علیه السلام فرمود برای قائم علیه السلام غیبتی است

ترجمه حدیث

که مدت او طولانی است گفتم چرا ای پسر پیغمبر؟ فرمود

چون خدا خواسته است که در باره قائم جاری کند سنن و

رفتار انبیاء گذشته را در غیبتهای ایشان و برای قائم علیه السلام لابد است از استیفاء مدت

غیبتهای انبیاء چنانچه خداوند فرموده است ( لتر کبن طبقاً عن طبق ) یعنی رخ میدهد

برای شما هر امری که برای امتهای قبل از شما بوده است .

الا کمال مسنداً عن صفوان بن مهران عن الصادق جعفر بن

حدیث دوم

محمد علیه السلام انه قال من اقر بجمیع الائمة علیهم السلام ووجد المهدی

کان کمن اقر بجمیع الانبیاء ووجد محمداً صلی الله علیه و آله نبوته فقیل

له یابن رسول الله فمن المهدی من ولدك؟ قال الخمامس من ولد السابع یغیب عنکم

شخصه ولا یحل لکم تسميته .

حضرت صادق علیه السلام فرمود کسیکه تمام ائمه را اقرار داشته

ترجمه حدیث

باشد و مهدی را انکار نماید مانند کسی است که معترف بتمام

انبیاء (ع) باشد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله را منکر باشد سؤال

شد، مهدی از اولاد شما کیست؟ فرمود: پنجمین فرزند ز امام هفتم، شخص او از مردم غائب میشود و نام بردن او حلال نباشد.

ایضاً مستنداً عن السيد بن محمد الحمیری فی حدیث طویل

### حدیث سوم

یقول فیہ قلت للصادق جعفر بن محمد علیه السلام یا بن رسول الله قد

روی لنا اخبار عن آبائك (ع) فی الغیبة وصحة كونها فاخبرنی

بمن یقع؟ فقال علیه السلام ستقع بالسادس من ولدی و هو الثانی عشر من الائمة الهداة بعد

رسول الله صلی الله علیه و آله اولهم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و آخرهم القائم بالحق بقیة الله

لو بقی فی غیبتة ما بقی نوح فی قومه لم یخرج من الدنیا حتی یظهر فیملاً الارض

قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً.

راوی روایت میکند که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

### ترجمه حدیث

سؤال کردم برای ما اخباری از پدران تو در غیبت و صحت وقوع

آن روایت شده خبر ده مرا که صاحب این غیبت کیست.

فرمود: ششمین از اولاد من و دوازدهمین از ائمه هداة پس از رسول خدا است که اول

آنها امیر المؤمنین علیه السلام و آخر آنها قائم بحق است و باقیست با من الهی در زمین

صاحب زمان و خلیفه رحمن است بخدا قسم اگر بمقداریکه نوح در قوم خودش ماند

امام زمان در غیبت بماند از دنیا خارج نشود مگر آنکه ظاهر گردد و زمین را پر از

عدل و داد کند چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد.

روایات وارده از حضرت صادق (ع) بیشتر از بیست روایت است که در خصوصیات

آنحضرت میباشد مانند طولانی بودن غیبت و نام مبارك آنحضرت و اینکه دوازدهمین

از ائمه (ع) است طالبین رجوع فرمایند

## اخبار یکه از حضرت موسی بن جعفر (ع) رسیده است

فی العیون : مسنداً عن علی بن جعفر عن اخیه موسی بن

جعفر علیه السلام قال اذا فقد الخامس من ولد السابع فالله ائمه فی

ادیانکم لایزیکم احد عنہا یا بنی انه لا بد لصاحب هذا الامر من

غیبة حتی یرجع عن هذا الامر من کان یقول به، انما هی محنة من الله عزوجل امتحن الله

بها خلقه ولو علم آبائکم و اجدادکم دینا صح من هذا تبعوه فقلت یا سیدی من الخامس

من ولد السابع فقال یا بنی عقولکم تصغر عن هذا و احلامکم تضیق عن حملة و لکن ان

تعیشوا فسوف تدر کونه

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود وقتیکه غائب شد پنجمین

ترجه حدیث از اولاد امام هفتم، درباره دین خود خدا را در نظر داشته باشید

و بخدا پناه ببرید تا کسی شمارا از دین برنگرداند، برای

صاحب این امر غیبتی است که قائلین بامامتش بر گردند و بد غیبت آنحضرت خدا خلقش

را امتحان فرماید و اگر پدران و اجداد شما (یعنی ائمه علیهم السلام) دینی صحیح تر از این میدانستند

هر آنیه متابعت مینوردند. سؤال کردم پنجم از اولاد هفتم که باشد؟ فرمود عقل شما

کوچک تر است از شناختن شخص او و افکار شما از تحمل این موضوع قاصر است و لکن

اگر زنده باشید او را خواهید دید

واضح است که مراد از جمله (حتی یرجع عن هذا الامر من کان یقول به) این

نیست که یک نفر هم معتقد به آنحضرت نباشد بلکه مراد چنانکه در سائر روایات

است این است که اکثر قائلین بامامت آنحضرت بر گردند چنانکه روایات دیگر استثناء

نموده کسانی را که امتحان شده و مؤمنین خالص اند که بر امامت آنحضرت ثابت میباشند

و ذیل روایت دلالت دارد بر غیبت طولانی و حیرت و عدم تحمل عقول همینطور که فعلاً

مشاهده میشود

و ظاهر است که مراد از محنت غیبت آنحضرت است چنانکه باز از علی بن جعفر از موسی بن جعفر روایت شده قال قلت ما تاویل قول الله عزوجل: قل ارايتم ان اصبح مائکم غوراً فمن ياتيکم بما عهدت مني ، فقال اذا فقدتم امامکم فلم تروه فماذا تصنعون؟

الاكمال سند آن موسی بن عبد الرحمن قال دخلت على موسى بن

جعفر عليه السلام فقلت لهديا بن رسول الله انت القائم بالحق قال انا القائم

بالحق ولكن القائم الذي يطهر الارض من اعداء الله ويملاها عدلا

كما ملئت جوراً هو الخامس من ولدي له غيبة يطول امدها خوفا على نفسه يرتد فيها اقوام ويشبث

فيها آخرون ثم قال عليه السلام طوبى لشيعتنا المتمسكين بحبنا في غيبة قائمنا الثابتين على

موالاتنا والبراءة من اعدائنا اولئك منا ونحن منهم قد رضوا بنا ائمة ورضينا بهم شيعة و

طوبى لهم هم والله معنا في درجتنا يوم القيمة

(در کتاب غیبت نعمانی وعلل وصوص این روایت نیز نقل شده است)

روای میگوید بخدمت حضرت موسی بن جعفر (ع) مشرف

شدم بحضرت عرض کردم ای پسر پیغمبر آیا قائم بحق توئی؟

فرمود قائم بحق من هستم ولیکن قائمی که زمین را از دشمنان

خدا پاک کند و پیر از عدل نماید همانحور که پر از ظلم بوده باشد پنجم از اولاد من است

و برای او غیبتی است که مدتش بواسطه بیم بر جانش طولانی خواهد شد و در غیبت او جمعی

مرتد گردند و جمعی ثابت قدم باشند خوشحال شیعه ما که متمسک به دوستی و حب ما

باشند در زمان غیبت قائم ما و ثابت بر ولای ما بوده و از اعدای ما برائت جویند آنها از ما

هستند و ما هم از آنها، آنها راضی و خوشحال به پیروی از ما میباشند و ما هم آنانرا

می پذیریم و خوشحال آنان، بخدا قسم آنها با ما هستند در درجه ما در روز قیامت

روایات وارده از آنحضرت ده روایت است .

## روایاتی که از امام هشتم (ع)

در اینموضوع رسیده است

الا کمال والعیون ، مسنداً عن ا لهر وی قال سمعت دعبل بن علی

حدیث اول الخزاعی یقول : انشدت مولای علی بن موسی الرضا (ع) قصیدتی الّتی

اولها : (مدارس آیات خلت من تلاوة) فلما انتهیت الی قولی (خروج

امام لامحالة خارج یقوم علی اسم الله والبرکات - یمیز فینا کمال حق وباطل ویجری علی النعماء

والنقمات) بکی الرضاع بکاء شدیداً ثم رفع رأسه الی فقال لی یا خزاعی ! نطق روح القدس علی لسانک

بهذین البیتین فهل تدری من هذا الامام ومتی یقوم فقلت لایا مولای انی سمعت بخروج

امام منکم یطهر الارض من الفساد ویملأها عدلاً کما ملئت جوراً فقال یاربعل الامام بعدی

محمد ابنی وبعد محمد ابنه علی وبعد علی ابنه الحسن و بعد الحسن ابنه الحجة

القائم المنتظر فی غیبتہ المطاع فی ظهوره اولم یبق من الدنیا الایوم واحد اطول الله

ذک الیوم حتی ینخرج فیملأها عدلاً کما ملئت جوراً و... متی فایخبر عن الوقت و

لقد حدثنی ابی عن آباءه عن علی (ع) ان النبی ﷺ قیل له یارسول الله متی ینخرج

القائم من ذریعتک فقال ﷺ مثل الساعة لا یجلیها لوقتها لا هو ثقلت فی السموات

والارض لایاتیکم الا بغتة

دعبل خزاعی میگوید در نزد حضرت رضا (ع) اشعار خودم

ترجمه حدیث را که اولش (مدارس آیات) میباشد خواندم تا رسیدم باین شعر

(خروج امام لامحالة خارج) حضرت گریه سختی کرد

و فرمود ای خزاعی روح القدس بلسان تو تکلم کرده است میداننی این امام کیست و

کی خارج شود گفتم نمیدانم فقط شنیده ام امامی از شما ظاهر شود که زمین را پر از

عدل نماید پس از آنکه از ظلم پر شده باشد فرمود ای دعبل امام بعد از من

پسر محمد است و بعد از محمد پسر او علی است و بعد از علی پسر او حسن است و



بعد از حسن پسرش حجت قائم است که در غیبتش منتظر و در ظهورش مطاع است و اگر نماند از دنیا مگر يك روز خدا آن روز را طولانی نماید تا خارج شود وزمین را پر از عدل نماید چنانکه از ظلم پر شده باشد

اما گفتن اینکه چه وقتی ظاهر میشود خبر دادن از وقت ظهور است که پدرم از پدرانش از حضرت امیر روایت کردند که سؤال شد از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چه وقت قائم که از ذریه شماست ظاهر خواهد شد . فرمود : مثل او مثل قیامت است وقت آنرا نمیداند مگر خدا و ظهور نمیکند مگر ناگهان .

الا کمال مسنداً عن ایوب بن نوح قال قلت للرضا عَلَيْهِ السَّلَامُ انا

حدیث دوم لارجوان تكون صاحب هذا الامر وان يثيد الله عزوجل

اليك من غير سيف فقد بويك لك وضربت الدراهم باسمك

فقال عَلَيْهِ السَّلَامُ ما منّا احد اختلفت اليه الكتب وسئل عن المسائل و اشارت اليه الا صابع و

حملت اليه الاموال الا اغتيل او مات على فراشه حتى يبعث الله عزوجل بهذا الامر رجلاً خفي المولد والمنشاء غير خفي في نسبه .

راوی میگوید بحضرت رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتم امیدوارم که شما

صاحب این امر باشید و خداوند امامت را برای شما بدون شمشیر

ترجمه حدیث استوار کند چون با شما بیعت شده و سکه بنام شما زده شده

است فرمود احدی از ما نیست که مردم با او مراجعه داشته

باشند و در بین مردم مشهور باشد و اموال بسوی او حمل شود مگر اینکه با او حيله

خواهند کرد یا باجل خود بمیرد تا اینکه خدا شخصی را برای این امت بفرستد که

نشوونما و ولادتش مخفی و نسبش ظاهر باشد و در این باب روایاتی است .

که یکجمله از آن روایات این است :

و لا بد من فتنه صماء صيلم يسقط فيها كل وليجة وبطانة وذلك بعد فقدان

الشیعة الثالث من ولدی .

واضح است باقرائن مقام مراد از فقدان سوم از اولاد آنحضرت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است که پس از فوت و فقدان امام حسن (ع) ابتداءً فتنه و غیبت بود .

روایات وارده از حضرت رضا (ع) در خصوص این باب شش روایت است . کتبی که از آنها نقل شده . نصوص - عیون - و اکمال میباشد .

### روایات وارده از جواد الائمه ع

الاکمال مسنداً عن عبدالعظیم الحسنی قال دخلت علی سیدی  
 حدیث اول محمد بن علی علیه السلام وانا ارید ان اسئله عن القائم هوالمهدی  
 ام غیره؟ فابتدأنی فقال یا ابوالقاسم ان القائم منا هوالمهدی  
 الذی یجب ان یُنْتَظَر فی غیبتہ و یُطَاع فی ظهورہ و هو الثالث من ولدی والذی بعث  
 محمداً صلی الله علیه و آله بالنبوة وخصنا بالامامة انه لولم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله  
 ذلك الیوم حتی ینخرج فیملأ الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً وان الله تبارک  
 و تعالی یصلح امره فی لیلۃ کما اصلح امر کلیمه موسی علیه السلام لیقتبس لالمد ناراً فرجع وهو  
 رسول نبی ثم قال علیه السلام افضل اعمال شیعتنا انتظار الفرج (روایت همین است ولی محتمل  
 است بقرینه فرجع کلمه ذهب افتاده باشد یعنی : ذهب لیهقتبس .)

جناب عبدالعظیم حسنی از حضرت جواد الائمه علیه السلام روایت  
 ترجمه میکنند که داخل بر آن حضرت شدم که سؤال کنم از قائم  
 آیا مهدی است یا غیر او آنحضرت قبل از سؤال فرمود ای  
 ابوالقاسم ( کنیه حضرت عبدالعظیم ابوالقاسم است ) قائم از ما آل محمد ، مهدی است همان  
 کسی است که انتظار او در زمان غیبتش و اطاعت او در ظهورش واجب شده و او سوم از

اولاد من است قسم بخدائیکه محمد ﷺ را به نبوت مبعوث فرموده و ما را بامامت اختصاص داده اگر نماند از دنیا مگر يك روز هر آینه خدا آن روز را طولانی خواهد کرد تا اینکه خارج شود و زمین را پر از عدل و داد فرماید چنانکه پر از ظلم و جور شده باشد خداوند تبارک و تعالی امر او را در يك شب اصلاح فرماید چنانکه امر موسی (ع) را در يك شب اصلاح فرمود موسی (ع) حرکت کرد که آتشی برای اهلش بیاورد بر گشت در حالیکه پیغمبر بود پس از این کلام فرمود افضل و بهترین اعمال شیعیان ما انتظار فرج است .

الكفایه مسنداً عن عبدالعظیم الحسنی قال قلت لمحمد بن

علی بن موسی ( علیهم السلام ) انی لارجو ان تكون القائم

حدیث دوم

من اهل بیت محمد ﷺ الذی یملا الارض قسطاً و عدلاً كما

ملئت ظلماً و جوراً فقال یا ابا القاسم ما منا الاقائم بامر الله و هاد الی دین الله و لست القائم

الذی یطهر الله به الارض من اهل الكفر و الجحود و یملاها قسطاً و عدلاً هو الذی یخفی

علی الناس و لادته و یغیب عنهم شخصه و یحرم تسميته و هو سَمِیَ رسول الله و کنیه و هو

الذی یطوی له الارض و ینزل له کل صعب الی آخر الروایه .

امام زهیم علیه السلام میفرماید آن کسی که قائم آل محمد است

ترجمه

ولادت او بر مردم پوشیده و شخص او از نظر مردم غائب

و نام بردن او حرام است و او است که اسم و کنیه او اسم

و کنیه پیغمبر است و او کسی است که زمین در اختیار او است و هر مشکلی برای او

آسان است ، روایات وارده از حضرت جواد در این موضوع هشت روایت میباشد

## اخباریکہ از حضرت امام علی النقی ع

وارد شدہ است

الاکمال والعیون مسنداً عن ابی ہاشم الجعفری قال سمعت  
 حدیث اول ابالحسن صاحب العسکر (ع) یقول الخلف من بعدی ابنی الحسن  
 فکیف لکم بالخلف من بعد الخلف فقلت لم جعلنی اللہ فداک؟  
 فقال لانکم لاترون شخصه ولا یحل لکم ذکره باسمه، قلت فکیف نذکره؟ قال قولوا  
 الحجۃ من آل محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم .

راوی گوید از حضرت ابوالحسن علی الہادی شنیدم کہ  
 ترجمہ حدیث فرمود جانشین من پس از من پسرم حسن است، پس چگونه  
 خواهد بود حال شما در زمان جانشین بعد از جانشین من  
 گفتم چرا، فرمود برای اینکہ شخص او را نمی بینید و نام بردن او باسمش برای شما  
 جایز نیست . سؤال کردم پس چگونه او را ذکر کنیم . فرمود بگوئید حجت آل محمد  
 روایات وارده از آنحضرتش روایت است .

## اخباریکہ از امام حسن عسکری ع

رسیدہ است

الاکمال مسنداً عن موسی بن جعفر البغدادی قال سمعت ابامحمد  
 حدیث اول الحسن بن علی یقول کاننی بکم وقد اختلفتم بعدی فی الخلف  
 منی اما ان المقر بالائمة بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم المنکر لولدی  
 کمن اقر بجمیع انبیاء اللہ و رسله ثم انکر نبوة محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم والمنکر  
 لرسول اللہ کمن انکر جمیع الانبیاء لان طاعة آخرنا کطاعة اولنا والمنکر لآخرنا  
 کالمنکر لاولنا اما ان لولدی غیبة یرتاب الناس الا من علمه اللہ عزوجل

راوی روایت میکنند از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که  
 ترجمه حدیث شنیدم می فرمود : مثل اینکه می بینم پس از من در باره  
 امام و خلیفه بعد از من اختلاف کرده آید آگاه باشید کسی که مقرر  
 با امامان بعد از رسول خداست و منکر پسر من است مانند کسی است که بتمام انبیاء  
 ایمان آورده و منکر نبوت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم باشد زیرا که انکار کردن شخص آخر  
 ما مثل انکار کردن شخص اول ما است و اطاعت آخرین ما مانند اطاعت از شخص  
 اول ما است آگاه باشید برای پسر من غیبتی است که در آن مردم شك کنند مگر کسیکه  
 خدا او را دانا نموده باشد .

الا کمال . مسنداً عن موسی بن جعفر البغدادی قال خرج من  
 ابی محمد توقیع : زعموا انهم یریدون قتلی لیقطعوا نسلی و  
 قد کذب الله قولهم والحمد لله .

حدیث دوم

راوی میگوید که از حضرت امام حسن ابو محمد (ع) نا. ای  
 رسید (توقیعی بیرون آمد) باین مضمون: گمان کرده اند که  
 مرا خواهند کشت و نسل مرا قطع خواهند کرد خداوند قول  
 آنها را تکذیب کرده است و حمد و سپاس مختص خداوند است .

ترجمه حدیث

الا کمال . مسنداً عن احمد بن اسحق قال سمعت ابا محمد  
 العسکری (ع) یقول الحمد لله الذی لم یخرجنی من الدنیا

حدیث سوم

حتی رآنی الخلف من بعدی اشبه الناس برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خلقاً  
 و خلقاً یحفظه الله تعالی فی غیبتہ ثم یراه فیما فی الارض عدلاً و قسطاً كما ملئت جوراً و ظلماً .

راوی گوید شنیدم که حضرت عسکری (ع) می فرمود: حمد  
 خدا را که مرا از دنیا خارج نکرد مگر آنکه بمن نشان  
 داد جانشین بعد مرا و او شبیه ترین مردم است بر رسول خدا

ترجمه حدیث

از جهت خلقت و اخلاق ، خداوند او را در غیبتش حفظ کند سپس او را ظاهر نموده و  
 پراز عدل و داد کند چنانکه پر از ظلم و جور شده باشد  
 ات مرویه از امام حسن عسکری (ع) در اینموضوعه روایت است .

## روایات وارده در ولادت حضرت

### بقية الله عجل الله فرجه الشريف

روایات در این موضوع قسمتی در اصل ولادت آنحضرت است یعنی دلالت دارد که وجود مبارک کس  
 متولد شده است و این قسمت از روایات زیاد است و یک قسمت در کیفیت و تفصیل ولادت وجود  
 مبارک آنحضرت است و این قسمت از روایات کم است و جهتش این است که خلفاء  
 و معاندین ( نظر بر روایات زیادی که از حضرت رسول ص و ائمه هدی ع رسیده است در موضوع  
 وجود آنحضرت و اینکه ائمه و اوصیاء دوازده نفر نسلاً بعد نسل بدون فاصله میباشند  
 و دوازدهم قائم به سیف خواهد بود و زمین را پر از عدل و داد خواهد فرمود ) میدانستند  
 که آنحضرت فرزند امام حسن عسکری (ع) است و در صدر بودند که بدانند کیست  
 و کی متولد میشود تا آنکه حضرتش را بقی برسانند و از این جهت بنا بر مخفی کردن  
 و پنهان داشتن ولادت آنحضرت (ع) بود و تحریر و تاکید زیادی بر مخفی کردن ولادت  
 فرمودند چنانکه روایات زیادی از آنها که گذشته و آنچه خواهد آمد ضریح در این  
 مطلب است و واضح است که چنین موضوع نباید افشاء شود و فقط به کسانی گفته  
 میشود که از خواص و اهل سر باشند و اهل سر در این موضوع پس از پدر بزرگوارش  
 حکیمه خاتون عمه حضرت عسکری است و لذا روایات در کیفیت ولادت مستندبان  
 مخدیره است بعلاوه امر ولادت و زایمان امری خانوادگی است که هر کسی از آن  
 مطلع نمیشود .

و نقل روایات از حکیمه خاتون (ع) متعدد است که یکدسته از اصحاب و ثقات  
 تفصیل ولادت را از آن مخدیره روایت کرده اند . بعلاوه روایات در اصل تولد آن

وجود مقدس و بعضی از خصوصیات ولادت بسیار زیاد است و از بعضی که اهل حدیث و اطلاع نیستند شنیده میشود که خبر در ولادت آن حضرت فقط دو روایت است این توهم ناشی از جهل یا عناد است

الكافی و الاكمال، مسنداً عن إعلان الرازی قال اخبرني بعضی اصحابنا

### حدیث اول

انه لما حملت جارية ابي محمد (ع) قال ستحملين ذكراً اسمه

محمد وهو القائم من بعدی

إعلان رازی میگوید بعضی از اصحاب بمن خبر داد که چون

### ترجمه حدیث

زوجه امام حسن عسکری حامله شد حضرت فرمود زود است

دارای پسری شوی که اسم او محمد است و او قائم بعد از من میباشد

الاكمال مسنداً عن حمزة بن موسى بن جعفر قال حدثني حكيمة

بنت محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين

### حدیث دویم

بن علي بن ابي طالب (ع) قالت بعث الي ابو محمد الحسن بن علي (ع)

فقال يا عم اجعلني افطارك الليلة عندنا فانها ليلة النصف من شعبان فان الله تبارك وتعالى

سيظهر في هذه الليلة الحجة وهو حجته في ارضه قالت فقلت له ومن أمه؟ قال لي نرجس قلت

له والله جعلني الله فداك ما به اثر فقال (ع) هو ما اقول لك قالت فجئت فلما سلمت وجلست

جاءت تنزع خنفي وقالت لي ياسيدي كيف امسيت فقلت بل انت سيدتي وسيدة اهلي

قالت فانكرت قولي وقالت يا عم ما هذا قالت فقلت لها يا بنية ان الله تبارك وتعالى سيب

لك في ليلتك هذه غلاماً سيداً في الدنيا والاخرة قالت فجلست فاستحييت فلما ان فرغت من

صلاة العشاء الاخرة افطرت واخذت مضجعي فرقدت فلما ان كان في جوف الليل قمت

الى الصلوة ففرغت من صلوتي وهي نائمة ليس بها حدث ثم جلست معقبة ثم اضطجعت

ثم انتبعت فزعة وهي راقدة ثم قامت فصلت قالت حكيمة قد خلتنى الشوك فصاح بي

ابو محمد من المجلس فقال لانه جلبي يا عمه فان امر الله قد قرب قال فقرأت الم السجدة ويس

فبينما انا كذلك اذ انتبهت فزعة فوثبت اليها فقلت اسم الله عليك ثم قلت لها تحسبن شيئاً قالت نعم يا عمه فقلت لها اجمعى نفسك واجمعى قلبك فهو ما قلت لك قالت حكيمة ثم اخذتني فترة

واخذتها فترة فانتبهت بحسن سيدى فكشفت الثوب عنه فاذا انا به (ع) ساجداً يتلقى الارض بمساجده فضمته الى فاذا انا به نظيف منضف فصاح بي ابو محمد (ع) هلمى الى ابنى يا عمه فحيئت بداليه فوضع يديه تحت اليديه وظهره و وضع قدميه على صدره ثم ادلى لسانه فى فيه وامر يده على عينيه وسمعه ومفاصله ثم قال تكلم يا بنى فقال اشهدان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمداً رسول الله ثم صلى على امير المؤمنين وعلى الائمة (ع) الى ان وقف على ابيه ثم احجم قال ابو محمد (ع) يا عمه اذهبى به الى امه ليسلم عليها واثنى به فذهبت به فسلم عليها ووردته ووضعته فى المجلس ثم قال يا عمه اذا كان يوم السابع تأتينا قالت حكيمة فلما اصبحت جئت لاسلم على ابى محمد فكشفت السترا فتقد سيدى (ع) فلم اره فقلت له جعلت فداك ما فعل سيدى فقال يا عمه استودعناه الذى استودعته ام موسى (ع) قالت حكيمة فلما كان فى اليوم السابع جئت وجلست فقال هلمى الى ابنى فجئت بسيدى فى الخرقه ففعل به كفعلته الاولى ثم ادلى لسانه فى فيه كأنه يغذيه لبناً او عسلاً ثم قال تكلم يا بنى فقال اشهد ان لا اله الا الله وثنى بالصلوة على محمد وعلى امير المؤمنين والائمة صلوات الله عليهم اجمعين حتى وقف على ابيه (ع) ثم تلا هذه الاية :  
بسم الله الرحمن الرحيم ونريدان نؤمن على الذين استضعفوا فى الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين ونمكن لهم فى الارض ونرى فرعون وهامان وجنودهما منهم ما كانوا يحذرون.  
قال موسى فسالت عقبه الخادم عن هذا فقال صدقت حكيمة

، خلاصه كيفيت ولادت آنحضرت وروحى فداه اينكه حكيمة خاتون

ترجمه حديث فرمود كه حضرت امام حسن عسكرى (ع) مرا بحضور مباركش

خواند فرمود كه امشب افطار نزد ما باش امشب نيمه شعبان



و شبی است که خداوند متعال حجت خودش را ظاهر کند کسی را که حجت خدا در روی زمین است گفتم مادرش کیست فرمود نرجس گفتم اثری در او نمی بینم فرمود همان است که گفتم حکیمه خاتون (ع) میفرماید آمدم در نزد نرجس خاتون آن مخدره پرسید ای سینه من چگونه است حال شما گفتم توسط سینه من و خاندان من هستی انکار کرد گفت این سیادت و بزرگی که بمن نسبت میدهی از کجا است گفتم بواسطه آنکه آگاه شدم که امشب خدا فرزندی بتو دهد که سید و بزرگ دنیا و آخرت است

پس از نماز افطار کرده و خوابیدم بعد بیدار شده نماز شب خواندم و نرجس خاتون خواب بود شروع به تعقیب کردم و سپس خوابیدم هنوز اثری در آن مخدره نمی دیدم باز بیدار شدم دیدم نرجس خاتون بیدار و مشغول نماز است و اثری از حمل در او مشاهده نکردم شك بقلبم وارد شد حضرت امام حسن عسکری از اطاق خود فرمود ای عمه شك مکن امر نزدیک است شروع کردم بخواندن سوره الم سجده و پس در این بین ناگهان بیدار شد، باشتاب بجانب آن مخدره رفتم او را گرفته و گفتم اسم خدا بر تو باد (یعنی در حفظ خدا باش) آیا چیزی احساس میکنی گفت بلی گفتم دل خودت را قوی دار این همان امری است که بتو گفتم پس از آن مرا حالت ستسی عارض شد

پس سید خودم (مهدی) را مشاهده کردم که در حال سجده است و مساجد مقدسش بروی زمین استوار است پس او را در بغل گرفتم در حالی که پاك و پا کیزه بود امام حسن عسکری (ع) فرمود ای عمه زود بیاور فرزند مرا چون آنحضرت را بخدمت او بردم گرفت و قدمهایش را روی سینه خود گذاشت و زبانش را در دهن او نهاد و دست مبارکش را بر چشمها و گوشها و مفاصل او کشید فرمود پس من سخن بگو پس شهادتین گفت و بر جوش امیرالمومنین تسلیم کرد بزرگوارش صلوات فرستاد

وساکت شد فرمود او را نزد مادرش ببر تا سلام کند باز بیاور او را بردم بمادر سلام کرد و بر گرداندم و در مقابل حضرتش گذاشتم فرمود ای عمه روز هفتم بیاد در همان روز رفتم تا به امام حسن (ع) سلام عرض نمایم پرده را بلند کردم و از حضرت حجت (ع) تفحص نمودم حضرت را مشاهده نکردم سؤال کردم آقای من سید من کجاست فرمود او را سپردم بکسیکه مادر موسی (ع) موسی را بساوسپرد باز روز هفتم رفتم آندم فرمود پسر من را بیاور حضرت حجت را نزد پدر بردم همان رفتاریکه روز اول انجام داده بود رفتار فرمود حضرت حجت پس از صلوات فرستادن بر پدران بزرگوارش این آیه را تلاوت فرمود بسم الله الرحمن الرحیم و نریدان نمین الایة

الا کمال و غیبة الطوسی مسنداً عن معلى بن محمد قال خرج

حدیث سوم عن ابی محمد (ع) حین قتل الزبیری: هذا جزاء من افتری علی

الله تبارک و تعالی فی اولیائه و زعم انه یقتلنی ولیس لی عقب فکیف

رای قدرة الله عزوجل و ولداه و لدسماء م ح م د سنه ستة و خمسن و مائین

معلى بن محمد میگوید حضرت عسگری (ع) در وقتیکه زبیری

ترجمه حدیث کشته شد نوشت این است جزاء کسیکه افتراء بخداوند

متعال به بندد در باره اولیاء خدا و بدروغ سخن بگوید زبیری

گمان میکرد که مرا خواهد کشت و برای من اولاد و جانشینی نخواهد بود پس مشاهده

کرد قدرت خدای عزوجل را معلی میگوید در آن وقت خداوند متعال بحضرت فرزندی

عنایت فرموده بود که نام او را م ح م د گذاشته بود و این در سنه دویست و پنجاه و

شش واقع شد.

در این باب متجاوز از سی روایت است. کتبی که در آنها نقل شده: کافی. اکمال

غیبت طوسی - ارشاد میباشد.

## باب پنجم

### سنن و خصوصیات

از جمله ادله بر وجود مبارك حضرت حجت عجل الله فرجه و ظهور آنحضرت اخباری است که حاکی است که وجود مبارك امام زمان دارای سنن و خصوصیات انبیاء علیهم السلام است از قبیل غیبت حضرت یوسف و خفای ولادت حضرت موسی علیهما السلام و طول عمر نوح (ع) و غیر اینها و غیبت آنحضرت در بعضی از روایات تشبیه بغیبت یوسف (ع) و در بعضی دیگر تشبیه بغیبت موسی (ع) شده است و طول عمر آن حضرت تشبیه بطول عمر نوح یا خضر علیهما السلام شده و منافاتی بین این روایان نیست زیرا که جهات تشبیه مختلف است و بعضی از این امور در بعضی از انبیاء علیهم السلام نیز جمع بوده است در این قسمت سه روایت ذیلا ذکر میشود .

الا کمال مسنداً عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله (ع) قال سمعت

#### حدیث اول

يقول في القائم سنة من موسى بن عمران قلت و ما سنة موسى

بن عمران قال خفاء مولده و غيبته عن قومه فقلت و كم غاب

موسى عن اهله قال ثمانية و عشرين سنة

راوی از حضرت صادق (ع) روایت میکند که از آنحضرت

#### ترجمه

شنیدم که فرمود در قائم (ع) سنتی از موسی بن عمران میباشد

گفتم آن چیست فرمود مخفی بودن ولادت و غیبت از قومش

سؤال کردم غیبت حضرت موسی (ع) از اهلش چه مقدار بوده است . فرمود بیست و

هشت سال .

الا کمال . عن ابي بصير قال سمعت ابا جعفر (ع) يقول في

#### حدیث دوم

صاحب هذا الامر اربع سنن من اربعة انبياء سنة من موسى

وسنة من عيسى وسنة من يوسف وسنة من محمد صلوات الله عليهم

فاما من موسى فخائف يترقب واما من يوسف فالسجين واما من عيسى فيقال انه مات ولم يمت واما من محمد صلى الله عليه وآله فالسيف .

ابو بصير میگوید : از حضرت باقر ( صلوات الله عليه ) شنیدم که

ترجمه

فرمود : در صاحب این امر ( حجت غایب ) چهار خصلت از

خصلتهای انبیاء علیهم السلام میباشد ، خصلتی از موسی و

خصلتی از عیسی و خصلتی از یوسف و خصلتی از محمد علی نبینا و آله و علیهم السلام

اما خصلت موسوی خوف و انتظار است و اما خصلت عیسی اینست که هیچکس نداند او مرده است و حال

آنکه نمرده است اما خصلت یوسف زندان است ( کنایه از غیبت و مستوریت و

و محدودیت است ) اما خصلت محمد صلى الله عليه وآله دعوت و هدایت بسیف است .

اکمال الدین ' مسنداً عن سعید بن جبیر ، قال سمعت سيّد -

حدیث سوم

العابدین علی بن الحسین عليه السلام يقول : في القائم منّا سنن من

سنن الانبياء عليهم السلام سنة من آدم وسنة من نوح وسنة

من ابراهيم وسنة من موسى وسنة من عيسى و سنة من ايوب وسنة من محمد صلى الله عليه وآله

فاما من آدم ومن نوح فطول العمر واما من ابراهيم فخفاء الولاية ( المولد نوح ) و

اعتزال الناس واما من موسى فالخوف والغيبة واما من عيسى فاختلف الناس فيه واما

من ايوب فالفرج بعد البلوى واما من محمد صلى الله عليه وآله فالخروج بالسيف .

سعید بن جبیر روایت میکند از حضرت سجاد صلوات الله عليه

ترجمه

که فرمود : در قائم سنتهائی از انبیاء علیهم السلام میباشد ،

سنتی از آدم و نوح از جهت طول عمر ، و از ابراهیم از جهت

مخفی بودن ولادت و کناره گرفتن از مردم ، و از موسی خوف نشان دادن خود را به مردم

و از عیسی ، اختلاف مردم در باره او ، و از ایوب ، فرج و راحتی پس از گرفتاری و از

محمد صلى الله عليه وآله خروج بشمشیر .

و در این باب سیزده روایت است که در کتاب اکمال صدوق و غیبت شیخ طوسی و غیر آنها مضبوط است. و از جمله آن روایات ، روایت مفصلی است از سدید صیرفی از حضرت صادق علیه السلام با حضور اصحاب خاص آنحضرت چون ابان بن تغلب و ابا بصیر و مفضل بن عمر ، و این روایت مشتمل است بر بیان حالات و خصوصیات حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه الشریف و امور زمان غیبت بطور تفصیل ، و در روایت مبارک که بیان مطالب مهمی است طالبین مراجعه کنند .

## روایات وارده در علت غیبت

### وانتفاع از وجود مبارك حضرت بقیة الله

عجل الله تعالی فرجه الشریف

علل الشرائع ، مسنداً عن ابان و غیره عن ابی عبدالله علیه السلام قال

حدیث اول

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : لا بد للغلام من غیبة ، فقیل له : ولم یا

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ؟ قال : یخاف القتل ، .

ابان و بعضی دیگر از حضرت صادق (ع) روایت کرده اند

ترجمه

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : ناگزیر برای آن جوان

( مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم ) غیبتی است ، سؤال شد : چرا یا رسول الله ؟ پیغمبر فرمود :

از کشته شدن میترسد .

اکمال الدین و علل الشرائع ، مسنداً عن عبدالله بن فضل

حدیث دوم

الهاشمی قال : سمعت الصادق جعفر بن محمد (ع) یقول :

لما حب هذا الامر غیبة لا بد منها ، یرتاب فیها کل مبطل ،

فقلت له : ولم جعلت فداك ؟ قال : لامر لم یؤذن لنا فی كشفه لكم ، قلت : فما وجه

الحكمة فی غیبتك ، فقال : وجه الحكمة غیبات من تقدّمه من حجج الله تعالی ذکروه ،

ان وجه الحكمة فی ذلك لا ینكشف الا بعد ظهوره كما لا ینكشف وجه الحكمة لیمّا

آناه الخضر من خرق السفينة وقتل الغلام واقامة الجدار لموسى (ع) الا وقت افتراقهما  
يا بن الفضل ان هذا الامر من امر الله وسر من سر الله وغيب من غيب الله وهتى علمنا  
انه عزوجل حكيم صدقنا بان افعاله كلها حكمة وان كان وجهها غير منكشف لنا

راوی میگوید : از حضرت صادق ( صلوات الله علیه ) شنیدم

ترجمه

که فرمود : برای صاحب این امر غیبتی است که اهل باطل در

آن شك کنند ، گفتم غیبت برای چیست ؟ فرمود : بواسطه امریست

که در کشف آن مأذون نیستیم ، سؤال کردم : حکمت در غیبتش چیست ، فرمود : همان

حکمتی که در غیبت حجج گذشتهی الهی ( انبیاء سلف ع ) بود و وجه حکمت کشف

نخواهد شد مگر پس از ظهور او ، چنانکه راز قضایای خضر و موسی کشف نشد مگر پس از

وقوع و هنگام جدا شدن ایشان ، ای پسر فضل ! این امری است و سرتی از امور و اسرار خداوند

و از حکمتها و امور مخفیّه پروردگار است ، و پس از آنکه دانستیم که خداوند حکیم

است تصدیق میکنیم که تمام افعال او مطابق حکمت است اگر چه راز حکمت را

ندانیم و در این روایت اشاراتی برای مردان دانا است .

اکمال الدین ، مسنداً عن جابر الانصاری انه سئل النبی ﷺ

حدیث سوم

هل ينتفع الناس بالقائم ( علیه السلام ) فی غیبتة ، فقال ﷺ

ای والذی بعثنی بالنبوة انهم ينتفعون به ويستضيئون بنور

ولایتة فی غیبتة کانتفاع الناس بالشمس وان جلتها السحاب .

جابر میگوید : از پیغمبر ﷺ سؤال شد : آیا مردم در

ترجمه

زمان غیبت قائم از او منتفع میشوند ، فرمود : آری بحق

خداوندیکه مرا مبعوث فرمود پیغمبری ، از او انتفاع

میبیرند و بنور ولایتش استضاء میکنند چنانکه مردم از خورشید انتفاع برند اگر چه

ابر آن را پوشیده باشد .

روایات باین مضمون که انتفاع از حضرت بقیة الله به انتفاع از خورشیدپنهان در ابر تشبیه شده متعدد است و علامه مجلسی اعلی الله مقامه هشت وجه و جامع برای تشبیه نقل کرده است و ما وجه انتفاع از وجود مبارك آنحضرت را در اوائل کتاب بیان کردیم .

و بین روایاتی که حکمت غیبت را در آنها بیان فرموده اند و روایتی که در آن فرمودند : وجه غیبت سر است و مأذون در کشف آن نیستیم منافاتی نیست زیرا بر غیبت آنحضرت امور و حکمتهای بسیاری مترتب است که بعضی گفته شده و بعضی از اسرار بوده و در پرده خفا باقی مانده است علاوه ، ظاهراً روایت اخیر اینست که اصل وجود مبارك حضرت و غیبت او سرّی از اسرار خدا است .

و این روایات بر چند جهت مشتمل است :

اول : خوف حضرت بر نفس خودش

دوم : تشبیه غیبت آنحضرت به غیبتهای انبیاء پیشین سلام الله علیهم .

سوم : تمحیص و امتحان نسبت به خلوص و ایمان مؤمنین و عناد و انکار

معاندین و منکرین .

چهارم : نبودن آنحضرت در قید بیعت کسی ، شاید جهات دیگر نیز از این

روایت و باقی روایات استفاده شود .

\* \* \* \*

این وجوه و جهات تماماً صحیح و درست است چنانکه صریح روایات است و متضمن اشکالی نیست و منافاتی بین آنها ملحوظ نیست ، گرچه شیخ طوسی قدس الله سرّه وجه غیبت آن حضرت را خوف از قتل دانسته و لذا اشکالاتی بر این معنی نقل فرموده و جواب آنها را داده است که احتیاج بذکر آنها نیست ، و روایات وارده در

این باب ( علت غیبت و جهات انتفاع ) بیست و هفت روایت است که از کتاب اکمال ؛ علل الشرائع ، امالی ، احتجاج ، غیبت نعمانی ، غیبت طوسی نقل شده است

## باب ششم

### روایات وارده در امتحان و تمحیص

و از جمله روایاتی که دلالت میکند بر وجود مبارک حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه ، روایات وارده در تمحیص و امتحان است که مشتمل بر بیان غیبت و کیفیت نفع و انتفاع از وجود آنحضرت است و این روایات غیر از روایاتی است که در باب قبل ذکر کردیم ، و روایات این باب بسیار است و اغلب دارای قرائنی است که دال بر مقصود ما است .

غیبة الشيخ ره مسنداً عن ابي جعفر (ع) انه قال : تتمحصوا

یا معشر الشیعة شیعة آل محمد تمحیص الکحل فی العین لان

صاحب الکحل یعلم متى یقع فی العین ولا یعلم متى یذهب ،

فیصبح احدکم وهو یری انه علی شریعة من امرنا فیهمسی وقد خرج منها ، ویهمسی و

هو علی شریعة من امرنا ویصبح وقد خرج من امرنا .

شیخ طوسی از حضرت باقر صلوات الله علیه روایت میکند که

ترجمه حدیث فرمود : ای گروه شیعه آل محمد صلی الله علیه و آله البته آزمایش و

امتحان خواهید شد مانند پاک شدن سرمه در چشم ، چنانکه

کسیکه سرمه در چشم میکند میداند چه وقت سرمه کرده و نمیداند چه وقت سرمه از

چشمش زایل میشود ، همینطور از شما کسی در صبح بر شریعت ما است و در هنگام شب بیرون

میرون یا شب با دین است و صبح از دین خارج میشود ، و این روایت گرچه مطلق

است لکن بقرینه سایر روایات که تصریح شده در آنها به تمحیص و امتحان ، راجع



بزمان غیبت حضرت بقیة الله سلام الله علیه است و ما اکنون ذکر میکنیم روایاتی که صریح در مقصود است .

غیبة الشيخ : مسنداً عن فرات بن احتف قال : قال امیر المؤمنین (ع) و ذکر القائم فقال : لیغیبن عنهم حتی یقول الجاهل : ما لله فی آل محمد حاجة .

حدیث دوم

حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود : البتة قائم آل محمد عجل الله فرجه غیبت طولانی خواهد کرد تا اینکه جهال بگویند خدا حاجتی بآل محمد عجل الله فرجه ندارد (یعنی دیگر از آنان حاجتی

ترجمه

نیست )

اکمال الدین : مسنداً عن منصور قال : قال ابو عبد الله (ع) : یا منصور ان هذا الامر لا یأتیکم الا بعد یأس ، لا والله حتی تمیزوا ، لا والله حتی تمحصوا ، لا والله حتی یشقی من یشقی ویسعد من

حدیث سوم

یسعد ، و ایضاً فی الاکمال : مسنداً عن هانی التمار قال : قال ابو عبد الله (ع) : ان لصاحب هذا الامر غیبة ، المتسک فیها بدیند کالخارط للقتاد ، ثم قال هكذا بیده ثم قال : ان لصاحب هذا الامر غیبة فلیتق الله عبد ولیتمسک بدینہ .

راوی میگوید : حضرت صادق (ع) فرمود : این امر نمیرسد مگر پس از یأس ، بخدا قسم نخواهد شد مگر اینکه تمیز داده و امتحان شوید تا اینکه مؤمن باشد کسیکه سعید است

ترجمه حدیث

و منکر شود کسیکه شقی است ، و نیز فرمود : برای صاحب این امر غیبتی است و کسیکه ثابت و متمسک بدین خود باشد در آن غیبت مانند کسی است که بوته خار را گرفته و با کف دست از بالا بپائین بکشد و اینگونه خار هارا بکند . ( از امثال عرب است : دونه خرط القتاد ، قتاد درختی است که خارهای آن مانند سوزن است و خرط بدست

کندن است و این مثل برای امور بسیار دشوار است) بعد فرمود: برای صاحب این امر غیبتی است، پس باید بنده از خدا بترسد و بدین خود چنگ زند.

غیبة الشيخ : مسنداً عن موسى بن جعفر (صلوات الله عليه) قال

حديث چهارم اذا فقد الخامس من ولد السابع من الائمة فالله ، الله في اديانكم

لايزيلنكم عنها احد ، يا بُنى انه لا بد لصاحب هذا الامر

من غيبة حتى يرجع عن هذا الامر من كان يقول به انما هي محنة من الله امتحن الله بها خلقه .

موسى بن جعفر (صلوات الله عليه) فرمود وقتیکه پنجم از اولاد

ترجمه حديث هفتم از ائمه غائب شد خدا را در باره دین خود در نظر داشته باشید

که کسی شمارا از دین خارج نکند برای صاحب این امر

غیبتی است که از اعتقاد بآن حضرت برگردند کسانی که معتقد بامامت آنحضرت

بودند و غیبت آنحضرت امتحانی است که خدا خلق را بآن امتحان فرماید

عن جابر الجعفی قال قلت لابی جعفر (ع) متى یکون فرجکم

حديث پنجم فقال هیات هیات لایکون فرجنا حتی تغربلوا ثم تغربلوا

( یقولها ثلاثاً ) حتی ینهب الکدر ویبغی الصفو .

روای گوید از حضرت باقر (ع) سؤال کردم فرج شما آل

ترجمه حديث محمد وآله علیهم السلام چه وقت خواهد بود فرمود چه بسیار دور است

فرج ما، نیست مگر آنکه غربال شوید ، (سه مرتبه تکرار

فرمود) تا آنکه کدر برود و صاف بماند - اغلب این روایات بلفظ - تمحصوا - یا

تغربلوا - و امثال آنها میباشد ، روایات وارده در این قسمت ۳۲ است .

( باب هفتم )

روایات وارده در مخفی بودن زمان ظهور

از جمله روایات دال بر مقصود روایات راجع بمعین نشدن وقت ظهور است

غیبة الطوسی ره عن الفضیل قال سئلت ابا جعفر (علیه السلام)

حدیث اول

هل لهذا الامر وقت فقال كذب الوقتون كذب الرفاتون.

هفت روایة از غیبت شیخ از حضرت صادق (ع) بیک مضمون با اختلاف عبارات

روایت شده : كذب الوقتون - ما وقتنا فيما مضى ولا نوقت فيما يستقبل - و هلك

المستعجلون و نجى المسلمون . و در روایت دیگر باین عبارت است من وقت لك من

الناس شيئاً فلا تهابن ان تكذبه فلسنا نوقت لاحد وقتاً .

فرمودند وقت تعیین کنندگان دروغ گفتند در گذشته

وقت معین نکردیم در آینده نیز وقت معین نکنیم وقت معین

خلاصه مفاد

کنندگان دروغ گفتند و عجله کنندگان هلاک شدند و

حدیث

تسلیم شوندگان نجات یافتند کسیکه وقت معین کند

مترس از اینکه تکذیب کنی اورا ما برای احدی وقتی معین نکردیم

الاحتجاج عن الكليني ره عن اسحق بن يعقوب انه خرج اليه

حدیث دوم

على يد محمد بن عثمان العمري : اما ظهور الفرج فانه الى الله

و كذب الوقتون .

فرمودند ظهور فرج با خداست و وقت معین کنندگان

ترجمه

دروغ گفتند .

النعمانى مسنداً عن محمد بن مسلم قال قال ابو عبد الله (ع) يا

حدیث سوم

محمد من اخبرك عنا توقيتاً فلا تهابه ان تكذبه فاننا

لانوقت وقتاً .

فرمودند ای محمد کسیکه خبر داد تو را که ما وقتی معین  
 کردیم نخواهی ترسید از تکذیبش زیرا ما وقتی معین نکردیم  
 الکلینی ره باسناده عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام  
 قال سئلته عن القائم فقال کذب الوقاتون انا اهل بیت لانوقت  
 ثم قال ابی الله الا ان یخلف وقت الموقتین .

ترجمه

حدیث چهارم

راوی میگوید از حضرت صادق (ع) سؤال کردم از قائم ع  
 فرمود وقت معین کنندگان دروغ گفتند ما اهل بیت وقت  
 معین نکردیم بعد فرمود وقتی را که مردم معین کنند خدا بر  
 خلاف آن فرماید (( کنایه از این است که کسی وقت ظهور را نخواهد دانست و هر  
 وقت را که معین کنند خلاف وقتی است که در علم خدا معین است ))

ترجمه

ایضاً مسنداً عن فضیل بن یسار عن ابی جعفر علیه السلام قال

قلت له ان لهذا الامر وقتاً فقال کذب الوقاتون ان موسى

حدیث پنجم

علیه السلام لما خرج وافداً الی ربه واعدهم ثلثین یوماً فلما زاده

الله تعالی علی الثلثین عشر اقال قومه قد اخلفنا موسی قولا فصنعوا ما صنعوا فان احدثنا کم

بحدیث فجاء علی ما حدثنا کم فقولوا صدق الله وان حدثنا کم بحدیث فجاء علی خلاف ما

حدثنا کم فقولوا صدق الله ، توجرو امرتین .

راوی میگوید از حضرت باقر علیه السلام سؤال کردم آیا

برای امر فرج و ظهور وقتی معین نیست فرمود وقت معین

ترجمه

کنندگان دروغ گفتند موسی (ع) وقتیکه خارج شد برای

مناجات با پروردگار خود قوم خود را وعده داد که سی روز بعد بر گردد چون خداوند

متعال ده روز زیاد فرمود قومش گفتند که موسی خلف کرد ، و کردند آنچه کردند

پس اگر خبر دادیم شمارا بحدیثی و چنان شد که حدیث کرده بودیم بگوئید خداوند

راست فرموده و اگر بر خلاف آنچه خبر داده بودیم شد بگوئید خدا آنچه فرموده صدق است پس دو اجر خواهید داشت .

آخر روایت که فرمودند فاذا حدثنا کم بحديث . . . . راجع بوقت ظهور نیست بلکه چون قضیاً حضرت موسی (ع) را در وعده سی روز و تخلانش فرمودند خواستند اشاره فرمایند که اخبار انبیاء و ائمه (ع) روی حکمت و مصاحبت است و اگر تخلف شد ممکن است تقیه یا امر بدائی و قابل تغییر باشد و در حال باید گفته های امام (ع) را تصدیق کرد و باین مضمون روایات زیاد در محل مناسب مفصل بیان شده است

ایضاً مسنداً عن الحضرمی قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام  
يقول انا لانوقت هذا الامر .

حدیث ششم

حضرت صادق ع فرموده ما برای این امر وقت معین نمیکنیم

ایضاً مسنداً عن ابی بصیر عن ابی عبدالله (ع) قال قلت له جعلت

فداك متى خروج القائم (ع) فقال يا ابا محمد انا اهل بيت

حدیث هفتم

لانوقت وقد قال محمد <sup>صلى الله عليه</sup> و آله ان قدام هذا الامر خمس

علامات اولهن النداء ، في شهر رمضان وخروج السفیانی و خروج الخراسانی و قتل النفس الزكية و خسف بالبدء .

ثم قال يا محمد انه لا بد ان يكون قدام ذلك الطاعون الابيض والطاعون الاحمر

قلت جعلت فداك اي شيء الطاعون الابيض؟ واي شيء الطاعون الاحمر؟

قال الطاعون الابيض الموت الجازف ، والطاعون الاحمر السيف ولا يخرج القائم

حتى ينادى باسمه من جوف السماء في ليلة ثلث وعشرين ليلة جمعة، قلت بم ينادى قال

باسمه و اسم ابیه الا ان فلان بن فلان قائم آل محمد ص فاسمه و آله و اطيعوه فلا يبقى شيء

خلق الله فيه الروح المسمع الصحیة فتوفظ النائم و يخرج الى صحن داره و تخرج العذراء

من خدرها وهي صیحة جبرئیل <sup>صلى الله عليه</sup>

راوی میگوید از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم خروج قائم (ع)

ترجمه حدیث چه وقت خواهد بود؟ فرمود ما اهل بیت وقت معین نمیکنیم و

به تحقیق رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود قبل از ظهور پنج علامت

است اول آنها صدایی در شهر رمضان و خارج شدن سفیانی و خروج خراسانی و کشته

شدن نفس زکیه و خسفی در بیداء، بعد فرمود قبل از ظهور ناچار است از طاعونی سفید

و طاعونی سرخ پرسیدم طاعون سفید و سرخ کدام است فرمود طاعون سفید مرگ و طاعون

سرخ شمشیر است و قائم (ع) خارج نشود مگر آنکه صدازده شود با ساسمش در وسط

آسمان در شب بیست سوم شب جمعه پرسیدم بچه اسم نداشتود فرمود باسم خود واسم

پدرش ( اینگونه : ) آگاه باشید که فلان قائم آل محمد (ع) است بشنوید و اطاعتش کنید پس

نمیماند موجود صاحب روحی مگر آنکه بشنود صدا را که خوابیده را بیدار کند و دختر پس

پرده از پرده بیرون آید و آن صدای جبرئیل (ع) است .

این روایات بصراحت بیان دلالت دارند که وقتی برای ظهور آنحضرت معین نشده

و خود ائمه (ع) تعیین وقت نفرمودند و خروج و ظهور حجة بن الحسن صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مانند امر

ساعت و قیامت در وقتی معین نیست و در رفعه واقع شود

چند روایت است که از ظاهر آنها توهم تعیین وقت شده است :

غیبة الشيخ الطوسی مسنداً عن ابی بصیر قال قلت له (ع)

حدیث اول

الهدا الامر آمد اریح الیها بداننا و ننتهی قال بلی و لکنکم

اذعتم فزاد الله فیه

راوی میگوید از امام (ع) پرسیدم برای این امر وقتی هست

ترجمه

که ما در آن وقت راحت باشیم و بان وقت برسیم فرمود بلی

ولکن افشا کردید پس و خداوند در وقت آن زیاد فرمود .

ایضاً مسنداً عن ابی حمزة الثمالی قال قلت لابی جعفر (ع)  
**حدیث دوم** ان علیاً علیه السلام کان یقول الی السبعین بلاء و کان یقول بعد  
 البلاء رخاء و قدمضت السبعون ولم تر رخاءً فقال ابو جعفر (ع)  
 باثبات ان الله تعالی کان وقت هذا الامر فی السبعین فلما قتل الحسین (ع) اشتد غضب الله  
 علی اهل الارض فاخره الی اربعین ومائة سنة فحدثنا کم فاذعتم الحدیث و کشفتم قناع السر  
 فاخره الله ولم یجعل له بعد ذلك وقتاً عندنا و یحو الله ما یشاء و یثبت و عندهام الکتاب قال  
 ابو حمزه و قلت ذلك لابی عبدالله (ع) فقال قد کان ذاک.

راوی میگوید بحضرت باقر (ع) عرض کردم که علی (ع)  
**خلاصه ترجمه** میفرمود بلا تا هفتاد سال است بعد از بلاء رخاء است و هفتاد  
 گذشت ما رخائی ندیدیم.

حضرت باقر (ع) فرمود خداوند متعال امر را معین فرموده بود در هفتاد، پس  
 از آنکه حسین (ع) کشته شد غضب خدا بر اهل زمین شدید گردید بتاخیر انداخت  
 تا یکصد و چهل سال، پس از آن وقتی نزد ما قرار نداده خداوند آنچه را بخواهد محو و آنچه  
 را بخواهد اثبات میکند، ریشه و اصل تصرف در ماسوی نزد خدا است. راوی میگوید همین  
 مطلب را خدمت حضرت صادق عرض کردم فرمود همین است  
 در این روایه مبارکه کلمه‌ای که دلالت بر ظهور حضرت حجة (ع) داشته باشد نیست  
 و بیان علی (ع) مربوط به ملاحم است و اخبار از اموری است که واقع شود که تا هفتاد سال  
 شیعه در شدت سپس در رخاء واقع شوند، تنها چیزی که موجب شده که توهم کرده‌اند  
 که این روایه مربوط به ظهور و فرج کلی است کلمه هذا الامر است و حال آنکه این کلمه راجع  
 به ظهور و فرج کلی نیست بلکه از اخبار آل عصمت (ع) ظاهر می‌شود که بین زمان علی (ع)  
 و غصب خلافت و غیبت کبری فرج موقتی برای شیعه وضع خلفاء بنی امیه و بنی عباس  
 خواهد بود و شیعه که در شکنجه شدید خلفا بودند منتظر آن امر بوده و از امام (ع) سؤال می‌کردند

لذا علت تاخیر را قتل سیدالشهدا (ع) فرمودند و علت تاخیر دوم را افشای حدیث فرمودند از روایت اول نیز همین امر مراد است لذا زاوی سؤال میکند می شود وقتی بیاید که بدنهای ما در راحتی باشد و ما بآنوقت برسیم ، و علت تاخیر را افشاء خبر فرمودند .

شاهد بر این مطلب که گفتیم روایات علائم فرج است که در آخر کتاب در جمع بین اخبار بیان خواهیم کرد .

و دلیل قطعی بر این موضوع این است که روایات صادره از ائمه ع در موضوع حضرت حجة عليه السلام و فرج کلی از حد احصار خارج است که تعیین اسم و اسم پدر و بیان غیبت طولانی و علائم خاصه حتمیه ظهور و غیر آنها را فرموده اند و حمل این چند روایت بر خلاف تمام روایات صریحه باینکه قرائنی در خود این روایات نیز هست خارج از قانون محاوره و فهم کلام و روایات است .

( و در غیبت نعمانی روایة گذشته مسنداً بسند خود نقل کرده است )

غیبة الشيخ مسنداً عن عثمان النوا قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول كان هذا الامر في فاخره الله ويفعل بعدى في ذريتي ما يشاء راوی گوید حضرت صادق عليه السلام فرمود این امر در من بود خدا تاخیر انداخت و پس از من در ذریه ام بجا آورد آنچه بخواهد .

#### حدیث چهارم

#### ترجمه

این روایت شاهد است که مسلماً در روایت گذشته فرج کلی مراد نیست چگونه می شود مراد همان فرج حضرت حجة ع باشد و حال آنکه روایاتی از خود حضرت صادق و پدرانش وجودش ع با اسم و شخص و اوصاف خاصه و علامات مخصوص (مهدی) وارد شده است . و روایة ابالبیید مخزومی مشهور است که در آخر آن فرموده : و یقوم قائمنا عند انقضائها بالرفاههم ذلك و اکتمة

این روایت از روایات مر موزه است و بهیچ وجه دلالتی بر مقصود ندارد و هر کسی



تأویل و تطبیق کرده و بر فرض صحت و صدور مربوط بمقصود ما نیست

روایت دیگری متحد المعنی باروایت اول که از غیبت شیخ نقل کردیم نیز رسیده است

ابن عقده مسنداً عن ابن محبوب عن اسحق بن عمار قال سمعت

ابا عبد الله (ع) يقول قد كان لهذا الامر وقت و كان في سنة

حدیث پنجم

اربعين ومائة فحدثتم به واذعتموه فاخره الله عزوجل .

راوی گوید که حضرت صادق (ع) فرمود : برای این امر وقتی بود

ترجمه

افشاء نمودید پس خدای عزوجل بتاخیر انداخت .

مفاد این روایة همان است که در روایة گذشته بیان

کردیم که راجع بفرج کلی نیست شاهد و تصریح یکصد و چهل سال است .

روایة باسناد قبل از ابن محبوب عن اسحق بن عمار قال قال

ابو عبد الله (ع) يا اسحق ان هذا الامر قد اخر مرتين .

حدیث هشتم

مفاد این روایة همان روایات گذشته است که دو مرتبه تاخیر

ترجمه

افتاد که عین روایة حضرت علی (ع) بود .

خلاصه در این چند روایت قرائنی است که میسرساند مقصود فرج کلی نیست

بلکه فرج موقتی است که امام (ع) بتواند بسطید پیدا کند تا علوم و معارف حقّه را

منتشر فرماید ، و شیعه در آسایش و از ستم خلفا در امان باشد . چنانکه حضرت باقر

در اواخر دوران خود ، و حضرت صادق و حضرت رضا صلوات الله علیهم موقتاً تادرجه ای

در رفاهیت بودند و انتشار علوم حقّه نمودند .

قرائنی که دلالت مینماید که مقصود در اخبار مذکور فرج کلی نیست

بشرح زیر میباشد .

اول : روایات زیادی که میگویند : برای ظهور حجة بن الحسن وقت معین

نشده است .

دوم : تعبیر در روایات - بهذا الامر - است و این کلمه مجمل است و صراحت در موضوع بخصوص ندارد .

سوم : در چند روایت هفتاد، و یکصد و چهل سال ذکر شده که یقیناً مراد فرج کلی نیست .

چهارم : بر فرض قبول ظهور این روایات در فرج ، باز مقصود فرج کلی نیست ، زیرا باروایات زیادی که دلالت دارد بر طولانی بودن مدت غیبت منافات دارد .  
پنجم : روایاتی که در باره علامتهای ظهور و بیان علائم حتمی است با این چند روایت تطبیق نمیکند .

ششم : روایات متواتری که میگوید : چون وجود مبارک حجة بن الحسن علیه السلام ظاهر میشود زمین را پر از عدل و داد خواهد فرمود

هفتم : روایاتی که در خصوصیات زمان ظهور و پس از ظهور در دست میباشد قابل تطبیق با این چند روایت نیست

هشتم : در این چند روایت با اسم و خصوصیات آنحضرت اشاره ای نیست . خلاصه پس از تأمل در روایات این باب یقین حاصل میگردد که مراد از این چند روایت فرج کلی نیست ، بلکه فرج موقت برای بعضی از ائمه علیهم السلام است .

بعضی از علما گمان کرده اند که این چند روایت راجع بحضرت حجت است و چون باروایات زیادی تنافی دارد آنها بر بداء در شخص امام علیه السلام و در وقت ظهور او حمل کرده اند . واضح است این گمان ناشی از عدم تأمل در روایات است . چه از جمع و تأمل در روایات ظاهر میشود که ظهور شخص مهدی (ع) و فرج کلی از امور حتمی است و در آن بداء نمیباشد .

( اصل مسأله بداء از اصول مسلم شیعه و از مسائل مهم توحید قرآن است . وجهی از بزرگان که تابع فلسفه و عرفان بودند آنها توجیه و تأویل کرده اند زیرا آنچه

مطابق با ظواهر و نصوص آیات و روایات است مخالف فلسفه و عرفان است و مادر کتاب توحید مسألة بدهاء را مشروحاً بیان کرده ایم، ولی اصولاً بدهاء در موضوع حضرت حجت و ظهور او، مخالف با اساس و تصریحهای روایات بسیاری است و نمیتوان این چند روایت را حمل بر بدهاء نمود و بهترین جواب در جمع روایات همان است که گفتیم.

توضیح: چون پس از رحلت نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با دستورات آن بزرگوار مخالفت نمودند و شخصی را که سزاوار خلافت و منصوب از طرف خداوند متعال بود خانه نشین کردند، شیعه و پیروان آن حضرت دل تنگ و پریشان و در تقیه و شکنجه خلفاء بودند ائمه (ع) بجهت رفع دلتنگی و تسکین قلوب ضعیفه و عده ای برفع بلا و حصول رفاه برای شیعه میدادند و فرج موقت را که آزادی امام (ع) در افشای معارف و احکام و رفع آزار خلفاء باشد بیان میکردند شیعه بواسطه اینکه در شدت بودند و حال انتظار داشتند از وقت آن سؤال میکردند و بعضی هم خیال میکردند که آن بیانات و اشارات را جمع بفرج کلی است و چون روایاتی در خصوص فرج کلی از بعضی از ائمه (ع) شنیده بودند تطبیق مینمودند.

لذا ائمه (ع) آنرا از خود نفی میکردند و در عین حال که شیعه و اصحاب را دلداری میدادند واقع امر را بیان مینمودند که در زمان بعضی ائمه (ع) و در اواخر بنی عباس فرجی برای شیعه واقع میشود و تصویری را هم که بعضی از اصحاب در مورد فرج حجة بن الحسن داشتند رفع میکردند.

چنانکه در یک قسمت از روایات که بعضی از آنها گذشت مذکور است و میفرمودند آنچه را که شما می خواهید (فرج کلی) برای ما نمیباشد، برای صاحب این امر غیبت طولانی است و برای این امر وقت معین نشده و ما ائمه وقت معین نکرده ایم امثال این عبارت و بیانات زیاد است و شاهد بر آنچه گفتیم روایت ابو حمزه و روایت حضرت یسافر (ع) است و مراد از اذائه (فاش کردن) در خبر همین بود یعنی راجع به تعیین الی (السبعین، ۷۰ سال) والی (مائة و اربعین، ۱۴۰ سال) بود

شاهد قوی بر این جمع روایات که گفتیم روایة شیخ ره از علی بن یقطین است  
 قال قال ابو الحسن (ع) ان الشيعة تربي بالاماني منذماتي سنة وقال يقطين لابنه علي: ما بالنا قيل  
 لنا فكان و قيل لكم فلم يكن فقال له علي ان الذي قيل لكم ولنا من مخرج واحد غير  
 ان امركم حضر فاعطيتهم جسد و كان كما قيل لكم ، وان امرنا لم يحضر فعلمنا بالاماني  
 ولو قيل لنا ان هذا الامر لا يكون الي ماتي سنة او ثلثمائة سنة لقت القلوب ولرجعت عامة  
 الناس عن الاسلام ولكن قالوا ما سرعه واقربه تألفا لقلوب الناس وتقريباً للفرج

کتاب العلل مسنداً عن علی بن یقطین قال قلت لابی الحسن موسی عليه السلام ما بال  
 ماروی فیکم من الملاحم لیس كما روى وماروى فی اعدایکم قد صح فقال (ع) ان الذي  
 خرج فی اعدائنا كان من الحق فكان كما قيل وانتم علمتم بالاماني فخرج اليكم كما خرج  
 خلاصه مفاد این دو روایت این است که سؤال شد: چه شده که آنچه راجع بفرشیعه  
 خبر داده شده واقع شده است و آنچه راجع بشیعه خبر داده شده واقع نشده است؟ جواب  
 اینکه هر دو خبر از یک مصدر بوده (یعنی امام (ع) خبر داده) نهایت یکی وقتش رسیده  
 واقع شده و دیگری وقتش نرسیده واقع نشده است و هر دو از ملاحم بوده و اگر گفته  
 میشد تا دو بیست یا سیصد سال فرج ما واقع نمیشود قلوب سخت میشد، و عامه مردم  
 از اسلام خارج میشدند لذا میفرمودند چه بسیار نزدیک است، پس رسید بشما آنچه  
 گفته شده بود یعنی با آنچه خبر داده شده بودید (فرج موقت) رسیدید نهایت بوعده و آمال  
 و انتظار،

این روایات صریح است که مقصود از بیانات ائمه در فرج، فرج امام زمان (ع) نبوده  
 و فرجی که باصحاب و شیعه وعده داده شده برای نگهداری آنان بوده و بالاخره بوعده  
 رسیدند و بعضی گمان کردند که این اخبار راجع بفرج کلی است ولی این طریق جمع بر روایات  
 است که بنظر داعی رسیده است ممکن است حمل بر جهات دیگر نیز بشود بهر حال شکی  
 نیست که مراد فرج و ظهور حجة بن الحسن روحی فداه نیست

واز این شاهد واضحتر آنکه فرج امام زمان حجة بن الحسن (ع) خاص آنحضرت وبغیر ایشان تعلق ندارد تا مورد بداء باشد .

توهم نشود که روایاتی که در تکذیب وقت معین کنندگان وارد است مفید این معنی است که در واقع برای ظهور وقتی معین شده ولی اگر کسی بآن مطلع شد یا خبر داد خداوند متعال وقت را تغییر خواهد داد پس در وقت ظهور بداء لازم آید ، زیرا که از روایاتی زیاد ظاهر می شود که وقتی برای ظهور معین نشده مگر در علم مکنون و مخزون خداوند عزت و کسی را هم بآن عالم نفرموده مانند علم ساعت و قیامت ، بتعبیر دیگر این امر مانند ساعت و قیامت علمی خارج از عالم اسباب و موجودات عالم است و با حدی تعلیم نشده و منوط بامر الهی است پس مراد از این روایات این است که وقتی معین نشده تا کسی بتواند بآن عالم گردد

از بیانات گذشته واضح شد که ظهور قائم آل محمد علیه السلام یعنی آنکس که عالم را پراز عدل خواهد فرمود ، منحصر بوجود مبارك حجة بن الحسن عليه السلام است واحتمال اینکه حضرت صادق یا موسی بن جعفر یا علی بن موسی الرضا (ع) بوده اند و بداء حاصل شده بکلی بی مورد است بهمین جهت از همین ائمه (علیهم السلام) سؤال میگردند که شما قائم میباشید میفرمودند ما همه قائم هستیم لکن آنکس را که شما میخواهید که زمین را پراز عدل و داد کند ما نیستیم منحصر بشخص خاص ومعین است ( له الحمد )

## باب هشتم

واز جمله روایات دالّه بر مقصود ، روایات وارده در انتظار فرج و حال منتظرین و شیعه در زمان غیبت است .

الاحتجاج عن ابی حمزه مسنداً عن علی بن الحسین علیه السلام :

تمت الغیبة بولی الله الثاني عشر من اوصیاء رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

والائمة بعده ، یا ابا خالد ان اهل زمان غیبتہ القائلین بامامته

المنتظرین لظهوره افضل اهل كل زمان لان الله تعالى ذكره اعطاهم من العقول

والافهام والمعرفة ما صارت الغیبة عندهم بمنزلة المشاهدة و جعلهم فی ذلك الزمان

بمنزلة المجاهدين بين یدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالسيف اولئك المخلفون حقاً و شیعتنا

صدقا والدعاة الی دین الله سرّاً و جهرّاً ، قال علیه السلام انتظار الفرج من اعظم الاجر

حضرت سجّاد علیه السلام میفرماید که غیبت دوازدهم از اولیاء

ترجمه حدیث و اوصیاء رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طولانی شود و قائلین بامامت او در

زمان غیبت او و منتظرین ظهور آنحضرت افضل اهل تمام

زمانها خواهند بود زیرا که خدا بآنها عقل و فهمی عطا فرموده که غیبت نزد آنها

بمنزله مشاهده است و آنها را بمنزله جهاد کنندگان با شمشیر مقابل رسول خدا قرار

داده است و آنها باقی ماندگان محکم و شیعه صادق و دعوت کنندگان بدین خدا در

پنهان و آشکارا میباشند و انتظار فرج را بزرگترین اجر است .

خوانندگان عزیز در این روایة نیک تامل کنند و اشاراتی که در اول کتاب

راجع بغیبت و طول عمر شریف آنحضرت بیان کردیم بیاد آرند واضح است که مراد

امام ، شیعیان خالص آنحضرت است

امالی الشیخ الطوسی ره مسنداً عن جابر قال دخلنا علی ابی

حدیث دوم جعفر محمد بن علی (ع) ونحن جماعة بعد ان قضینا نسکنا

فودّعنا و قلنا له اوصینا یا بن رسول الله فقال لیمن قویکم ضعیفکم

ولیعطف غنیکم علی فقیرکم وینصح الرجل اخاه کتمحه لنفسه و اکتموا اسرارنا

ولا تحموا الناس علی اعناقنا و انتظروا امرنا و ما جائکم عنا فان وجدتموه فی القرآن

موافقاً فخذوا به وان لم تجدوه موافقاً فردوه وان اشتبه الامر عليكم فقفوا عنده و ردوه اليها حتى نشرح لكم ما شرح لنا فاذا كنتم كما اوصيناكم ولم تعدوا الي غيره فمات منكم ميت قبل ان يخرج قائمنا كان شهيداً ومن ادرك قائمنا فيقتل معه كان له اجر شهيدين ومن قتل عدواً لنا كان له اجر عشرين شهيداً ،

جابر روایت میکند کہ جماعتی بودیم پس از اتمام مناسک حج

ترجمه حدیث خدمت حضرت باقر علیه السلام رسیدیم آنحضرت را وداع کردیم

و گفتیم مارا وصیت فرما ، فرمود : باید قوی شما ضعیف شما

رایاری نماید ، و دارای شما باید با فقیر شما مهربانی کند ، و هر کس خیرخواه برادر دینی خود باشد ، چنانکه برای خودش ناصح است ، اسرار ما آل محمد را کتمان کنید و مردم را بردوش ما سوار نکنید و منتظر امر ما باشید و حدیثی که از ما میرسد اگر آنرا با قرآن مطابق یافتید قبول کنید و اگر مخالف با قرآن دیدید رد کنید و اگر امر بر شما مشتبه شد توقف نموده و بما رد کنید تا برای شما شرح دهیم چنانکه برای ما بیان شده و اگر بوصیت ما عمل کنید و تجاوز نکنید و قبل از قیام قائم علیه السلام بمیرید شهید مردید و اگر قائم ما را ادراک کردید و در رکاب او شهید شدید اجر دو شهید دارید . روایت مبارکه سزاوار تأمل زیاد و مشتمل بر نکاتی است .

الا کمال مسنداً عن مفضل بن عمر عن ابي عبد الله علیه السلام قال

حدیث سوم اقرب ما یكون العباد الى الله عزوجل و ارضی ما یكون عنهم

اذا افتقدوا حجة الله فلم یظهر لهم ولم یعلموا بمكانه و هم فی

ذلك یعلمون انه لم یبطل حجة الله فعندھا فتوقّعوا الفرج كل صباح و مساء فان اشد

ما یكون غضب الله علی اعدائه اذا افتقدوا حجة فلم یظهر لهم وقد علم ان اوایائه لا یرتابون

ولو علم انهم یرتابون لما غیب حجة طرفة ین و لا یكون ذلك الا علی رأس

شرار الناس .

فرمود مقر بترین بندگان و پسندیده ترین مردم نزد خدا  
 ترجمه حدیث کسانی میباشد که حجة خدا غائب باشد و آنان آشکار نشود  
 و مکان او را ندانند و معتقد باشند که حجة خدا باطل نمیشود  
 در این موقع صبح و شب منتظر فرج باشید ، که شدید ترین غضب خدا بر اعداء  
 وقتی است که حجت خدا ظاهر نباشد . و خدا دانسته است که اولیاء خدا در وجود  
 مبارك حجت شك نکنند و اگر میدانست که دوستان خدا شك میکنند حجتش را  
 مخفی و غائب نمیفرمود و نیست غیبت حجت مگر بواسطه شرار مردم .  
 و در این باب بیشتر از هشتاد روایت است که بعضی نص و بعضی ظاهر و بعضی  
 دارای قرائن است که کلاً دلالت بر مقصود دارد و مشتمل بر نکاتی است .  
 کتبی که این روایات از آنها نقل شده - خصال صدوق ره - عیون اخبار الرضا (ع)  
 امالی شیخ طوسی - احتجاج طبرسی - کمال صدوق - محاسن برقی - غیبت شیخ طوسی  
 و تفسیر عیاشی میباشد .

## باب نهم

و از جمله روایات دالّه بر مراد ما ، روایات راجعه به بیان بعض حالات آن  
 حضرت در زمان غیبت است که صراحت بمقصود دارد .

اکمال الدین ، مسنداً عن عبید بن زرارة ، قال : سمعت  
 ابا عبد الله عليه السلام يقول : يفقد الناس امامهم فيشهدهم الموسم  
 فيراهم ولا يرونه .

### حدیث اول

عبید بن زراره میگوید : از حضرت صادق (ع) شنیدم که میفرمود:  
 مردم امام خود را نمی یابند و امام در موقع حج برای حج خواهد آمد  
 و مردم را می بینند و مردم او را نمی بینند ، در این مورد دو

### ترجمه حدیث



روایت دیگر در کتاب اکمال ویک روایت در غیبت شیخ طوسی و دو روایت در غیبت نعمانی است و روایات دیگری هم قریب باین مضمون است .

غیبة الشيخ الطوسی ره عن مفضل بن عمر ، قال : سمعت ابا  
حدیث دویم \_ عبدالله (ع) يقول : ان لصاحب الامر غیبتین ، احدیہما تطول  
حتى يقول بعضهم مات ، و يقول بعضهم قتل و يقول بعضهم  
ذهب ، حتى لا یبقی علی امره من اصحابه الا نفر یسیر ، لا یطّلع علی موضعه احد من  
ولده ولا غیره الا المولی الذی ینبئ امره .

میفرماید : برای صاحب این امر ، دو غیبت است یکی از  
ترجمه حدیث آن دو طولانی خواهد شد که بعضی خواهند گفت مرده است  
و بعضی گویند کشته شده و بعضی گویند رفته است تا آنکه  
بر امامت آنحضرت باقی نماند مگر عده کمی ، و از مکان آنحضرت کسی اطلاع نخواهد  
داشت مگر آنکه او را خدمت مینماید .

باین مضمون و مثل آن روایات متعدده است و اغلب روایات این باب بمضمونی  
است که گذشت .

غیبة النعمانی ، مسنداً عن سُدير الصیرفی : قال : سمعت  
حدیث سوم ابا عبدالله الصادق (ع) يقول : ان فی صاحب هذا الامر شبه  
من یوسف ، فقلت : فكانک تخبرنا بغیبة اوحیره ، فقال (ع)  
ما ینکر هذا الخلق الملعون اشباه الخنازیر من ذلك ؟ ان اخوة یوسف كانوا عقلاء  
النبیاء اسباطاً اولاد انبیاء ، دخلوا علیه فکلموه و خاطبوه و تاجروه و راودوه و كانوا اخوته  
وهو اخوهم ؛ لم یعرفوه ، حتی عرفهم نفسه و قال لهم : انا یوسف فعرفوه حیثئذ ، فما  
تنکر هذه الامة المتحیره ، ان یکون الله جل و عز یرید فی وقت ان یستر حجته عنهم ،  
لقد کان یوسف ملک مصر ، و کان بینه و بین ابیه مسیره ثمانیة عشرة یوماً فلواراد ان یعلمه

مکانه لقدر علی ذلک ، فما تنکر هذه الامة ؟ ان یکون الله یفعل بحجته ما فعل بیو فع ان یکون صاحبکم المظلوم الممجود حقّه صاحب هذا الامر یتردد بینهم و یمشی فی اسواقهم و یطأ فرشهم و لا یعرفونه حتی یأذن الله له ان یعرفهم نفسه ، کما اذن لیوسف ع حتی قال له اخوته : انّک لانت یوسف ؛ قال : انا یوسف .

سدر میگوید : از حضرت صادق (ع) شنیدم که میفرمود :

ترجمه حدیث صاحب این امر شباهتی بیوسف (ع) دارد ، گفتم : گویا از

غیبت یا از حیرت بما خبر میدهید ، فرمود : این خلق مطرود

از قرب خدا ، و اشباه خنازیر ، چه امری را انکار میکنند ؟ برادران یوسف (ع) صاحبان عقل و خرد و اولاد پیغمبر بودند ، بر حضرت یوسف (ع) وارد شدند و با او سخن گفتند و مراوده و تجارت نمودند و با هم برادر بودند و یوسف را شناختند تا اینکه خودش را معرفی کرد و فرمود : من یوسف هستم پس او را شناختند

این امت متحیر ، انکار میکنند که خداوند اراده کند حجت خود را از انظار مستور نماید ، یوسف (ع) مالک مصر بود و بین او و پدرش هیچده روز راه فاصله بود ، اگر خدا میخواست مکان یوسف را به پدرش تعلیم کند ، میکرد ، پس چه انکار میکنند ؟ که خدا رفتاری که با یوسف (ع) کرد با حجتش بنماید پس چه مانعی دارد که صاحب این امر که مظلوم واقع شده و حق او را انکار کرده اند در بین مردم باشد و در بازارهای آنان راه رود و روی فرش آنان پا بگذارد و در عین حال مردم او را نشناسند ، تا وقتی که خدا اذن دهد که خود را معرفی نماید چنانکه بیوسف اذن داده شد وقتی که برادرانش گفتند : تو خود همان یوسفی ، گفت : آری منم یوسف .

این روایات صریح است در اینکه وجود مبارک ولی عصر علیه السلام با اینکه در بین مردم است مردم او را نمیشناسند ، والبته این مطلب با اینکه بعضی از مردم آنحضرت را بینند و بشناسند تنافی ندارد ، زیرا مقصود اینست که در عین حالی که آنحضرت در بین

مردم میباشند عموم مردم او را نمیشناسند پس منافاتی بین این روایات و دیدن عده قلیلی  
بمصالح وجهانی چند نخواهد بود .

در کتاب احتجاج روایتی نقل شده که موهوم این معنی است

حدیث چهارم که وجود مبارك آنحضرت (ع) دیده نمیشود و آن روایت

این است : خرج التوقيع الى ابى الحسن السمرى يا على بن

محمد السمرى اسمع ! انظّم الله اجر اخوانك فيك فانك ميت ما بينك و بين ستة ايام

فاجمع امرك ولا توضع الى احد يقوم مقامك بعد وفاتك فقد وقعت الغيبة التامة فلا ظهور

الا بعد اذن الله تعالى ذكره وذلك بعد طول الامد وقسوة القلوب و امتلاء الارض جوراً

وسياتى من شيعتى من يدعى المشاهدة الا فمن ادعى المشاهدة قبل خروج السفیانی

والصیحة فهو كذاب مفترٍ ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم .

توقيع مبارك بنایب چهارم آنحضرت رسید که ای علی بن

ترجمه حدیث محمد سمری گوش کن : خداوند اجر دوستان تورا در

مصیبت تو زیاد فرماید زیرا تو تا شش روز دیگر بیش

زنده نیستی پس کار خود را جمع آوری کن و احدی را جانشین خود قرار مده ، زیرا

که واقع شد غیبت تمامه و ظهوری نخواهد بود مگر باذن خداوند متعال پس از طول

کشیدن مدت و تیره شدن دلها و پیر شدن زمین از ستم و پس از این از شیعیان کسانی

بیایند که ادعای مشاهده کنند ، آگاه باشید : کسی که ادعای مشاهده کند پیش

از خروج سفیانی و صیحة آسمانی او کذاب و مفتری است .

پس از تنبیه و تأمل بخوبی واضح است که این توقيع مبارك در صدر بیان نفی

امکان روایت آنحضرت در زمان غیبت کبری نیست بلکه این توقيع شریف برای بستن

دکانها و جلوگیری از بدعتها و تکذیب مدعیان نیابت خاصه مانند اقطاب صوفیه

و رکن رابع شیخیه و مدعیان مهدویت صادر گردیده است . افسوس که این روایت

مبارک که ، که مانند روایات دیگر دارای شاهد صدق است و از معدن وحی و مطلع تنزیل صادر شده مورد تصدیق و توجه و تأمل عموم طوائف امامیه قرار نگرفته است و گرنه این دکانها مطلقاً بسته میشد و این اختلافات بزرگ که بدترین دردها است ایجاد نمیکشت !!

آری باینکه روایات متواتره و نصوص کتاب مجید را منکر شده و تأویلات خارج از حدود عقل و شرع نموده اند ، انکار این يك روایت و امثال آن امری تازه و جای تعجب نیست ، و ما جواب این شبهات و تأویلات را بحمد الله و توفیقه در مجلدات (بیان الفرقان) مفصل نگاشته ایم و آخرین جواب بکسانی که حقایق را پس از بیان دلیل نپذیرند تلاوت این آیه کریمه است :

( ذرهم یسخرضوا ویلعبوا حتی یلاقوا یومهم الذی كانوا یوعدون )

و خلاصه اینکه این توقیع کریم ، مربوط بنفی امکان رؤیت آن بزرگوار (سلام الله علیه) نیست و منافاتی با سایر روایات ندارد .

## باب ۷۵م

### روایات وارده در بیان علائم ظهور

#### وحوادث واقعه نزدیک بزمان ظهور

از جمله روایاتی که دال بر وجود مبارك حضرت حجت عجل الله فرجه الشریف است روایاتی است که در باره علائم ظهور و اموری که نزدیک ظهور آنحضرت واقع میشود رسیده است و مشتمل میباشد بر یکقسمت اخبار ملاحم ( حوادث بزرگ و با عظمت ) و رموز و اخبار این باب با روایات وارده در نشانه های خراب عالم در کتب حدیث مخلوط شده و در يك باب ذکر شده است و چون مضمون روایات واضح بوده که کدام از علائم ظهور و کدام از علائم قیامت است تجزیه نگشته و در دو باب ذکر نشده است و آنچه از مجموع روایات این باب ظاهر میشود این است که جهان پر از

هرج و مرج میشود واضطراب و انقلاب بر مردم مستولی میگردد و کفر و ظلم و جور جهان را خواهد گرفت .

و پاره‌ای از آن روایات در بیان علامتهای حتمی و غیر قابل بداء و تبدل است ، و ما بذکر جمله‌ای از این روایات اکتفاء نموده و بمقدار روایات وارده در این باب اشاره مینمائیم .

فی تفسیر علی ابن ابراهیم فی روایة ابی الجارود عن ابی جعفر ( علیه السلام ) فی قوله تعالی ان الله قادر علی ان ینزل

### حدیث اول

... الایة . سیریک فی آخر الزمان آیات منهما دابة الارض

والدجال و نزول عیسی بن مریم و طلوع الشمس من مغربها .

وعنه عن ابی جعفر (ع) فی قوله تعالی (قل هو القادر علی ان یربعث علیکم عذاباً من فوقکم) قال هو الدجال والصبیحة (او من

### حدیث دوم

تحت ارجلکم) و هو الخسف ( او یلبسکم شیعاً ) و هو اختلاف

فی الدین ( و نذیق بعضکم بأس بعض ) و هو ان ینزل بعضکم بعضاً و کُل ذلك فی اهل القبلة

در این دو روایت دجال از علائم ظهور ذکر شده ؛ در روایات

زیادی دجال از علائم قیامت ذکر شده گویا ذکر سفیانی

### ترجمه حدیث

که مسلم از علائم ظهور است بادجال که از علائم قیامت

است خلط شده است . و شاهد بر این مطلب این روایة است

قرب الاسناد ، ابن عیسی عن ابن اسباط قال قلت لابی الحسن (ع)

جعلت فداک ان ثعلبة بن میمون حدثنی عن علی بن مغیره

### حدیث سوم

عن زید القمی عن علی بن الحسین (ع) قال یقوم قائمنا لموافاة

الناس سننته قال : یقوم القائم بلا سفیانی ؟ ان امر القائم حتم من الله و امر السفیانی حتم من

الله ولا یمکن قائم الا بسفیانی قلت جعلت فداک لیکون فی هذه السنة قال ماشاء الله

قلت یکون فی التی یلیها قال یفعل الله ما یشاء .

راوی گوید بحضرت رضا (ع) گفتم که ثعلبه از سید  
ترجمه حدیث سجاد (ع) روایت کرده که فرمود قائم ما اهل بیت برای  
ایفاء بعهد و رساندن سنتش بمردم قیام میکند فرمود آیا  
قیام خواهد کرد بدون خروج سفیانی؟ بدرستی که امر قائم و امر سفیانی از طرف خدا  
حتم است گفتم آیا در این سال واقع شود فرمود: آنچه خدا بخواهد، گفتم سال  
آینده خواهد شد. فرمود: خدا بجا آورد آنچه بخواهد.

واضح است که پس از بیان حضرت که خروج سفیانی را از علائم حتمیه قرار  
داد جای سؤال که امسال یا سال آتیه است نبود لذا حضرتش جواب نفرمودند

امالی الصدوق ره عن الحسن بن خالد قال : قلت لابی الحسن  
حدیث چهارم الرضا صلوات الله علیه : ان عبد الله بن بكير كان يروى حديثا  
ويتأوله وانا حبب ان اعرض عليك ، فقال ما ذلك الحديث ؟ قلت  
قال ابن بكير : حدثني عبید بن زرارة قال كنت عند ابي عبد الله ع ابى امام خرج محمد بن عبد الله  
بن الحسن ، اذ دخل عليه رجل من اصحابنا فقال له : جعلت فداك ان محمد بن عبد الله  
قد خرج واجابه الناس فمات قول في الخروج معه ؟ فقال ابو عبد الله عليه السلام : اسكن ما  
سكنت السموات والارض ، فقال عبد الله بن بكير : فاذا كان الامر هكذا فلم يكن خروج  
ما سكنت السماء والارض فما من قائم وما من خروج ، فقال ابو الحسن ع : صدق ابو عبد الله عليه السلام  
وليس الامر على ما تأوله ابن بكير ، ان ما قال ابو عبد الله عليه السلام اسكن ، ما سكنت السماء  
من النداء والارض من الخسف بالجيش .

در کتاب امالی صدوق، روایت کرده است از حسین بن خالد

که گفت عرض کردم بحضرت ابی الحسن الرضا صلوات الله علیه

ترجمه

که عبد الله بن بكير روایت می کرد و تأویل مینمود آن

را ومن میخوام آن حدیث را بر شما عرضه بدارم ، حضرت فرمودند آن حدیث چیست؟  
گفتم ابن بکیر نقل کرد که عبید بن زراره گفت : من خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم  
در آن ایامی که محمد بن عبدالله بن حسن خروج کرده بود در آنوقت مردی از شیعه  
بر حضرت صادق علیه السلام وارد شد و عرض کرد : فدایت شوم محمد بن عبدالله بن حسن خروج  
کرده و مردم دعوت او را اجابت نموده اند شما چه میفرمائید در باره خروج و کماک  
باو ، حضرت صادق فرمود : آرام باش تا هنگامیکه آسمانها وزمین آرامند ، راوی (حسین  
بن خالد) میگوید : عبدالله بن بکیر حدیث را تاویل میکرد و میگفت بنا بر این تا آسمان  
وزمین ساکن باشد خروج نیست ، پس نه خروجی است و نه قائمی ؟ آنوقت حضرت رضا  
صلوات الله علیه فرمودند : امام صادق علیه السلام درست فرموده است ولی آنطور نیست که ابن  
بکیر تاویل کرده است و معنای سخن امام صادق علیه السلام این است : آرام باش تا آسمان  
از نداء وزمین از فرو بردن لشکر . آرام است

امالی الصدوق ره مسنداً عن ابی عبدالله علیه السلام قال : اننا و آل

حدیث پنجم ابی سفیان اهل بیتین تعادینا فی الله ، قلنا صدق الله و قالوا کذب

الله قاتل ابو سفیان رسول الله صلی الله علیه و آله و قاتل معاویة علی بن ابیطالب

و قاتل یزید بن معاویة الحسین علیه السلام و السفیانی یقاتل القائم .

در کتاب امالی ، صدوق رحمه الله علیه باسناد روایت کرده است

ترجمه از حضرت صادق (ع) که فرمود : ما و آل ابی سفیان دو خانواده ایم

که مخاصمه و دشمنی ما با آنها برای خدا است ما گفتیم خداوند

راست فرموده و آنان گفتند خدا دروغ گفته از اینرو ابو سفیان با حضرت رسول ص معاویه

با حضرت علی بن ابیطالب (ع) و یزید با حسین بن علی (ع) جنگ کرد و سفیانی با قائم (ع)

جنگ خواهد کرد .

ثواب الاعمال للصدوق ره مسنداً عن ابی عبد الله (ع) قال : قال  
 حدیث ششم رسول الله ﷺ : سیأتی زمان علی امتی لا یبقی من القرآن  
 الا رسمه ولامن الاسلام الاسمه یسمون به وهم ابعده -  
 الناس منه مساجدهم عامرة وهی خراب من الهدی فقهاء ذلك الزمان شرفهاء تحت  
 ظل السماء منهم خرجت الفتنة والیهم تعود .

در کتاب ثواب الاعمال ، صدوق باسناد از حضرت صادق (ع)  
 ترجمه حدیث روایت کرده که فرمود : حضرت رسول ﷺ فرمودند :  
 میآید زمانی بر امت من که نمیماند از قرآن مگر رسم (خط)  
 آن و از اسلام مگر اسم آن ، مردم مسلمان خوانده شوند و حال آنکه آنان دورترین  
 اشخاص از اسلام میباشند ، مساجدشان در ظاهر معمور و آباد لکن در حقیقت خراب  
 و ویران است ...

اکمال الدین مسنداً عن محمد بن مسلم قال : سمعت ابا جعفر (ع)  
 حدیث هفتم يقول : القائم منصور بالربوب مؤید بالنصر ، تطوی له  
 الارض وتظهر له الکنوز ویبلغ سلطانه المشرق والمغرب ویظهر  
 الله عزوجل به دینه ولو کره المشركون فلا یبقی فی الارض خراب الاعمره ینزل روح الله  
 عیسی بن مریم (ع) فیصلی خلفه فقلت له یا بن رسول الله متی یخرج قائمکم قال : اذا تشبه  
 الرجال بالنساء والنساء بالرجال واكتفى الرجال بالرجال والنساء بالنساء ورکب ذات  
 الفروج السروج وقبالت شهادة الزور وردت شهادات العدل واستخف الناس بالدماء وارتکب  
 الزنا واکل الربا واتقى الاشرار مخافة السنتهم وخرج السفیانی من الشام و الیمانی  
 من الیمن وخسف بالبداء وقتل غلام من آل محمد ﷺ بین الرکن والمقام اسمه محمد  
 بن الحسن النفس الزکیة وجئت صیحة من السماء بان الحق فیہ وفي شیعته فعند ذلك  
 خرج قائمنا فاذا خرج اسند ظهره الی الکعبة واجتمع الیه ثلثمائة وثلاثة عشر رجلاً



و اول ما ينطق هذه الآية : بقية الله خير لكم .....

فاذا اجتمع اليه العقد وهو عشرة آلاف رجل ، خرج فلا يبقى في الارض معبود ،  
دون الله عز وجل من صنم وغيره الا وقعت فيه نار فاحترق وذلك بعد غيبة طويلة يعلم الله  
من يطيعه بالغيب ويؤمن به .

در کتاب اکمال ، شیخ صدوق با سند از محمد بن مسلم روایت کرده

ترجمه حدیث      که گفت : شنیدم از حضرت باقر علیه السلام که میفرمود : قائم

منصور به رعب و مؤید بنصر است زمین برای او در نور دیده

و گنجها برای او ظاهر میگردد و سلطنت او مشرق و مغرب را فرا میگیرد و خداوند

دینش را بوسیله‌ی او ظاهر و غالب میگرداند اگر چه مشرکین نخواسته باشند، زمین

خرابی نماند مگر که آباد فرماید و حضرت روح الله عیسی بن مریم (ع) از آسمان

فرود آید و با آن حضرت نماز بخواند ، محمد بن مسلم میگوید عرض کردم یا بن رسول الله

کی قائم شما ظاهر میشود ؟ فرمود : آنگاه که مردان شبیه بزنان و زنان شبیه بمردان

شوند ، مردان بمردان و زنان بزنان اکتفاء کنند و زنان سوارزینها شوند ، و شهادت دروغ

و باطل قبول شود و شهادت‌های عدل و حقره شود و مردم خونریزی و ارتکاب زنا و خوردن

ربار آسان و سهل شمارند و از اشرار بواسطه‌ی ترس از زبانشان پرهیز شود و سفیانی از شام

و یمانی از یمن ، خارج گردد و در زمین بیابانی فرورود ، و جوانی از آل محمد صلی الله علیه و آله

بین رکن و مقام کشته شود اسم او محمد بن حسن و او نفس زکّیه است و صیحه‌ای

از آسمان برسد که حق با او و پیروان او است ، این هنگام خروج قائم ما است و وقتی

ظاهر شود بکعبه تکیه دهد و نزد او سیصد و سیزده نفر گرد آیند و اول سخنی که

بگوید این آیه مبارکه است : بقية الله ...

پس وقتی ده هزار نفر پیش او جمع شوند خروج کند پس باقی نماند معبودی

جز خداوند و بتها و مانند آنها سوخته شود ، و این امر پس از غیبتی طولانی است

که خداوند امتحان میکند کسی را که او را بغیبت اطاعت کند و با او ایمان داشته باشد.

اکمال الدین عن النزال ابن سبرة قال خطبنا علی بن ابی طالب ع

حدیث هشتم فحمد الله و اثنی علیه ثم قال سلونی ایها الناس قبل ان تفقدونی

ثلاثاً فقام الیه صعصعة بن صوحان فقال یا امیر المؤمنین متی یخرج

الدجال فقال له علی علیه السلام اقم فقد سمع الله کلامک و علم ما اردت و الله ما المسؤول عنه

با علم من السائل لکن لذلك علامات و هیئات یتبع بعضها بعضاً کحذ و النعل بالنعل و ان شئت

انباتک بها قال نعم یا امیر المؤمنین فقال علیه السلام احفظ فان علامته ذلك .

چون روایت مبارک مفصل است موارد استشهاد و جاحت را

ترجمه حدیث ترجمه میکنیم راوی گوید علی (ع) خطبه انشاء میفرمود پس

از حمد و ثنا سه مرتبه فرمود: قبل از اینکه مرا از دست دهید

سؤال کنید راوی گوید صعصعة بن صوحان ایستاد و سؤال کرد: دجال کی خارج شود

فرمود بنشین خدا کلام تو را شنید و دانست که چه اراده کردی بخدا قسم سؤال کرده

شده (نسبت بوقت خروج) اعلم از سائل نیست و لکن برای او علامات است بعضی

دنبال بعضی واقع شود و اگر بخواهی از آن علامات بتو خبر دهم گفت بلی یا امیر المؤمنین

فرمود حفظ کن که علامات این است :

زمانیکه مردم نماز را ضایع کنند ، و در امانت خیانت نمایند و دروغ را حلال

شمارند و رشوه گیرند و بناها را محکم سازند و دین خود را بدنیایا فروشند و نادانان را

عُمال ، و زنان را طرف مشورت قرار دهند و قطع رحم کنند و از هوی و هوس پیروی

نمایند و خون ریختن را سبک انگارند و در نظرشان حلم از ناتوانی و ستم موجب

فخر باشد و فرمانروایان بدکار و وزیران ستمگر و کاردانان خبیره خیانت کار و خوانندگان

قرآن فاسق باشند .

و شهادت بستم و دروغ ظاهر شود و کار بدو تهمت و معصیت و سرکشی آشکار گردد  
 و قرآنها و مساجد زینت شوند و مناره‌ها و بلند گردند و اشرار گرامی شوند و مردم در صفوف  
 از دحام کنند و در خواسته‌ها مختلف باشند و پیمانها شکسته شود آنچه وعده داده  
 شده نزدیک گردد،

زنان یا مردان بجهت حرص دنیا در تجارت شرکت کنند . و صدای بدکاران  
 بلند شود و سخنانشان پذیرفته گردد و پیشوای قوم پست‌ترین آنان باشد و مردم از اهل  
 فجور بواسطه شرارتشان پرهیز کنند . و دروغگو را تصدیق نمایند خائن را امین گیرند،  
 و آخرین امت اول آنرا لعن کند ، و زنان بر مرکبهای زین دار سوار شوند ، زنان  
 بمردان و مردان بزنان شبیه گردند ، و نادیده را شهادت دهند و بدون اینکه حقی را  
 بدانند گواهی دهند و دانش را برای غیر دین کسب کنند و کار دنیا را بر کار آخرت  
 مقدم دارند ، و کرگ صفتان لباس میش پوشند ، قلب مردم از مردار بدبو تر و از  
 صبر تلخ تر باشد.

بعد راوی از دجال سؤال میکند حضرت اوصاف او را بیان میفرماید :

از این خطبه شریفه چنین استفاده می‌شود که پس از آنکه علی (ع) فرمود آنچه  
 میخواهید از من سؤال کنید سائل میدانست که برای قیامت وقتی معین نشده (و عنده  
 علم الساعة) خواست بفهمد آنحضرت در این امر مخفی چه خواهد فرمود حضرتش  
 اعتراف فرمود که سؤال از سائل در این مطالب اعلام نیست لکن گفت علامت و نشانهای قیامت  
 را میدانم و فرمود قبل از قیامت ظهور دولت حقه است و علاماتی برای آن میباشد باین جهت  
 علائم ظهور او صاف مهدی (ع) را بیان کرده سپس او صاف دجال را بیان فرمودند  
 خلاصه خطبه مبارکه که مشتمل بر بیان دو امر : علائم قیامت و ظهور میباشد .

الا کمال - مسنداً عن میمون اللبان عن ابی عبدالله الصادق (ع)

حدیث نهم - قال : خمس قبل قیام القائم : الیمانی والسفیانی والمنادی ینادی

من السماء و خسف بالبیداء و قتل النفس الزکیة .

حضرت صادق (ع) فرمود : قبل از قیام قائم پنج علامت است  
خروج یمانی و سفیانی و ندایی از آسمان و فرو رفتن زمین در  
بیداء ( اسم جایی است بین مدینه و مکه ) و کشته شدن

ترجمه

نفس ز کتیه .

احتجاج الطبرسی قدہ روی جابر بن عبد الله الانصاری قال :  
حججت مع رسول الله ﷺ حجة الوداع ، فلما قضى النبي ص ما  
افترض عليه من الحج اتى مودع الكعبة ، فلزم حلقة الباب ونادى

حدیث دهم

برفع صوته : ايها الناس : فاجتمع اهل المسجد واهل السوق ، فقال : اسمعوا ، انى قائل  
ما هو بعدى كائن ، فليبلغ شاهدكم غائبكم ، ثم بكى رسول الله ﷺ حتى بكى لبكائه  
الناس اجمعون فلما سكت من بكائه قال اعلموا رحمكم الله ان مثلكم في هذا اليوم مثل ورق لاشوك  
فيه الى اربعين ومائة سنة ثم يأتى من بعد ذلك شوك وورق الى ما تى سنة ثم يأتى من بعد ذلك شوك  
ولا ورق فيه حتى لا يرى فيه الا سلطان جائر او غنى بخيل او عالم مرأب في المال او فقير  
كذاب او شيخ فاجر او صبي وقيح او امرئة عناء ثم بكى رسول الله ص فقام اليه سلمان الفارسي  
رض وقال يا رسول الله اخبر نامتى يكون ذلك فقال ص : اذا قلت علمائكم وفنيت قراوكم وقطعتم  
زكوتكم واطهرتم منكم انكم وعلت اصواتكم في مساجدكم وجعلتم الدنيا فوق رؤسكم  
والعلم تحت اقدامكم والكذب حدیثكم والغيبة فاكتهم والجرام غنيمتكم ولا یرحم كبير  
كم صغيركم ولا يوقر صغيركم كبيركم فعند ذلك ينزل اللعنة عليكم ويجعل باسكم بينكم و  
بقي الدين بينكم لفظاً بالسنتكم فاذا او تيمم هذه الخصال توقعوا الريح الحمراء او سخناً  
او قذفاً بالحجارة ، وتصديق ذلك في كتاب الله عز وجل : قل هو الفاسد على ان يبعث عليكم  
مذا بامن فوقكم او من تحت ارجلكم او يلبسكم شيعاً ويذيق بعضكم باس بعض انظر  
كيف نصرف الايات لعلمهم بفقهون . فقام جماعة من الصحابة فقالوا : يا رسول الله !! اخبر نامتى  
يكون ذلك ؟ فقال ﷺ : عندنا خير الصلوة واتباع الشهوات وشرب الفهوات وشتم الاباء و

الامهات حتى ترون الحرام مغنماً والزكوة مغرمأ واطاع الرجل زوجته وجفاجاره وقطع رحمه ، وذهبت رحمة الاكابر وقل حياء الاصاغر ، وشيدوا البنیان وظلموا العبيد والاماء وشهدوا بالهوى وحكموا بالجور ، ويسب الرجل اباه ويحسد الرجل اخاه ويعامل الشركاء بالخيانة ، وقل الوفاء وشاع الزنا وتزين الرجال بثياب النساء وسلب عنهن قناع الحياء ودب الكبر في القلوب كد بيب السم في الابدان ، وقل المعروف وظهرت الجرائم وهونت العظام وطلبوا المدح بالمال وانفقوا المال المغنأ وشغلوا بالدينيا عن الاخرة وقل الورع وكثر الطمع والهرج والمرج واصبح المؤمن ذليلاً والمنافق عزيزاً مساجد هم معمورة بالاذان وقلوبهم خالية عن الايمان ، واستخفوا بالقرآن - وبلغ المؤمن عنهم كك هوان ، فعند ذلك ترى وجوههم وجوه الادميين وقلوبهم قلوب الشياطين ، كلامهم احلى من العسل وقلوبهم اقر من الحنظل ، فهم ذئاب عليهم ثياب ، مامن يوم الايقول الله تبارك وتعالى: ابي تغترون ؛ ام على تجترون افحسبتم انما خلقناكم عبثاً وانكم الينا لاترجعون ؟ فوعزتي وجلالي اولامن يعبدني مخلصاً ما امهلت من يفيضني طرفة عين ، ولولا ورع الورعين من عبادي لما انزلت من السماء قطرة ولا انبت ورقة خضراء .

فواعجباً : لقوم الهيبهم اموالهم وطالت امالهم وقصرت اجالهم وهم يطعمون مجاورة مولاهم ولا يصلون الى ذلك الا بالعمل ولا يتم العمل الا بالعقل .

در كتاب - احتجاج طبرسي - از جابر بن عبد الله انصاری روایت

ترجمه کرده است که گفت : رفتم به حج با رسول خدای صلی الله علیه و آله در

حجۃ الوداع ، پس همینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله مناسک و اعمال حج

را بجا آورد ، آمد که کعبه را وداع کند پس حلقه در برابر گرفت و بصدای بلند فرمود :

ایها الناس آنگاه اهل مسجد و اهل بازار جمع شدند ، پس فرمود : گوش کنید آنچه

بعد از این واقع میشود بیان میکنم و باید حاضر شما بغائبتان برساند پس آنگاه رسول خدای

گریه کرد تا اینکه از گریه او مردم هم گریستند و چون از گریه ساکت شد فرمود

بدانید خدا رحمت کند شمارا همانا مثال شما امروز ، مثل برگگی است که خاری در او نباشد و تا صد و چهل سال چنین است ، و بعد از آن تا دویست سال ، خار و برگ است و پس از آن خاری میآید که برگگی با آن نیست ، در آن هنگام دیده نشود مگر سلطان جائز یا غنی بخیل یا عالم مائل بمال ، یا فقیر دروغگو یا پیرمرد بدکار یا بچه بی ارب یا زن بیخرد و عشوہ گر .

باز پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گریه کرد ، پس سلمان فارسی ایستاد و عرض کرد : یا رسول الله ! خبرده بما که این امور چه وقت واقع میشود ؟ فرمود : در آن زمان که دانشمندان شما کم شوند ، قُرّاء شما از بین بروند و زکوة را قطع کنید و منکرات را ظاهر سازید و صداهای شما در مساجد بلند گردد و دنیا را بالای سرتان قرار دهید ، و دانش و علم را زیر قدمهاتان نهید و دروغ را سخن خود و غیبت را میوهٔ مجالس خود سازید و حرام را غنیمت بدانید و بزرگ شما بر کوچکتان رحم نکند ، و کوچکتان بزرگتان را محترم نشمارد در آنوقت که نعمت بر شما نازل شود و دشمنی و عداوت شما بین خودتان قرار داده شود و دین بصورت لفظی بینتان باقی ماند ،

پس وقتی این خصالتها در شما پیدا شد منتظر ( انواع عذابها ) باشید ! و تصدیق گفتار من در کتاب خداست قل هو القادر ... ( تا آخر آیه ) :

بگو ای پیغمبر : خداوند قادر است که بر شما عذابی از بالای سر یا از زیر پاهای شما بفرستد ، یا بر شما لباس اختلاف ( که بزرگترین و دردناکترین گرفتاری اجتماعی است ) بپوشاند و سختی و عداوت بعضی از شما را ببعض دیگر بپوشاند ... پس جماعتی از اصحاب عرض کردند یا رسول الله : این امور چه وقت بوقوع میگراید ؟ نبی اکرم فرمود :

هنگام تأخیر انداختن نماز و پیروی کردن از شهوات و نوشیدن شرابها و بدگفتن به پدران و مادران ، تا آنجا که حرام را غنیمت و زکوة را ضرر بدانید و مرد

فرمانبر زنش باشد و با همسایه‌اش بد رفتاری و از خویشاوندانش قطع کند و مهر بانی بزرگان از بین برود و حیاء جوانان و خردسالان کم شود و عمارت‌های محکم بنا کنند و بزیر دستان ستم نمایند و از روی هوی و خواهش نفس بستم شهادت دهند و بجور و بپیداد حکم نمایند و شخص بپدر خود بد گوید و برادر خود حسد ورزد و شرکاء بهم خیانت کنند و وفا کم گردد و زنا شیوع پیدا کند و مردان بجامه‌های زنان خود را زینت کنند، از زنان لباس و پوشش، حیاء و عصمت گرفته شود. تکبر در دلها نفوذ کند همچون سرایت سم در بدن‌ها؛ کار نیک کم و جرائم آشکار گردد گناه بزرگان آسان و کم شمرده شود، اشخاص بمال طلب مدح و ثنا کنند و مال را در راه غنا و موسیقی مصرف نمایند، و بدنیا مشغول گردند و از آخرت باز مانند و ورع و پرهیزکاری کم شود و طمع و هرج و مرج زیاد گردد، مؤمن ذلیل و منافق عزیز باشد.

مساجد آنان باذان آباد و دلپاشان از ایمان خالی باشد و قرآن را خفیف شمارند و بمومن از آنان هر گونه پستی و توهینی برسد.

پس آنگاه است که دیده شود صورت آنان مانند صورت آدمیان اما دل‌های آنها دل‌های شیاطین باشد، سخنانشان شیرین تر از عسل ولی دل‌هایشان تلخ تر از حنظل است، پس آنان گر گهائی هستند که لباس انسان پوشیده اند، و هیچ روزی نیست جز اینکه خداوند متعال میفرماید: آیا بمن مغرور میباشید؟ یا بر من جرأت می‌ورزید؟ آیا گمان کرده اید که شما را عبث خلق کرده‌ایم و شما بطرف ما باز نمی‌گردید؟

پس قسم بعزت و جلالم! اگر نبودند کسانی که مرا از روی اخلاص عبادت میکنند معصیت کاران را چشم بهمزدنی مهلت نمیدادم، و اگر ورع پرهیز گاران نبود يك قطره باران از آسمان نمی‌فرستادم و يك برگ سبز نمی‌رویانیدم.

ای شگفت از مردمی که ثروت و اموالشان آنان را سرگرم و مشغول کرده است و آرزوی آنان دراز و عمرشان کوتاه است ، با اینهمه مجاورت پرورگار را طمع دارند ، به این مقام نمیرسند مگر بعمل ، و عمل تمام نمیشود مگر بعقل و خرد .

## روایات وارده در علائم ظهور

روایات وارده در علائم ظهور و امور واقعه قبل از ظهور زیاد است ما نتوانستیم بالتمام احصا کنیم آنچه بنظر رسیده از یکصد و ده خبر متجاوز بود و از مجموع این روایات دو امر مهم ظاهر میشود .

امر اول اخباری است که اختلافات در اسلام از اول سلطنت بنی امیه تا انقراض آن و اختلاف بنی عباس و امور واقعه آن عصر را بیان میفرماید ، انقراض بنی امیه و اختلاف بنی عباس از علائم و مقدمه فرج موقت و بسط ید امام عَلَيْهِ السَّلَامُ ذکر شده که بتوانند علانیه احکام قرآن و سنت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را بیان کنند .

« واگر در بعضی از روایات انقراض بنی عباس از علائم فرج کلی بیان شده از علائم حتمیه نیست شاید مقدمه بقیه علامات باشد .

و ثانیاً اگر از علائم فرج کلی باشد مسلم در علائم حتمیه شمرده نشده و ثالثاً اگر از علائم حتمیه باشد چنانکه در یک روایت باین عبارت ( و من المحتوم ) بدون تردید از علائم متصله بظهور نیست و از جمله روایاتی که این امر را بیان میکند روایت مبارکی است در روضه کافی در باب ( الاخبار فی ماهوآت ) بیان فرموده چون مفصل بود ، از ذکر آن صرف نظر کردیم روایت در دسترس هر کسی میباشد رجوع فرمایند ( وافی در اواخر جلد سوم ، بحار در روایات باب علائم الظهور )

امر دوم : آنکه از روایات این باب کاملاً استفاده میشود که یکقسمت از علائم ، علائم حتمیه است و مسلماً خروج سفیانی و صیحه آسمانی است از علامات حتمیه است و در بعضی از روایات پنج امر شمرده شده خروج یمانی - و قتل سپید حسنی



میان رکن و مقام .. و خسف در بیداء - و خروج سفیانی و صیحه آسمانی .

از آنچه بیان کردیم میتوان نتیجه بزرگی بگیریم که شك و شبهه در آن نیست ، این است که قبل از ظهور این علائم حتمیه باقطع نظر از ادله و براهین دیگر ادعای مهدویت از هر که باشد باطل است و قابل استماع نیست .

### باب یازدهم

## روایات وارده در خصوص روز خروج و مدت خلافت

### و خصوصیات دیگر آنحضرت

خصال صدوق مسنداً عن ابن ابی عمیر عن غیر واحد عن

حدیث اول

ابی عبدالله علیه السلام قال یخرج قائمنا یوم الجمعة .

از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود قائم ما روز

ترجمه

جمعه خارج شود و در روایت دیگر فرموده روز شنبه که

عاشورا باشد خارج گردد .

اختلافی و تنافی بین این روایات نیست زیرا که در تفصیل خروج حضرت

ذکر شده که اول در کعبه معظمه ظاهر میشود پس از چند روزی اصحاب آنحضرت

جمع شوند تا آنکه دوهزار یاور پیدا شود پس رسماً خارج و دعوت فرماید ممکن است

اختلاف از این جهت باشد .

الاحتجاج مسنداً عن ابی سعید عن الحسن بن علی (ع) قال :

حدیث دوم

مامنا احدالا ویقع فی عنقه بیعة لطاغیة زمانه الا القائم الذی

یصلی خلفه روح الله عیسی بن مریم علیه السلام فان الله عزوجل

ینخفی ولادته ویغیب شیخه لئلا یكون لاحد فی عنقه بیعة اذا خرج وذلك التاسع من

ولد اخی الحسین ابن سیدة الاماء یطیل الله عمره فی غیبه ثم یظهر بقدر تدفی صورة شاب

اربعین سنة وذلك ليعلم ان الله على كل شئی قدير .

راوی از امام علیه السلام روایت میکند که بر گردن هر يك از

ترجمه ماعهد و بیعت طاغی و سلطان زمان او میباشد مکر قائمی

که حضرت عیسی (ع) پشت سرش نماز میخواند زیرا که

خداوند عزوجل ولادت او را مخفی کرده و شخص او غائب است و او نهم از اولاد

برادرم حسین (ع) است پسر سیّده کنیزان و زنان عالم است خداوند عمر او را طولانی

خواهد فرمود سپس بقدرت خود بصورت جوان چهل ساله ظاهرش خواهد نمود برای

اینکه دانسته شود که خدا بر هر امری توانا است .

در روایت اکمال باین عبارت وارد است : حتی ان الناظر الیه بحسبه ابن

اربعین سنة او دونها یعنی کسیکه بآنحضرت نگاه کند گمان کند چهل سال یا

کمتر دارد و در روایت دیگر سی سال دارد واضح است که اختلافی در روایات نیست

زیرا که مقصود این است با اینکه عمر مبارك آنحضرت طولانی است خدا بقدرت

کامله خود او را بصورت جوانی خلاف مقتضای سن مبارکش ظاهر خواهد کرد میان

سن سی و چهل در متعارف افراد انسان فرق آشکاری نیست .

لذا در یکی از روایات فرمودند یا کمتر از آنها این روایت بیانات گذشته در

اول کتاب راجع بعلمت غیبت و سایر خصوصیات آنحضرت را تأیید میکند

الاکمال مسنداً عن عبدالعظیم الحسنی قال قلت لمحمد بن

حدیث سوم علی بن موسی (ع) انی لارجو ان تکون القائم من اهل

بیت محمد صلی الله علیه و آله الذی یملاء الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت

ظلماً و جوراً فقال ( صلی الله علیه و آله ) یا ابا القاسم ما مننا الا قائم بامر الله عزوجل و هاد الی دینه و لکن

القائم الذی یطهر الله به الارض من اهل الکفر و الجحود و یملائها عدلاً و قسطاً هو

الذی یخفی علی الناس ولادته و ینغیب عنهم شخصه و یحرم علیهم تسميته و هو سمي رسول

الله ﷻ و کنیه و هو الذی تطوی له الارض وینزل له کل صعب یجمع الله اصحابه  
 عدّة اصحاب بدر ثلثمائة وثلثة عشر رجلاً من اقاصی الارض ذلك قول الله عزوجل اینما  
 تكونوا آیات بکم الله جمیعاً ان الله علی کل شیء قدير و اذا اجمعت له هذه العدة من  
 اهل الاخلاص اظهر امره فاذا اکمل له العقد وهو عشرة آلاف رجل خرج باذن الله  
 عزوجل الی آخر الروایة .

راوی گوید بحضرت جواد علیه السلام گفتم امید وارم که قائم

ترجمه

آل محمد صلی الله علیه و آله شما باشی فرمود هر یک از ما قائم بامر خدا

و راه نمای دین او هستیم لکن قائمیکه خدا زمین را بسبب

او از کفر و جحود پاک کند و پر از عدل و داد فرماید کسی است که ولادت او پنهان  
 و غائب از انظار است و نام او بردن حرام باشد و هم نام و هم کنیه رسول خدا است زمین  
 تحت فرمان او باشد و هر سخت و هر مشکلی بر او آسان شود ، و سبب و سبزه نفر  
 اصحاب آنحضرت از شهرهای دور و نزدیک نزدش جمع شوند ، پس از جمع آمدن این  
 عده از اهل خلوص خداوند امر او را ظاهر فرماید ، و بعد از آنکه ده هزار نفر مرد  
 از یاران آنحضرت بکمال رسید باذن خداوند عزوجل خارج گردد .

غیبة الشیخ مسنداً عن ابی الجارود قال : قال ابو جعفر علیه السلام

حدیث چهارم

ان القائم علیه السلام یملك ثلثمائة وتسع سنین کما لبث اهل الکهف

فی کهفهم ، یملا الارض عدلاً و قسطاً کما ملئت ظلماً و جوراً ،

و یفتح الله له شرق الارض و غربها ، یقتل الناس حتی لا یبقی الا دین محمد صلی الله علیه و آله و یسر

بسیرة سلیمان بن داود .

راوی از حضرت باقر (ع) روایت میکند که فرمود : قائم (ع)

ترجمه حدیث

سبب و نه سال سلطنت کند بمقداری که اهل کهف در کهف

بودند ، و زمین را پر از عدل و داد نماید چنانکه پر از ظلم

وچو ر شده باشد ، خدا شرق و غرب زمین را برایش فتح نماید و او بکشد تا اینکه نماند مگر دین محمد ﷺ و بروش سلیمان بن داود رفتار نماید .

روایات در مدت سلطنت آنحضرت مختلف است و بهتر وجهی که برای جمع بین آنها از خود روایات ظاهر میشود این است که مراد از سال در بعضی روایات غیر سال متعارف و معمولی اصطلاحی است ، و بهتر از این باشد که سیصد و نه سال مدت تمام سلطنتی است که بدست آنحضرت تاسیس میشود در زمان خود امام و بعد از آن ، چنانکه گویند دولت بنی عباس چند سال است مثلاً ، و مراد از نوزده سال یا هفت سال و امثال آن که در روایات دارد زمان حکومت خود حضرت باشد والله العالم .

غیبة النعمانی عن ابن عقدة باسناده عن عبدالله بن سنان قال :

حدیث پنجم      كنت عند ابي عبدالله (ع) رجل من همدان يقول ان هولاء العامة

يعيرّوننا ويقولون لنا انكم تزعمون ان منادياً ينادى باسم

صاحب هذا الامر و كان متكئاً فغضب و جلس ثم قال لا ترووه عني و ارووه عن ابي و لا حرج

عليكم في ذلك اشهداني سمعت ابي يقول والله ان ذلك في كتاب الله عزوجل لبين حيث

يقول (ان نشاء نزل عليهم من السماء آية فظلت اعناقهم لها خاضعين) فلا يبقى في الارض

يومئذ احد الا خضع و ذلت رقبتة لها في يوم من اهل الارض اذا سمعوا الصوت من السماء ان الحق

في علي بن ابي طالب و شيعته فاذا كان الغد صعد ابليس في الهواء حتى يتواري اهل الارض

ثم ينادى الان الحق في عثمان و شيعة فانه قتل مظلوماً فا طلبوا بدمه قال فليثبت الله

الذين آمنوا بالقول الثابت على الحق وهو النداء الاول و يرتاب يومئذ الذين في قلوبهم

مرض و المرض والله عداوتنا فعند ذلك يتبرّون منا و يتناولونا فيقولون ان منادى الاول

سحر من سحر اهل هذا البيت ثم تلى ابو عبدالله (ع) قول الله عزوجل و ان يروا آية

يعرّصوا سحر و يقولوا مستمر .

راوی میگوید خدمت حضرت صادق (ع) بودم مردی همدانی

ترجمه

بحضرت عرض کرد این جماعت عامه ما را سرزنش میکنند

و میگویند شما گمان میکنید با اسم صاحب این امر نداء می شود

حضرتش تکیه داده بود غضب ناک شد و نشست پس فرمود از من روایت نکنید از پدرم

روایت کنید بر شما باسی نیست، از پدرم شنیدم میگفت: بخدا قسم این مطلب در کتاب

خدا آشکار است آیه ای میفرماید (ان نشاء الخ) پس در آن روز باقی نمیماند مگر آنکه در نزد

ان آیه خاضع و ذلیل باشد اهل زمین آیه ان آورند و وقتی که این صدار از آسمان بشنوند

که آگاه باشید حق با علی پسر ابی طالب و شیعه اوست پس زهانی که صبح شود

شیطان در هوا بالا رود بمقداری که اهل زمین پنهان شوند نداء کند آگاه باشید حق

با عثمان و شیعه اوست زیرا که مظلوم کشته شده پس خون او را طلب نمائید کسانی که

بحقیقت ایمان آورده اند بر حق که همان نداء اول است باقی بمانند و کسانی که در قلوب آنها

مرض باشد شك کنند بخدا قسم عدوات ما اهل مرض آنهاست، در این هنگام

از ما تبری جویند و بد گویند پس میگویند صدای اول سحری از سحرهای این خانواده است

(یعنی آل محمد و آل رسالت) پس حضرتش فرمود این آیه مبارکه را تلاوت نمود: ((اگر آیتی از

آیات الهی را به بینند اعراض کنند و گویند سحر دائم است))

غیبة النعمانی مسنداً عن زرارة قال قلت لابی عبد الله عليه السلام عجب

حدیث ششم

اصلحك الله وانى لا عجب من القائم كيف يقاتل مع مسايرون

العجائب من خسف البيداء بالجيش والنداء الذى يكون من

السماء فقال ان الشيطان لا يدعهم حتى ينادى كمانادى برسول الله صلى الله عليه وآله يوم العقبه .

زراره بحضرت صادق (ع) عرض میکند من در امر قائم عليه السلام

ترجمه

در تعجب هستم چگونه با او قتال کند با اینکه عجائب از قبیل

فرو رفتن زمین بیداء بالشکر و نداء آسمانی را می بینند

پس فرمود که شیطان مردم را وا نمیگذارد تا اینکه نداء میکند چنانکه در عقبه  
برای رحلت رسول خدا ندا کرد .

ایضا مسنداً عن عبدالله بن سنان قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام  
يقول لا يكون هذا الامر الذي تمدون اعينكم اليه حتى ينادى  
مناد من السماء الا ان فلاناً صاحب الامر فعلى م قتال .

حدیث هفتم

راوی گوید از حضرت صادق (ع) شنیدم که فرمود امری را  
که بسوی آن نظر دوخته‌اید نخواهد شد مگر آنکه منادی از  
آسمان نداء کند بدانید که فلانی صاحب امر است پس برای

ترجمه

چه جنگ می کنید .

الكافي مر فوعاً عن علي بن الحسين (ع) قال والله لا يخرج منا  
قبل خروج القائم الا كان مثله مثل فرخ طار من وكره قبل ان  
يستوي جناحاه فاخذه الصبيان فعبثوا به .

حدیث هشتم

روایت میکند از امام سجاد (ع) که فرمود از ما اهل بیت قبل  
از خروج قائم (ع) خارج نشود مگر آنکه مثل او مانند جوجه  
ایست که هنوز دو بال او محکم نشده از لانه خود پرواز کند

ترجمه

بچه‌ها او را بگیرند و با او بازی کنند .

ایضاً باسناده عن سدير قال قال ابو عبد الله (ع) يأسدير الزم  
بيتك وكن حلساً من احلاسه واسكن ما سكن الليل والنهار  
فاذا بلغك ان السفیان قد خرج فادخل الينا ولو برجلك .

حدیث نهم

رازی گوید که حضرت صادق (ع) فرمود ای سدید در خانه  
بنشین و چون فرش منزل خود باش پس چون بتو خبر رسید  
که سفیان خارج شد بطرف ما بیا ولو پیاده باشی .

ترجمه

و نیز در کافی روایتی از عیسی بن قاسم از حضرت صادق (ع) نقل میکنند  
آخر روایت میفرماید ( کفاکم بالسفیانی علامة ) خروج سفیانی در نشانه بودن ظهور  
آنحضرت کافی است .

کافی مسنداً عن عمر الحنظلة قال سمعت ابا عبد الله (ع) يقول  
خمس علامات قبل قيام القائم (ع) الصيحة والسفیانی والخسفا  
وقتل النفس الزكية والیمانی فقلت جعلت فداك ان خرج احد من  
اهل بيته قبل هذه العلامات اخرج معه قال لا فلما كان من الغد تلوت هذه الاية ان نشأ  
تنزل عليهم من السماء آية فظلت اعناقهم لها خاضعين فقلت له اهي القيمة فقال اما  
لو كانت خضعت اعناق اعداء الله .

حدیث دهم

راوی گوید از حضرت صادق (ع) شنیدم فرمود قبل از قیام قائم  
پنج علامت است صیحه آسمانی خروج سفیانی فرو رفتن زمین  
کشته شدن نفس زکیه خروج یمانی . بحضرتش عرض کردم  
فدایت شوم اگر یکی از شما قبل از این علامات خارج شود با او خروج کنم فرمود  
غیر پس روز بعد این آیه را خواندم ان نشاء تنزل تا آخر آیه ، گفتم آیا منظور روز قیامت  
است فرمود اگر روز قیامت بود اعداء خدا خاضع میبودند ( یعنی اختصاص بدست  
خاصی داشت )

ترجمه

ایضاً مسنداً عن محمد بن علی الحلبي قال سمعت ابا عبد الله (ع)  
يقول اختلاف بنی العباس من المحتوم والنداء من المحتوم وخروج  
القائم من المحتوم قلت و كيف النداء ؟ قال ينادى مناد من السماء  
اول النهار الا ان علياً وشيعته هم الفائزون وقال ينادى مناد آخر النهار الا ان عثمان وشيعته هم  
الفائزون .

حدیث یازدهم

راوی میگوید از حضرت صادق (ع) شنیدم فرمود اختلاف  
 ترجمه حدیث بنی عباس و نداء و خروج قائم (ع) از محتومات است پرسیدم  
 نداء چگونه است فرمود اول روز منادی نداء میکند آگاه باشید  
 علی و شیعیان او رستگارند و در آخر روز منادی دیگر ندای کند که عثمان و پیروان  
 او فائزند .

مجلسی اعلی الله مقامه از کتاب طرائف بعبارت زیر نقل میکند :

روی نداء المنادی من السماء باسم المهدی (ع) و وجوب طاعته ، احمد بن مناوی  
 فی کتاب الملاحم و ابو نعیم الحافظ فی کتاب اخبار المهدی (ع) و ابن شیره الدیلمی  
 فی کتاب الفردوس و ابوالعلاء الحافظ فی کتاب الفتن یعنی ندای منادی آسمانی  
 باسم حضرت مهدی ع و وجوب اطاعت آن حضرت را ، احمد بن مناوی در کتاب ملاحم  
 و حافظ ابو نعیم در کتاب - اخبار المهدی - و ابن شیره دیلمی در کتاب - الفردوس  
 و حافظ ابوالعلاء در کتاب الفتن روایت نمودند روایات وارده در این باب متجاوز از  
 نود و چهار روایت است .

## باب دوازدهم

### روایات وارده در سیرت و اخلاق حضرت مهدی صاحب

الامر ع و عدد اصحاب و خصائص ایشان

العیون والعلل مسنداً عن الهری عن الرضا ع عن آبائه

حدیث اول ع قال : قال رسول الله ص لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ

نودیتُ یا محمد ، اَلِیْ اِنْ قَالَ ع فَرَأَيْتَ اِثْنَيْ عَشَرَ نَوْرًا فِی

كُلِّ نَوْرٍ سَطْرًا اخضر علیه اسم وصی من اوصیائی اُولَئِهم عَلِیُّ بْنُ اَبِیطَالِبٍ وَ اَخْرَهُم

مَهْدِیُّ امْتِی ( عَلَیْهِمُ السَّلَام ) فَقُلْتُ یَا رَبُّ هُوَ اُولَئِ اَوْصِیَائِی بَعْدِی فَنَوْدِیتُ یَا مُحَمَّدًا ع

هُوَ اُولِیَائِی وَ اَحْبَائِی وَ اَصْفِیَائِی وَ حُجَجِی بَعْدَکَ عَلِیُّ بِنِیَّتِی وَ هُمُ اَوْصِیَاؤُکَ وَ خَلَفَاؤُکَ



وخیر خلقی بعدک و عزیزتی و جلالی لأظهرن بهم دینی و لاعلیین بهم کلمتی و لاطهرن الارض بأخرهم من اعدائی و املکد مشارق الارض و مغاربها و لاسخرن له الريح و لأذلیلن له السحاب الصعاب و لأرقییننه فی الاسباب و لانصرنه بجنندی و لأمدنه بملائکتی حتی يعلن دعوتی و یجمع الخلق علی توحیدی ثم لادیمن ملکه و لاداولن الایام بین اولیائی الی یوم القیمة .

در کتاب علل و عیون باسناد از هر وی از حضرت رضا علیه السلام

ترجمه حدیث از پدرانش (ع) از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که

فرمود هنگامی که مرا با آسمانها بردندندائی بمن رسید که ای

محمد تا اینکه فرمود پس دیدم دوازده نور که در هر نور خط سبزی بود و بر او اسم

وصیی از اوصیاء من مسطور بود اول ایشان علی بن ابیطالب بود و آخرشان مهدی امت

من است پس گفتم ای پروردگار ایشان اوصیاء من میباشند ، ندا رسید ای محمد

ایشان اولیاء من و احباء و اصفیاء من هستند و حجتهای من بعد از تو بر خلق میباشند

و ایشان اوصیاء و خلفای تواند و بهترین خلقند و قسم بعزت و جلال خودم بوسیله ایشان

دین خودم را آشکار بنمایم و بلند می گردانم کلمه خودم را و با آخرین ایشان پناک می کنم

زمین را از دشمنان خودم و او را سلطنت میدهم در مشارق و مغارب زمین و بادها را

مسخر اومی کنم و ابرهای سخت را رام اومیسازم و او را بوسیله اسباب بلند می گردانم

و یاری می کنم او را بلشکر خودم و کمک می کنم او را بملائکه تا اینکه دعوت مرا

آشکار سازد و خلق را بر توحید من جمع نماید پس از آن سلطنت او را طولانی کنم

و تا روز قیامت روزگار را برای دولت اولیای خود قرار دهم .

خصال صدوق ره مسنداً عن علی بن الحسین علیه السلام قال اذا قام

حدیث دوم قائمنا اذهب الله عزوجل عن شیعتنا العاهة و جعل قلوبهم کز

برالحدید و جعل قوة الرجل منهم قوة اربعین رجلاً و یکونون

حکام الارض و سنامها .

در کتاب خصال شیخ صدوق ره باسناد از حضرت  
 ترجمه امام زین العابدین (ع) روایت کرده است که فرمود وقتی  
 قائم ما قیام کند خداوند عزوجل علت و پیریشانی را از شیعیان  
 ما بر طرف می سازد و قلوب آنان را چون ورق آهن محکم می کند و قوت یک مرد  
 از ایشان را معادل قوت چهل مرد نماید، آنگاه ایشان حکام روی زمین و بزرگان آن  
 خواهند بود.

قصص الانبیاء للشیخ الامام قطب الدین ابی الحسن سعید بن  
 حدیث سوم هبة الله ابن الحسن الراوندی بالاسناد عن الصدوق مسنداً عن  
 ابی بصیر عن ابی عبدالله (ع) انه قال یا ابابصیر (یا ابامحمد) کانی  
 اری نزول القائم (ع) فی مسجد السهله باهله و عیاله قلت یکون منزله قال نعم هو منزل  
 ادريس (ع) وما بعث الله نبياً الا وقد صلّى فيه والمقیم فیہ کالمقیم فی فسطاط رسول-  
 الله ﷺ وما من مؤمن ولا مؤمنة الا و قلبه تحینُ الیه و ما من یومٍ ولا لیلۃ الا  
 و الملائکة یأوی الی هذا المسجد یعبدون الله فیہ یا ابامحمد اما انی لو کنت بالقرب  
 منکم ما صلیت صلوةً الا فیہ ثم اذا قام قائمنا انتقم الله و لرسوله و لنا اجمعین .

شیخ صدوق باسناد از ابابصیر از حضرت صادق (ع) روایت  
 ترجمه نموده که آن حضرت فرمود: ای ابامحمد گویا من می بینم  
 فرود آمدن قائم را در مسجد سهله با اهل و عیالش ابابصیر  
 می گوید عرض کردم: مسجد سهله منزل آن حضرت است، فرمود آری آنجا منزل  
 ادريس بود و خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث نفرمود مگر اینکه در آن مسجد نماز  
 خوانده است و مقیم در آن مثل مقیم در خیمه رسول خدا ﷺ است و نیست مومن  
 و مؤمنه ای مگر اینکه دلش بآن مکان مایل است و هیچ شب و روزی نیست مگر اینکه  
 ملائکه در آن مسجد آیند و خدا را عبادت کنند. ای ابامحمد من اگر نزدیک شما

( کوفه ) بودم تمام نمازهایم را در آن مسجد می خواندم ، سپس هر گاه قائم ما قیام کند برای خداوند و رسولش و برای ما همگی انتقام بگیرد .

بصائر الدرجات للشیخ الثقة العظیم الشان محمد بن الحسن

الصفار مسنداً عن سعد عن ابی جعفر (ع) قال حدیثنا صعب

### حدیث چهارم

مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او مؤمن

ممتحن او مدینه حصینه فاذا وقع امرنا وجاء مهدینا کان الرجل من شیعتنا اجری من

لیث وامضی من سنان یطاء عدونا برجلیه ویضربه بکفیه و ذلک عند نزول رحمة الله و

وفرجه علی العباد .

شیخ ثقة عظیم الشان محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر

الدرجات باسند از حضرت باقر (ع) روایت کرده که فرمود

### ترجمه

حدیث ما دشوار است و آن را تحمل نکند مگر ملک مقرب

یا نبی مرسل یا مؤمنی که امتحان شده باشد یا شهر محکمی ( قلب محکم ) پس

هر گاه واقع شود امر ما و بیاید مهدی ، هر یک مرد از شیعیان ما با جرأت تراشیر و

برنده تر از نیزه خواهد بود دشمن ما را بپاهای خود پامال کند و بدو دست خود دشمن

را بزند و دفع کند ( اشاره باینکه از زیادی جرئت و قوت احتیاج بشمشیر ندارد ) این

امور وقت نزول رحمت و فرج خداوند برای بندگان است .

ایضاً مسنداً رفید مولی ابی هبیره عن ابی عبد الله (ع) قال قال لی

حدیث پنجم یارفید کیف انت اذا رأیت اصحاب القائم قدضروا افساطیطهم

فی مسجد الکوفه ثم اخرج المثل الجدیبه علی العرب

شدید قال قلت جعلت فداک ما هو قال الذبح قال قلت برای شیی یسیر فیهم بماسار بن

ابیطالب (ع) فی اهل السواد قال لا یارفید ان علیاً سار بمافی الجفر الابیض وهو الکف

یعلم انه سیظهر علی شیعتهم من بعده وان القائم (ع) یسیر بمافی الجفر الاحمر وهو

الذبح وهو يعلم انه لا يظهر علی شیعتہ .

ترجمه  
راوی میگوید حضرت صادق (ع) فرمود حال تو چگونه خواهد بود زمانی که اصحاب قائم (ع) خیمه‌های خود را در مسجد کوفه برپا کنند روش و نمونه تازه آشکار کند که بر عرب دشوار باشد. پرسیدم روش چه باشد فرمود کشتن گفتم چگونه رفتار خواهد کرد آیا بر فارس علی (ع) رفتار خواهد کرد؟ فرمود نه، علی (ع) بانچه در کتاب جفر ابیض بود رفتار کرد و او باز داشتن خود از کشتن بود او میدانست بر شیعه او غلبه خواهد شد و اما قائم (عج) بجفر احمر عمل خواهد فرمود و میداند بر شیعه او کسی غالب نخواهد شد.

اکمال الدین للمصدق ره مسنداً عن الريان بن الصلت قال

قلت للرضا (ع) انت صاحب هذا الامر فقال ان صاحب هذا الامر

ولكن لست بالذی أملاها عدلاً كما ملئت جوراً و كيف اكون

ذلك علی ماتری من ضعف بدنی وان القائم هو الذی اذا خرج كان فی سن الشیوخ و منظر الشباب قویاً فی بدنه حتی لومتدیده الی اعظم شجرة علی وجه الارض لقلعه ولو صاح علی الجبال لتدکد کت صخورها یكون معه عصی هوسی و خاتم سلیمان ذالك الرابع من ولدی یغیبه الله فی ستره ماشاء الله ثم یظهره فی بلاد به الارض قسماً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً .

در اکمال الدین شیخ صدوق ره باسناد از ریان بن صلت روایت

کرده که گفت بحضرت رضا (ع) گفتم آیا شما صاحب امر هستید

فرمود من صاحب امر هستم اما نه آنکس که زمین را از

عدل پر میکند چنانکه پر شده باشد از جور و چگونه او باشم با این که ضعف بدن مرا میبینی و قائم آنگاه که خروج کند بسن پر مردان و در منظر و هیئت جوانان است او بطوری نیرومند است که اگر بزرگترین درخت را بگیرد آنرا می کند و اگر

در میان کوهها فریاد کند سنگهای آن بهم پاشد و با او عصای موسی و انگشتر سلیمان است و او چهارم از اولاد من است، خداوند او را در پرده غیبت خود پنهان گرداند تا زمانی که بخواهد سپس او را ظاهر گرداند زمین را بوسیله او از قسط و عدل پر نماید چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد.

اکمال الدین للصدوق مسنداً عن الحسين بن خالد قال قال

حدیث هفتم علی بن موسی الرضا (ع) لا دین لمن لا ورع له ولا ایمان لمن لا تقیة

له ان "اگر مکنم عندالله عزوجل اعملکم بالتقیة قبل خروج

قائمنا فمن تر که با قبل خروج قائمنا فلیس منا فقیل له یا بن رسول الله من القائم منکم اهل البیت

قال الرابع من ولدی ابن سیده الاماء یطهر الله به الارض من کل جور و یقدسها من کل

ظلم وهو الذی یشک الناس فی ولادته وهو صاحب الغیبة قبل خروجه فاذا خرج اشرقت

الارض بنور ربها و وضع میزان العدل بین الناس فلا یظلم احد احداً وهو الذی تطوی له

الارض ولا یكون له ظل وهو الذی ینادی من السماء باسمه یسمعه جمیع اهل الارض

بالدعاء الیه یقول الان "حجة الله قد ظهر عند بیت الله فاتبعوه فان الحق معه و فیہ وهو قول الله

عزوجل ان نشأ نزل علیهم ایه فظالت اعناقهم ایه خاضعین .

و در کتاب اکمال صدوق ره باسند از حسین بن خالد روایت

ترجمه حدیث کرده که گفت : حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام فرموده :

کسی که ورع ندارد دین ندارد و کسی که تقیه ندارد ایمان

ندارد و همانا گرامی ترین شما نزد خداوند عزوجل کسی است که قبل از خروج

قائم ما بتقیه بیشتر عمل کند و کسی که قبل از خروج قائم ما تقیه را ترک کند

از ما نیست ، آنگاه حضرت عرض شد قائم شما اهل بیت کیست فرمود چهارم از اولاد

من پسر بهترین کنیزان است و خداوند باو زمین را از هر جور و ظلمی پاک نماید و

او کسی است که مردم در ولادتش شك کنند و او قبل از خروجش دارای غیبتی است

و هر گاه خارج شود جهان بنور خدا روشن شود و میزان عدالت را میان مردم مینهد پس هیچکس بدیگری ظلم نمیکند و زمین برای او نور دیده شود و او را سایه نمیباشد ، او کسی است که منادی آسمانی با سهش ندا میکند خلق را بطرف او میخواند و تمام اهل زمین آن صدا را میشنوند میگویند آگاه باشید همانا که حجت خدا در خانه خدا ظاهر گردید پس او را پیروی کنید همانا که حق با او است و این مصداق قول خداوند است که می فرماید ان نشاء الخ .

اکمال مسندا عن ابی بصیر قال سئل رجل من اهل الكوفة

حدیث هشتم اباعبدالله ع کم یخرج مع القائم (ع) فانهم یقولون انه یخرج

معه مثل عدة اهل بدر ثلثمائة وثلاثة عشر رجلا قال (ع) الا فی

اولی قوة وما یكون اولوا القوة اقل من عشرة الاف .

در کتاب اکمال باسناد از ابابصیر روایت کرده است که مردی

ترجمه حدیث از اهل کوفه از حضرت صادق (ع) سؤال کرد که چند نفر

باقائم (ع) خروج می کنند چون روات می گویند یاران او

بعد داهل بدر ۳۱۳ نفر می باشند حضرت فرمود . خارج نمی شود مگر با جمعیت صاحب

قدرتی و این کمتر از ده هزار نیست . بیان این روایت در روایت سابق گذشت که اصحاب

خاص آن حضرت مطابق اهل بدر است و مؤمنین و شیعیانی که در رکاب آن حضرت

می باشند ده هزار هستند .

روایات این باب زیاد است که حضرتش چون حضرت داود حکم میفرماید

و احتیاج باقامه بیته ندارد و با آن حضرت آثار معجزات انبیاء (ع) است و ملائکه

و جن در خدمت آن حضرت (روحی فداه) میباشند و اشخاص بنظر مبارک آن حضرت (ع)

شناخته می شوند .

اکمال صدوق ره مسنداً عن الثمالي قال : قال ابو جعفر انظر  
 الى القائم (ع) قد ظهر على نجف الكوفة فاذا ظهر على النجف  
 نشر راية رسول الله ﷺ عمودها من عمد عرش الله تبارك و  
 تعالی وساترها من نصر الله لایهوی بها الى احد الا اهلكه الله عزوجل قال قلت تكون  
 معه او یوتی بها قال بل یؤتی بها بأتیه بها جزئیل (ع)

حدیث نهم

در کتاب اکمال صدوق ره باسناد روایت کرده است از ابو

حمزة ثمالی که گفت : حضرت باقر (ع) فرمود میبینم قائم ع

خلاصه مفاد

را که بر بلندی کوفه ظاهر شده و پرچم رسول خدا ﷺ را

حدیث

بحرکت در میآورد که عمود آن از عمود های عرش خدا

است و پرده آن از نصرو یاری الهی است و این پرچم را بطرفی حرکت ندهد مگر آنکه

خدا او را یاری و طرف را هلاک نماید راوی میگوید گفتم این پرچم یا اوست یا باو

داده میشود حضرت فرمود باو داده می شود جزئیل (ع) آنرا می آورد .

ابن روایت ظهور دارد در اینکه غلبه آن حضرت (ع) بغیر متعارف است و

بقدرت و قوت و نصرت الهی می باشد بنابر این توهمات و تخیلات و سئوالاتی که چگونه

ممکن است با وسائل امروز امام (ع) بر دنیا مسلط شود موضوع ندارد .

غیبة الشیخ ره مسنداً عن ابی بصیر عن ابی عبد الله (ع) قال القائم

یهدم مسجد الحرام حتی یرده الی اساسه و یرد مسجد الرسول

حدیث دهم

الی اساسه و یرد البیت الی موضعه و اقامه علی اساسه و قطع

ایدی بنی شیبة السراق و علقها علی الکعبه .

در غیبت شیخ طوسی از ابابصیر باسناد از حضرت صادق علیه السلام

روایت کرده که فرمود قائم مسجد الحرام را بحال اولش

ترجمه حدیث

برمیگرداند و منبر مسجد النبی و خانه خدا را در جای اولش

قرار می‌دهد و قطع می‌کند دستهای سارقین بنی شیبه را و بکعبه می‌آویزد .  
 باین مضمون روایت زیاد است ، مراد از این روایات این است که حدودی را  
 که از بین رفته احیا میکند و بدعت‌هایی را که در بین مردم رائج شده و در شعائر اسلامی  
 ظاهر گشته است منسوخ مینماید و از این رو روش او را دین تازه پندارند .  
 لذا در بعضی از روایات وارد است که یاتی بکتاب جدید علی‌العرب شدید و  
 در بعضی از روایات وارد است که یاتی بمثال علی‌العرب شدید و در روایت نعمانی  
 است که یقوم بامر جدید و سنة جدیده و قضاء جدید علی‌العرب شدید که شرح آنها  
 خواهد آمد .

الخرائج مسنداً قال سمعت ابا عبد الله (عليه السلام) يقول ان قائمنا  
 از اقامه مدالله لشيعتنا اسماعهم و ابصارهم حتى لا يكون بينهم  
 وبين القائم بربر يكلمهم فيسمعون و ينظرون اليه وهو

حدیث یازدهم

فی مکانه .

راوی میگوید : از حضرت صادق (عليه السلام) شنیدم که فرمود  
 زمانیکه قائم ما (عليه السلام) قیام کند گوشها و چشمهای شیعیان در  
 شنیدن و دیدن بامر الهی قوی شود بمقداریکه بین قائم (عليه السلام)

ترجمه حدیث

و مردم احتیاج بقاصدی نباشد بشنوند و نگاه کنند و آن حضرت در جای خود باشد  
 و فی الکافی مسنداً عن العباس بن عامر مثله . کافی مسنداً عن

ابی عبد الله (عليه السلام) قال : كَانَتِي بِالْقَائِمِ (عليه السلام) عَلِيٍّ مِنْبِرٍ عَلَيْهِ قِبَاءٌ  
 فيخرج من وريان قبائه كتاباً مختوماً بخاتم زهب فيفكّه

حدیث دوازدهم

فيقرء على الناس فيجعلون عنه اجفال الغنم ، فلم يبق الا النقباء فيتكلّم بكلام ، فلا  
 يلحقون ملجأً حتى يرجعوا اليه ، و اني لاعر في الكلام الذي يتكلّم به .



در کتاب کافی باسناد از حضرت صادق روایت کرده است که

## ترجمه حدیث

فرمود: گویا می بینم قائم را که بر منبری است و بر تن

او قبایی است، پس بیرون آورد از درون قبایش کتابی که

بمهر طلا مهر شده است پس آنرا می‌گشاید و بر مردم میخواند آنگاه مردم از گرد

او فرار میکنند مانند رم کردن گوسفندان و باقی نمیمانند مگر نقباء و مؤمنان خالص

و کامل، آنگاه سخنی میگوید و کلامی را بر زبان میآورد پس مردم پناهگاهی پیدا

نمیکنند تا اینکه بسوی او باز میگردند، و من میدانم آن کلامی را که میگوید.

غیبت النعمانی ایضاً مسنداً عن ابی عبدالله (ص) فی قول الله:

## حدیث سزدهم

اتی امر الله فلا تستعجلوه قال هو امرنا امر الله عزوجل ولا

یستعجل به یؤیده بثلثة اجناب بالملائکة والمؤمنین والرعب

و خروجه کخروج رسول الله ﷺ ذلك قول الله عزوجل كما اخرجك من بيتك بالحق

وان فریقاً من المؤمنین لکارهون.

حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آیه مبارکه اتی امر الله فرمود

## ترجمه حدیث

مراد از امر خداوند امر ما است و نباید در آن شتاب نمود

خدا او را بسه چیز تأیید فرماید بملائکة و مؤمنین و رعب و

خروج آن حضرت مانند خروج رسول خداست که فرمود كما اخرجك ربك

الاکمال والعیون والامالی ره مسنداً عن الثمالی عن علی بن

الحسین عن ابیه علیهما السلام عن جدّه (صلوات الله علیه)

## حدیث چهاردهم

الائمة من بعدی اثنی عشر اولهم انت یا علی و آخرهم القائم

الذی یفتح الله تعالی ذکره علی یدیه مشارق الارض و مغاربها.

حضرت سجاد از آباء گرام خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت

## ترجمه حدیث

فرموده که فرمود، امامان پس از من دوازده نفرند اول

آنها توئی یا علی و آخر آنها قائم (ع) است خدا بدست آنحضرت مشارق و مغارب زمین را فتح فرماید در این باب زیاده از دو بیست روایت است ، بسیاری از این روایات مشتمل بر لطائف و نکات متعددی است ، مجلسی ره در این باب زیاده از بیست روایت از کتاب غیبة سید علی ابن عبدالحمید و کتاب فضل بن شاذان روایت کرده چون آن کتب دسترس نویسندگان نبوده ذکر نکردیم ، و روایتی از مفضل بن عمر است که مجلسی از بعضی از مؤلفات اصحاب روایت کرده و بسیار مفصل و مشتمل بر مطالب بسیاری است بدین جهت ذکر نکردیم .

روایات زیادی راجع باشخصائیکه در زمان غیبت صغری و کبری خدمت وجود مبارک آنحضرت رسیده اند و همچنین روایات توقیعی در کتب بزرگان ثبت شده ، و یکقسمت از آن روایات در کتب معتبره مانند کافی - تهذیب - اکمالالدین صدوق - غیبت شیخ طوسی - وغیبت نعمانی ذکر شده است ، ما بواسطه عدم احتیاج بذکر آنها و ملاحظه اختصار بیان نکردیم ، والله الهادی .

### « خاتمه »

تا کنون بپاره‌ای از روایات که ابتدا مورد اشکال یا تنافی بنظر میرسید اشاره کردیم ، و در ضمن مندرجات گذشته روشن نمودیم که هیچگونه تنافی و تعارض و اشکالی در آنها نیست .

اینک بعضی دیگر از روایات را که محتاج به بیان است در خاتمه این قسمت از کتاب میآوریم :

عن قرب الإسناد مسنداً قال سمعت الرضا (ع) يقول : يزعم

حدیث اول ابن ابی حمزه ان جعفرأ زعم ان ابی القائم ، وما علم جعفر

بما يحدث من امر الله . فوالله لقد قال الله تبارك وتعالى يحكي

لرسوله ما ادري ما يفعل بي ولا بكم ان اتبع الا ما يوحى الي .

وكان ابو جعفر (ع) يقول : اربعة احداث تكون قبل قيام القائم تدل على خروجه قدمضى فيها ثلثة وبقى واحد ؛ قلنا : جعلنا فداك وما مضى منها ؟ قال : رجب خلع فيه صاحب خراسان ، ورجب وثب فيه على بن زبيده ورجب يخرج فيه محمد بن ابراهيم بالكوفة .

قلنا : فالرجب الرابع متصل به ؟ قال : هكذا قال ابو جعفر ( قال العلامة المجلسي : اي اجمل ابو جعفر ولم يبين اتصاله ... )

در کتاب قرب الاسناد - از حضرت رضا (ع) روایت کرده

ترجمه است که فرمود : ابن ابی حمزه گمان میکند که جعفر

خیال کرده پدرم قائم است ، جعفر چه میدانست که خدا

چه خواهد کرد . خداوند متعال از قول پیغمبرش حکایت میکند که گفت : نمیدانم

چه امری برای من و شما واقع خواهد شد و من پیروی نمیکنم مگر آنچه را که وحی

شود . حضرت باقر (ع) فرمود : قبل از قیام قائم چهار حادثه است که بر خروجش

دلالت کند و از آنها سه حادثه گذشته و یکی باقی مانده است .

راوی میگوید : گفتم فدایت شوم چه چیز گذشته است ؟ فرمود : ماه رجبی

که در آن صاحب خراسان خلع شد و ماه رجبی که در آن ابن زبیده مورد حمله

قرار گرفت و ماه رجبی که در آن محمد بن ابراهیم خروج کرد . پرسیدم رجب چهارم

متصل بآنست ؟ حضرت رضا (ع) فرمود : ابو جعفر اینچنین گفته است ( یعنی باجمال

و گذشته است )

در این روایت هیچ قرینه‌ای نیست که مراد فرج کلی باشد بلکه مانند بعضی

از روایات که سابقاً ذکر کردیم در فرج موقت ظهور دارد بواسطه انقراض بنی امیه

و اختلاف بنی عباس قریب سیصد سال فرجی بود که ائمه علیهم السلام توانستند احکام

و حقایق قرآن را منتشر و باقی بگذارند چنانکه بنقل معتبر حضرت صادق (ص) چهار

هزار شاگرد داشتند .

شاهد بر آنچه گفتیم روایتی است در تفسیر علی بن ابراهیم مسنداً عن ابی جعفر (ع) قال قلت له جعلت فداك بلغنا ان لآل جعفر رایة و لآل عباس رایتین فهل انتهی الیک من علم ذلك شیئی قال اما آل جعفر فلیس بشئی ولا الی شیئی و اما آل عباس فان لهم ملکاً مستتباً یقر بون فیه البعید و یباعدون فیه القریب و سلطانه عسیر لیس فیه یسر حتی اذا آمنوا مکر الله و آمنوا عقابه صیح فیهم صیحة لا یبقی لهم منال یجمعهم ولا یسمعهم وهو قول الله حتی اذا اخذت الارض زخرفها و ازینت تا آخر روایت محل شاهد همین مقدار بود .

از حضرت سؤال شد برای آل جعفر و آل عباس

خلاصه ترجمه خروج و سلطنتی هست فرمود : اما برای آل جعفر سلطنتی

نیست برای آل عباس سلطنتی طولانی است دور از حق را

بخود نزدیک و نزدیک بحق را از خود دور کنند و سلطنت آنها بر مردم دشوار است

و راحتی در آن نیست تا وقتی که از مکر و عذاب خدا ایمن شوند و موجبات هلاکتشان

تراهم شود ملجائی و پناهی نخواهند داشت ...

علائمی که در روایت ذکر شده اگر از علائم ظهور کلی باشد قطعاً از علائم

ختمیه نیست چنانکه در روایات زیادی گذشت علاوه بر اینکه آخر روایت اجمال دارد بالاخره

پس از بیان روایات گذشته جای توهمی در اینگونه روایات باقی نمیماند .

و نیز نعمانی در غیبه خود مسنداً از عبایه بن ربیع روایت

حدیث دوم کرده : قال دخلت علی امیر المؤمنین علیه السلام و انا خامس خمسة

و اصغر القوم سناً فسمعتہ یقول حدثنی اخی رسول الله صلی الله علیه و آله

انه قال انی خاتم الف نبی و انک خاتم الف وصی الی ان قال الا اخبرکم باخر ملک

بنی فلان قلنا بلی یا امیر المؤمنین قال قتل نفس حرام فی یوم حرام و بلد حرام عن قوم

من قریش و الذی فلق الحبة و برأ النسمة ما لهم ملك بعده غیر خمسة عشر ليلة قلنا هل قبل هذا من شیء<sup>۱</sup> او بعده قال صیحة فی شهر رمضان تفرع الیقظان و توقظ النائم و تخرج الفتات من خدرها .

راوی میگوید بر علی علیه السلام با چند تن داخل شدیم من پنجمین

ترجمه و کم سنتر آنها بودم ، شنیدم فرمود : پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حدیث

کرد و فرمود : چنانکه من خاتم هزار پیغمبرم تو ای علی

خاتم هزار وصی پیغمبری ، آیا خبر دهم شمارا با آخرین سلطان بنی فلان ، گفتم بلی یا امیر المؤمنین فرمود : کشتن نفس حرام در روز حرام در بلد حرام از ناحیه قومی از قریش قسم بخدائی که دانه را خلق کرده و شکافته و روح را خلق کرده پس از این سلطنتی برای آنها نیست مگر پانزده شب .

گفتیم آیا قبل یا بعد آن امری هست فرمود : صیحة ای در شهر رمضان ، از آن

صیحه بیدار بفریاد آید و خواب بیدار گردد و زندهای زیر پرده از پرده در آیند و از جمله ( الاخبر کم ) تا آخر جمله مجمل است محتمل است که مراد این باشد که پس از انقراض دولت بنی عباس سلطنتی برای آنها نیست مگر پانزده روز در زمان ظهور ، و آن خروج سفیانی است چنانچه در بعضی از روایات گذشت .

و مراد از صیحه علامت حتمیه ظهور باشد چنانکه در روایات متعدده گذشته

ذکر شده است توضیح : این جمله که فرمود ( انی خاتم الف نبی و انت خاتم الف وصی ) بیان خاتمیت نبوت است مفادش این است چنانچه پس از من پیغمبری نیست پس از تو یا علی وصی نیست ، وصی بلا فصل منحصر بعلی (ع) است و منافاتی ندارد که اوصیاء دوازده باشند هر یکی بعد از دیگری .

از بعضی جهال شنیده شده که گویند در این روایت علی (ع) بخاتم اوصیاء

معین شده با اینکه اوصیاء دوازده هستند . پس کلمه خاتم بمعنای حقیقی خود نیست پس

ممکن است بعد از پیغمبر ﷺ پیغمبر دیگری باشد، چنانکه بعد از علی (ع) اوصیائی بودند این توهم باطل گرچه بینباز از جواب و توضیح است لکن بجهت آنکه از جمله کلمات عوام فریب است گوئیم علاوه بر آنچه گفته شد که ظاهر روایت بر خلاف این توهم بلکه در مقام بیان خاتمیت حقیقی است.

زیرا خاتمیت پیغمبر اسلام تنها باین روایت و امثال آن ثابت نشده که بتوان اشکال نمود بلکه خاتمیت از ضروریات اسلام است که در جلد نبوت قرآن مفصل بیان کردیم و نیز نعمانی با اسناد از حضرت باقر (ع) روایت کرده. گفت شنیدم از آن حضرت فرمود لابد است که بنی عباس باید سلطنت کند پس وقتیکه سلطان شدند و اختلاف کردند و متفرق شدند خراسانی و سفیانی خارج شوند یکی از مشرق و دیگری از مغرب بر یکدیگر سبقت گیرند بسوی کوفه مانند دو اسب که بخواهند از یکدیگر سبقت گیرند تا اینکه هلاک بنی عباس بدست آن دو واقع شود و از آنها یکی باقی نگذارند.

بیان: این روایت اجمال دارد ممکن است بقرینه ذکر سفیانی، مراد علائم ظهور حضرت حجت (ع) باشد در این صورت فهمیده می شود که مقارن ظهور، بنی عباس در ناحیه ای از زمین مدت کمی ساطنت خواهند کرد چنانکه در روایت قبل گذشت.

شاهد بر آنچه گفتیم روایت دیگری از نعمانی است راوی گفت از حضرت صادق (ع) سؤال کردم علامتی برای این امر هست، فرمود بلی پرسیدم آن چیست؟ فرمود: هلاک بنی العباس و خروج سفیانی و قتل نفس زکیمه و خسف در زمین بیداء و صدای آسمانی مسلم علائم مذکور در این روایت از علائم فرج کلی است و شاید مراد از هلاک بنی عباس ساطنت آل عباس مقارن ظهور حضرت حجت (ع) باشد چنانکه در روایت قبل گذشت که بنی عباس پس از انقراض سلطنتی نخواهند داشت مگر پانزده شب شاهد بر آنچه گفتیم این است که در این روایت علائم حتمیه ذکر شده، و فرمودند

که این علائم متوالی و پشت سر یکدیگر واقع و بین آنها فاصله زیادی نخواهد بود پس مسلم مراد از هلاک عباس در این روایت انقراض دولت عباسیه زمان ائمه ( علیهم السلام ) نیست ..

از جمله روایاتی که محتاج بتذکر است روایاتی است که میگویند زمانیکه حضرت حجت (صلوات الله علیه) ظهور کند دعوت کند بکتاب جدید و دین جدید و امثال این تعبیر که ذکر خواهیم کرد گرچه مقصود و مراد از این گونه روایات در نهایت وضوح است و احتیاج به بیان ندارد .

بعضی گمراهان و دین سازان برای گمراه کردن یکدسته عوام مسلمین بآیات و روایات متمسک شده اند و بهر آیه و روایت که توانستند به بیانات جزاف استشهاد کردند ، باینکه ابداً عقیده باسلام و قرآن ندارند ، و بحمد الله کتبی وافی در خصوص ابطال خرافات آنها نوشته شده است و شبهه ای باقی نگذاشته اند ، مع ذلك چون نظر ما بذکر روایات است و بعضی از روایات که محتاج به بیان بود بیان کردیم شایسته است در مورد این قبیل روایات هم بیانی کرده و ذیلاً تذکری دهیم والله الهادی .

النعمانی مسنداً عن الثمالی قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول

لو قد خرج قائم آل محمد عليه السلام نصره الله بالملائكة المستومين

المردفين والمنزليين والكرهيين ويكون جبرائيل امامه و

وميكائيل عن يمينه واسرافيل عن يساره والرعب مسيرة شهر امامه وخلفه وعن يمينه وعن

شماله والملائكة المقربون حذاه اول من يتبعه محمد عليه السلام وعلي عليه السلام الثاني ومعه سيف

مخترط يفتح الله له الروم والصين والترك والديلم والسند والهند وكابل شاه و الخزر يا

اباحمزه لا يقوم القائم الا على خوف شديد وزلازل وفتنة وبلاء يصيب الناس وطاعون قبل

ذلك وسيف قاطع بين العرب واختلاف شديد بين الناس وتشتت في دينهم وتغير من حالهم

حتى يتمنى الممتنى الموت صباحاً ومساءً في عظم ما يرى في كلب الناس واكل بعضهم بعضاً وخروجه اذا خرج عند اليأس والقنوط في اطوبى لمن ادر كه وكان من انصاره والويل كل الويل لمن خالفه وخالف امره وكان من اعدائه ثم قال يقوم بامر جديد سنة جديدة وقضاء جديد على العرب شديد ليس شانها الا القتل ولا يستتیب احداً ولا تاخذنه في الله لومة لائم حضرت باقر عليه السلام فرمود زمانیکه قائم آل محمد عليه السلام ظاهر

### خلاصه ترجمه

شود خدا او را بملائکه بسیار نصرت خواهد فرمود جبرائیل ومیکائیل و اسرافیل در مقدم و راست و چپ آنحضرت خواهند بود ترس بمقدار سیر یکماه اطراف آنحضرت را احاطه نماید و ملائکه مقرب در مقابل آنحضرت خواهند بود و ازل کسیکه متابعت آنحضرت نماید محمد صلى الله عليه وآله دوم علی (ع) خواهد بود و با او شمشیر برندهای است بلاد زیادی را فتح خواهد فرمود و ظهور خواهد کرد مگر در موقع خوف و اضطراب و فتنه و بلا و طاعون و خون ریزی در عرب و اختلاف شدید میان مردم و تفرق در دین و تغیر در حال مردم پس از آن فرمود وای و تمام ویل بر کسی که مخالفت او کند و از دشمنان او باشد پس از آن فرمود بامر و سنت تازه قیام میکند و حکم تازه که بر عرب سخت است آورد و طریق آنحضرت نیست مگر کشتن و قبول توبه از کسی ننماید و او را ملامت سرزنش کننده از حق باز ندارد.

فيه مسنداً عن ابي بصير قال قال ابو جعفر عليه السلام يقوم القائم

### حدیث دوم

بامر جدید و کتاب جدید و قضاء جدید لیس شانده الا

بالسيف لا يستتیب احداً ولا ياخذنه في الله لومة لائم.

حضرت باقر عليه السلام فرمود قائم (ع) بامر و کتاب و حکم تازه قیام

### ترجمه حدیث

مینماید امرش بجز شمشیر نیست طلب توبه و باز گشت از

کسی ننماید در امتثال امر خدا سرزنش ، سرزنش کنندگان

مانع او نشود.



## حدیث سوم

النعمانی مسنداً عن ابی بصیر عن کابل عن ابی جعفر ع ان  
قال ان قائمنا اذا قام دعی الناس الی امر جدید کما دعی رسول الله  
صلی الله علیه واله وسلم وان الا سلام ببدء غریبا وسیعود غریباً  
کما ببدء فطوبی للغرباء .

## ترجمه

حضرت باقر ع فرمود زمانیکه قائم ما قیام کند مردم را  
بامر جدید بخواند چنانکه رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم مردم را بامر  
جدید خواند اسلام در ابتداء بی یاور بود زودست که بغربت  
عود خواهد کرد چنانکه شروع شد پس خوشا بحال غرباء .

## حدیث چهارم

وفیه مسنداً عن ابی بصیر عن ابی عبدالله ع انه قال الاسلام  
بدء غریبا وسیعود غریباً کما ببدء فطوبی للغرباء فقلت اشرح  
لی هذا اصلاحك الله فقال يستأنف الداعی منّا دعاء جدیداً کما  
دعی رسول الله صلی الله علیه واله وسلم .

وفیه مسنداً عن ابی بصیر قال قلت لابی عبدالله ع اخبرنی عن قول امیر المومنین ع  
ان الاسلام بدأ غریباً وسیعود کما ببدء فطوبی للغرباء فقال یا ابا محمد اذا قام القائم ع  
استأنف دعاء جدیداً کما دعی رسول صلی الله علیه واله وسلم قال فقلت الیه فقلت رأسه وقلت اشهد  
انک امامی فی الدینا والآخره اوالی ولیک واعادی عدوک وانک ولی الله .  
ترجمه این دو روایت مطابق باروایتی است که ترجمه شد .

وفیه ایضاً عن ابی بصیر عن ابی عبدالله ع انه قال لکانی انظر الیه بین الرکن  
والمقام یرایع الناس علی کتاب جدید علی العرب شدیدو قال ویل للعرب من شرّ قد اقترب .  
فرمود مثل اینکه می بینم ونگاه میکنم آن حضرت را بین رکن و مقام از مردم  
بر کتاب جدید بیعت میگیرد و بر عرب سخت دشوار است وای بر عرب از بلائیکه  
نزدیک شده است .

کتاب صواعق نقل از طبرانی . المهدی منّا اهل البیت یختم الدین به کما فتح بنا  
( یختم الدین بنا کما فتح بنا ) میگوید مهدی از ما اهل بیت است دین باو ختم شود چنانکه  
بما شروع شد ( بما ختم شود چنانکه بما شروع شد )

ایضاً ابن عقده عن ابی بصیر عن ابی جعفر (ع) وقال اذا ختلف  
حدیث پنجم بنوا امیه و زهب ملکهم ثم یملک بنو عباس فلا ینزالون فی عنفوان  
من الملك و غضارة من العیش حتی یختلفو فیما بینهم زهب  
ملکهم و اختلف اهل الشرق و الغرب نعم و اهل القبلة ویلقى الناس جهد شدید مما یر  
بهم من الخوف فلا ینزالون بتلك الحال حتی ینادی مناد من السماء فاذا نادى فالنفر  
فوالله لکانی انظر الیه بین الرکن و المقام یبایع الناس بامر جدید و کتاب جدید و  
سلطان جدید من السماء .

فرمود زمانیکه بنو امیه اختلاف کنند و سلطنت آنها زائل  
ترجمه حدیث شود بنو عباس سلطنت نمایند همیشه در خوشی عیش خواهند  
بود تا میان آنها اختلاف افتد و سلطنت آنها برود اختلاف  
در عالم شرق و غرب و اهل قبله واقع شود مردم بواسطه خوف مشقت زیادی خواهند  
دید همیشه باین حال خواهند بود تا اینکه از آسمان منادی نداء کند پس در این هنگام  
بسوی او کوچ نمائید پس بخدا قسم مثل اینکه می بینم او را ( اشاره بقائم (ع) است )  
میان رکن و مقام بامر مردم و کتاب و سلطنت تازه بیعت نماید .

این روایت آنچه را در موضوع دولت بنی عباس در روایات گذشته بیان کردیم  
تائید میکند که اختلاف و انقراض دولت اموی و عباسی از علائمیکه متصل بظهور  
حضرت قائم (ع) باشد نیست گویا شروع در علائم است لذا فرمود لزال مردم چنین  
باشند تا منادی ندا کند .

روایة دیگری نزدیک بمضمون روایت بالا از ابن عقده نقل شده .

آنچه گذشت يك جمله از روایاتی است که شامل (یاتی بکتاب جدید و سلطان جدید و دعاء جدید و امر جدید) میباشد وین سازان از این قبیل روایات سوء استفاده نمودند و توهین گمراهی برای عوام باز کرده اند چون که حضرت حجت عجل الله فرجه الشریف ظهور کند دارای کتاب و احکام و دستورات تازه خواهد بود بعبارت دیگری پیغمبر تازه خواهد آمد که پیرو قرآن و احکام دین نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم میباشد و ان ظهور جدید فلان است! البته این گونه شبهات را در عوام با طراری و حیل و بازی و انجام و گسیختی و شهوت رانی تزیین میکنند زیرا که این مدعی را بهر مرد یا زن عامی که در اسلام بزرگ شده بگویند خواهد گفت خاتمیت پیامبر اسلام ضروری دین است و دعوی خاتمیت حضرت رسول اکرم مورد اتفاق تواریخ شیعه و سنی و یهود و نصاری است یعنی هر کسی ادعای پیغمبری بنام محمد ص را نقل کرده ادعای خاتمیت او را هم نقل کرده خواه تصدیق به نبوت آنحضرت داشته یا نداشته باشد مسلمین هر دو مدعا را تصدیق و منکرین هر دو را انکار نموده اند تفریق میان این دو مدعی خلاف ضرورت و تواریخ است .

ثانیا خاتمیت آنحضرت بادلہ یقینی ثابت شده و بزرگان در کتب خود مفضل بیان فرموده اند از بحث این کتاب خارج است و در جلد نبوت قرآن بیان کرده ایم ثالثاً مرتکز اذهان تمام معتقدین بآنحضرت این است که امام زمانیکه وعده داده شده بادلہ قطامیه امام دوازدهم بنام (م ح م د مهدی) فرزند امام حسن عسکری (ع) است و تمام صفات و خصوصیات آنحضرت معین و معلوم است و بر احدی غیر وجود مبارکش تطبیق نخواهد کرد و زنده کننده آثار و سنت و قرآن جده صلی الله علیه و آله و سلم میباشد و اگر فرضاً کسی مدعی شد و دارای آن خصوصیات نبود دروغ گو و حقه باز است و لو بفرض محال دارای مقاماتی باشد و بحمد الله تا کنون کسی مدعی نشده مگر آنکه جاهل و ناقص و فاقد کمالات بوده است .

خلاصه بنابر این اگر فرضاً روایاتی باشد که مخالف اصول و ادله قطعیه

باشد مردود و قابل توجه نخواهد بود و بحمدالله روایتی نداریم، دلالتی که گمراهان اقامه کرده‌اند جعل یا تقطیع و تحریف روایات و یا تاویلاتی است که ابدأً مناسبتی ندارد صرف نظر از آنچه گفته شد روایتی که محل بحث ما است ابدأً دلالتی بر مدعای بدعت گذاران ندارد بلکه شواهدی برخلاف مدعای آنها دارد چنانکه خواهد آمد رابعاً در کلیه روایات و ادعیه در اخبار از ظهور آنحضرت صلی الله علیه و آله که متواتر است این جمله است ( یملاء الارض عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً ) عبارت ( بعد ماملت ) در روایات فرقی ندارد زیرا شکی نیست که از خواص و لوازم و علت ظهور آن حضرت روحی فداه این است که عالم را پر از عدل و داد کند اگر عالم پر از ظلم و جور نباشد احتیاج بفسط و عدای نخواهد بود و لازم آشکار این امر این است که احکام و قوانین اسلام و قرآن همه یا بیشترش متروک گردد زیرا که از بدیهیات اولیه است که عمل بقوانین اسلام عین عدل و داد و رفع ظلم و جور است چنانکه بالعیان دیده شده هر مقداریکه از عمل بقوانین اسلام کم شد ایجاب ظلم و جوری در عالم نمود .

پس از این بیان روشن میشود که رفتار و سیرت آنحضرت روحی فداه چنان خواهد بود که گمان میشود که دعوای او کتاب و امر و قضاوت تازه است، مثلاً اگر امروز بگویند که دست دزد را باید برید یا حدود الهی باید جاری شود یا چنانچه مثل جدش امیرالمؤمنین ثروتمندان ملل مسلمان را بمحاکمه بکشد و حقوق بینوایان را بگیرد و دامنه مساوات حقیقی اسلام را بگستراند و از طبقات محروم حمایت کند و عدالت اجتماعی خویش را برقرار سازد عدّه خواهند گفت که این امر رفائون تازه است .

پس يك معنى از کتاب و امر و سلطنت جدید این است چنانچه یکدسته از روایات دلالت بر این مطلب داشت .

ثالثاً روایات زیادی دال است که احکام آنحضرت احکام داوودی است مطالبه

شاهد نخواهد کرد و قبول توبه نمیکند خلاصه معنای دوم از قضاء جدید این است  
 رابعاً در روایات خاتم که در اوایل روایات ذکر کردیم صریحاً ذکر شد که  
 هر يك از ائمه (ع) تا وجود مبارك حضرت بقیة الله روحی فداه کتابی مخصوص  
 داشتند که در دوره مأموریت و قیام بوظائف امامت مأمور بعمل بآن کتاب و دستور  
 خاص بودند بنابراین ممکن است مراد از کتاب و قضاء و امر جدید دستورات خاصی  
 برای آنحضرت در احیاء قرآن و سنت جدش باشد که باید بآن دستور عمل فرمایند  
 نه کتاب آسمانی در مقابل قرآن .

خامساً محتدل است تاویلات آیات قرآن مجید بسرحدی برسد که معارف  
 و حقایق قرآن از انظار و افکار محو شود و عقاید مردم بر خلاف معارف حقه باشد  
 و قتیکه وجود مبارك حضرت اظهار معارف فرماید دستور و کتاب و احکام جدید  
 بنظر آید .

و ممکن است اختلاف قرائتها از حیث اعراب و تقدیم و تأخیر سور و آیات  
 ایجاب کند که اگر آنحضرت چنانچه عالم است قرآن را بخواند و اظهار کند کتاب  
 جدید بنظر آید چنانکه کمتر آیتی است که از جهات مذکور مورد اختلاف قراء  
 یا مفسرین نباشد و بر تمام آنچه بیان کردیم روایاتی شاهد است .

کافی مسنداً عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال کانی بالقائم علی منبر

علیه قباء فیخرج من وریان قبائه کتاباً مختوماً بخاتم ذهب

فیفککه فیقرأه علی الناس فیجفلون اجفال الغنم فلم یبق

الا النقباء فیتکلم بکلام فلا یأحقون ملجاءً حتی یرجعوا الیه وانی لاعرف الکلام

الذی یتکلم به :

فرمود مثل اینکه می بینم قائم علیه السلام را بر منبر قبائی در

بر دارد و از جیب قبا کتابی که بمهر طلا مهر شده باشد

ترجمه

در آورد ، برای مردم بخواند . جمعاً از آن حضرت دور

شوند و او را وا گذارند پس باقی نماند مگر نقباء پس تکلم کند بکلامی پیدا نکنند پناه گاهی مگر آنکه بسوی آنحضرت برگردند و من میدانم کلامی را که بآن تکلم می کند .

غیبة النعمانی مسنداً عن شیخ من الفقهاء یعنی ابوعبداللہ

حدیث دوم **ع** قال سئلته عن سیرة المهدي (ع) کیف سیرته قال یصنع

ما صنع رسول الله **ص** و **آله** یهدم ما کان قبله كما هدم رسول الله

**ص** و **آله** امر الجاهلیة و یتأنف الاسلام جدیداً .

راوی از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده سؤال

کردم از رفتار مهدی **ع** فرمود : رفتار او رفتار رسول

خدا است خراب و باطل میکند آنچه پیش از زمان آن

حضرت بوده چنانکه رسول خدا **ص** و **آله** امر جاهلیت را باطل کرد ، اسلام را

تازه مینماید .

فیه مسنداً عن زراره عن ابی جعفر **ع** قال قلت له صالح

حدیث سوم من الصالحین سُمّی ارید القائم **ع** فقال اسمه اسمی

قلت یسیر بسیرة محمد **ص** قال هیجات هیجات یا زراره

ما یسیر بسیرته وقال ان رسول الله **ص** و **آله** سار فی امته باللین کان یتألف الناس و القوائم

یسیر بالقتل بذلك امر فی الكتاب الذی معه ان یسیر بالقتل ولا یتتیب احداً و یل

لمن ناواه .

راوی از حضرت باقر (ع) روایت میکند که اسم حضرت قائم

را پرسیدم فرمود اسم او اسم من است ، پرسیدم آیا برفتار

پیغمبر **ص** رفتار میکند فرمود ابداً ابداً برفتار پیغمبر

**ص** رفتار نمیکند پیغمبر با نرمی و مدارا با امت رفتار میکرده و جلب خاطر آنها را

مینمورد و حضرت قائم (ع) بکشتن رفتار میکند بحکم کتابی که با اوست مأمور بکشتن است و از کسی قبول توبه نمیکند و ای بر کسیکه قصد سوء بآنحضرت بنماید

غیبة النعمانی مسنداً عن رفاعة عن عبدالله بن عطا قال سئلت

ابوجعفر (ع) قلت اذا قام القائم (ع) پای سیرة یسیر فی الناس

فقال یهدم ما قبله کما صنع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و یستأنف

الاسلام جدیداً .

راوی گوید از حضرت باقر (ع) سؤال کردم حضرت قائم

(ع) ظهور کرد چگونه رفتار فرماید فرمود هدم و خراب و

ترجمه

محو فرماید آنچه قبل از ظهور باشد و اسلام را تازه فرماید

صراحت خبر باینکه اسلام و سنن رسول خدا را تازه فرماید دلالت دارد که احکام

قرآن از میان مردم محو میشود .

فیه مسنداً قال قال امیر المؤمنین (ع) کانی انظر الی شیعتنا

بمسجد الکوفة وقد ضربوا الفسا طیط یعلمون الناس القرآن

حدیث پنجم

کما انزل اما ان قائمنا اذا قام کسره و سوی قبلته .

علی (ع) فرمود : گویا می بینم که شیعیان در مسجد کوفه

خیمه ها زده اند و قرآن را چنانکه نازل شده تعلیم کنند

ترجمه

آگاه باشید که چون قائم قیام کرد مسجد را خراب و قبله

اورا راست خواهد کرد .

فیه مسنداً عن ابی عبدالله (ع) وانه قال کانی بشیعة علی فی

ایدیهم المثنائی یعلمون الناس .

حدیث ششم

حضرت صادق (ع) فرمود گویا می بینم شیعه علی علیه السلام

را قرآن در دست دارند و مردم را تعلیم مینمایند

ترجمه

وفیه مسنداً عن ابن نُباتہ قال سمعت علیاً (ع) یقول کانی  
 بالعجم فسا طیطهم فی مسجد الکوفة یعلمون الناس القرآن  
 کما انزل قلت یا امیر المؤمنین اولیس هو کما انزل فقال لا  
 محی عنه سبعون من قریش باسمائهم واسماء آبائهم وما ترک ابولهب الا لالزراء علی  
 رسول الله ﷺ لانه عمه .

حدیث هفتم

راوی روایت میکند از علی (ع) شنیدم که فرمود می بینم عجم

را که خیمه های آنها در مسجد کوفه زده شده قرآن را

ترجمه

چنانچه نازل شده بمردم تعلیم میکنند پرسیدم از حضرتش

آیا قرآن چنانچه نازل شده، نیست . فرمود : خیر ، اسم هفتاد نفر از قریش محو شده

و نام ابولهب باقی گذاشته نشد مگر برای عیب گیری بپیغمبر ﷺ چون عم

آنحضرت بود .

وفیه مسنداً عن جعفر بن یحیی عن ابیه عن ابی عبدالله جعفر

بن محمد (ع) انه قال کیف انتم لو ضرب اصحاب القائم (ع)

حدیث هشتم

الفسا طیطفی مسجد کوفان ثم یخرج الیهم المثنانی المستأنف،

امر جدید علی العرب شدید .

حضرت صادق (ع) فرمود چگونه خواهد بود حال شما

وقتی که اصحاب قائم (ع) خیمه هائی در مسجد کوفه برپا

ترجمه

کنند بآنها قرآن تازه داده شود، امری است تازه و بر عرب

دشوار است .

التهدیب مسنداً عن علاء عن محمد قال سئلت ابا جعفر (ع)

عن القائم اذا قام بای سیرة سیر فی الناس فقال بسیرة ماسار

حدیث نهم

به رسول الله ﷺ حتی یظهر الاسلام قلت و ما کانت سیرة



رسول الله ﷺ قال ابطال ما كانت في الجاهلية واستقبل الناس بالعدل و كذلك القائم  
بما اذا اقام يبطل ما كان في الهدنة مما كان في ايدي الناس ويستقبل بهم العدل .

راوی میگوید از حضرت باقر (ع) سؤال کردم زمانیکه

قائم (ع) قیام کند بچه روش رفتار خواهد کرد فرمود

روشیکه پیغمبر ﷺ بآن رفتار کرد تا اسلام را ظاهر کند

پرسیدم روش رسول خدا چه بود فرمود آنچه در جاهلیت بود باطل کرد و با مردم بعدل

روبرو شد هم چنین وقتیکه قائم (ع) قیام کند آنچه در این بین (هر باطلی) بود باطل

نکند و مردم را بعدل دعوت نماید .

این روایات با صراحت ، کتاب جدید و قضاء جدید و امر جدید را آشکار میسازد

و پس از تامل در آنها جای شبهه برای کسی نمیماند .

مجلسی اعلی الله مقامه در مجلد سیزدهم بحار از حضرت باقر (ع) روایتی ذکر

کرده است و چون مفصل است محل حاجت را ذکر میکنیم روایت از ابی بصیر از

حضرت باقر (ع) است تا اینکه میفرماید فیدفعان اليه كتاباً جديداً هو على العرب شديد

بما خاتم رطب فيقولون له اعمل بما فيه ، فرمود حضرت رسول و امير المؤمنين (ع) كتابی

تازه بحضرت حجت عليه السلام میدهند و میگویند که عمل کن بآنچه در اوست و بر

عرب دشوار است و سیصد نفر بآن حضرت ایمان آورند و کمی از اهل مکه

از جلد سیزدهم بحار از کابلی از حضرت باقر (ع) روایت میکند

قال يبايع القائم (ع) بمكة على كتاب الله وسنة رسوله و يستعمل

على مكة ثم يسير نحو المدينة فيبلغه ان عامله قتل فيرجع

اليهم فيقتل قاتله ولا يزيد على ذلك ثم ينطلق فيدعوا الناس بين المسجدين الى كتاب

الله وسنة رسوله والولاية لعلی بن ابی طالب والبراءة من عدوه حتى يبلغ البيداء فيخرج

اليه جيش السفیانی فيخسف الله بهم .

ترجمه حدیث  
 فرمود در مکه باقائم (ع) بکتاب خدا و سنت رسول خدا بیعت  
 میکنند حضرت، عاملی در مکه میگمارد و بسوی مدینه بر میگردد  
 حضرت خبر میرسد که عامل در مکه کشته شد، بر میگردد تنها قاتل عامل را میکشد در میان  
 مسجد الحرام و مسجد الرسول مردم را بسوی کتاب خدا و سنت رسول خدا و ولایت علی ع  
 و برائت از دشمنان، آنحضرت دعوت میکند تا اینکه بزمین بیداء، سپاه سفیانی بسوی  
 حضرت خارج می شود آنها را زمین فرو میبرد. اینگونه شبهات بهیچ وجه قابل توجه  
 نیست لکن بجهت اینکه خواننده بداند مطالب حقه اسلام در کمال وضوح  
 است و شبهات در مقابل آن از تار عنکبوت سست تر است بیان کردیم  
 مؤید روایات گذشته روایتی است که قبلاً ذکر کردیم المهدی منا اهل البیت  
 ینختم الدین به کما فتح بنا، مؤید: بیان گذشته روایتی است که مجلسی در روایت میکند  
 باین عبارت.

کتاب اوصاف المهدی علی القاری الهروی ومنها کما  
 حدیث یازدهم - اخرج الطبرانی فی الاوسط من طریق عمر بن علی بن ابی -  
 طالب رضی الله عنه انه قال للنبی صلی الله علیه و آله و سلم انما المهدی ام من غیرنا یا  
 رسول الله قال بل ینا ینختم الله الدین کما فتح بنا و بنا ینتقدون من الشرك، و بنا  
 یؤلف الله بین قلوبهم بعد عداوة الفتنه کما الف بین قلوبهم بعد عداوة الشرك.

خلاصه ترجمه  
 راوی گوید که علی رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کرد  
 آیا مهدی از ما است یا از غیر ما است فرمود از ما است خدا  
 دین را بما ختم فرماید چنانکه بما افتتاح فرمود و بما از  
 شرك نجات پیدا کردند خدا بوسیله ما قلوب را مهربان کند پس از عداوتی که ناشی از فتنه  
 شده باشد چنانکه خدا بما قلوب را مهربان کرد پس از عداوتی که ناشی از شرك  
 بود، از واضحات است که مراد از ختم و افتتاح دین، اسلام و قرآن است؛ و السلام لمن

اتباع الهدی .

امر مسلم که جای هیچ شبهه نیست و مورد اتفاق شیعه و روایات است اینست که وجود مبارک حضرت بقیة الله ارواحنا فداء پس از ولادت دارای غیبت کبری و صغری و زنده و دارای عمر طولانی و هم دارای علامت و نشانه‌های مخصوص است و علائم ظهور آن حضرت علائم خاص است که بهیچ وجه قابل تطبیق بر غیر وجود مبارک و قابل بداء و تغیر و تبدیل نیست .

برای تکمیل مطالب چند روایت در علائم آن حضرت ارواحنا فداء ذکر میکنیم

اکمال السدوق مسنداً عن الهروی قال قلت للرضا علیه السلام ما

حدیث اول علامه القائم منکم اذا خرج قال علامته ان یکون شیخ

السن شاب المنظر حتی ان الناظر الیه یحسبه ابن اربعین سنة

او دونها وان من علامته ان لایهرم بمرور الايام واللیالی علیه حتی یاتی اجله

راوی از حضرت رضا علیه السلام روایت میکند سؤال

ترجمه حدیث کردم که علامت و نشانه قائم وقتی که ظاهر شود چیست

فرمود دارای سن زیاد در نظر جوان است بطوریکه بیننده

گمان میکند جوان چهل ساله یا کمتر است و از نشانه‌های او این است که بگذشت

روز کار بر او ، پیر نشود تا آنکه اجلش برسد .

و نیز در احتجاج مسنداً از حسن بن علی (ع) روایت میکند ، که ترجمه حدیث

را بیان میکنیم ، فرمود : احدی از ما اهل بیت نیست که بر گردن او بیعت طاعنی

زمانش نباشد مگر قائمی که عیسی بن مریم باو اقتداء کند زیرا که خداوند توانا

ولادت او را مخفی و شخص او را غائب فرماید و او نهم از اولاد برادرم حسین علیه السلام

است و او فرزند سیده زنها است خداوند عمر او را در غیبتش طولانی نماید و بصورت

جوان چهل ساله ظاهر خواهد شد تا دانسته شود که خدا بر هر امری قادر است از روایات و بیانات گذشته روشن شد که عمر مبارک حضرت طولانی است و مدتی برای غیبت آن حضرت و وقتی برای ظهورش معین نشده است بلکه جداً از تعیین وقت معین منع ونهی شده ، پس تعیین وقت ظهور از بعضی در اویش یا مدعیان علوم غریبه مخالف با دستورات و روایات است .

و از بعضی روایات مانند روایت ابالبید در تفسیر الم یا روایت تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت باقر علیه السلام که فرمود عسق عدد سنّی القائم علیه السلام وقاف جبل محیط بالدنیا من زمره اخضر فحفرة السماء من تلك الجبل وعلم علی کله فی عسق بعضی خواسته اند تعیین وقت کنند با اینکه این دو روایت اعتبارش معلوم نیست و در نهایت اجمال است و ظهوری در تعیین وقت ظهور ندارد ، علمش نزد خدا است .

### تذکر

چون نظر ما در این کتاب دفع شبهات و تثبیت مدارک شیعه در عقیده بوجود مبارک حجة بن الحسن و غیبت و طول عمر و علائم ظهور ، و ظهور آنحضرت بود بهمین مقدار از ذکر روایات اکتفاء کردیم زیرا در آنچه ذکر شد برای منصف فوق حد کفایت است و برای معاند ده چندان هم نتیجه ندارد .

و چنانکه در اول کتاب اشاره شد نظر داشتیم که از مدارک معتبره عامه روایاتی در این موضوع جمع آوری کرده و تذکر دهیم لکن در ضمن تحقیق از مدارک بکتاب شریفی دست یافتیم که اخیراً در موضوع وجود مبارک حضرت حجة بن الحسن ارواح العالمین له الفداء از روایات و مدارک برادران عامه نوشته شده است و آن کتاب شریف ( المهدی ) که بقلم مبارک مرحوم آیت الله السید صدر الدین صدر اعلی الله مقامه الشریف و حشره الله مع اجداده الطیبین سلام الله علیهم اجمعین نوشته

شده است و این کتاب شریف بذکر روایات وارده در موضوع حضرت بقیة الله صلوات الله علیه و خصوصیات و احوال آن حضرت علیه السلام از طرق و مدارك معتبره عامه اختصاص دارد، الحق و الانصاف که خدمت بزرگی بعالم اسلامی و شیعه نمودند و زحمت قابل توجهی در فحوص و جمع روایات متحمل شده و بترتیب و نظم بسیار پسندیده ای مرتب کرده اند که خواننده بتکرار مطالعه آن کتاب مائل میشود، خداوند متعال اجر جزیل بآن بزرگوار و سائر فقهاء و محدثین که بعالم اسلام و شیعه خدمت نموده اند عنایت فرماید بمحمد و آله علیهم السلام.

این کتاب شریف علاوه بر اینکه بر اخوان عامه حجت است برای شیعه نیز دلیل و حجت است زیرا که مضمون و مفاد این روایات متحد با روایات خاصه بوده و مفید یکمعنی است و کاشف از صدور آنها از منابع وحی است و علاوه بجهت زیادی روایات و طرق روایت دال است که از حد تواتر بیشتر است، طالبین بآن کتاب شریف (المهدی) رجوع نمایند.

بالاخره پس از بر خورد باین کتاب و تأمل در آن از نظر اول که ذکر مدارك عامه باشد منصرف شدیم.

اکنون بواسطه اینکه کتاب از ذکر مدارك عامه بطور کلی خالی نباشد به مقداری مختصر اشاره مینمائیم هوالموفقی.

مجلسی اعلی الله مقامه در جلد ۱۳ بحار از صاحب کشف الغمه نقل میکند که گفته چهل حدیث از حافظ ابونعیم که از کتب و مدارك عامه جمع کرده بمن رسیده است، مجلسی ره تمام آن چهل حدیث را ذکر کرده هر یک از چهل حدیث مشتمل بر بیان خصوصیتی از خصوصیات آن حضرت است که بصراحت یا بقرینه ای که در روایت است بر وجود و غیبت و ظهور آن حضرت دلالت دارد و ما بذکر سد حدیث از آن احادیث اکتفا میکنیم.

الخامس والعشرون في ذكر المهدي وعمله بسنة النبي ﷺ  
**حدیث اول** باسناده عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله ﷺ  
 يخرج رجل من اهل بيتي ويعمل بسنتي وينزل الله البركة من  
 السماء و تخرج الارض برکاتها ويملاء الارض به عدلا كما ملئت ظلما وجورا ويعمل على  
 هذه الا مقبلة سنين وينزل بيت المقدس .

روایة بیست و پنجم از چهل حدیث در ذکر پیغمبری ع و عمل کردن بسنة

### ترجمه

پیغمبر ﷺ فرمود مردی از اهل بیت من خارج شود و عمل  
 بسنة من نماید در آن هنگام زمین بر کاشش را خارج کند  
 خدا بر کاشش را از آسمان نازل فرماید زمین بوجود آنحضرت پر از عدل گردد چنانکه  
 پر از ظلم و جور شده باشد و هفت سال در این امت سلطنت و عمل کند و بر بیت المقدس  
 فرود آید .

الحادی والعشرون في ذكر اسمه وباسناده (ابو حنيفة) وعن ابن  
**حدیث دوم** عمر قال قال رسول الله ص لا يذهب الدنيا حتى يبعث الله رجلاً

من اهل بيتي اسمه اسمي واسم ابيه اسم (ابن) ابی یملأها  
 قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً .

پیغمبر ﷺ فرمود دنیا تمام نشود مگر آنکه خدا یک نفر

### ترجمه

از اهل بیت مرا بفرستد اسم او اسم من و اسم پدر او اسم پدر

من است زمین را پر از عدل کند چنانکه پر از

ظلم و جور شده باشد واضح است که در استنساخ بجای ابنی کاه ابی اشتباه نوشته شده

در بعضی روایات خاصه صریح است که اسم ابیه اسم ابی الحسن و بعضی از روایات عامه

و خاصه توجیه کردند که کنیه حضرت مهدی ﷺ ابو عبدالله است که عبدالله اسم

پدر پیغمبر است گمان می رود که این توجیه باقرینه ای که در روایت است وجهی ندارد .

الثامن والعشرون فی مجیئه وعود الاسلام به عزیزاً وباسناد  
**حدیث سوم** ( ابونعیم ) عن حذیفه قال سمعت رسول الله يقول ويح هنك  
 الامه من ملوك جبابره كيف يقتلون ويخيفون المطيعين ، الامن  
 اظهر طاعتهم فالقوم من التقى يضائم بلسانه ويفر منهم بقلبه فاذا اراد الله عزوجل ان  
 يعيد الاسلام عزيزاً فعم كل جبار عنيد وهو القادر على ما يشاء ان يصلح امته بعد  
 فسادها فقال ﷺ يا حذيفه لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد يطول الله ذلك اليوم حتى  
 يملك الرجل من اهل بيته تجرى الملاحم بيده ويظهر الاسلام لا يخلف وعده وهو سريع الحساب

حذیفه از رسول خدا ﷺ روایت کرد ، که فرمود وای بر

این امت از ظلم سلاطین ظالم چگونه فرمانروایان دین را کشته

و میترسانند مگر کسی را که باطاعت آنها تظاهر کند و من

پرهیزگار با آنها بزبان مماشات کند و بقلب فرار کند پس هر زمان که خدا بخواهد

اسلام را عزیز کند ظالم و دشمن را هلاک کند و خدا بر آنچه بخواهد قادر است و تواناست

اینکه امت را پس از فساد اصلاح فرماید ای حذیفه اگر از دنیا نماند مگر یکروز

خدا آن یکروز را طولانی خواهد فرمود تا اینکه مردی از اهل بیت من مالک دنیا

گردد حوادث بزرگ بدست او جاری شود و اسلام را ظاهر کند خدا خلف و عدم

نفرماید و او سریع الحساب است .

مجلسی ره غیر این چهل حدیث احادیث زیادی از کشف الغمه از کتب سنت

بامدرک و تعیین کتاب و روایات ذکر میکند و نیز از ابن اثیر از جامع الاصول از عده ای

از صحاح سته اهل سنت از ابی هریره ، جابر ، ابن مسعود ، علی رضی الله عنه و ام سلمه ، سعید

خدری و ابی اسحاق ده روایت در خروج و اسم و وصف مهدی رضی الله عنه روایت نموده است .

نیز در کتاب شریف ( الغدير ) روایاتی از کتب معتبره و حفاظ بزرگ عامه

از قبیل فرائد السمطين تالیف شیخ الاسلام حموئیی ، والولاية فی طرق حدیث الغدير تالیف

حافظ ابن جریر طبری والاتحاف تالیف شراوی ونورالابصار شلمنجی و . . . در این موضوع نقل شده است .

و باید دانست که بیش از ۵۰ کتاب از علمای اهل سنت در ذکر مهدی علیه السلام وجود دارد که بعضی اختصاصی در احوالات آنحضرت است و بعضی فصولی در باره آنحضرت دارد ما از ذکر آنها برای رعایت اختصار میگذریم و تنها بذکر فرمایش عالم جلیل الشأن سیدبن طاووس اکتفاء میکنیم :

سیدبن طاووس در طرائف پس از ذکر روایاتی از جمع بین الصحاح السننه و کتاب فردوس و مناقب ابن مغزلی و مصابیح ابی محمد بن مسعود قراء که از کتب عامه است میفرماید کسی از علماء شیعه کنابی تصنیف کرده که در آن روایاتی بهتر از آنچه ذکر کردم یافتم و نام آن کتاب کشف المخفی فی مناقب المهدی علیه السلام است یکصد و ده روایت از طرق رجال مذاهب اربعه روایت کرده ما از ذکر آنها بواسطه احتراز از تطویل و کفایة آن مقدار که ذکر کردیم برای اهل انصاف و عقل جمیل صرف نظر کردیم . و نامهای کتبی که کشف المخفی یکصد و ده حدیث را از آنها نقل کرده ذکر میکنیم که مدارک احادیث معلوم باشد و باعث هدایت اهل توفیق گردد ( صحیح بخاری ) سه حدیث ( صحیح مسلم ) یازده حدیث ( جمع بین الصحیحین ) تالیف حمیدی دو حدیث ( جمع بین صحاح السنه ) تالیف زیدبن معویة عبدری یازده حدیث ( فضائل الصحابه ) که از حدیثی که شیخ حافظ عبدالعزیز عکبری از مسند احمد بن حنبل خارج کرده هفت حدیث ( تفسیر ثعلبی ) پنج حدیث

( غریب الحدیث ) تالیف ابن قتیبہ دینوری شش حدیث کتاب ( الفردوس )

تالیف ابن شیرویه دیلمی چهار حدیث ، کتاب ( مسند ) سیده نساء العالمین فاطمة الزهراء علیها السلام تالیف حافظ ابوالحسن علی دار قطنی شش حدیث کتاب حافظ نیز از ( مسند ) امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام سه حدیث ، کتاب ( المبتداء ) تالیف کسائی



دو حدیث که مشتمل بر ذکری مہدی علیہ السلام و خروج سفیانی و دجال است ، کتاب (المصابیح)  
تالیف ابی محمد حسین بن مسعود قرآ پنج حدیث کتاب ( الملاحم ) تالیف ابی  
الحسن احمد بن جعفر بن محمد بن عبداللہ المنادی سی و چہار حدیث ، کتاب حافظ محمد  
بن عبداللہ حصرمی معروف بابن مطبق سے حدیث ،

کتاب ( الزہایة لاهل الزوایة ) تالیف ابو الفتح محمد بن اسمعیل ابن ابراہیم  
الفرغانی سے حدیث و خبر سطیح بروایت حمیدی و کتاب الاستیاب تالیف ابی عمر  
یوسف بن عبدالبر نمیری یک حدیث ،

سید قدس اسرہ میفرماید بکتاب دیگری از کتب عامہ واقف شدم کہ مشتمل  
بر ملاحم و اخبار مہدی علیہ السلام است طالبین رجوع بطرائف سید نمایند .

قسمت دوم

رجعت

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به نستین

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ : يَا وَائِي الْعَصْر : اَدْرِكْنِي

مسئله رجعت یکی از معتقدات امامیه است (چنانکه واضح خواهد شد) چون علاوه بر بعضی از شبهات فلسفی در عصر ما مورد انکار و اشکال بعضی شده و شبهاتی بی اساس در این موضوع القاء کرده اذهان جمعی را خراب و متزلزل نموده اند :

در نظر گرفتیم با توفیقات الهی و توجهات ولی عصر عجل الله تعالی فرجه مسئله غیبت را بموضوع رجعت و رفع شبهات قدیم و جدید خاتمه دهیم . و من الله التوفیق وعلیه التکلان .

در این نوشته نیز مانند سایر نوشته‌ها ، خدای عزیز را شاهد میگیریم که نظر شخصی باحدی از بزرگان و نویسندگان

تذکر :

واهل قلم قدیماً و جدیداً ندارم .

سپاسگزارم که از الطاف خاصه الهی هوی و حب ریاست و جاه از اول عمر تا کنون در مغز و دماغم نبوده و نیست و همواره مقید بودم جسارت و بی ادبی به بزرگان نکرده باشم که مورد مسؤلیت الهی واقع کردم .

لذا در نوشتجات خود مکرر یادآور شده‌ام که با کسی شخصاً طرف نیستم ، نظر باینکه حال اشخاص معلوم نیست که بالاخره بچه حال و چه عقیده مرده باشند زیرا چه بسا مردمان فاسدالعقیده ایکه مؤمن و مؤحد و مستبصر از دنیا رفته اند .

هدف اصلی فقط اثبات عقیده حقه شیعه است چون سیلهای عظیم و بنیان کن سیاسی برای بی دینی بشر پشت سرهم جاری شده ، شبهات زیادی از دستهای مختلفه و احزاب متشکته باسم دین خدا و پیغمبر وارد کرده اند مخصوصاً شبهات فلسفی یونانی

و عرفانی ، تاویلات روایات و قرآن چنان در جامعه مسلمین تاثیر کرده که اعتقاد بطواهر بلکه محکمت آنها از بین رفته ، نعوز بالله مورد مضحکه و استهزاء جمع زیادی واقع گردیده است

بیکي از رفقای وعاظ گفتم چرا در منبر آیات و روایات راجع بعذاب و توعیدات را برای مردم مسلمان و معتقد بقرآن نمیخوانید در جواب گفت واقع مطلب اینستکه بیشتر از مستمعین گوش نمیکنند علاوه بعضی استهزاء مینمایند .

یکی از دوستان صمیمی و دانشمندم نقل کرد که دوست فاضلم بمن گفت بیکي از جامعه های علمی رفتم پس از معاشرت با جمعی یکی از آنان تمجید زیادی از فضل و دانش من کرد ، بالاخره گفت حیف که تو معتقد بمعاد جسمانی میباشی . باین جهات و جهات دیگر که نمیتوانم بنویسم در نظر گرفتم آنقدر که خداوند بپرکت قرآن و اهل بیت (ع) از حقایق قرآن و روایات عنایت فرموده لساناً و قلاماً در تزویج آن کوشش کنم چنانکه در جامعه کنونی بکنفرهم بتوفیقات الیهی متاثر و مستبصر شود و از شبهه بر گردد منظور نوبسنده را کافی است امید است مشمول روایت مبارکه ( ایتام آل محمدص ) و الطاف خاصه الهیه شوم از خوانندگان عزیز استدعا میکنم این نوشته و سائر کتب بیان الفرقان را بانظر بیطرفانه ( و انصاف با اینکه خدا را ناظر و حاکم قرار داده ) بخوانند و قضاوت کنند و موارد اشتباه را تازنده هستم بمن و پس از من برفقا و هم عقیده های داعی ابلاغ فرمایند و السلا علی من اتبع الهدی و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد ناگفته نماند اگر در بعضی از عبارات تفاهم جسارت بکسی بشود باز نظر شخصی نبوده فقط طغیان قلم منکرین و معترضین و جسارت و توهین آنان به بزرگان فقهاء و اهل حدیث مرا بر آن داشت که چند کلمه بنویسم معذرت میخواهم .

### معتقد شیعه در رجعت

شیعه امامیه میگوید پس از ظهور امام زمان علیه السلام و سلطنت آن بزرگوار در مقدمه قیامت بعضی از ائمه علیهم السلام و جمعی از محبین و موحدین و جمعی از منکرین و معاندین بامر و اراده الهی زنده گردیده و در این دنیا و قبل از قیامت بجزای اعمال خود میرسند.

واضح است که بحث مسئله رجعت در دو مقام است.

- ۱ - آنکه آیا رجعت بمعنائی که شیعه قائلند از محالات عقلیه است یا خیر؟ اگر عقلاً ممتنع باشد دیگر جای استدلال و مطالبه دلیل بر اثبات آن باقی نمیماند و اگر دلیل نقلی باشد بناچار باید آنرا تأویل نمود و اگر تأویل ممکن نشد باید رد کرد.
- ۲ - بر فرض ثبوت امکان، دلیل بر اثبات رجعت چیست آیا باید به برهان عقلی منطقی ثابت کرد یا دلیل نقلی معتبر کافی است؟

بدیهی است که موضوع رجعت ذاتاً محال نیست یعنی امتناع

#### مقام اول :

ذاتی مقابل امکان ذاتی ندارد اگر توهم امتناعی شده امتناع

بالغیر است بدین معنی که قول بر رجعت مستلزم امر محال یا قبیح عقلی است بیان مطلب: اگر چه فلاسفه در مقام تحدید معانی ثلاث ( واجب ممتنع و ممکن ) میگویند

که این مفاهیم از امور اولیه و بدیهیه بوده و حکم باینکه بدیهی است نیز بدیهی است

ولی برای توضیح مقصود میگوئیم چنانکه در اول غیبت بیان کردیم ممتنع

بالذات آنستکه صرف تصور آن مفهوم در حکم اولی عقل بضرورت نبود آن کافی باشد

مانند اجتماع نقیضین و ضدین و امثال آن که نفس تصور و نقیض

و دوزد بشرائطی که معهود است در حکم عقل بامتناع و ضرورت عدم کافی است و

ممتنع بالغیر آن است که نفس تصور آن مفهوم اباء از وجود نداشته و عقل از تصور

آن، بضرورت عدم حکم نکند لکن مستلزم امر دیگری که محال یا ممتنع است، گردد

انند اینکا صدور فعل شری از شخص فاعل قادر غنی بالذات و مجال بالذات نیست لکن بواسطه  
ح آن صادر نخواهد شد مثلاً صدور ظلم از سلطان توانای عادل و ممتنع و مجال نیست  
لکن چون ظلم از چنین شخصی قبیح و ناپسند است از او ظلم صادر نخواهد شد ( این بیان  
اساس فلسفه برهان ارسطو و افلاطون است ) .

پس از توجه باین مقدمه واضح و روشن میشود که زنده کردن خداوند متعال  
بعضی از مردگان را در همین عالم که معنی رجعت است از امور ممتنعه بالذات نیست  
که تصور آن در حکم بامتناع و ضرورت عدم کافی باشد بلکه عقل پس از تصور آن  
بیچ توفقی در حکم بامکان آن نمی نماید، پس اگر ممتنع بنظر آید باید بواسطه  
روم امور مجال باشد .

مجالیکه از زنده کردن مردگان لازم آید از امور آشکار و واضحه و از لوازم  
بین عقلی نیست یعنی چنانکه زوجیت لازم عدد چهار و محالیت فرد بودن برای همان  
عدد چهار از لوازم بین است مجال بودن مرده زنده کردن از این قبیل نیست  
پس اگر مستلزم مجال باشد محتاج بمقدمات و برهان است و دلیل عقلی خاص  
سبب بامتناع رجعت اقامه نگشته و دیده نشده است و آنچه را بعنوان برهان عقلی بر  
ممتنع رجعت گفته اند بعضی از همان شبهات و ادله ایست که فلاسفه بر امتناع معاد  
سمانی و عود ارواح باجساد ذکر کرده اند و تمام آن شبهات در معاد بهفت شبهه  
منحصر شده است، ما آن شبهات را در جلد معاد بیان الفرقان مفصلاً بیان نموده و  
رفع کرده ایم .

خلاصه آنکه تمام این تشکیکات مبتنی بر اصول فلسفه ارسطو و افلاطون است،  
آن اصول نیز خلاف اصول قرآن و معارف آسمانی و ملیتین و سنت است، علاوه بر اینکه  
آن ادله دارای مواد برهانی و محصل یقین نیست ( جویندگان حقیقت مراجعه فرمایند )  
اما شبهه ایکه مربوط بر رجعت است و مشترك با معاد جسمانی است دو امر

است اول لزوم تناسخ دوم لزوم اعاده معدوم که هر دو از محالاتند گرچه در جلد معاد این شبهات را متعرض شده ایم ولیکن ناچاریم از آنکه شبهه ای که مربوط باین مقام است مفصلاً بیان کنیم لذا این دو شبهه را باز متذکر شده و جواب ، میگوئیم و لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم .

### ( شبهه اول اساس تناسخ )

اینست که گفته اند قول بر رجعت مستلزم قول بتناسخ است و تناسخ عقلاً و شرعاً باطل و محال است اما شرعاً واضح است بلکه میتوان از مسلمات و بدیهیات اسلام شمرد که مذهب تناسخ بجمیع اقسام مخالف قرآن و اسلام است .  
و اما عقلاً از روی برهانی است که قدماء فلاسفه اقامه کرده اند و ابن سینا در کتب خود مفصل بیان نموده است و چون آندو برهان مبتنی بر اصول فلسفه ارسطو و افلاطون که فلسفه برهان و منطق است و آن موافق با اصول فلسفه و عرفان متأخرین نیست برهان دیگری بنام برهان عرشی اقامه نموده اند .  
ما برای توضیح مقصد ناچاریم از بیان مبده قول بتناسخ و مقصود از آن و برهانی که بر صحت تناسخ گفته شده است .

تناسخ در اصطلاح فلاسفه تعلق روح پس از مفارقت از بدن با جسام و ابدان عنصری غیر ابدان اولیه است و منشاء قول بتناسخ اینست که از مسلمات فلسفه، تجرد روح است و نیز در فلسفه مبرهن است که تعطیل در وجود محال است یعنی نشاید که وجودی باشد ولی دارای اثر و فایده نباشد و نیز بقاء روح پس از مفارقت از بدن مسلم است پس ناگزیر برای روح پس از مفارقت از بدن باید لذائذ و آلهی باشد از اینرو بشر را سه قسمت منقسم کرده اند ۱- گروهی بسعادتی که مقصود از خلقت و وجود بشر است میرسند و (هوالبالغ فی السعاده) این دسته پس از مفارقت از بدن بمعقولاتی که در این عالم تحصیل کرده اند و بالفعل شده متلذذ و متنعم خواهند بود و معاد این طائفه از بشر همین است.

۲- طائفه دیگر در این دنیا شقی و جاهل بجهل مر کبند، پس از مفارقت از ابدان بجهل وانکار خود معذب و متالم خواهند بود و معاد این دسته هم همین است ( معذب بجهل و نادانی )

۳- طائفه سوم گروهی هستند که بمرتبته تعقل نرسیده و دارای معقولاتی نیستند و در مرتبه تخیل باقی مانده اند این دسته بلها و ساده نامیده میشوند و بیشتر مردم و نوع افراد بشر از این دسته تشکیل مییابند و معاد این دسته مورد اشکال و اختلاف شده است زیرا که بمرتبته تعقل نرسیده اند که بتوانند لذائذ و آلامی بواسطه معقولات خود داشته باشند و لذائذ و آلام تخیلی مر بوط جسم و جسمانی و منافی با تجر در روح است، ارواح این طبقه از مردم باید تعلق با جسم داشته باشد تا لذائذ و آلام را درک کنند و عالم تعلق روح با جسم منحصر بهمین عالم است و لذائذ و آلام خیالی در این عالم بتوسط اعضاء و اجزاء و آلات و قوای جسمی است بنا بر این اساس . بعضی از فلاسفه گویند که این طائفه پس از مردن ، بقاء و معادی ندارند و لامحاله فانی شوند زیرا اگر باقی باشند لذائذ و آلامی ندارند و تعطیل در وجود لازم آید و تعطیل در وجود محال و باطل است .

چون این قول نزد مشهور فلاسفه باطل و مخالف با تجر و بقاء نفس است عدّه ای از فلاسفه اشراق یونان و فرس قائل بتناسخ شده گویند این نفوس پس از مفارقت از بدن تعلق با ابدان و اجسام دیگری غیر از جسم و بدن اول گیرند و چون مرانب ادراکات و تخیلات مختلف است تعلق این ارواح با جسم نیز مختلف است و ممکن است به جماد یا نبات یا حیوان یا انسان تعلق میگیرند و اگر با ابدان بشری تعلق گیرند تناسخ است و این مفارقت و تعلق بحسب کور و دور عالم باقی است تا اینکه این نفوس بمرتبته تعقل برسند و متصل بعقل فعال گردند چون این قول نزد محققین از فلاسفه باطل است و بر اهینی بر ابطال آن از اعظم حکمت مانند فارابی و ابن سینا که تابع ارسطو میباشند اقامه شده بر سبیل احتمال نه جزم و برهان گویند ممکن است این نفوس



با اجرام فلکیّه تعلق گیرند اما نه بنوع تعلق تدبیر و نفسی بلکه اجرام را مورد و آلت تخیل خود قرار داده متولد ذیامعذب باشند تا اینکه ترقی کرده بمرتبّه تعقل و کمال برسند حال واضح شد که قول بتناسخ که منشاء اینگونه پندارها است شعر گفتن و در قافیّه گیر کردن میباشد در اینجا دسته ای از عرفای اسلام که از اساس فلسفه اشراق پیروی کرده اند قائل بعالم مثال و قالب مثالی شده و گویند این نفوس پس از مفارقت از بدن با بدن و قالب مثالی منتقل گردند و تمسک با دله ای نموده اند که خواهد آمد.

### ( گفتار تناسخیه و دلیل آن )

گفته اند غایت و نتیجه مترتب بر خلقت بشر است کمال میباشد زیرا که بشر دارای قابلیت و قوه کمال و استکمال است پس ناچار باید این قوه فعلیت یابد و بفعل مبدل گردد، چون وصول بمرتبّه کمال از برای اغلب بشر بزندگانی موقت این عالم ممکن نیست پس ناچار بعد از مفارقت از بدن لازم است که ثانیاً و ثالثاً بدن تعلق گیرند تا بسر حدّ کمال برسند گویند اگر این نفوس پس از مفارقت از بدن تعلق با بدن دیگر نگیرند تعطیل در وجود لازم آید و اینهم محال و باطل است.

و نیز گویند چون ارواح قدیمند و غیر متناهی اجتماعی و بالفعل محال است (زیرا که دلیل اقسامه شده بر امتناع تسلسل اجتماعی) پس ناگزیر باید ارواح متناهی باشند و اما بدن چون مستند باوضاع و حرکات فلکی است و حرکات افلاک غیر متناهی است ناچار حدوث ابدان غیر متناهی لازم خواهد بود و تسلسل و غیر متناهی تعاقبی محال نیست و گویند اگر ارواح تعاقب با بدن کثیره متعدده تعلق پیدا نکند اجتماع ارواح متناهی لازم خواهد آمد و اگر تعلق نگیرند تعطیل ارواح لازم آید و هر دو محالند پس نفوس بعد از مفارقت از بدن باید تعلق ببدن دیگر بگیرند و این عمل مکرر شود تا استکمال حاصل شود و کمال بالقوه بمرحله فعلیت رسد و اتصال بعقل فعال حاصل گردد این است گفتار تناسخیه بنحو اجمال.

گفتیم محققین فلاسفه تناسخ را محال دانسته و ادله تناسخیه را رد کرده‌اند و برهانی که بر ابطال تناسخ اقامه نموده‌اند اینست اگر تناسخ جایز باشد لازم آید که هنگام مفارقت روح از بدن بدنی تازه حادث شود و چون ممکن نیست قبل از مفارقت روح آن بدن حادث و حاصل شود زیرا که اگر روحی بآن بدن حادث تعلق نگیرد تعطیل در حدوث بدن لازم خواهد آمد و اگر روحی تعلق بگیرد غیر روح مفارق خواهد بود و این خلاف فرض است پس لازم است هنگام مفارقت هر روحی يك بدن حادث گردد که بمحض خروج روح از بدن اولی بآن بدن تعلق گیرد و نیز همیشه باید ابدان حادثه مساوی با ارواح مفارقه باشند و حال آنکه دلیل و برهانی بر این مطلب قائم نشده است و سؤال میشود اگر ابدان حادثه مساوی با ارواح مفارقه نباشند، اگر ابدان کمتر باشد توارده ارواح متعدده بر بدن واحد لازم آید یا مستلزم تعطیل در بعضی ارواح خواهد بود علاوه بر ترجیح بالا مرجح لازم آید زیرا که تمام ارواح مفارقه در لزوم تعلق با ابدان حادثه یکسانند و اگر ابدان بیشتر باشد تعلق روح واحد به بیش از يك بدن لازم آید، نیز گویند قول بتناسخ مستلزم اجتماع دو نفس مفارق و مفاض بر يك بدن است یکی نفسی که از بدنی مفارقت کرده است و دیگری مفاضی از عقول وقتی که بدن حادث گردد، زیرا بمقتضای علیت و معلولیت ثابت شده که وقتی مزاج و بدن قابل و مستعد برای افاضه گردید روحی از عقل بآن بدن افاضه میشود پس لازم آید اجتماع دو نفس و روح بر يك بدن و محال بودن آن بدیهی است.

گفته نشود که تعلق نفس مفاضه در صورتی است که نفس مفارق مانع از افاضه تعلق نفس نباشد و در صورت احتیاج نفس مفارق ببدن مانع از افاضه روح دیگر خواهد بود چون لزوم تعلق بواسطه استکمال است و نفس مفارق سزاوار تر و اولی بتعلق است. زیرا که لزوم استکمال اگر مرجح برای تعلق نفس مفارق نباشد لا اقل موجب تراحم و تعارض بین اندو روح خواهد بود.

و نیز گویند اگر تناسخ چـ اینز باشد لازم است که روح متعلق ببدن اول  
زندگانی و حالات در آن بدن امتداد کر باشد زیرا که تذکرونسیان از حالات و کمالات  
روح است و نفس بزوال بدن با کمالات مکتسبه باقی است و الا لازم آید معقولات و کمالاتی  
را که نفس تحصیل کرده بزوال و فناء بدن زائل و فانی گردد پس تناسخ بواسطه این  
تالی فاسدهای متمدنی که ذکر شد محال است و بر اشخاص بصیر و با اطلاع ظاهر و روشن  
است که مقدمات و برهان این ادله از طرفین یقینی و منتج یقین نیست و قابل اشکال ورد  
و ایراد زیادی است چنانکه در کتب کلامیه و فلسفه بیان شده است و علاوه دانسته شد  
که این سخنان بر اساس فلسفه است که بعقیده تابعین آن مبرهن شده مانند اینکه  
میگویند ارواح مجرد و قدیم و بسلسله علیت و معلولیت غیر قابل تخلف از عقول افاضه  
شوند و ابدان و عالم اجسام و مرکبات مستند باوضاع و حرکات افلاک قدیمه از ازل تا  
ابد بنحو علیت و معلولیت علی البدل موجود بوده و خواهد بود و البته بر این اساس همین  
سخنهای بی اساس ناشی میشود و این روش غیر اساس قرآن است و بهمین جهت بطلان  
تناسخ در اسلام از ضروریات است و قائل بآن کافر است و اساس قرآن مجید که  
مثبت معاد جسمانی است مخالف قول بتناسخ است لذا احدی از علمای اسلام تفوه باین  
قول نکرده اند، آری بعضی از کم فکران که خبر ویت و بصیرتی در معارف قرآن مجید  
نداشته و کاملاً آشنا به حقائق و اساس این دین حنیف نبوده تخیل کرده اند که اساس  
معارف قرآن همان اساس فلسفه ارسطو و فلاسفه یونان است و توهم کرده اند که مسخی  
که در آیات قرآن در زیایات وارد شده مانند قواہ تع ( و لقد علمتم الذین اعتدوا  
منکم فی النبت فقلنا لهم کونوا قردة خاسئین فجعلناھا نکالا لملاین یدبھا وما خلفھا و  
موعظة للمتقین ) همان مسخ محل بحث است یا آنکه زنده کردن مردگان در امام سابقه .  
و این امت مانند قصه حضرت ابراهیم و موسی و عزیز علیهم السلام و قضایائی  
که نسبت بحضرت رسول ﷺ و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام داده شده ( روایات در

این باب بسیار است ( همان تناسخ محل کلام است یا آنکه رجعت که از مسلمانات سنت و روایات است و عده‌ای از ضروریات شمرده‌اند از قبیل تناسخ است ولی غافل از اینکه مسخ شدن یهود یا امثال آنها ربطی بمسوخ اصطلاحی که تناسخ باشد ندارد زیرا مسخی که قرآن مجید بآن ناطق است تبدیل صورت نوعیه و بدن انسانی است بدن و صورت حیوان برای عذاب کردن یهود و عبرت دیگران و در حقیقت تبدیل اعراض با اعراض دیگر است با اینکه روح و بدن عین روح و بدن اولیه است و این امر معجز و فعل الهی و بامر و اراده ذات مقدس او است برای اظهار قدرت و تعذیب و عبرت و مصالح و حکم دیگر و این ربطی ندارد با عود روح قدیم مفارق از بدن به بدنی بمقتضای علیت و معلولیت و همچنین زنده کردن مردگان در این امت یا امم پیشین که فعل الهی است بواسطه پیغمبران عظام مانند معجزات صادره از پیغمبران یا بدون واسطه هیچ ربطی و نسبتی با تناسخ اصطلاحی که ضروری البطلان است ندارد، رجعت نیز از این قبیل است بالاخره مسئله مسخ و احیاء اموات و رجعت که در قرآن و سنت از مسلمانات میباشد اصلاً و موضوعاً مربوط بمسوخ و تناسخ نیست توضیح زیاده‌تری خواهد آمد.

و نیز دلیل قطعی بر بیاناتی که گذشت روایات صریحه وارده در معنای تناسخ و بطلان آن و کفر قائلین بآن است.

و بدیهی است اگر آنچه را که گفتیم از مسئله مسخ و احیاء موتی و رجعت همان تناسخ مصطلح فلاسفه باشد چگونه بطلان آن حکم کنند.

عن هشام بن حکم انه سئل الزندیق ابا عبد الله عليه السلام فقال

في الاحتجاج اخبرني عن قال بتناسخ الارواح من ايشي قالوا ذلك وبای

حجة قاموا على مذاهبهم قال (ع) : ان اصحاب التناسخ قد

خلفوا ورائهم منهاج الدين وزينوا لانفسهم الضلالات و امزجوا انفسهم في الشهوات و

زعموا ان السماء خاوية ( خالية ) ما فيها شيء مما يوصف و ان مدبر هذا العالم بصورة المخلوقين بحجة من روى ان الله خلق آدم على صورته وانه لاجنة ولا نار ولا بعث ولا نشور والقيمة عندهم خروج الروح من قلبه واولوجه في قلب آخر ان كان محسناً في القلب الاول اعيد في قلب افضل منه حسناً في اعلى درجة الدنيا وان كان مسيئاً او غير عارف صار في بعض الدواب المتعبة في الدنيا او هوام مشعرة الخلقة و ليس عليهم صوم ولا صلاة ولا شيء من العبادة كفروا من معرفة من يجب عليهم معرفته و كل شيء من شهوات الدنيا مباح لهم من فروج النساء وغير ذلك من نكاح الاخوات و البنات و الخالات و ذوات البعولة و كذلك الميته و الخمر و الدم فاستقبح مقاتلتهم كل الفرق ولعنهم كل الامم فلما سئلوا الحجة زاغوا وحادوا فكذب مقاتلهم التوراة ولعنهم الفرقان و زعموا مع ذلك ان الهمم ينتقل من قلب الى قلب وان الارواح الازلية هي التي كانت في آدم ثم هلم جراتجى الى يومنا هذا في واحد بعد آخر .

وفى العيون مسنداً قال قال المأمون للرضا عليه السلام يا ابا الحسن ما تقول في الفائلين بالتناسخ فقال الرضا عليه السلام ومن قال بالتناسخ فهو كافر .  
وفيه عنه عليه السلام قال قال ابو الحسن عليه السلام من قال بالتناسخ فهو كافر . الى غير ذلك من الروايات .

نظر بانکه گفته‌های گذشته بصورت علمی و مطابق با اصول بود و شاید بعضی از خوانندگان کاملاً بمقصد ما نرسند برای روشن شدن مطلب بزبان ساده‌ای توضیح میدهیم .

تناسخی که جمعی از اتباع ارسطو مانند شیخ ابن سینا محال و جمعی از فلاسفه جائز یا لازم میدانند ، چنانچه از کلمات شیخ اشراق تمائل بان ظاهر می شود و نسبت بافلاطون داده اند بر این اساس است که ارواح قدیم وازلی یا از عقل افاضه شده مانند اشعه خورشید که بموجودات تابیده شده است و تغییر و تبدیل در موجودات محال است

و ابدان و نطفه و مزاج مستند بعناصر اولیه و حرکات افلاک و اشعه کواکب است چه دارای نفس مدبّر باشد یا صورت منطبعه و این تأثیر و تأثر که بنحو علیّت و معلولیّت است و قابل تخلف نیست موجود شود، و بموجود شدن ماده بدنی، بالضرورة و لزوم روحی بآن ملحق شود و ارواحی که در این عالم آمدند بر سه قسمتند ارواح اکثر بشر که در این عالم کسب کمال عقلی نکرده اند چون مجرد و باقی هستند و لذائذ و آلام جسمی ندارند ناچار باید برگردند و اگر برگردند البته بجرمی از اجرام تعلق گیرند تا تعطیل لازم نیاید این رشته و ترتیب موجودات ازلی و ابدی غیر قابل تغییر است.

هیچ قدرتی و اراده‌ای حادث و مؤثر در موجودات نیست و اگر اراده حادث باشد اراده جزافیه لازم آید ادله طرفین بر اثبات و نفی تناسخ بر این اساس است و براهین آنها قانع کننده نیست باین معنی که مقدمات ادله یقینی نیست که نتیجه یقینی باشد، اساس معاد قرآن مجید و ملیّین و رجعت برخلاف این اساس است بلکه برای ابطال این اساس و این خرافات است چنانچه از بیان امام (ع) دانستی

خاصه مشرب قرآن مجید و اسلام در معارف این است که خداوند متعال بقدرت و علم و حکمة و مشیت و اراده عالم و آنچه در اوست خلق کرده و قدرت و اراده او در تبدیل و تغییر و ابقاء و افناء موجودات ازلی و دائمی است و علیّت و معلولیّت غیر قابل تخلف در افعال خداوند متعال باطل است. فی کل آن فی شان. یقدم ما یشاء ویؤخر ما یشاء و له الامر من قبل و من بعد. و هو علی کل شیء قدير. لایسئل عما یفعل و هم یسئلون.

اگر خواننده مختصر استعدادی داشته باشد و مراجعه کند می بیند تمام قرآن و سنت بصدای رسا باین اساس فریاد میکنند، و همین اساس را فلاسفه محال و موجب اراده جزافیه دانستند (خوانندگان بکتاب ملاحظه فرمایند رجوع کنند مخصوصاً شرح هدایه میبندی

در باب صور توحید )

از این بیان واضح شد که تناسخ ربطی بمعاد ندارد حقیقت معاد و رجعت این است: چنانکه خدای قادر دانا ابتداء ارواحی خلق فرموده پس از مراحل از تشکیل نطفه و علقه و مضغه و تمام شدن خلقت بدن روح معینی را در بدنی معین وارد میفرماید تا اجل و وقت خاصی زندگی میکند پس بامر وارده ذات مقدس روح از بدن خارج شده در عالم برزخ متنعم یا معذب میباشود و روز رجعت و رستخیز هم بامر الهی مواد اولیه هر بدنی که در علم خدا محفوظ است جمع و تر کیب شده روح خاص باو بر میگردد .

این است معاد و رجعت در اسلام، فلاسفه چون از وحی و علم الهی منقطع بوده اند بنفس نارسای خود خواستند تمام حقایق حتی احوال ربوبیات را بدانند مطالب ناقصی گفتند و چون از انبیاء پیروی نکردند گفته‌های آنها از تمام جهات با گفته‌های انبیاء مخالف است اما فلاسفه اسلام نظر باینکه خواستند با اسلام و حقایق قرآن مخالفت صریح نکرده باشند در حقیقت پیرو فلاسفه بودند باب تأویل و تطبیق و توجیه را باز کردند و بخرافات دچار گردیدند .

ای کاش بتقلید فلاسفه ارسطو باقی میماندند ولی متأخرین قدم بالاتر گذاشته اصول و اساس عرفان را که ربطی با فلسفه برهان نداشت و بر اساس کشف و شهود بود با فلسفه خلط کردند و خواستند مطابق عرفان را مطابق با برهان کنند تفصیل این بحث در مجلدات بیان الفرقان بیان شده است .

از آنچه گفتیم کاملاً روشن شد که اشکال تناسخ بمعاد قرآن وارد نیست علاوه چنانکه دانستی بطلان تناسخ بر اساس قرآن است و گرنه براهین طرفین نا تمام است بالاخره ابن سینا که تناسخ را باطل میداند میگوید ارواح متوسطین پس از مفارقت از بدن باجرامی تعلق گرفته و آنرا مورد تخیلات خود قرار میدهد .

این بود نقل سخنان فلاسفه و برهان در موضوع تناسخ و ابطال آن و

امامت‌اخرین: چنانکه گفتیم چون طریق قدماء فلاسفه در اغلب مسائل موافق با اصول عرفان نیست صدرالمتالهین برهانی مطابق اصول خود بر امتناع تناسخ آورده و در باب هشتم از سفر نفس میفرماید: فصل فی ابطاله بوجه عرشی.

خلاصه ترجمه موافق با عبارت اینست: که پس از چند سطر که نقل مرام بزرگان میکنند میگوید:

ما بفضل والهام خدا ببرهان قوی بنفی تناسخ نزولی و صعودی عالم شدیم و آن برهان اینست:

چنانکه مکرر گفته شد و دانستی که نفس تعلق ذاتی ببدن دارد و ترکیب بین آندو طبیعی و اتحادی است و از برای هر یک از آندو با دیگری حرکت ذاتی جوهری است در بدو حدوث هر یک از نفس و بدن بالنسبه بآنچه برای آندو هست از احوال بالقوه است و از برای نفس در هر وقتی بازاء جنین و طفولیت و شباب و شیخوخیت شانی است از شؤن ذاتیه غیر وقت آخر و آندو بایکدیگر از قوه بفعل میرسند و درجات قوه در هر نفس خاص بازاء درجات قوه و فعل بدن خاص باو است مادامیکه تعلق ببدن دارد و نسبت نفسی در مدت حیات جسمانی او است تا اینکه از قوه بفعل خارج گردد و از برای او بمقتضای اعمال چه خوب و چه بد سعادت یا شقاوت است و آن مرتبه خاصی از فعلیت است و وقتیکه در نوعی از انواع بالفعل شد بر گشتن و باز گردیدن بحد و مرتبه قوه، دوباره محال است چنانکه بر گشتن حیوان پس از رسیدن بخلقت تمام حیوانی بمرتبه علقه و مضغه محال است زیرا که این حرکت ذاتی و جوهری است و خلاف آن ممکن نیست چه حرکت به قسر یا به طبع یا اراده یا اتفاق باشد بنا بر این اگر نفس خارج شد از (بدن) دوباره ببدن دیگر جنینی یا غیر آن تعلق گرفت لازم آید قهراً که یکی از آندو بدن بالقوه و دیگری (روح) بالفعل باشد و شئی واحد در حالیکه بالفعل است بالقوه شود محال است چونکه ترکیب بین آندو اتحادی است و ترکیب میان



دو شئی که یکی بالقوه و دیگری بالفعل باشد مجال است .

پس از بیان این برهان عرشی میفرماید : هذا ما سنخ لنا بالبال و بیانه علی الوجه المقرر عند القوم .

همین برهان را بر طبق اصول فلسفه قدیم بیان میکند ، خلاصه بیان : نفس نسبت به بدن بمنزله صورت است بماده و صورت یا نفس با طبیعت بدن حیوانی یا طبیعی یا غیر آن اتحاد خاصی دارد که زوال هر يك و بقاء دیگری از جهت اینکه هر کب از ماده و صورت خاص است ممکن نیست زیرا که نسبت ماده بصورت نسبت نقص بکمال است چنانچه به بیانات علمیه و تعلیمات الهیه مبرهن گردیده است .

بنابراین این وجود هر ماده ای بصورت او است که بآن صورت از قوه بفعل خارج است و شئییت هر شئی و شخصیت هر صورتی از حیث ذات و هویت بماده او است که حامل تشخص و منحص احوال و افعال خاصه او است پس تکون هر ماده از مواد بتکون صورت آن ماده است که با او است و از سنخ او است و اگر صورت فاسد شد آن ماده که با او است فاسد خواهد شد زیرا دانستی که صورت هر شئی تمام و کمال او است و وجود ناقص مجال است زیرا تمام کمال شئی متقوم و علت او است و اگر کمال شئی و مقوم و علت او زائل شد آن شئی زائل خواهد شد .

لکن ممکن است صورتی نه از جهت آنکه صورت شئی و فعلیت شئی است بلکه از جهت آنکه ذات مستقل و صورت ذات خود او است ( یعنی دارای وجو تجردی است ) برای اونیجوی از وجود باشد که محتاج بوجود ماده نباشد و همچنین ممکن است ماده شئی نه از جهت آنکه ماده آن شئی است بصورت دیگری غیر آن صورت تقوم پیدا کند و بوجود دیگر با آن صورت متحد شود زیرا که حقیقت ماده حقیقت مبهمه جنسی و از شیون ماده جنسی اتحاد با مبادی فصول متنوعه است که پس از اتحاد با فصل نوعی خاص تعیین پیدا میکند و چنانچه هر حصه ای از جنس که تحصیل پیدا کرده با فصل

بانهدام فصل منعدم گردد همچنین بانهدام آن فصل منعدم خواهد شد و حال هر نفسی نسبت به بدن خاص از حیث ملازمه بین کون و فساد چنین است زیرا که نفس نسبت به بدن از جهت نفس بودن آن، صورت نوعیه بدن، و علت صوریه مبهمه نوعیه متصله است و بدن ماده و علت مادی صورت است مبرهن است که نفس مادامیکه ضعیف در جوهریت خود است محتاج بماده و بدن است پس نسبت بین نفس و بدن نسبت ماده و صورت است و در بحث تلازم هیولا و صورت ثابت گردیده است که زوال هر یک موجب زوال دیگری است لکن از برای نفس وجودی است غیر وجود طبیعی نفسی تعلقی انفعالی اعم از مجرد عقلی یا تخیلی برزخی و از جهت تعلق نفس ببدن فساد بدن موجب فساد ذات آن نشود زیرا که ذات آن متشخص بمرتبه از وجود دیگر است که وجود تجردی و مفارقی است و ثابت گردید که انتقال نفس از بدن به بدن دیگر از محالات است.

ابن خلاصه براهین بود که ذکر شد پس از این بیان میفرماید که فرق بین تناسخ و معاد جسمانی بدلیل مشرقی خواهد آمد و اما تحول نفس از صورت طبیعی جسمانی بصورت آخروی و متصور شدن آن بصور مختلفه حیوانی یا غیر حیوانی خوب یا بد بمقتضای ملکات حسنه یا قبیحه مکتسبه از اعمال و افعال، مخالف تحقیق نیست بلکه برهان ثابت است و مورد اتفاق فلسفه و شرایع است سپس اخبار و روایاتی ذکر میفرماید و در آخر فصل میگوید این اختلاف و اقوال در غیر نفوسی است که بمرتبه کمال و عقل رسیده باشند و اما نفسی که بمرتبه عقل و سعادت خود رسیده باشد با اتفاق از بدن متعلق طبیعی یا آخروی (برزخی) خلاص و احتیاج به بدن ندارد پس مجال بودن عود آن ارواح با جسد مورد اتفاق کل است.

در فصل متصل باین فصل برهان بطلان تناسخ را بطریق قوم مکرر میکنند و عمده همان دو برهان است که شیخ در کتب خود بیان کرده است و نیز اشکالاتی بر

برهان نقل میکند و بالاخره طبق مذاق و مشرب خودش در حقیقت نفس که مبتنی بر اصول عرفان است و گمان فرموده که مطابق برهان میباشد جواب میدهد و در آخر فصل میفرماید گرچه این مطلب از هیچ يك از حکماء مشهور نیست و لکن مطلبی است که بمن الهام شده برهان و قرآن آن را تصدیق میکنند و سپس بآیاتی مثل سایر موارد استشهاد میکند که ابداربطی بمدعی ندارد

و در فصول بعد در رد شبهات تناسخیه میفرماید ولیس لقائل ان يقول الخ خلاصه اشکال و جواب اینست که نباید توهم شود و کسی بگوید که همان اشکال تناسخ بر معاد و حشر اجسام که قرآن بر آن ناطق است لازم آید و آنچه در مسئله معاد جواب گوئید ما در تناسخ خواهیم گفت.

در توضیح مطلب میفرماید بدن معاد و محشور یوم القيمة بدن مادی نیست بدن ظلی خود نفس است و از لوازم و منشآت او است زیرا شیئیت شی بصورت است نه بماده. و ما بحمد الله و توفیقه مختار ایشانرا با اصول هفتگانه و اشکالات آن مفصل در جلد معاد بیان الفرقان بیان کردیم مقصود ما از این بیانات اینست که اشکال تناسخ در مسئله رجعت یکی از اشکالاتی است که بر معاد جسمانی وارد کرده اند و حال آنکه تناسخ ابداربطی بمسئله معاد و رجعت ندارد - خلاصه کلام - قول و اشکال بتناسخ بر این اساس است که موجودات و مکونات از جمادیات و حیوان و انسان و اختلاف جنسی و نوعی و شخصی آن ها مستند باوضاع و حرکات فلکی است بر طبق علیت و معلولیت غیر قابل تخلف و حرکات و اوضاع و احوال فلکی دائم و ازلی و ابدی است بر طبق علیت و معلولیت، نفوس و عقول مستند بمبدء واجب الوجود و مستند بعلم ذات است و علیت ذات بالعنايه (یعنی بالعلم) است و بالاخره مختار محقق شیرازی فاعلیت بالتجلی (یعنی تطور) است و اختلاف بین واجب و ممکن باطلاق و تثبید و لاتعین و تعین است و بر گشت مشیت و اراده بعلم ذاتی است و نظام عالم کلاو جزء غیر قابل تخلف و بدون مشیت

واراده و حریت و اختیار است ( هر يك از این مسائل را در کتب بیان الفرقان مستوفی بیان نموده ایم ) بنا بر این اساس و اصول دیگری که در موضوع نفس در ضمن اشکال بیان گردیده است معاد جسمانی قرآن ( که مبتنی بر اصول پنج گانه قرآن است بطوریکه در کتاب معاد بیان کردیم ) محال است

لذا چون بحقائق معارف قرآن نرسیده اند خیال کرده اند که ناچار باید قائل به تناسخ شد یا معاد را تاویل کرد و آیات را مطابق با آرای مختلفه متشکله تفسیر کرد بنا بر این خیال کرده اند که رجعت هم ممتنع خواهد بود زیرا که رجعت همان تناسخی است که بعضی از فلاسفه بر اصول فلسفه قائل شده اند .

و اما نزد کسانی که معتقد بتوحید قرآن میباشند و خداوند متعال را عالم بعلم غیر محدود و توانا بقدرت غیر متناهی و فاعل بالمشیه و الاراده و حریت و اختیار میدانند و خراب عالم ارضین و سموات و تشکیل عالم آخر و معاد جسمانی و برگرداندن ارواح را با جساد و تشکیل اجساد ( کما بدئکم تعودون ) و حساب و کتاب و جزاء و عقاب و ثواب و جهنم و بهشت را ممکن میدانند بلکه آنرا بمقتضای صریح قرآن و سنت لازم می شمارند و جای شبهه تناسخ و تاویلات معاد و انکار رجعت و احیاء اموات نمی ماند و بر این اساس تصدیق بمعاد و رجعت اسهل امور خواهد بود و کاملاً واضح میشود که قول بتناسخ بکلی بامسئله معاد و رجعت مبائن و مخالف است و قول به تناسخ بواسطه انکار معاد است و در برهان شیخ الرئیس ابن سینا و برهان عرشی ملا صدرا بر بطلان تناسخ مبتنی بر اصول فلسفه و عرفان است و بر اصول معاد قرآن ، برهان تراحم نفوس در تعلق با بدن و اقتضای هر بدنی نفسی را و تلازم در تشکیل شدن بدن و افاضه نفس و برهان فعل و قوه اصلاً موضوع ندارد خداوند متعال ماده اصلی و اولی هر بدنی را ثانیاً خلقت میکند چنانچه در ابتداء خلقت فرموده و روح عاصی یا مطیع را باراده و اختیار برای جزاء خیر و شر ثانیاً به بدن خود بر میگردد و همچنین است مسئله رجعت که خداوند بقدرت کامله خود روح را

برمیگرداند بآن بدینکه بآن تعلق داشته و علاوه بر آنچه گفتیم براهین ثلاثه باهم مخالف و مصادم و هر يك دافع دیگری است

برهانی که شیخ اقامه فرموده مبتنی بر اصول فلسفه مشاء و

توضیح : مخالف با اصول فلسفه اشراق است لذا شیخ اشراق اشکالات

برتناسخ وارد کرده و سخنان او الهاماتی از نظریات افلاطون

است بنابراین براهین شیخ در رد تناسخ بر اصول فلسفه اشراق نائمام است .

و نیز براهین شیخ با اصول عرفان و مذاق ملاصدرا محقق متأخرین ، مخالف است

و ابداً توافق ندارد، شیخ نفس را از اول تعلق و حدوث و افاضه از عقل، مجرد میدانند و

ترقی و رسیدن بمعارف را با اتصال بعقل فعال بغیر حرکت در جوهر و تجرد خیالی میدانند

و اصول عرفانیه آخوند را از حشویات می شمارد . آنچه اشکالات بر برهان تناسخ را با

این اصول رفع نتوان کرد آخوند اشکالات را در این بحث و سایر موارد بالاخره با اصول

خودش جواب میدهد لذا در مسئله معاد میگوید معاد بغیر آنچه ما گفتیم و اختیار

کردیم مجال است و نمیتوان رفع اشکالات کرد بدیهی است بر اساس فلسفه حق همان

است که شیخ در شفاء فرموده که معاد جسمانی از فلسفه نیست و از طریق برهان

نتوان ثابت کرد بر اصول فلسفه صحیح فرموده ما از شیخ کمال امتنان را داریم که

معارف و معاد قرآن را بحال خودش گذاشته نصوص و ظواهر را تاویل نکرده ای کاش

متأخرین هم همین رویه را اتخاذ کرده بودند و حقائق قرآن را تاویل نمی کردند

خلاصه براهین فلسفه مشاء بر رد تناسخ با اصول عرفانی نیز درست نیست

و از اینجهت است که آخوند ملاصدرا در غالب مسائل مذاق قوم را رد کرده و بگفته

خود برهان عرشی و کشفی اقامه میکند .

اما برهان عرشی ( قوه و فعل ) که بیان کردیم مبتنی بر اصول چندی است

که آن اصول هر يك در مقام خود نائمام و اثبات هر يك متوقف بر اثبات دیگر است و

مشمول بر مصادره است که ما در بحث معاد ( جلد سوم از بیان الفرقان ) بیان کرده ایم

و علاوه این برهان بنا بر اینست که نفس جسمانیة الحدوث و در بدو تعلق صورت نوعیه باشد و متحداً با بدن بحرکت جوهری متحرك شود تا بمرتبۀ مجرد خیالی برسد و محتاج به بدن نباشد و اگر ثانیاً بخواهد تعلق به بدن بگیرد باید بدن مانند بدن اول در مرتبۀ قوه و صورت نوعیه باشد و مستلزم آن است که نفس هم بمرتبۀ قوه و صورت نوعیه برگردد .

لکن اگر نفس در بدو تعلق ببدن مجرد باشد آنگاه چنانچه در اول بجهت استکمال متعلق به بدن شده ثانیاً هم بجهت استکمال بیشتری تعلق به بدن گیرد ( چنانچه تناسخیه گفتند ) و برگشت قوه بفعل لازم نیاید ، و اگر گفته شود که مادام اولیه ( نطفه ) استعداد و قوه ای که روح خارج شده از بدن دوباره بآن تعلق بگیرد ندارد زیرا که این روح مرتبۀ ای از کمال را تحصیل کرده و این بدن جنینی قابل از برای تصرفات این روح نیست .

اولاً این اشکال نفس مدعی است چرا قابل برای تعلق آن

روح نباشد اگر روح کودک بتواند مانند روح جوان کار کند

و افعال جوان از او صادر نشود ممکن است بجهت نقصان

استعمال روح در این عالم باشد نه بواسطه عدم قابلیت جسم و نطفه شاهد بر این مطلب

اینست که تصرف ارواح در ابدان مختلف است از بعضی اطفال یا جوانان افعالی صادر

می شود که در اغلب اطفال و جوانان دیگر ممکن نیست ، ادراك و عقل بعضی از ارواح

در مرتبۀ صباوت بیشتر از کسانی است که عمر زیاد کرده اند .

ثانیاً : احتیاج روح مستنسخه بدن در تخیلات است نه در امورات حسیه و

قوای مربوط با احساس و افعال حسی که مربوط به بدن است یا بقول تناسخیه بتواند

بدن جنینی را در مورد تخیلات خود قرار دهد تا اینکه قابلیت بدن برای استکمال روح بعد کمال برسد پس واضح شد که این اشکال و برهان رد تناسخ مبتنی بر این اصل است و چون این اصل برخلاف فلسفه برهان است شیخ و بزرگان امثال او متعرض نشده‌اند.

و نیز می‌گوئیم بر تقدیر یک نفس جسمانیة الحدوث باشد و بحر کت در جوهر حرکت کند تعلق روحی که با اتحاد با بدن اول به مرتبه خیال و تجرد خیالی رسیده چه امتناعی دارد به جهت استکمال بدن جنین تعلق بگیرد اشکال همان اشکال اول و جواب همان جواب است بلی اشکال توارد دور روح بر بدن واحد لازم می‌آید زیرا که ماده اولیه مستعد برای افاضه نفس صورت جسمانی است و روح مجرد خیالی هم اگر تعلق پیدا کند دور روح خواهد بود این همان اشکال مشهور تناسخ است و جواب بر این مبنی اسهل است زیرا که نفس جنین که صورت نوعیه است در مرتبه قوه صرفه با نفس مجرد خیالی تراحم نمی‌کند و تعلق روح اول باین بدن اولی است زیرا بدن مستعد تر است برای قبول این روح.

خلاصه این اشکالات تصوراتی است که ایجاب ظن و گمان نکند چه رسد که موجب

یقین باشد.

از این بیانات ظاهر شد این سخنان که در تناسخ و رجعت گفته‌اند و اشکالاتی که بر رجعت وارد کرده‌اند همه برخلاف اساس قرآن و اسلام است و تخیلاتی است که اساس محکمی ندارد و چون اساس قرآن و معارف آن مطابق با اصول فلسفه عرفان نبوده و نیست دسته‌ای از مقلدین فلسفه خیال کرده‌اند که ظواهر یا نصوص قرآن مخالف با براهین عقلیه و احکام عقل است و باید تاویل شود و اگر قابل تاویل نباشد باید رد شود چنانچه صریح کلام عده‌ای از نویسندگانه‌های عصر ما است، گویند قرآن اگر چه قطعی الصدور باشد ظنی الدلالة است و اخذ بظهور با مخالفت احکام عقلیه جایز نیست

و باید تاویل یابد شود، شبهه و یا تخیل برهان در مسائل فلسفی ایجاب کرده که معاد جسمانی و جهنم و بهشت و برزخ و غیر آن از معارف حقه قرآن و سنت را انکار کردند اما کسیکه معتقد بقرآن و معارف نبی خاتم است تصدیق کند که قرآن کتاب الهی و علم بمعارف الهیه است و علم پیغمبر علم الهی است و متخذ از علوم بشریه و فلسفه یونان و فرس و غیره نیست و بنای قرآن به تربیب شرور رساندن بسعادت و معارف حقیقی میباشد و بنای آن اغراء بجهل و پرده پوشی روی حقائق و معارف نبوده است کسیکه باینجهات توجه داشته باشد کاملاً میفهمد و میداند که این توجیهاات و تاویلات و تطبیقات آراء مختلفه عجیبه و غریبه باقرآن مجید و سنت سید المرسلین صلوات الله علیه و اله از سیصد سال قبل تا کنون فهمیده و دانسته یا ز روی تقلید و تعصب یا جهل تقصیر یا با قصور آماوق انکار قرآن و متواترات مستفیضه از سنت مقدسه و ضرورت مذهب و در بعضی از مسائل بر خلاف اساس فلسفه و عرفان یونان و خیالات بشری است در تمام مسائل فلسفه از بحث هیولی و صورت تا معاد یا از بحث اصالت و وحدت و وجود تا آخر مباحث نفس برهان منطقی محصل یقین بر خلاف معارف قرآن باشد نیست طالبین معارف قرآن باید بخود قرآن و روایات و خطب آل عصمت علیهم السلام با دقت و وجدان خالی از تقلید و عصبیت رجوع کنند مقدار مختصری از روایات و آیات و خطب را در مجلدات بیان الفرقان بیان کرده ایم و لله الحجة الباقیه . خلاصه تناسخ که مبتنی بر امتناع خراب عالم و تشکیل عالم دیگر و مجرد و قدیم بودن فرس است مخالف و ضد معاد و رجعت است ، کسیکه میگوید دسته از تناسخیه در اسلام قائل بر رجعت شدند و رجعت در معتقدات اسلامی نیست ( تفصیل کلام خواهد آمد ) بیچاره حقیقت تناسخ و منشاء قول به تناسخ و براهین و اشکالات آنرا ندیده و نفهمیده و فرق میان تناسخ و معاد و احیاء اموات نگذاشته است چنانچه آخوند ملاصدرا میگوید اشکال تناسخ بر معاد ناشی از نرسیدن بمعاد اسلام



و قرآن است اگر چه در جلد معاد بیان کردیم که معاد آخوند ربطی بمعاد قرآن ندارد  
چون مقصود رفع شبهات در رجعت است شبهاتی که اخیراً در عصر ما گفته و نوشته اند  
در مفصل بیان میکنیم و من الله التوفیق والتأيید .

امریکه بسیار مورد تعجب است اینست که همین برهان بر امتناع تناسخ را که  
توضیح آن گذشت و بزرگترین اشکال بر معاد جسمی است در عصر ما برهان بر  
امتناع رجعت قرار داده اند و از کسانی که قسمتی از اصول اسلامی را منکر بوده همین  
اشکال را بعنوان برهان بر امتناع رجعت بیان کرده است و بعضی از مقلدین آن گوینده  
ببیانات خطایی او را بیان کرده و اسان و قلم بی ادبانه و جسور اندای نسبت به بزرگان اسلام  
و معتقدین به رجعت گشوده و خیال کرده که بفر آن و اسلام خدمت کرده است و میگوید فساد  
عالم اسلام از اعتقاد بر رجعت و امثال آنست جاهل از این مطلب غفلت کرده که معتقدات  
حقیقه از قبیل رجعت ، و شفاعت ، و قیامت و زنده نمودن خداوند مردگان را ، و خاتمیت  
پیغمبر ﷺ و امثال این عقائد حقه مؤید در حفظ دین و عمل بقوانین اسلام است

بمعنی مخرب آن ، باعث فساد عوامل خارجی و سیاسی و دسته بندیها و القاء اختلاف  
در معتقدات مسلمین و بد گفتن و توهین به بزرگان و تاویل قرآن مجید و سنت  
خاتم النبیین ﷺ با آراء و اهواء است و این روش باعث سلب عقائد مسلمین و تمایل  
به کفر و لامذهبی و هواپرستی شده است و در این عصر چنین تخیل شده که هر مطالبی از  
مطالب دینی را که بیاقول ناقص نسازد باید منکر شد و گفت از مذهب اسلام و  
قرآن نیست برای اینکه بشر را با اسلام نزدیک کنند غافل از اینکه حقا ئق و معارف  
و فرامین اسلام بالاتر از عقول بشر است و هیئات که عقول بشر بتواند به تمام حقائق  
در جهان علی مایه ها برسد آن قدری که عقول بشر بتواند درک کند و مکلف به درک آن  
میباشد تصدیق انبیاء است بلی مکرر باین نکته اشاره نموده ایم که یک قسمت از اصول  
معارف قرآن تذکر بفطرت و وجدان است اما انتظار اینکه معارف و احکام دین باید

بامیل و عقل هر کسی مطابق باشد باطل است. در حدود پانصد روایت رسیده که قیاس و رای و عقل در حقائق احکام و بیانات دین ممنوع است الدین اذا قیست محقت.

و اگر کسی بخواهد دینی مطابق میل و هوی و عقل بشر درست کند باید دین تازه ای بپذیرد که با ادیان و کتب الهی و انبیاء ابداء مناسبت نداشته باشد مانند دین بهائی و کسروی و امثال آن چنانکه خواستند درست کنند و بحمد الله موفق نشده و نخواهند شد بدیهی است نتیجه این دینها تقلید کور کورانه و افسار گسیختگی است چنانکه مشاهده می شود خلاصه انکار رجعت و توهین و جسارت نادانان پیروزگان دین ایجاب کرد که از موضوع بحث خارج بشویم اکنون به موضوع بحث بر میگردیم خلاصه بمنظوریکه گفتیم منکر رجعت شده و برهان امتناع تناسخ را دلیل بر امتناع رجعت قرار داده و ما عبارت او را بعینه نقل میکنیم **بیان شبهات و جواب آنها**

رجعت بر خلاف اصل ثابت در عالم کون و سنت حتمیه خداوند

**شبهه اول** است پوشیده نیست که رجعت و برگشتن مرده بسوی دنیا به جهت اینکه مستلزم حرکت قهقرائی و بقول فلاسفه مستلزم خروج از فعلییت بقوه است، بر خلاف سنت الهی و خارج از جریان نظام طبیعت است و بالاخره امری است که عاده محال است چنانکه برگشتن انسان به مراحل اولیه خلقتش بر خلاف سنن حتمیه و از نوامیس تغییر ناپذیر است البته عاره محال میباشد.

( کلمات مکرره و مرارقه مانند سنن حتمیه و اصول مسلمه زیاد دارد بواسطه اختصار حذف نمودیم از جمله سنن حتمیه خداوند در این عالمیکه تمام اجزایش در ترقی و تکامل است و پیوسته متحرک بطرف کمال میباشد اینست که هر موجودی که از عالمی دیگر منتقل می شود دیگر بعالم اولی باز گشت نکند زیرا در این موقع تمام مزایای عالم اول را استیفاء نموده و آنچه در آن وقت از خصوصیات این عالم بالقوه دارا بوده در این موقع همه بغعلیت رسیده بدیهی است که باین حال برگشت او بعالم اول مستلزم خروج از فعلیت بقوه است و بالبداهه باطل است

(مثال میزند با طوار خلقت انسان از مرحله جنین تا مرتبه کمال انسانیت) و میگوید ابدأ نمیتوان تصور کرد که بمراتب سابق برگردد هم چنین است وقتیکه بعالم وسیع روحانی قدم میگذارد غیر ممکن است که دوباره دچار این گودال طبیعت شود (بقیه عبارت تکرار همین کلمات است با تغییر الفاظ) تا اینکه بمنزلی رسیده که جایگاه ابدی و موطن همیشگی اوست بنابراین چگونه میشود که خداوند حکیم با اینحال او را بمراحل اولیهایش برگرداند و موجودی که بتمام معنی بفعلیت رسیده و بکمال لائق بحال خود نائل آمده او را بقوه و نقص تنزل دهد، این است تقریب برهان قوه و فعل که بر محال بودن رجعت اقامه میکند.

بر اهل اطلاع واضح است که این مرد همان برهان قوه و فعل

چراپ شبهه را که آخوند ملاصدرا بر اصول علمی خود بیان کرد، بوجه

ناقصی ذکر نموده است و علاوه بر آنکه آن برهان را

نفهمیده است یا نخواسته بیان کند لفظ سنت الهی یا ناموس طبیعت و امثال آن بدان اضافه کرده است و گویا کسی از این مرد سؤال نکرده که مراد از سنت الهی یا ناموس طبیعت چیست؟ اگر مراد اینست که امورات و موجودات بر طبق علییت و معلولیت منتهی بعلم ازلی و عنائی مبدعه است و قابل تخلف نیست و برای هر موجودی در عالم غایت ذاتی است که باید بدان غایت برسد و زنده شدن مردگان خلاف جریان علییت و معلولیت و مقتضای رسیدن هر موجودی بکمال خویش است،

ما مکرر و به بیانات مفصل از مسائل مورد خلاف بین قرآن و فلسفه گفتیم،

که این اساس خلاف اساس قرآن است قرآن مجید و سنت قطعییه اسلام بصدای بلند میفرماید خداوند ما عال عالم و قادر بعلم و قدرت غیر متناهی است (فعال لما یشاء و یفعل ما یشاء و لایسئل عما یفعل) و چنانچه ابتداء ایجاد فرموده ثانیاً و ثالثاً ایجاد میکند و بر میگردد و زنده میکند و میمیراند، گمان نمیکنم اگر اشکالات فلسفی نبود احدی از مسلمین این

امر را انکار می‌کند، امر معاد از ضروریات دین بلکه ادیان است و در این موضوع ۸۰۰ آیه وارد است و روایات از حد احصاء خارج است چون این معارف با اصول فلسفه سازگار نیست و از طرفی در اسلام از مسلمانات است فلاسفه اسلام ناچار بتأویل و توجیه و تطبیق شدند چنانچه خود منکر رجعت اعتراف به برگشت در قیامت و اعجاز حضرت عیسی را بزنده کردن مردگان تصدیق دارد چون قرآن مجید مکرر در موارد عدیده تصریح فرموده است (خواهد آمد انشاء الله) پس بقیناً مراد منکر رجعت این نیست و اگر فرضاً اشکال منکر رجعت همان اشکال بر معاد باشد که فلاسفه دارند پس اساس علوم قرآن را تصدیق ندارد.

ثانیاً از کلمات شیخ اشراق ظاهر می‌شود جهت قول به تناسخ همین است یعنی چون غایت خلقت و آمدن در این عالم استکمال است و اغلب نفوس بشر استکمال نکرده و بغایت مطلوب نرسیده از این عالم می‌روند باید برگردند پس بیان منکر رجعت مؤید رجعت و تناسخ است و سنت الهی بعود باید جاری باشد.

معنای دیگر اشکال منکر رجعت اینست که خداوند متعال در عالم، اسباب و مسبباتی خلق فرموده است و جریان امور باید بر طبق اسباب و مسببات باشد و بر غیر جریان عادی نمیشود (ابی‌اللهان بجری الامور الاسبابها) و زنده شدن مردگان برخلاف اسباب طبیعی است و این معنای دوم به کلمات منکر رجعت انطباق است زیرا که در تطبیق قرآن مجید زیاد می‌آید و می‌گوید قرآن کتاب علم است قرآن کتاب عقل است قرآن قاطع تولید است ... و از بعضی کلمات ظاهر می‌شود که بفلسفه و عرفان هم عقیده ندارد افسوس که مقدمات بانه نتیجه تناسبی ندارد کسیکه این قدر بقرآن معتقد است و عقیده با اصول فلسفه ندارد چگونه برهان بی اساس رد تناسخ را برهان بر امتناع رجعت قرار داده و آیات صریحه در احیاء اموات را تصدیق نمی‌کند و تأویل مینماید با اینکه با جزروم، زیادتی مبارزه با تقلید میکند گویا جهتش این است که

صرفاً تقلید کرده :

خلاصه اگر مراد معنای دوم باشد امتناع رجعت ربطی به برهان ابطال تناسخ و برهان قوه و فعل ندارد بلکه بالذات ممکن است و بواسطه عدم جریان عادت امتناع عادی دارد ((بیان جواب از این اشکال بر اصول فلسفه ))

بر اصول فلسفه واضح است که وقوع يك قسمت از موجودات اقلی (اتفاقی) است و مراد از اتفاق نه اینست که علت نداشته باشد چه آنکه موجود ممکن بی علت محال است بلکه مراد اینست که علت بعضی از موجودات در عالم اقلی است مثلاً طوفان نوح اتفاقی است یعنی نه آنکه ممکن نیست یا علت ندارد مراد اینست که اسباب اینگونه امور بسیار کم است یعنی هر چند هزار سال یک دفعه علت چنین اموری موجود می شود این موجود با موجوی که علتش دائمی یا کثری باشد فرق ندارد مثلاً خسوف یا کسوف که در هر سالی چند مرتبه واقع میشود بواسطه علتی که دارد با طوفان نوح فرقی ندارد و وقوع چنین موجودی را در عالم خلاف اسباب و مسببات نمیدانند .

زنده کردن مردگان ( پس از آنکه اشکالات معاد اصولاً وارد نیست و این امر امتناع ذاتی ندارد ) بر اصول فلسفه امری اتفاقی و اقلی است یعنی علت و اسباب آن کم است ، نتیجتاً پس از این بیان گوئیم مانند عمر حضرت ولی الله ابی صالح المدنی عجل الله فرجه اگر بیشتر از این مقدار هم باشد یا رجعت یا معاد یا زنده شدن مردگان اگر در عالم کم باشد خلاف علل و معلولات و اسباب و مسببات عالم نیست بلی اقلی و اتفاقی است و مانند طوفان نوح است که خلاف سنت جاریه الهیه و خلاف ناموس طبیعت نیست .

اگر مقصود منکر رجعت در این برهان دلیل قوه و فعل و

**خلاصه**

امتناع ذاتی است که یکی از شبهات مسئله معاد است جواب مفصل در موارد عدیده در نوشتجات بیان الفرقان گفته شده

و خلاصه آن در صفحات گذشته بیان شد و اگر مقصود بیان دوم باشد معلوم میشود فرق میان امور اتفاقی و جریان امور بر خلاف اسباب و مسببات را ندانسته و خیال نکرده است که امور اقلی از قبیل طوفان نوح و امثال آن خلاف اسباب و مسببات عالم است . و اما جواب بر اصول قرآن و سنت سنیه سید المرسلین صلوات الله علیه و اله اجمعین . قرآن مجید ذات اقدس خداوند متعال جلالت قدرته را چنین معرفی فرموده که حقیقتی است دانا و توانا بعلم و قدرت غیر متناهی و دارای مشیت و اراده و اختیار و حریت از جمیع جهات است . بصر و خلقت و ایجاد و اعدام بهر نحوی که حکمت اقتضا کند توانا است و از برای عالم و موجودات و اشیاء بد است و خدا میتواند آنها را عود دهد ( نه بنحو اعاده معدوم ) چنانکه ابتداء ایجاد فرموده ( كما بدئکم تعودون ) و بر این اساس زنده کردن مردگان از امور و افعال و صنع عادی الهی است و بر خلاف سنت جاریه و نقض ناموس طبیعت نیست بلی از امور عادی یومی نیست و از امور اقلی و اتفاقی است . . . عجب اینست که منکر مسئله رجعت مسئله قیامت و زنده شدن مردگان را بصریح قرآن تصدیق میکند و اگر برهان عقلی بر امتناع آن باشد بقول مقلدین فلسفه تخصیصی بمسئله رجعت نخواهد داشت و احکام عقلیه تخصیص بر دار نیست چنانکه بعضی از مقلدین فلسفه عرفان در عصر ما در مقام اشکال بر بعضی از بزرگان دین قدس سرهم باین موضوع تصریح کرده است و لذا معتقدین باین اساس معاد و معجزه و امثال آنها را که بر اساس قرآن مسلم است تاویل و توجیه کرده اند مکرر گفتیم منشأ این تاویل همان است که این موضوعات در اسلام مسلم و ضروری است . . . پس اگر متصور اقامه برهان عقلی بر امتناع رجعت باشد باید یکقسمت از اصول مسلمه و معاد قرآن را هم منکر باشد ( بعید نیست متوسل باین اشکالات بر رجعت منکر معاد هم باشد چنانکه شنیده شده که اصول چندی را از قبیل خاتمیت و شفاعت را هم انکار کرده است و لکن خداوند متعال مهلت نداده که کاملاً اظهار کنندوا لله العالم )

خلاصه کسیکه

زنده کردن مرده را بداعی اعجاز و قیامت را بواسطه علل و حکمی برای خداوند متعال جائز می‌داند بچه میزان میگوید که رجعت خلاف سنت جاریه الیهی و خلاف ناموس طبیعت است .

پس ظاهر شد باینکه عمده اشکال منکرین رجعت این برهان عقلی است دلیل دیگری ندارند میگویند فائزین رجعت دلیل ندارند، گفته‌های منکرین مشتمل بر مقدمات صحیح‌دای است که ب نتیجه و مقصود ربطی ندارد و پس از بیان این برهان عقیده‌اش را تأیید میکند و میگوید قرآن کتاب علم است کتاب عقل است قرآن مخالف با تقلید است و امثال این بیانات که مسلم است و جای شبهه در آن نیست .

اگر مراد قائل این است که اصول و فروع قرآن و اسلام باید با عقول تمام بشر مطابق باشد و عقول تمام بشر بکنهش برسد خیالی خام و باطل است و اگر چنین باشد اشکال بر معاد و معجزات و عوالم برزخ و قیامت و فروع بسیاری که متفق علیه تمام مسلمین و قرآن و سنت است اولی است چنانکه يك قسمت از اصول مهمه اسلام را بهمین چند فلسفه منکرند .

اگر چنین باشد باید ادیان حقه و قرآن را بکلی کنار گذاشت یکدین نو و تازه‌ای درست کرد که با میل و هوای بشر موافق باشد و بدیهی است که آن دین نخواهد بود چنانکه درست کردند و گفتند اگر کسی از ن دیگری زنا کرد چند مثقال طلا دهد و حکمی که در اسلام همین شده مطابق با عقل نیست .

و اگر مراد اینست که احکام قرآن و اسلام باید با احکام و مستقلات عقلیه یعنی با حکمی که مورد اتفاق تمام عقلا است مخالف نباشد گوئیم مدعای مسلمین و قرآن همین است احکام مخالف با مستقلات عقل نداریم و مسئله معاد و رجعت و غیبت و احیاء اموات خلاف احکام مستقله عقل نیست و برهان قوه و فعل فلاسفه باطل است و اشکال باینکه خلافی

ناموس طبیعت و سنت جاریه الیهیه است و مخالف ضرورت اسلام و قرآن است ،  
 و نیز یکی از مقدمات منکر رجعت که خیلی اهمیت داده و مدار کی از کتب  
 تاریخ و بعضی از بزرگان فقهاء نقل میکنند جعل یکدسته احادیث در اسلام و بیان  
 دواعی جعل است ، و این مقدمه هم جای انکار نبوده مجعولیت یکمقدار از روایات جای  
 شبهه نیست از این جهت است که بزرگان محدثین و فقهاء رضوان الله علیهم در دو علم  
 اساسی درایه و رجال زحمات زیادی کشیده و اخبار صحیحه و مجعول و غیر مجعول  
 از یکدیگر امتیاز داده اند و کتب مورد اعتماد را تدوین نمودند و اخباری که در این کتب  
 معتبر ضعیف یا متعارض باشند از خود اخبار صحیحه و متواتره بیان علاج و جمع بین  
 روایات را فرموده اند ، چنانکه منکر رجعت با اخبار علاجیه اعتراف دارد ، نا گفته نماند یکی  
 از بزرگترین دلیلهای منکرین .

توهین به بزرگان و استوانه‌های دین و انکار و تشکیک در روایات است بدیهی است  
 منشاء این جسارتها و جرات نویسندگان خود بینی و تکبر و تقلید است .

### شبهه دوم

میگوید (( رجعت بدو جهت از معتقدات امامیه نیست :

جهت اول : اینکه رجعت از معتقدات غلات است که قائل بتناسخ و رجعت بودند اگر  
 سؤال شود که رجعت چه فائده برای غلات داشته ، گوئیم چونکه علی علیه السلام را خدا  
 میدانستند و رفتن آنحضرت از دنیا با این عقیده منافات داشت میخواستند با قول بر رجعت  
 زنده بودن آنحضرت را مسلم کنند ))

انصافاً عجب دلیل و بیانی است چون عقیده بر رجعت از عقائد  
 جواب شبهه غلات است باطل است گوئیم ، اولاً کسانی که قائل بتناسخ  
 بودند و علی علیه السلام را خدا میدانستند چه احتیاج بر رجعت  
 داشتند مفاد رجعت باتفاق این است که خداوند یکدسته از بشر را پس از مردن قبل از



قیامت کبری برای انتقام زنده می‌کند و هیچ بطلی با خدا بودن علی علیه السلام یا تناسخ ندارد اگر کسی قبول داشت که علی علیه السلام مرده و کشته شده چگونه او را خدا میداند و اگر میگوید نمرده، رجعت و تناسخ ندارد، و اگر مقصود غلات اثبات تناسخ است عقیده بمعاد و آیات صریحه در زنده کردن خدا یکدسته را در دنیا گائی بلکه اول بر مدعی بود.

ثانیاً چنانچه مفصلاً گفته شد اعتقاد بر رجعت و معاد ضد و نقیض قول بتناسخ است بلکه برای ابطال عقیده تناسخ است چنانچه روایت صریحاً دلالت داشت ثالثاً: این سخن جای تعجب است که هر عقیده از عقاید اسلام را که غلات هم قائل بودند باطل شمارند باین دلیل که تناسخیه و غلات هم دارای چنین عقیده هستند جهت دوم از شبهه این است که بنقل بعضی از مورخین، رجعت عقیده امامیه نیست و عقیده غلات است.

جواب: اولاً نقل مورخین دلیلیت ندارد و موجب علم و اطمینان بلکه ظن هم نیست.

ثانیاً: ذکر خواهیم نمود که جمع زینادی از مورخین برخلاف آن نقل کرده اند.

در اثبات اینکه رجعت از عقاید غلات و تناسخیه نیست بذکر بزرگان از فقهاء و محدثین که بمسئله رجعت تصریح کرده‌اند و ذکر بزرگانی که در اثبات رجعت کتبی نوشته‌اند میپردازیم تا بر هر خواننده منصفی آشکار گردد که عقیده بر رجعت از عقائد امامیه است.

۱- شیخ در فهرست میفرماید احمد بن داود بن سعید جرجانی کتابی در اثبات متعه و رجعت تصنیف کرده است.

۲- الجاشی از جمله کتب علی بن حمز بطائنی کتابی در اثبات رجعت ذکر کرده.

۳ - شیخ ونجاشی فرموده‌اند که فضل بن شاذان نیشابوری کتابی در اثبات رجعت نوشته است .

۴ - نجاشی از جمله کتب صدوق محمد بن علی بن بابویه رحمة الله علیه کتابی در اثبات رجعت شمرده .

۵ - شیخ ونجاشی کتابی از محمد بن مسعود عیاشی در اثبات رجعت ذکر کرده‌اند .

۶ - حسن بن سلیمان که روایاتی از او نقل شده گوید جمعی از علماء بزرگ کتاب در غیبت نوشته‌اند و مسئله رجعت را در ضمن آن متعرض شده‌اند .

۷ - شیخ اعلی الله مقامه در تبیان در ذیل تفسیر آیه دابة در ضمن استدلال بر رجعت مضمون روایاتی را که در رجعت وارد شده بیان میکند .

۸ - صدوق اعلی الله مقامه در رساله عقاید میفرماید اعتقاد ما در رجعت این است که رجعت حق است و آیاتی از قرآن مفصلا استدلال میفرماید و در آخر کلام میفرماید

بزودی کتابی مستقل در رجعت مینویسم و کیفیت رجعت و ادله داله بر صحت رجعت را بیان میکنم و میفرماید قول بتناسخ باطل است کسیکه بتناسخ نزدیک باشد کافر است زیرا که در قول به تناسخ ابطال بهشت و دوزخ است .

از این بیان کاملا واضح میشود که عقیده بر رجعت مخالف قول بتناسخ است اصلا بیکدیگر مربوط نیست چنانچه بیان کردیم .

۹ - شیخ مفید اعلی الله مقامه در جواب مسائل عکبریة در جواب سؤال از آیه مبارکه *انما لنصر رسولنا والذین آمنوا فی الحیوة الدنیا و جوهی بیان فرموده تا اینکه*

میفرماید امامیه گفته‌اند خداوند متعال اولیاء خویش را قبل از روز قیامت هنگام قیام قائم علیه السلام و رجعت نصرت دهد و بوعده خویش وفا فرماید .

و در کتاب فصول روایتی ذکر میکنند و متضمن حکایت سید حمیری با قاضی

در مجلس منصور است که قاضی در مقام توهین بمنصور گفت این شخص (حمیری) محب اهل بیت و قائل بر رجعت است سید اعتراف و شروع باستدلال بر رجعت کرد از این روایت ظاهر می شود که نسبت دادن منکرین رجعت شخص سید حمیرا به غلات صحیح نیست زیرا که اگر او از غلات یا تناسخیه بود ذکر این نسبت از طرف مدعی او در مجلس منصور اولی بود زیرا که بطلان تناسخ و کفر غلات نزد مسلمین مسلم بود و نیز شاهد بر اینکه رجعت از معتقدات امامیه است این است که قاضی گفت این شخص محب اهل بیت و قائل بر رجعت است و نیز مفید علیه الرحمة قضایای دیگری در همان کتاب ذکر میفرماید طالبین رجوع کنند .

مقصود ما استدلال باین نقل های بزرگان نیست بلکه چون منکر رجعت در اینکه رجعت از معتقدات امامیه نیست تمسک کرده بنقل جمله ای از تاریخ خواستیم معلوم شود که شبهه کننده اطلاعی ندارد تقلید او را وادار بانکار کرده است. ۱۰ . تصریح و استدلال شیخ مفید، مجلسی اعلی الله مقامه از مسائل السرویه نقل میکند که از شیخ مفید اعلی الله مقامه راجع بروایت مرویه از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ در موضوع متعه و رجعت سؤال شد، قول حضرتش که فرموده کسیکه قائل بمتعه و مؤمن بر رجعت نباشد از ما نیست چه معنی دارد ؟ آیا مراد حشر در دنیا قبل از قیامت است ؟ و آیا مخصوص بمؤمن است یا غیره و من از ظلمه و جبارین را شامل می باشد ؟

شیخ ره پس از جواب در متعه مرقوم فرمود :

امامن لم یقل (بومن) بر جمعنا فلیس منا، فانما اراد بذلك ما نختص من القول به فی ان الله تعالی یحشر قوماً من امة محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بعد موتهم قبل یوم القیمة و هذا مذهب یختص به آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و القرآن شاهد به قال الله عزوجل فی ذکر حشر الاکبر یوم القیمة فلم یغادر منهم احداً و قال سبحانه فی حشر الرجعة قبل یوم القیمة

يوم نحشر من كل امة فوجاً ممن يكذب باياتنا فهم يوزعون .

خلاصه در جواب فرمودند : مراد حشر و زنده شدن قبل از قیامت است و مخصوص می است و رجعت از مختصات ائمه ( علیهم السلام ) است .

سپس بآیاتی استدلال میفرماید و از عامه بیاناتی نقل و رد میکند

آخره شیخ مفید رحمه الله علیه از کسانی است که خود اعتراف بر رجعت دارد و استدلال مستقلاً بر صحت رجعت فرموده و صریحاً نسبت بائمه ( علیهم السلام ) و امامیه بران الله علیهم داده اگر نبود مگر فرمایشات این شخص مهم در اسلام برای تابعین علیهم السلام کافی بود .

۱۱ - استدلال سید بن طاوس بر رجعت .

سید بن طاوس در کتاب طرائف از صحیح مسلم دو روایت مسند نقل میکند جراح بن ملیح گفت : از جابر شنیدم که میگفت هفتاد هزار حدیث از حضرت صلی الله علیه و آله از پیغمبر صلی الله علیه و آله دارم که مردم تمام را ترك کرده اند .

روایت دیگر مسند بحرین روایت میکند که جابر را ملاقات کردم و حدیثی از او شنیدم چون مؤمن بر رجعت بود .

سید قدس سره پس از نقل این کلام میگوید ! نظر کن چگونه عامه خود را از حدیث حضرت رسول صلی الله علیه و آله که از طریق اهل بیت علیهم السلام بجابر رسیده محروم کردند بجهت اینکه جابر قائل بر رجعت بوده در حالیکه احیاء اموات را تمام مسلمین کثرت نقل کرده اند و احادیث احیاء اموات و سؤال در قبر در کتب خودشان موجود است و اصحاب کهف را نقل کرده اند چه فرقت بین این روایات و روایاتی که شیعه رجعت نقل کرده اند و چه گناهی برای جابر بود که احادیث او را ترك نمودند .

در کتات سعد السعود در موضوع رجعت از تفسیر تبیان نقل میکند : اینکه می از اصحاب ما آیه مبارکه ثم بعثناکم من بعد موتکم لعلکم تشکرون را بر رجعت

استدلال کرده‌اند صحیح است زیرا که قرآن منکر رجعت را رد نموده‌است و اگر مراد از استدلال و جواب رجعت باشد دلالت ندارد پس از نقل این کلام استدلال مفصلی بر رجعت نموده و روایات و شواهدی از مخالفین نقل میکند.

تا اینکه در آخر کلام میفرماید رجعتی را که علماء ما و اهل بیت (ع) و شیعه آنها معتقدند از جمله آیات پیغمبر ﷺ و معجزات اوست و بجهت جهت منزلت پیغمبر ﷺ نزد جمهور از موسی و عیسی و دانیال کمتر باشد و حال آنکه خداوند متعال بدست آنها مردگان بسیاری را زنده کرده و علماء در آن اختلافی نکرده‌اند مقصود ما از نقل این تفصیل این است که خوانندگان متوجه باشند منکر رجعت که میگوید رجعت از معتقدات امامیه نیست بی اطلاع و مقلد است استشهاد میکند بکلام سید مرتضی علیه الرحمة که رجعت را از معتقدات امامیه بشمار نیاورده و اگر نبود مگر این کلام در نسبت کذب بعلماء شیعه کافی بود.

۱۳ - استدلال سید مرتضی بر رجعت :

سید مرتضی ره در جواب مسائلی که از آن جمله رجعت بوده اعتراف و تصدیق و استدلال بر رجعت فرموده :

سؤال اینست : بعضی از علماء در رجعت گویند مراد ظهور دولت اهل بیت (ع) در ظهور حضرت حجة عجل الله فرجه الشریف است و مراد رجعت بدنی و جسمی نیست حقیقت امر چیست ؟

در جواب میفرماید آنچه مختار و مذهب امامیه است این است که خداوند متعال در ظهور مهدی امام زمان عجل الله فرجه قومی از مردگان شیعه را برمیگرداند که به ثواب تقرب و اعانت آنحضرت فائز شوند و دولت آنحضرت را مشاهده نمایند و گروهی از دشمنان را نیز برمیگرداند برای اینکه آنها انتقام کشیده شود و دلیل بر صحت این مذهب این است که این مختار شیعه بر نفس مقدور خداوند است و محال

نیست و جهت انکار مخالفین این است که آنرا محال و غیر مقدور میدانند پس از آنکه ثابت شد که رجعت مقدور است و محال نیست طریق اثبات آن اجماع امامیه بر وقوع آن است و در مواردی از کتب خود بیان کردیم که اجماع حجت است .  
 پس از این کلام اشکالات مخالفین را جواب گوئی میکند تا اینکه میفرماید :  
 اما کسانی که رجعت را بظهور دولت حقه و اجرای اوامر و نواهی الهی تأویل کردند جهتش اینست ، چون از تأیید و قبول رجعت ناتوان شدند اخبار را تأویل کردند و این تأویل ها صحیح نیست زیرا که رجعت بظواهر آیات و اخبار و خبر واحد ثابت نشده بلکه باجماع امامیه است که در ظهور حضرت حجّة عجلت الله فرجه خداوند جمعی از اموات را از اولیاء و اعلام زنده میفرماید و مطلبی که واضح است احتمال تأویل در آن مورد ندارد .

واضح شد که نسبت انکار رجعت بسید افتراء و از بی اطلاعی است ، بلی در سابق اشاره کردیم که جمعی از علماء مسئله غیبت و رجعت را در یک باب ذکر کرده اند لذا ما در مسئله غیبت اشاره کردیم که اخبار دو باب بیکدیگر مخلوط شده و دانستی که در کلمات سید و بزرگان اسمی از تناسخ و غالی بودن قائل بر رجعت نیست و این احتمال ابداً مورد ندارد ، و سید اعلی الله مقامه کاملاً متوجه اشکال و جهت انکار بوده والله الهادی .

### ۱۳ - گفتار ابن ابی الحدید راجع بر رجعت

ابن ابی الحدید در صفحه ۲۸۳ در شرح نهج البلاغه چاپ جدید در شرح خطبه ای مینویسد ( این خطبه را جماعتی از اصحاب سیر نقل کرده اند و مستفیض نقل شده ) قسمتی از خطبه این است .

فانظر و اهل البیت فان لبدوا فالبدوا و ان استصرو کم فانصر وهم فلیفرجن  
 الله الفتنه برجل منا اهل البیت بابی ابن خیرة الاماء ، لا یعطیهم الا السیف هر جا هر جا

موضوعاً عاتقه ثمانیة اشهر حتی یقول القریش لوکان هذا من ولد فاطمه لرحمنا الی آخر الخطبه .

ترجمه : در جمله خطبه مبارکه میفرماید باهل بیت نظر کنید اگر لباس عزالت و سکوت پوشیدند بپوشید و اگر طلب نصرت کردند نصرت کنید خداوند فتنه را بمردی از اهل بیت بر طرف خواهد کرد پدرم فدای پسر بهترین کنیزان عمل نکند مگر بشمشیر در حالیکه هشت ماه شمشیر روی شاهنشاهی باشد تا اینکه قریش بگویند اگر از اولاد فاطمه بود هر آینه بما رحم میکند .

تا اینکه مینویسد اگر گفته شود مردیکه فرمود بابی ابن خیرة الاما کی است؟  
جواب : اما امامیه گویند مقصود امام دوازدهم پسر کنیزی که اسمش نجس است میباشد و اما اصحاب ما گویند مردی از فاطمی است که اکنون موجود نیست در آینده متولد گردد و اگر گفته شود بنی امیه در آن وقت کجا هستند ، که حضرت میفرماید آن مرد از آنها انتقام خواهد کشید . ؟

اما امامیه قائل بر رجعت میباشد و میگویند زمانی که امام ظاهر شد جمعی از این امت بعینها زنده می شوند و اما اصحاب ما میگویند که خدا در آخر زمان مردی را از اولاد فاطمه (ع) خلق میکند و او زمین را پر از عدل و داد میکند چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد و از ظالمین انتقام کشد و او از ام ولد است چنانکه در این خبر و اخبار دیگر وارد است و اسم او محمد است مانند اسم حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و ظهور او پس از استیلاء و سلطنت سفیانی است که از بنی امیه میباشد و بر بسیاری از بلاد مستولی گردد .

در خبر صحیح وارد شده که سفیانی از اولاد ای سفیان بن حرب بن امیه است و امام فاطمی او و اتباع او را میکشد در این هنگام از آسمان مسیح عِيسَى نازل گردد و اشراط ساعت و دابة الارض ظاهر شود و تکلیف باطل گردد و قیام قیامت و زمان نفع محقق

گرده چنانکه کتاب حکیم بآن ناطق است .

( بزرگانی که احادیث رجعت را روایت کرده‌اند )

۱ - کلینی ۲ - صدوق ۳ - شیخ طوسی ۴ - سید مرتضی ۵ - نجاشی

۶ - کشی ۷ - علی بن ابراهیم ۸ - سلیم هلالی ۹ - شیخ مفید

۱۰ - نعمانی ۱۱ - صفار ۱۲ - سعد بن عبدالله بن قولویه ۱۳ - علی

بن عبدالحمید ۱۴ - سید بن طاوس ۱۵ - عیاشی ۱۶ - کراچی

بالاخره چهل نفر و بیشتر از اعظام فقهاء و محدثین رضوان الله علیهم احادیث

رجعت را نقل کرده‌اند و صریحاً یا ضمناً بر رجعت اعتراف دارند و احدی از این بزرگان

نگفتند که رجعت عقیده غلات یا روایات این احادیث غالی و تناسخیه بوده‌اند و اگر

بعضی از روایات را بغلو نسبت داده‌اند مانند سید حمیری که نقل کردیم اقرار و نقل

متعارض دارد .

### چرا شیعه نسبت غلو میدهند ؟

از مذاق و مشرب منکرین رجعت ظاهر می‌شود هر کسی را که مقاماتی برای

ائمه (ع) قائل باشد مخصوصاً اگر زنده کردن مرده‌گان باشد غالی و علی‌اللهی می‌-

شمارند بنا بر این بر مشرب منکرین رجعت تمام شیعه غلات می‌باشند و این مشرب تازه‌ای

که اشکالات زیادی بر مذهب امامیه وارد کرده شبیه ب مذهب تازه حجاز است که

قبر مطهر پیغمبر ﷺ بلکه خود آنحضرت را پس از رحلت محترم نمیدانند و

احترامش را جائز نمیدانند با اینکه اگر کسی بمذاق فقهاء و محدثین شیعه آشنا

باشد میداند که مشرب ایشان میان افراط و تفریط است ، شیعه پیغمبر را تاچه رسد

بعلی و ائمه (ع) مخلوق و بنده خدا میدانند و مقامات خاصه آنها را از نظر نهایت

عبودیت و فرمان برداری خداوند متعال می‌شمارند و معتقدند که مقامات پیغمبر ﷺ



واوصیاء آن بزرگوار کمتر از مقامات حضرت موسی و عیسی علیهما السلام نیست و اکمل از انبیاء گذشته میباشند .

قرآن درباره عیسی علیه السلام میفرماید ( و ابری<sup>۴</sup> الا کمه والابرص و احی الموتی باذن الله ) و درباره ائمه (ع) چنین قائلند پس بنا بر عقیده منکرین رجعت دین مسیح هم دین غلو است .

نا گفته نماند یکدسته از دراویش و متصوفه جهله در شیعه پیدا شدند و کلمات و مقاماتی بعلی علیه السلام نسبت دادند که فقهاء بزرگ و محدثین از آن نسبتها مبرا هستند بلکه در کتب خود انکار ورد کرده اند بکتب آنها مخصوصاً جامع الثقات محقق قمی قدس سرّه مراجعه شود روایاتی جعل کردند که در کتب معتبره شیعه نیست

### اشکال منکرین رجعت

میگویند قائلین بر رجعت دلیل ندارند زیرا که دلیل آنها منحصر باجماع منقول است و اجماع منقول بمنزله خبر واحد است .

اجماعی که بزرگان در مسئله رجعت فرموده اند اجماع منقول

نیست بلکه اجماع محصل است برای توضیح مقصود مثالی

جواب

بیان میکنیم تا آنکه برای خوانندگان فرق میان آن دو

کاملاً روشن شود اگر بخواهیم مثلاً مختار فلاسفه را در مسئله ای بدست آریم که آیا

بین فلاسفه در آن مسئله اتفاق یا اختلاف است بکتب آنان رجوع میکنیم چون می بینیم

تمام فلاسفه یا بیشتر آنها در کتب خود بآن مسئله مانند قدم عالم یا تجرد نفس تصریح

نموده اند و مدعی اتفاق فلاسفه در آن مسئله شدیم و شنونده این مدعا خود نیز رجوع

بکتب فلاسفه نمود و پس از بررسی دید مسئله مورد اتفاق است این اجماع اجماع منقول نیست

بلکه تحصیل علم با اتفاق و اجماع محصل است مسئله محل کلام از این قبیل

است زیرا که ما کلمات بزرگان را در این نوشته نقل نمودیم و کتب و مدارك را نشان دادیم اگر منکرین رجعت چشم خود را بسته و هان را باز کنند و گویند که ادعای اجماع است و اجماع منقول است گوئیم کتب و مدارك در دسترس شما است مراجعه فرمائید .  
 بالجمله اگر کسی خود تتبع و مراجعه کند میفهمد که رجعت از عقاید امامیه است و بزرگان و فقهاء و محدثین در کتب خود تصریح کرده اند و منکرین از عامه یا کسانی هستند که شبهه فلسفی و امتناع احیاء اموات و امثال آن شبهات بی اساس آنها را و اداریانکار کرده چنانکه از شرح نهج البلاغه نقل کردیم و اجماعی که از سید مرتضی نقل کردیم مراد این است .

### اشکال منکر رجعت بر روایات

میگوید روایات رجعت متواتر نیست زیرا که در خبر متواتر شرط است که خبر در تمام مراتب بعد تواتر باشد و چنین خبری بتصدیق بعضی از بزرگان فقهاء نادر بلکه منحصر بامور ضروریه مانند وجوب نماز و زکوة است .

میزان در خبر متواتر این است که خبر از جهت زیادی طرق

روایات بمقداری باشد که با قاطح نظر از شبهات و امور خارجی

تفاق خبرین بر کذب محال عادی باشد، بدیهی است خصوصیات

و شرائطی که در حجیت خبر واحد است در خبر متواتر نیست .

میزان حجیت خبر متواتر حصول علم عادی است پس از این مقدمه اینکه منکر

رجعت گوید که تمام طبقات روات باید متواتر باشد اگر مراد این است که عدد سلسله

هر يك روایتی باید بعد تواتر باشد باین معنی اگر اخبار و روایاتی که بما رسیده

صد خبر است باید در هر يك روایتی صد راوی باشد تا با امام علیه السلام برسد، بدون شبهه در

تواتر این امر شرط نیست و عاده نادر است زیرا که در طبقات معمر و غیر معمر و جوان

و پیردارد يك راوی مثلاً از پدر و جدش خبر میدهد دیگری بدون واسطه از جدش خبر میدهد پس مسلم عدد روایات در طبقات و روایات فرق میکند مثلاً خبری از مفید به پنج واسطه با امام علیه السلام میرسد و در کلینی بچهار واسطه و يك خبر که بما رسیده بدو واسطه با امام علیه السلام میرسد پس هر يك خبر واحد مستقلاً است و سائط فرق میکند و مراد اشکال کننده این نیست و اگر مراد این است که هر يك از اخبار مستقلاً بدون اشتراك طبقات روان با امام علیه السلام برسد صحیح است برای توضیح مثالی بیان میکنیم.

فرض کنیم اخبار متصل بما بوسیله یکصد نفر باشد که آنان از پنجاه نفر طبقه قبل روایت کنند که هر دو نفر از يك نفر روایت کردند پس باز گشت صد خبر پنجاه خبر میشود هم چنین اگر پنجاه نفر از بیست نفر روایت کردند باز گشت آن به بیست خبر میشود اگر منتهی شود تمام آنها بدو نفر و سه نفر که از امام علیه السلام روایت کردند یقیناً خبر واحد است اما اگر سلسله روایات هر خبری مستقلاً بدون اشتراك روایات کم یا زیاد با امام منتهی شد که موجب علم عادی باشد بدون شبهه خبر متواتر است حال که اشکال واضح شد گوئیم روایات رجعت دست کم دو بیست روایت است و اگر ادعیه و زیارات را بیفزائیم دست کم سیصد خبر خواهد بود و فرضاً اگر مشترکات روایات را هم حذف کنیم بدون شبهه روایات بحد تواتر خواهد بود چنانکه بزرگان اهل حدیث و خبره در روایات با توجه بنظر اشکال کننده تصریح و تصدیق فرموده اند اگر سید مرتضی قدس سره ادعای تواتر روایات کرده مسلم متوجه معنای خبر متواتر بوده است بالاخره روایات و اخبار باب رجعت با قطع نظر از شبهات خارجییه بدون شك برای شخص عادی موجب علم عادی بصدور از امام علیه السلام است پس تقریباً جهتی که باعث شبهه شده شبهات خارجییه است پس باید شبهات رجوع کرده از توضیحات است کسی که رجعت را محال عقلمی میداند و برهان خیالی بر آن اقامه کرده یا شبهات بی اساس دیگر دارد اگر هزار روایت باشد ظن هم حاصل نخواهد کرد و مامسئله ای روشن تر و ضروری تر از مسئله معاد نداریم جمعی

بواسطه امتناع عقلی، رجعت و قرآن و سنت و ضرورت را منکر شده یا تاویل کرده اند.

## استدلال منکر رجعت با آیات قرآن

پس از آنکه میگوید رجعت از معتقدات امامیه نیست میگوید روایات رجعت مخالف با قرآن است و بحکم روایات متواتر باید، امر مخالف با قرآن را رد کرد سپس بایات استدلال میکند.

آیه اول : سوره ۲۱ آیه ۹۵

و حرام علی قریة اهلکناها انهم لایرجعون حتی اذا فتحت یاجوج وما جوج و هم من کل حدب ینسلون .

منکر رجعت آیه را چنین معنی کرده هر يك از اهل دنیا و ساکنین روی زمین که ما آنها را میمیرانیم واجب است یعنی سنت و قضای الهی بر آن جاری شده که مادامیکه این دنیا باقی است بدنیای برنگردند برای آنکه بسزای اعمال خود برسند و برگشت آنها تنها در عالم آخرت خواهد بود .

وجه استدلال منکر رجعت این است که کلمه ( حرام ) را به سنت و قضای حتمی معنی کرده و ضمیر ( هم ) را بتمام بشر برگردانده و کلمه ( هلاک را ) بمردن معنی کرده و یاجوج و ما جوج را قیامت دانسته است .

باید از منکر رجعت سؤال کرد این تقریب استدلال با آن خصوصیات از کجای آیه ظاهر می شود آیا از مستقلات عقلیه است ؟ یعنی هر عاقل با وجدانی از این آیه همین معنی را میفهمد یعنی میفهمد که قضای حتمی الهی جاری شده که محال است هر کس بمیرد باین جهان برگردد یا اینکه خبری که حجت است این معنی را تفسیر کرده ؟ با اینکه چنین روایتی نیست اگر باشد بقول منکر رجعت خبر واحدست و حجت نیست و حال آنکه معانی مختلفه در تفسیر آیه نقل شده مابعضی از عبارات تفسیر را در این جا نقل میکنم .

اختلف في معناه على وجوه احدها ان يكون لامزيدة والمعنى حرام على قرية مهلكة بالعقوبة ان يرجعوا الى دار الدنيا عن الجبائي وقيل ان معناه واجب عليها اذا اهلكت لا ترجع الى دنياها عن قتاده وعكرمة والكلبي قال عطاء يريد حتم منى .  
وثانيها ان معناه حرام على قرية وجدناها هالكة با لذنوب ان يتقبل منهم عمل لانهم لا يرجعون الى التوبة .

وثالثها ان معناه حرام ان لا يرجعوا بعد الممات بل يرجعون احياء للمجازات عن ابي مسلم .

وروى محمد بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلام ان قال كل قرية اهلكها الله بعذاب فانهم لا يرجعون .

اول - اهل هر قريه‌ای که بعقوبت هلاک

ترجمه سه تفسیر شده رجوعشان بدنيا حرام است بعضی از حرام تعبیر بواجب کرده‌اند .

دوم هر قريه‌ای را که هلاک شوند بگناه یافتيم قبول عملی از آنها حرام است زیرا که بتوبه بر نمی‌گردند .

سوم - بر گشتن بدنيا بعد از مردن برای قريه‌ئیکه هلاک شده به گناه حرام است بلکه برای مجازات زنده می‌شوند و بر نمی‌گردند .

سه تفسیر مذکور در قید بقريه هلاک شده بذنوب اتفاق دارند تفسیر دوم دلیل بر انکار رجعت نیست تفسیر سوم مطابق با قول در وایت رجعت است تفسیر اول خلاف رجعت در خصوص قريه هلاک شده بعذاب است مراد این است اهل قريه‌ایکه خداوند آنها را بجهت عقوبت هلاک کرده بر نمی‌گردند و زنده نمی‌شوند زیرا که آنها جزاء داده شدند آیا این معنی هیچ منافاتی با اخبار رجعت دارد که دسته‌ای از مومنین و جمعی از کفار و

منافقین بجهت انتقام یا بجهت دیگر بدنیا برمیگردند اما منکر رجعت با اختلاف تفاسیر چگونه مطابق مدعای خود آیه را معنی کرده در حالی که خبر واحد را هم حجت نمیدانند و بچه جرئت بر تفاسیر هم اضافاتی کرده صریح آیه مبارکه مقید باهل قریه هلاک شده بعذاب الهی است از کجا مراد از هلاک در آیه مطلق مردن است با اینکه اتفاق تفاسیر هلاک بعذاب است.

واز کجای آیه ظاهر شده که مراد تمام بشر است با اینکه صریحاً قریه هلاک شده است نه تمام بشر.

عجب این است که در آخر کلام گوید پوشیده نیست که این آیه صریحاً نافی رجعت است با اینکه تمام مفسرین حتی آنها که این آیه را دلیل بر اثبات رجعت قرار داده اند مانند علی بن ابراهیم قمی و مرحوم مجلسی این آیه را همین نحوی که گفته شد معنی کرده اند.

از خوانندگان پس از تامل در بیانات گذشته سؤال میکنیم آیا این آیه صریح در نفی رجعت که مدعای امامیه است میباشد؟ آیا قائلین بر رجعت آیه را چنانکه منکر رجعت معنی کرده معنی میکنند؟ این انکار و جدیت در تفسیر نیست مگر جرئت بر خدا و رسول و بزرگان دین نظر ما با گویندگان امروز نیست زیرا که این دسته مقلد و قابل توجه علمی نیستند نظر بموسس اساسهای اختلاف و نفاق است که هر روز بیک اساس تازه آنان را از یکدیگر متفرق میکنند.

علاوه بر آنچه گفته شد ذیل آیه مبارکه حتی از افتتاح یا جوج و ما جوج وهم من کل حذب ینسلون خصوص باضم تفسیر در خلاف استدلال منکر ظهور دارد زیرا که تفسیر مطابق ظاهر آیه این است که پس از بساز شدن سد برمیگردند و این امر از اشراط و نشانه های قیامت است چنانکه روایات رجعت هم بر همین معنی دلالت دارد. مقصود ما استدلال بر رجعت باین آیه نیست مقصود اینست که ظهور آیه بر رجعت بیشتر است از ظهور بر معنائی که منکر استدلال کرده.

و نیز شاهد بر این معنایی که گفتیم آیه ۹۸ از سوره کهف است که قضیه است  
یا جوج و ما جوج را بیان میکند .

قوله تعالی قال و اذا جاء وعد ربی جعله دكاؤکان و عد ربی حقاً .

تفسیر مجمع یعنی اذا جاءت اشراط الساعة و وقت خروجهم الذی قدره الله تعالی  
جعله دكاؤای جعل السدارضاً مستویاً مع الارض مدكوكا او ذاك و انما یكون ذلك بعد قتل  
عیسی بن مریم الدجال (عن ابن مسعود) تفسیر این آیه دلالت میکند که رجوع ( من كل  
حذب ) قبل از قیامت و از اشراط ساعت است این تفسیر مطابق با بعضی از اخبار  
رجعت است .

پس اخبار رجعت بنا بر این تفاسیر موافق با قرآن است و قرآن موافق با احادیث  
است و بحکم روایات متواتره ، باعتراف منکر رجعت باید قبول کرد .

### آیه دوم سوره ۴۶ آیه ۴۰

الم یروا کم اهلکنا قبلهم من القرون انهم الیهیم لایرجعون وان کل لما جمیع  
لدینا محضرون .

آیا نمی بینند چه بسیار از قرون گذشته را قبل از آنها هلاک  
ترجمه : کردیم بدرستی که هلاک شده ها بسوی آنها ( زنده ها ) بر  
نمیگردند و تمام بشر روز قیامت نزد ما حضور پیدا  
خواهند کرد .

بیان استدلال : منکر رجعت میگوید سر اینکه کلمه لم تکثیریه بر کلمه اهلکنا  
در آمده این است که میخواهد بفهماند برنگشتن مردگان بدنیها از نوامیس ختیه  
خداوند است شما نیز مانند آنها خواهید بود ولی برای جزای اعمال روز قیامت تمام  
شمارا زنده خواهیم کرد .

از منکر رجعت سؤال میکنیم آیا ظاهر آیه مبارکه که هیچ ربطی با این بیان که یکی

نوامیس و قضاء حتمی الهی این است که هیچ مرده بدنیا بر نگردد و زنده نشود  
 در آیاتی زیاد که صریحاً میفرماید : ما مرده زنده کردیم (چنانکه خواهد آمد) چگونه  
 این آیه برخلاف آنها فرموده ؟ بلی تنها دلیل بر این بیان تفسیر کشاف است که  
 مرده دلیل بر رد رجعت این آیه است .

انصافاً کسیکه تفاسیر زیادی را از امام عَلَيْهِ السَّلَامُ و مفسرین راجع بآیات صریحه  
 زنده کردن خدا مردگان را در دنیا قبول نکند سزاوار است بگفته کشاف تمسک  
 کند مخصوصاً باضم یک مقدمه و دلیل عقلی که قضای الهی جاری شده که زنده کردن  
 مرده محال یا جائز نیست .

عجب از این کشیکه روایات زیاد رجعت از آن جمله روایت ابن عباس را  
 کرده چگونه بروایت ابن عباس که مستند بخود او و امام نیست تمسک میکند  
 روایت این است میگویند بابن عباس گفتند جماعتی عقیده دارند که علی بن  
 طالب قبل از قیامت رجعت خواهد کرد ، ابن عباس گفت ایشان که این عقیده را  
 دارند بدمردمی هستند ما که فعلاً زندهای علی را تزویج و میراثش را تقسیم میکنیم  
 چگونه میشود که علی بدنیا بر کرده ، و این روایت را بسند تاریخ نسبت بامام حسن ع  
 برده و میگوید ابن اثیر در کامل التاریخ بهمین مضمون روایتی بحضرت امام حسن ع  
 مت داده است .

گوئیم علاوه بر اینکه روایت بهیچ وجه حجیت ندارد بر جعل شاهد دارد زیرا  
 استدلال ابن اثیر هیچ تناسبی بامدعی ندارد ، کسی رجعت آن حضرت را در زمان  
 رفتن عیال و تقسیم میراث آن حضرت قائل نبود که رجعت آنحضرت منافات با  
 رفتن عیال آنحضرت داشته باشد و گرفتن عیال و تقسیم ارث آنحضرت برای برگشت  
 مقدمه قیامت اشکالی ندارد زیرا که گرفتن عیال آنحضرت برای امت حرام نبوده  
 و اگر مقصود از استدلال این باشد که اصل رجعت حضرت در مقدمه قیامت با



گرفتن عیال منافات دارد گوئیم گیرنده عیال در رجعت آنحضرت مرده و اثری از او باقی نمانده است ، و اگر فرضاً منافاتی داشته باشد باید نیز بازنده شدن روز قیامت هم منافات داشته باشد مخصوصاً يك چنین روایتی را نسبت دادن بامام علیه السلام بسند تاریخ بسیار عجیب است .

واضح است که منکر رجعت برای زیاد کردن دلیل هر چه بخیالش رسیده گفته است .

حال که واضح شد این بیانات در تفسیر آیه تفسیر برأی است گوئیم این آیه و آیه سوم که بآن استدلال کرده ابدأ مربوط بانکار رجعت نیست .

### آیه سوم : سوره ۴۵ آیه ۲۴

قوله تعالی : وقالوا ما هی الا حیواتنا الدنیا نموت ونحیی الی قوله تعالی و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات ما کان حجتهم الا ان قالوا ائتوا بآبائنا ان کنتم صادقین قل الله یحییکم ثم یمیتکم ثم یرحییکم الی یوم القیمة لاریب فیه ولكن اکثر الناس لا یعلمون و باین مفاد آیات متعدد است .

این آیات در مقام جواب از تقاضاهای کفار و منکرین انبیاء

توضیح : علیهم السلام وارد شده پس از آنکه انبیاء (علیهم السلام) مردم

را بمبدئ و معاد دعوت میکردند و میفرمودند که پس از مردن

ارواح در عالم دیگر منتعم یا معذب نمیشوند و بهشت و دوزخی هست مردم تکذیب

میکردند و میگفتند اگر شما راست میگوئید پدران و گذشتگان ما را زنده کرده

برگردانید انبیاء علیهم السلام بوحی الهی میگفتند پدران شما برای زندگی در دنیا

بمیل شما بر نخواهند گشت چنانکه بسیاری از مردم قرون گذشته و اهل عذاب راهلاک

کردیم و برنگشتند واضح است که این موضوع بر رجعت که برگشتن جمعی خاص باشد

هیچ ربطی ندارد .

در سوره دخان صریحاً میفرماید : و آتیناهم من الآیات مافیہ بلاء مبین ۳۳  
 ان هولاء لیقولون ۳۴ ان هی الاموتتنا الاولى وما نحن بمنشرین ۳۵ فاتونا  
 بآبائنا ان کنتم صادقین ۳۶ ا هم خیر ام قوم تبع ۳۷ والذین من قبلهم  
 اهلکنا هم انهم کانوا مجرمین ۳۸ ) تا آخر سوره .  
 این آیات صریح است که منکرین ، معاد را انکار میکردند و حجت آنها  
 این بود که اگر راست میگوئید پدران ما را زنده کنید .  
 بالاخره این آیات مربوط بر رجعت نیست و آخرین آیه‌ای که برای رد رجعت  
 استدلال کرده این آیه است .

### سورة ۲۴ آیه ۱۰۴

حتی اذا جائهم الموت قال رب ارجعون لعلی اعمل صالحاً فیما ترکت کلاً  
 انها کلمة هو قائلها ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون .  
 مفاد استدلال این است کسانی که پس از مردن درخواست رجوع بدنیا کردند  
 تقاضای آنان رد شد و تا روز قیامت بدنیا بر نخواهند گشت .  
 گویا منکر رجعت بتفسیر رجوع نکرده و از تفسیر آیه مبارکه اطلاعی نداشته  
 است زیرا مفاد آیه مبارکه مطابق روایت شریفه‌ایکه در کتب معتبره نقل شده و مجمع  
 البیان در ذیل آیه ذکر کرده این است . شیاشی با اسناد از حضرت رضا ( صلوات الله  
 علیه ) روایت کرده که راوی از حضرتش سؤال کرد : آیا خدای پاک و منزّه  
 چیز را که نخواسته و اراده موجود شدن آنرا نکرده میداند ، و آیا هر چه واقع شود  
 میداند چگونه واقع خواهد شد فرمود وای بر تو سؤال تو چه مشکل است آیا در قرآن  
 نخوانده‌ای : لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا ، تا اینکه میفرماید خدا از اشقیاء حکایت  
 میکند که گفتند ( رب ارجعون لعلی اعمل صالحاً فیما ترکت کلاً انها کلمة هو قائلها  
 وقال : لوردوا العاد والمانهوا عنه وانهم لکاذبون فقد علم الشیء الذی لم یکن لوکان

کیف کان یکون وهو السميع البصير الخبير العليم .

خلاصه کسانی که در دنیا شقی و بدکار بودند پس از مردن تقاضا نمودند برای جبران عمل گذشته دنیا بر گردند و خدا میدانست اگر دنیا بر گردند همان اعمالی که داشتند خواهند داشت و آنها را رد فرمود بنابر این مفاد تفسیر آیه این است .

این اشخاص که برای جبران عمل تقاضای برگشت کردند و خدا میداند که دروغ میگویند و جبران نخواهند کرد لذا تقاضای آنها را رد کرد چه ربطی بمسئله رجعت که محل کلام است دارد .

معنی رجعت اینست که خداوند متعال جمعی از مردگان را بجهت انتقام یا رسیدن بنعمتها قبل از قیامت دنیا بر گرداند این قضیه ایست موجب جزئیه و آنچه از آیه شریفه استفاده میشود سالبه جزئیه است و قضیه سالبه جزئیه اگر دلالت بر ایجاب جزئی مقابل سلب کلی نداشته باشد یقیناً دلالت بر سلب کلی ندارد پس آیه مبارکه نافی رجعت مورد بحث نیست .

واضح شد که استدلال منکر بآیات بهیچ وجه دلالت بر مدعی ندارد و خواهد آمد که قرآن علاوه بر آنکه با روایات رجعت مخالف نیست موافق است

### اشکال منکر رجعت

از جمله اشکالاتی که بر رجعت وارد کرده این است که میگوید : قائلین بر رجعت تمسک بمفهوم وصف کردند و حال آنکه مفهوم وصف حجت نیست و خود ایراد کننده مکرر بجملة ( الی یوم یبعثون ) تمسک میکند که زنده شدن مردگان منحصر بر روز قیامت است ، چون خداوند متعال فرموده : روز قیامت تمام مردگان زنده میشوند یعنی زنده شدن دیگری ، برای بشر نیست از گوینده باید سؤال

کرد این استدلال روی چه مفهوم و ظهور است .

در خاتمه کلمات میگوید ثابت شد که فائزین بر رجعت دلیل ندارند و دلیل آنها منحصر بر روایات است و آنها هم مخالف با قرآن است باید رد کرد .  
گوئیم بحمدالله تعالی واضح شد که عمده دلیل منکر همان برهان عقلی بود که منکرین معاد استدلال کردند نهایت به بیان دیگر بیان کرده و بیان منکر با اعتراف بمسئله معاد وزنده شدن مردگان منافات دارد و جواب از این دلیل مفصل گذشت و اما تمسك با آیات و غیر آن فقط برای زیاد کردن کلام و اغواء عوام و مقلدین است . اما اینکه گفت فائزین بر رجعت دلیل ندارند گوئیم .

### ادله اثبات رجعت

۱ - در اشکال بر روایات رجعت گذشت که روایات این باب با قطع نظر از شبهات، متواتر است عمده شبهه دلیل عقلی و معمولیت روایات بود و گذشت که دلیل عقلی صرف توهم بود . و اما جهت اشکال بر روایات که متواتر نیست این بود که روایات از تناسخیه و غلات بودند ، از بیان گذشته معلوم شد که اعتقاد بر رجعت هیچ تناسبی با تناسخیه و غلات ندارد پس در متواتر بودن روایات شبهه ای نیست و گذشت که بعضی از بزرگان ششصد روایت نقل کرده اند و اگر این گونه شبهات موجب رد روایات باشد باید یکقسمت از اصول معارف اسلام را مانند معاد و معراج و شفاعت و عذاب قبر و برزخ و مسائل زیادی را منکر و روایات را تماماً رد یا تاویل کرد . چنانکه بعضی کرده اند .

۲ - علاوه بر آنچه گفتیم روایات رجعت مؤید و موافق روایات باب غیبت است و آن روایات غالباً ، تصریحاً و تلویحاً متضمن احیاء اموات است حتی روایات عامه در موضوع غیبت مشتمل بر اخبار از احیاء اموات میباشد بنا بر این منکر رجعت نباید یکدسته از اخبار غیبت را منکر باشد و بگوید روایات حتی عامه از غلات و تناسخیه

میباشند با اینکه علی علیه السلام را بامامت قبول ندارند.

خاصه چون روایات رجعت موافق با روایات غیبت است اگر بتنهائی متواتر نباشد بضمیمه روایات غیبت از حدّ تواتر زیاد تر است و هر دو باب در جهتی که منشاء انکار منکر رجعت است (مجال بودن زنده شدن مردگان) مشترک کند پس شبهه محالیت و تشکیک در روایات باطل و مدفوع است.

۳. علاوه روایات باب رجعت، ویدبادهایی زیاد است که مشتمل بر رجعت است و احتمال غالی یا تناسخیه بودن روایات آنها مدفوع است و مجموع آنها قدر یقینی بحدّ استفاضه است، نمونه زیارت جامعه است که بزرگان نقل فرموده اند.

۴. بیان دیگر در اثبات تواتر احادیث رجعت، تواتر در احادیث یا تاریخ بسه قسم است، تواتر لفظی، تواتر معنوی و تواتر اجمالی.

۱. تواتر لفظی آن است که مطلب و معنایی بیک لفظ روایت شده باشد که بصدور یا وقوع آن معنی علم حاصل شود مانند احادیث و تواریخ غدیریه یا روایات ثقلین و امثال آن.

۲. تواتر معنوی آن است که یک معنی بالفاظ و عبارات مختلفه روایت و نقل شده باشد که بصدور آن معنی یا وقوع آن مطلب یقین حاصل گردد مانند روایات وارده در اخذ روایت موافق باقر آن و رد روایت مخالف باقر آن چنانکه منکر رجعت تصدیق کرده.

۳. تواتر اجمالی آن است که روایات یا نقل تواریخ زیادی مشتمل بر مطالب و معانی مختلفه وارد باشد لکن تمام آن روایات در یکی از آن معانی مشترك باشند نتیجه این تواتر این است که آن روایات موجب علم بآن معنای واحد مشترك هست ولو نسبت بمعانی مختلفه خبر واحد بوده در موجب علم نباشد.

مثلا تواریخ کربلا را که مراجعه میکنیم زیاد و هر یک مشتمل بر معنایی است

که دیگری بر آن معنی مشتمل نیست لکن تمام در نزول امام علیه السلام بزمین کربلا و شهید شدن در آن مکان متفقند ، پس این تواریخ نسبت بآن یک معنی متواتر و موجب علم میباشد ولو اینکه نسبت بوقایع و معانی دیگر خبر واحد باشند نتیجه این تواتر این است که بزرگان فرموده اند روایتی که مضمونش اخص از تمام روایات باشد حجت و باید اخذ شود و ما بتعبیر دیگر گوئیم که این چنین روایات در آن معنای مشترک متواتر و موجب علم است پس از این مقدمه گوئیم اخبار باب رجعت و غیبت و ادعیه و زیارات بدون شبهه تواتر اجمالی دارد ، علاوه روایات باب رجعت در رفع اشکالات بروایات احیاء اموات مؤید است و احادیث در احیاء اموات در این امت و امام گذشته از اخبار خاصه و عامه بمقداری است که انصافاً از حد تواتر بیشتر است و کمتر موضوعی است که در آن این مقدار حدیث باشد ، و اگر کسی بگوید که این روایات تواتر اجمالی هم ندارد ، یعنی يك روایت نیست که مشتمل باشد بر رجعت ، و اینکه خداوند بقدرت کامله خود مرده را زنده مینماید ، گوئیم انصافاً از مقام علم و عقل این این سخن دور است و برای چنین شخصی هیچ موضوعی با احادیث و تواریخ ثابت نخواهد شد و اگر منکر رجعت يك روایت را قبول کند هر رد او و اینکه رجعت خلاف ناموس طبیعت و خلاف سنت جاریه الهی نیست کفایت میکند زیرا که ملاک حجیت روایت علم بصدور است ولو يك روایت یا متواتر اجمالی باشد .

### آخرین اشکال منکر رجعت

منکر رجعت در آخر کلام گفته های گذشته خود را مکرر میکند که اخبار رجعت متواتر نیست اغلب خبر واحد و ضعیف و مردود است تنها هفت حدیث بر موازین علم رجال و درایه حسن است آنهم چون مخالف قرآن است بحکم روایات متواتره که حدیث مخالف قرآن را باید رد کرد مردود است .

گوئیم از توضیحات و بیانات گذشته روشن شد که روایات از حد تواتر بیشتر

است و تواتر اجمالی قابل انکار نیست و آیاتی را که بآنها برود رجعت استدلال کرده بود توهم صرف است و بهیچ وجه دلالت بر مفصود او نداشت و حال دلیل عقلی منکرهم دانسته شد که از کلمات منکرین معاد اخذ شده و با قطع نظر از شبهه فلسفی دلیلی قابل توجه نیست .

اما در جواب کلام آخر که روایات منحصر به هفت حدیث است و چون مخالف قرآن است مردود است ، گوئیم این هفت حدیث موافق باقر آن است و بحکم روایات متواتره حجت باید قبول کرد ، علاوه بر روایات مسلمه در اسلام که راجع باحیاء اموات در این دنیا است موافق میباشد در صفحات گذشته وعده داده بودیم که استدلال بزرگان را در اثبات رجعت بقرآن مجید بیان کنیم تا اینکه مسلم گردد رجعت از معتقدات امامیه و احادیث رجعت موافق باقرآن است .

۱ - شیخ صدوق اعلی الله مقامه در رساله عقائد میفرماید : اعتقادنا فی الرجعة انها حق ( اصطلاح اماماء شیعه رضوان الله علیهم در ذکر کلمه « اعتقادنا » اشاره بامامیه است ) .

سپس استدلال میفرماید ، میگوید خداوند متعال فرمود : *الْمُتَرَاتِبِ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أَلْفٌ فَذَرَالْمُوتَ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مَوْتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ* .  
میفرماید هفتاد هزار خانواده بودند در هر سالی که در آنها طاعون واقع میشد اغنیاء چون تمکن داشتند بیرون میرفتند و فقراء بجهت نداشتن مال در محل خود میماندند ، طاعون در خارج شوندگان کم بود در باقی ماندگان زیاد می شد فقراء می گفتند اگر ما خارج می شدیم مبتلا بطاعون نمی شدیم ، اغنیاء می گفتند اگر خارج نمیشدیم ما هم مبتلا می شدیم ، اتفاق کردند که زمان بلا تمام خارج شوند و تمام خارج شده کنار دریا رسیده بار افکندند پس از آنکه رحلهها را گذاشتند امر الهی نازل شد که بمیرید تمام مردند عبور کنندگان *فَكَانَ* آنها را بکناری جمع کرده ، مدتی را که

خدا خواسته بود مانندند؛ پس از زمانی پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل (ارمیا) از آن زمین و آن خاک میگذشت، عرض کرد خدایا اگر بخواهی آنها را زنده فرمائی که بلاد تو را آباد کرده و اولادی برای پرستش تو داشته باشند، وحی رسید دوست داری که آنها را زنده کنم، عرض کرد دوست دارم، پس خداوند متعال آنها را زنده کرد.

نتیجه: بنابراین آن قوم مرده بودند سپس زنده شده و بدنیا بر گشتند سپس باجلمهای خود مردند.

۲ - و نیز میفرماید: او کالذی مرّ علی قریة وهی خاویة علی عرو شها قال انی یحیی هذه الله بعد موتها فاما لله مائة عام ثم بعثه قال کم لبثت قال لبثت یوماً او بعض یوم قال بل لبثت مائة عام فانظر الی طعامک وشرابک لم یتسنه وانظر الی حمارک ولنجعلک آبة للناس وانظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها الحما فلما تبین له قال اعلم ان الله علی کل شیء قدير .

خلاصه معنی این است که عزیر از کسانی است که خداوند او را میراند و پس از صد سال زنده نمود و بدنیا بر گشت تا باجل خود مرد.

۳ - و نیز خداوند متعال در قصه اصحاب موسی میفرماید ثم بعثنا کم من بعد موتکم لعلکم تشکرون، چون بنی اسرائیل گفتند تصدیق نمیکنیم تو را تا اینکه خدا را آشکارا به بینیم، پس بر آن جمعیت بجهت ظلمشان صاعقه نازل شد و مردند موسی علیه السلام عرض کرد خدایا من وقتیکه بسوی بنی اسرائیل بر گشتم بآنان چه جواب گویم خداوند متعال آنها را زنده کرد و بدنیا بر گردانید مدتی در دنیا زندگی کردند و از غذاها و آشامیدنیها استفاده بردند نکاح کرده اولاد آوردند سپس باجل خود مردند.

۴ - و نیز خداوند عزیز در قضیه حضرت عیسی علیه السلام میفرماید: (( اذ تحیی الموتی باذنی )) کسانی را که حضرت عیسی علیه السلام باذن خداوند زنده کرده بود پس از مدتی تعیش باجل خود از دنیا رفتند.



۵ - و نیز در داستان اصحاب کهف میفرماید : « ولبشوا فی کهفهم ثلثمائة وازدادوا تسعاً » مضمون آیه شریفه اینست که اصحاب کهف پس از آنکه مدت سیصد و نود سال در غار توقف کردند بامر خداوند متعال زنده شده بدنیاب بر گشتند داستان آنان معروف است اگر گفته شود اصحاب کهف نمرده بودند بلکه بمصداق آیه کریمه « تحسبهم ایفاظاً وهم رقود » بخوابی عمیق رفته بودند بنابراین بموضوع رجعت که زنده شدن بعضی مردگان میباشد ربطی ندارد .

گوئیم بلکه مرده بودند نه خواب و از کلمه رقود نمیتوان استدلال کرد که خواب بودند خداوند متعال میفرماید : (( وقالوا یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون )) گفتند آنان وای بر ما که ما را از این خوابگاه برانگیخت اینست آنچه خدا وعده داده و انبیاء راست گفتند ، زیرا زنده شدگان گرچه گفتند آنکه ملزما از این خواب بیدار کرده کیست لکن مسلم آنان مرده بودند و دوباره زنده شدند ( علاوه در ذیل آیه کریمه در تفسیر برهان از کتاب شریف کافی روایتی نقل میکند که حضرت رضا علیه السلام صدر آیه را بر جعت و ذیل آنرا بقیامت تأویل فرموده اند . و شاید نظر صدوق ره باین تأویل باشد ) پس از ذکر این آیات میفرماید از این قبیل آیات متعدد است .

رجعت در امام سابقه بوده است پیغمبر اسلام هم فرموده . یکون فی هذه الامة مثل ما یکون فی الامم السابقة حذوا النمل بالنمل والقذة بالقذة بمقتضای این روایات رجعت باید در این امت نیز باشد ،

و آیات دیگری نیز استدلال میفرماید چون نظر ما ذکر آیات صریحة الدلالة که محتاج بر روایات تفسیری نباشد بود آن آیات را ذکر نکردیم و بعضی از نویسندگان در اثبات رجعت بیست و سه آیه که تفسیر بر جعت شده ذکر کرده اند و پس از استدلال میفرماید رساله مستقلى در رجعت و کیفیت آن و دلیل بر صحت آن

مینویسیم و قول بتناسخ باطل است و معتقدین بآن کافرند زیرا که قول بتناسخ ملازم با انکار بهشت و دوزخ است.

تمام شد کلمات شیخ صدوق، شیخ امامیه و معلم و حافظ معارف حقه قدس سره.

خوانندگان غیر مقلد و با انصاف پس از تأمل البته تصدیق میکنند که رجعت از معتقدات امامیه است و مخالف دلیل عقلی و سنت جاریه الهیه و مخالف قرآن نیست بلکه درامم گذشته این سنت جاری بوده و باقر آن و روایات هم موافق است. امر شگفت آور این است که با این تصریحات بزرگان و توجه آنها بمسئله تناسخ و بطلان آن در اسلام منکر گوید رجعت از معتقدات امامیه نیست زیرا که مستلزم تناسخ است و با کمال جرئت میگوید رجعت عقیده غلات و تناسخیه است و روایات رجعت از مجعولات آنها است چون زنده شدن مرده در روز قیامت و در دنیا باعجاز از مسلمات اسلام بلکه ادیان است، منکر رجعت میگوید زنده شدن مرده در موقع اعجاز در بعضی موارد یا زنده شدن مردگان در روز قیامت ربطی بر رجعت ندارد و جهتش را ذکر نمیکند که چه فرق دارد.

گوئیم: اگر برهان عقلی بر امتناع باشد قابل تخصیص به بعض موارد نیست اگر احیاء اموات و رجعت بواسطه لزوم تناسخ یا خدا بودن علی علیه السلام محال باشد بدیهی است زنده شدن باعجاز علی علیه السلام یا زنده شدن در قیامت و شفای علی علیه السلام محال تر باید باشد، چون ادل بر تناسخ و مدعای غلات است، از این جهت که منکرین معاد، رجعت و زنده شدن باعجاز را هم قبول ندارند تاویل و توجیه کرده اند.

در ضمن کلام شیخ مفید اشاره شد که پس از استدلال بآیات تمسک بروایاتی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که آنچه درامم گذشته واقع شده نیز در این امت هم واقع خواهد شد، واضح است که این روایات خبر واحد نیست بلکه زیاد و مورد

اتفاق خاصه و عامه است و بزرگان در موارد دیگر ، غیر مسئله رجعت استدلال و استشهاد باین روایات کرده اند .

واضح شد که قول منکر که میگوید رجعت غیر از خبر واحد مخالف قرآن دلیلی ندارد ناشی از بی اطلاعی و تقلید است .

شیخ مفید علیه الرحمة در ضمن استدلال بآیات بدو آیه دیگر استدلال کرده و میفرماید : شاهد این مطلب آیاتی از قرآن است .

قال الله عزوجل فی ذکر الحشر الاکبر یوم القیمة وحشرناهم

فلم نغادر منهم احداً وقال سبحانه فی حشر الرجعة قبل یوم

القیمة ویوم نحشر من کل امة فوجاً ممن یکذب بآیاتنا فهم

یوزعون .

### آیه اول

میفرماید پس خداوند متعال خبر داده که حشر ، دو حشر

است ۱- حشر اکبر ۲- حشر اصغر آیه اول خبر از حشر اکبر است

### ترجمه آیه

که فرمود در حشر اکبر احدی باقی نمیگذاریم یعنی تمام

زنده خواهند شد و اما در حشر اصغر یعنی رجعت فوج و گروه خاصی را که تکذیب

آیات ما کردند زنده میکنیم .

قال سبحانه منخبراً عن یحشر من الظالمین انه یقول یوم

الحشر الاکبر ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا

### آیه دوم

فهل الی خروج من سبیل .

در این آیه خداوند متعال از مقاله ظالمین و حشر آنها در

حشر اکبر خبر میدهد . خدایا ما را دو مرتبه میراندی و

### ترجمه آیه

دو مرتبه زنده کردی ، بگناه خود اعتراف کردیم آیا راهی

برای خروج ( و نجات ) ما هست .

۳ - سید علیه الرحمة در ضمن کلامی که قبلا بیان کردیم میفرماید .  
 بیشتر از مسلمین یا تمام آنها موضوع رجعت ( زنده نمودن خداوند متعال مردگان را  
 در این دنیا ) و حدیث سؤال در قبر را نقل کرده اند و کتب آنها که مشتمل بر قضیه  
 احیاء اموات در زمان پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل و اصحاب کهف و هفتاد نفر  
 از اصحاب حضرت موسی (ع) و حدیث جریح که بر صحتش اجماع کرده اند موجود است  
 پس چه فرق است بین این امور و اموری که اهل بیت (علیهم السلام) و شیعه آنها در  
 موضوع رجعت روایت کرده اند و چه گناهی برای جابر ثابت شده که روایات او را  
 رد کرده اند جز اینکه معتقد بر رجعت و تابع اهل بیت (ع) بوده است .

و نیز در کتاب سعد السعود کلام شیخ را از تبیان نقل میکند چنانکه در سابق  
 نقل کردیم تا اینکه میفرماید بدان کسانی را که رسول خدا در حق آنها فرموده  
 انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتمی ان یفترقا حتی یرد اعلی الجوض  
 در اینکه اموات در این دنیا زنده می شوند اختلاف نکرده اند و این عقیده مطابق روایتی  
 است که موافق و مخالف از حضرت رسول ﷺ نقل کرده اند حمیدی در جمع بین  
 صحیحین از ابی سعید خدری روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود لتتبعن سنن  
 من قبلکم شبر ایشبر و ذراعا بذراع حتی لو دخلوا حبر ضب اتبعتموهم ا گفتم یا رسول الله مراد  
 یهود و نصاری میباشند فرمود پس کی خواهند بود ز محشری در کشف از حذیفه  
 روایت کرده از بیعه پر ﷺ که آن بزرگوار فرموده

---

۱ - حضرت رسول ص فرمود شما امت من سنن و آداب یهود و نصاری را متابعت  
 خواهید کرد و جب بوجب و ذراع بذراع حتی اگر آنها در سوراخ سوسماری وارد شدند  
 شما هم وارد خواهید شد .

(( انتمهم اشبه الامم سمياً ببني اسرائيل لتركبن طريقهم حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة حتى اني لا ادري اتبعدون العجل ام لا<sup>۲</sup> ))

مضمون متحد تمام این روایات این است که آنچه در بنی اسرائیل واقع شده بدون استثنای این امت واقع شود سید رحمة الله علیه میفرماید این است بعضی از روایات وارده از عامه در متابعت این امت از بنی اسرائیل و یهود و نصاری و قرآن شریف و اخبار متواتره هم باین مطلب ناطق است که جمعی از امت گذشته بحضرت موسی عليه السلام گفتند ایمان نمیآوریم مگر خدا را آشکار به بینیم خدا آنها را دیراند سپس زنده کرد پس در این امت خدا جمعی را در این دنیا زنده نماید، و نیز میفرماید در اخبار مخالفین زیادتر از اخبار شیعه دیدم که علی عليه السلام بدنیای بر میگردد چنانکه ذوالقرنین بدنیای برگشت از آن جمله زمحشری در کشف حدیث ذوالقرنین را از علی عليه السلام نقل میکند ((سخرت له السحاب وقدت له الاستار وبسط له النور وسئل عنه فقال . احببانه واحبه

ابن کوا سؤال کرد ذوالقرنین نبی بود یا سلطان فرمود نه پیغمبر بود و نه سلطان بنده ای صالح بوده در راه خدا و طاعت او ضربتی بیکطرف سرش وارد آوردند و بر اثر آن ضربت از دنیا رفت خدا او را زنده کرد و دفعه دوم طرف چپ سرش را زدند مرد خدا او را زنده کرد ذوالقرنین نام نهاده شد و در شما مثل ذوالقرنین میباشد تا آخر کلام سید شریف قدس سره .

در کلام سید جهاتی از تنبیه است اول سید مسئله رجعت را بر ای مخالفین اثبات میکند معلوم می شود که رجعت مورد اختلاف شیعه و امامیه نیست که باتفاق ائمه شیعه و پیروانشان تمسک مینماید دوم استدلال سید دره بآیات صریحه و روایات عامه و تفاسیر

۲- زمحشری از حدیث روایت کرده که فرمود شما امت شبیهترین امتها به بنی اسرائیل هستید و هر آینه طریق آنها را مرتکب و شبیه آنها خواهید بود مانند شباهت نعل کفشی بنعل دیگر ،

آنها اشاره است باینکه روایات شیعه نزد خود امامیه مسلم میباشند .  
چون عامه روایات ما را قبول نمیکنند بر روایات خود آنها استدلال کرده پس  
از استدلال بر روایات آنها فرمایش سید که فرمود . چه فرق است بین آن اموری که روایات  
عامه بر آن دلالت دارد و روایاتی که از اهل بیت عصمت علیهم السلام و شیعه رسیده اشاره  
به محکم بودن روایات شیعه بر روایات مقبوله نزد عامه است .

سوم اشاره است که گناه جابر ورد روایات او اعتقاد بر رجعت بوده نه آنکه  
غالی است زیرا که کفر غلات و تناسخیه نزد تمام مسلمین مسلم میباشند از این بیان  
میتوان فهمید که جابر را چرا بغلو نسبت دادند برای این بود که دوست دار  
علی و شیعه اهل بیت علیهم السلام بود چنانکه قاضی منکر رجعت سید حمیری را نسبت  
داد تفصیل خواهد آمد . چهارم از استدلال سید قدس ره واضح شد . که جهت انکار  
عامه رجعت را امتناع زنده شدن مردگان بوده از این جهت بآیات صریحه دفع این  
شبهه فرمود

شاهد بر آنچه از کلام سید استفاده کردیم کلام شیخ مفید علیه الرحمة در کتاب  
فصول است که اشکالاتی از عامه نقل میکند و آن اشکالات از اینقرار است ۱- چرا اهل  
عذاب توبه نکنند و اگر توبه کردند رجعت بی فائده خواهد شد ۲- اگر مخالفی که  
در عالم برزخ معذب بوده بدنیا برگشت چرا دو باره مخالفت کند و امثال این شبهات  
و خیالات پوچ که مانند شبهات منکر رجعت در عصر ما است از این بیانات شیخ  
علیه الرحمة ظاهر می شود که مخالف رجعت از عامه بوده است نه از شیعه زیرا رجعت نزد  
شیعه امامیه مسلم میباشند .

و نیز در همان کتاب قضیه سید حمیری و قاضی را از حرث بن عبداللہ ربیع روایت  
میکند خلاصه روایت اینست که حمیری در مجلس منصور اشعاری در مدح منصور انشاد کرد  
منصور خوشوقت شد قاضی حسد ورزید در حق حمیری بد گوئی کرد از آن جمله گفت

این مرد یعنی سید حدیثی بدروغ اظهار دوستی شما را میکند و او دوستدار اهل بیت است و سب شیخین مینماید و قائل بر رجعت است سید با کمال شجاعت جواب داده اما رجعت را اعتراف دارم چون قرآن و سنت بیان فرموده شروع باحتجاج از قرآن و سنت کرد و آنرا اثبات نمود بالاخره قاضی را محکوم و خجل نمود مقصود از ذکر این قضیه تمسک باین روایت نیست نظر باین است که خواننده متوجه شود سر نسبت بغلو چه بوده و چرا روایات احادیث را بتناسخ و غلو نسبت داده اند .

اولاً چون عامه مخالف با عقیده رجعت بودند ، معتمدین از روایات مانند جناب اگر روایتی در موضوع رجعت نقل کرده یا بر رجعت اظهار عقیده مینمودند برای اینکه بتوانند آنها را رد نمایند آنرا بغلو و تناسخ نسبت میدادند .

ثانیاً اظهار محبت زیاد بعلی و اولاد طاهرین او علیه السلام باعث رمی بغلو یا رفض و سب شیخین بود .

ثالثاً از کلمات مخالفین ظاهر میشود که در مقام انکار رجعت تمسک بامتناع احیاء موتی مینوردند از این جهت در مقام جواب بآیات صریحه قرآن مجید تمسک میشود و مؤید آنچه گفتیم این است که جمعی از عامه شیعه محب اهل بیت علیهم السلام را خصوصاً اگر معتقد بمقامات ولایت بودند عالی میدانستند راجع باین موضوع در صفحات گذشته اجمالاً اشاره کرده و در جلد نبوت بیان الفرقان مفصل بیان کرده ایم .

از کلمات متفرقه منکر رجعت و موسس اساس این شبهات خصوص در مسئله شفاعت که در زیر پرده بیان کرده و میگوید مطالبی را نتوانستم بیان کنم ظاهر می شود که از کلمات و عقاید فاسده عامه خصوص از نویسندگان سیاسی آنها در عصر حاضر و بلاد اسلامی که سالهای زیاد است دست سیاست در آن بلاد نفوذ کرده ، و مسلمین را تحت تاثیر قرار داده کاملاً متاثر شده است چنانکه جمعی از گویندگان و نویسندگان شیعه نیز متاثر شده همان کلمات را به بیانهای مختلفه تزریق میکنند .

طبرسی که یکی از بزرگان مفسرین امامیه است آیه مبارکه ( و یوم نحش من کل امة فوجاً ) را تفسیر کرده و میفرماید از ائمه هدی متضافر است که خداوند متعال وقت ظهور مهدی علیه السلام جمعی از دوستان و شیعیان آن حضرت را برمیگرداند که بنصرت فائز و بطرز ذوات آن حضرت شادمان بشوند و نیز جمعی از دشمنان ائمه را برمیگرداند برای اینکه از آنها انتقام کشیده شود و پاداشی که مستحق بودند برسند تا اینکه میفرماید برای احدی شکی نیست که این امر مقدر خداوند است و در امم گذشته نیز واقع شده و در موارد متعدد قرآن بآن ناطق است تا اینکه میفرماید رجعت باخبار منقوله ثابت نشده که قابل تاویل باشد بلکه اجماع شیعه امامیه است اگر چه اخبار هم مؤید و هم کد است تا آخر کلام آن مفسر جلیل علی الله مقامه الشریف رجوع فرمایند.

از جمله بزرگان ابن ابی جمهور احسانی در کتاب المجلی ( طبع طهران ص ۴۹۰ ) میفرماید اما حدیث رجعت بین امامیه متواتر است و اختلاف در آن نکرده و بآن معنائی که مصنف اشاره کرده اجماع منعقد است و حدیث مفصلی از قطب راوندی از خرائج و جرائح نقل میکند رجوع شود.

علامه مجلسی علی الله مقامه در رساله اعتقادات میفرماید واجب است که بر رجعت معتقد باشیم زیرا که رجعت از خصائص شیعه است و ثبوت آن از ائمه دین علیهم السلام میان عامه و خاصه مشهور است و وارد شده از مانیست کسیکه منکر رجعت باشد تا آخر کلامش ره.

و در مرآت العقول ( ص ۲۰۲ چاپ طهران ) میفرماید رجعت یعنی رجوع جماعتی از مومنین بدنیا قبل از قیامت در زمان قائم علیه السلام تا اینکه میفرماید امامیه بر رجعت منفردند و اجماع کرده اند.

مناظرات بسیار میان علماء شیعه و سنی واقع شده و علماء ما در اثبات رجعت



پس از اتمام این نوشته بکتابی در اثبات رجعت بر خوردم که  
 از بعضی علماء از محدث جزائری علیه الرحمه از شرح  
 تهذیب نقل میکند که فرمود ششصد و بیست حدیث در موضوع  
 رجعت دیده‌ام لکن چون منظور از این نوشته رد شبهات قدیم و جدید است از ذکر  
 روایات باب رجعت صرف نظر کردیم. علاوه در جلد ۱۳ کتاب شریف بحار الانوار اخبار  
 زیادی با تمییز مدارک آنها نقل شده و طالبین باسانی می‌توانند بآن مراجعه فرمایند  
 امید است خداوند تعالی بداعی و کسانی که علوم اهل بیت را علم الهی میدانند  
 توفیق عنایت فرماید که بتوانیم روایات این باب را بدرایه احادیث و اخبار آن کاملاً تنقیح  
 نموده در دسترس عموم بگذاریم

در اواخر طبع این کتاب رساله‌ای در اثبات رجعت از بعضی معاصرین  
 دیدم پس از آنکه بدقت مراجعه کردم یافتیم که نظر نویسنده آن  
 اثبات رجعت به برهان عقلی است لکن اساس برهان همان برهانی  
 است که محقق شیرازی برای اثبات معاد جسمانی اقامه نموده و بخیال خویش معاد قرآن  
 و ملیین را زنده کرده است البته باضافاتی که رجعت بان محتاج است و آنهم از اصول  
 عرفانی محقق مذکور گرفته شده

در بحث معاد گفته‌ایم. ای کاش منتحلین بفلسفه و عرفان ظواهر و نصوص قرآن  
 و سنت را بحال خود می‌گذاشتند و از رد و ایراد بر آن و تاویل و توجیه آن خودداری  
 می‌فرمودند چنانکه فیلسوف بزرگ و رئیس فلاسفه مشاء ابن سینا رفتار کرده است مضمون  
 فرمایش این دانشمند را راجع بمعاد جسمانی قرآن نقل کردیم

نظر نویسنده بر این بود که مطالب رساله مذکور را مورد بررسی قرار داده بشبهات و تاویلات  
 آن کاملاً جواب گفته روشن نمایم که این تاویلات، گذشته از آنکه معاد و رجعت قرآن  
 را ثابت نمی‌کنند مساوق با انکارورد آن میباشد. اما چون طبع کتاب قریب با تمام و از طرفی  
 وقت هم اجازه نمیداد صرف نظر کردیم.

خاتمه در ...

شفاغت

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

از کلمات منکر رجعت فهمیده میشود که تنها منکر رجعت نیست بلکه بعضی از عقائد دیگر اسلامی را هم قبول ندارد از آنجمله که از کلماتش بدست میآید موضوع شفاعت است.

گمان می رود جهت آنکه متعرض این مسئله نشده میدانی برای انکار ورد آن پیدا نکرده است (چنانکه در انکار رجعت متناسخ و غلو که در اسلام بطلان آن دو ضروری است تمسک کرده بود) لذا فقط بآن اشاره میکند، مسئله شفاعت از مسلمات بین مسلمین است حتی چند نفری از علماء عامه که منکر شدند مورد رد و تکفیر علماء عامه واقع شده و حکم قتل آنها از بزرگان علماء عامه صادر گردید لذا در موضوع شفاعت شبهات قابل توجهی ابراز نشده، فقط شبهاتی در عصر ما بتحریرك اجانب از بعضی از روسای وهابیه (مانند ابن عبدالوهاب) صادر شده و بعضی از متجددین و جوانان روی تقلید و ایمانیکه باشخاص دارند تحت تأثیر تبلیغات سوء واقع گردیدند و موضوع شفاعت زیارت قبور بزرگان، تعمیرات مشاهد مشرفه، گریه کردن بر مصائب اهل بیت و توسل به بزرگان دین را انکار کردند.

لذا در نظر گرفتیم در خاتمه این کتاب با تأییدات خداوند متعال و توجهات ولی عصر (روحی فدا) در موضوع شفاعت بمقداریکه شبهات از اذهان خوانندگان خارج شود مطالبی بیان کنم. و به نستعین و علیه التکلان.

مراد از شفاعت نزد مسلمین اینست: کسانی که بوحدانیت خدا و قیامت و قرآن و پیغمبران ایمان دارند انبیاء و اولیاء و صلحاء و مؤمنین را در پیشگاه آفریدگار واسطه قرار میدهند که بدعا و تمنا و آبروی آنان خداوند متعال بقدرت کامله خود از روی

اراده و مشیت و اختیار از گناه آنان در گذرد و آنانرا عفو فرماید یا بر درجات و ثوابشان بیفزاید و بجهت مقام و منزلت شفاعت حوائج مسلمین را بر آورده گرفتاریهای آنانرا رفع نماید و در آخرت هم از مشقات و آتش غضب باری تعالی باذن خدا نجاتشان دهند و بالاخره اجابت خداوند متعال دعا و خواهش مسلمین را بواسطه توسل ببنده گان صالح و نیکوکار معنای شفاعت در اصطلاح مسلمین است .

فرید وجدی در جلد پنجم دائرة المعارف - (صفحه ۴۰۲ در کلمه) شفع مینویسد .  
الشفاعة هي السؤال في التجاوز عن الذنوب وفي الاصطلاح الديني سؤال بعض الصالحين عن معاقبة بعض المذنبين .

و اما معنای لغوی شفاعت اعانت و یاری کردن است ( شفع شفاعة ) لفلان او فيه  
الی زید : طلب من زیدان یعاونه ( المنجد )  
ما بحول وقوه الهی این مطلب را با کمال اختصار بکتاب و سنت و اتفاق بزرگان  
دین و شهادت وجدان ثابت مینمائیم و با شکالات و جواب آن نیز اشاره میکنیم .  
(اول آیات قرآن مجید)

### سورة بقره آیه ۲۵۶

من ذالذی یشفع عنده الا باذنه .

### سورة نجم آیه ۴۶

و کم من ملک فی السموات لا تغنی شفاعتهم شیئاً الا من یأذن الله لمن

یشاء ویرضی .

### سورة نساء آیه ۸۶

من یشفع شفاعة حسنة یکن له نصیب منها ومن یشفع شفاعة سیئة یکن له کفل

منها وکان الله علی کل شیء مقیتا .

## سوره انبیاء آیه ۴۸

یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یشفعون الا لمن ارتضى وهم من خشیتهم مشفقون

## سوره بنی اسرائیل آیه ۸۱

عسی ان یبعثک ربک مقاماً محموداً .

فخر رازی (در جلد پنجم تفسیر کبیر صفحه ۴۳۱ طبع مصر) میگوید: در تفسیر مقام محمود اقوالی است اول آنکه مراد شفاعت است، واحدی فرموده مفسرین اجماع کرده اند که مراد از مقام محمود شفاعت است چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله در این آیه فرموده آن مقامی است که امت را شفاعت میکنم تا اینکه فخر رازی بر صحت این قول سه وجه استدلال میکند سپس میگوید چون ثابت شد که لفظ آیه اشعار قوی بر این معنا دارد و اخبار صحیحه در تثبیت آن رسیده حمل لفظ بر این معنی واجب و لازم است و از اموری که این قول را تا کید میکند دعاء مشهور است (وابعثه لمقام المحمود الذی وعدته یغبط به الاولون والآخرین) اتفاق الناس علی ان المراد منه الشفاعه، بعداً اقوال دیگر را نقل نموده رد میکند و مختار خودش را اثبات مینماید.

در تفسیر جلالین میگوید: مقام المحمود هو الشفاعه.

در تفسیر فیروز آبادی (ص ۱۸۰) در تفسیر آیه مذکور میفرماید: مقام الشفاعه

محموداً یحمدک الاولون والآخرین .

تفسیر کشاف (جزء دوم طبع مصر) نیز در تفسیر آیه مذکور گوید: یکی

از تفاسیر شفاعت است و مقام محمود مقامی است که هر کس پیغمبر را در آن مقام مشاهده

کند او را حمد میکند و میشناسد و آن مقام بانواع کرامات جلب حمد مینماید و بعضی

گفته اند مراد شفاعت است و شفاعت یکی از انواع کراماتی است که مقام محمود شامل آنهاست

از ابن عباس نقل شده که مقام محمود مقام و منزلتی است که اولین و آخرین او را حمد

کنند و بر جمیع خلائق برتری یابد، سؤال میکند پذیرفته میشود، شفاعت میکند قبول

میگردد کسی نماند جز آنکه زیر پرچم آنحضرت باشد .

از ابوهریره روایت شده از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که فرمود این مقامی است که امتم را شفاعت کنم .

از تفسیر بیضاوی نقل شده ، مشهور اینست که مقام محمود مقام شفاعت است بجهت آنکه از ابوهریره روایت شده که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود آن مقامی است که برای امت شفاعت میکنم .

مجمع البیان در تفسیر آیه میفرماید : مفسرین اجماع کرده اند که مقام محمود شفاعت است و آن مقامی است که بحضرتش لوای حمد داده شود و بر شانه خود گذارد و انبیاء و ملائکه زیر آن لواء جمع شوند و آنحضرت اول شافع و مشفع خواهد بود .

در تفسیر صافی در ذیل آیه مذکور روایتی از امام عَلَيْهِ السَّلَام نقل میفرماید که مقام محمود شفاعت است . و در تفسیر برهان روایات متعدده ای در این معنی نقل شده است  
**سورة والضحی آیه ۵** ولسوف يعطيك ربك فترضى .

تفسیر فخر رازی ( ج ۸ ) از علی بن ابیطالب صلوات الله علیه و ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که مراد شفاعت در امت است تا اینکه میگوید حمل آیه بر شفاعت بهتر است و وجهی بر آن دلالت دارد :

اول آنکه خداوند متعال پیغمبرش را امر فرموده که برای خود استغفار کند و استغفار در خواست آمرزش است و کسیکه امر بطلب مغفرت کند راضی ببرد آن نیست ، و خداوند فرموده : پس از این عطا میکنم بتو تا راضی شوی پس دانستی که آیه بر شفاعت دلالت دارد ، تا اینکه میگوید وجه سوم اخبار بسیاری است که بر شفاعت دلالت دارد ، و حال است که رضای رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در عفو از مذنبین است و از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده که فرمود رضای جد من آن است که کسی از موحدین داخل آتش نگرددند .

وا از حضرت باقر روایت شده که فرمود : اهل قرآن میگویند که امیدوار کننده ترین آیات قرآن این آیه است ( یا عبای الذین اسرفوا علی انفسهم لاتقنطوا من رحمة الله ) وما اهل بیت میگوئیم این آیه است ( و لسوف یعطیک ربک فترضی ) بخدا قسم که مراد شفاعت است به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم داده شود در اهل لاله الا الله تا اینکه بگوید راضی شدم ، تمام شد نقل از تفسیر فخر راضی .

شیخ طبرسی ره در تفسیر آیه مذکوره میفرماید : مراد روزی است که پروردگارتو در آخرت از شفاعت وحوض و باقی انواع کرامات بتو و امت تو میدهد بقدریکه راضی شوی .

و حرث بن شریح از محمد بن علی بن حنیفه روایت کرده که گفت ای اهل عراق گمان نمیکنید امیدوار کننده ترین آیات قرآن این آیه است ( یا عبای الذین اسرفوا علی انفسهم لاتقنطوا من رحمة الله )

ما اهل بیت میگوئیم این آیه است ( و لسوف یعطیک .. ) بخدا قسم شفاعت است هر آینه به پیغمبر داده شود در اهل لاله الا الله تا اینکه بگوید پروردگارا من راضی شدم .

وا از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر علی و فاطمه (ع) داخل گردید و زهرا علیها سلام آرد آسیا میکرد و طفلش را شیر میداد عبائی از پشم گوسفند پوشیده بود ، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون این حال را دید چشمهایش باشک آمد ، فرمود ای دختر من تلخی دنیا را بپذیر تا برسی بشیرینی آخرت ، خدا این آیه را نازل فرموده و لسوف یعطیک ربک فترضی .

و حضرت صادق علیه السلام فرمود رضای جد من این است که موحدی در آتش نماند

### سوره مؤمن : آیات ۷-۸-۹

الذین یحملون العرش ومن حوله یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و یستغفرون

لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبُّنَا وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا مَا غُفِرَ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ رَبُّنَا وَأَدْخَلَهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ .

کسانی که حامل عرش و اطراف آنند خدا را ثنا و حمد و تسبیح میکنند و باو ایمان آورند و برای کسانی که ایمان آوردند طلب آمرزش کنند پروردگارا رحمت و علم تو هر موجودی را فرا گرفته پس کسانی را که توبه و بازگشت بتو نمودند و راه هدایت تو را پیمودند پیامرز و آنها را از عذاب جهنم نجات ده ، آنها و پدران و ازواج و ذریات صالح آنها را در جنات عدنی که وعده داده ای داخل فرما توئی عزیز و حکیم .

### سوره یوسف : آیات ۹۸ و ۹۹

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ قَالَ سَوْفَ اسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ .

برادران یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتند ای پدر ، برای گناهان ما طلب مغفرت کن ، ما خطا کاریم . پدر آنها گفت پس از این برای شما طلب آمرزش کنم پروردگار من بخشنده و مهربان است .

### سورة نساء : آیه ۶۷

وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا .

اینها آیاتی بود که علاوه بر اتفاق تفاسیر در روایات تفسیری نص یا ظاهر در شفاعت است طالبین بآیات و تفاسیر رجوع نمایند .



## دوم - اخبار شفاعت

اما روایات از طرق امامیه در شفاعت رسول الله ﷺ وائمه هدی علیهم السلام وعلماء و صلحاء و مؤمنین ، و توسل بآن مقامات در حال حیات و ممات آنها خارج از حد احصا است و احدی از علماء و محدثین و شیعه انکار و اشکالی نکرده و مورد اتفاق کلاست از این جهت گفتیم منکر رجعت صریحاً وارد این باب نشده است .

## فهرست اجمالی ابواب در کتب شیعه

۱ - باب اول - باب فضائل امیر المؤمنین وائمه هداة علیهم السلام و این باب ابوابی است .

۲ - باب زیارات رسول خدا وائمه (ع)

۳ - باب فضائل قرآن ،

۴ - باب اکرام بسادات .

سفینه البحار در ذیل کلمه شفع روایاتی را که بحار الانوار راجع بشفاعت ذکر نموده فهرست داده است .

بنابر آنچه گفتیم از ذکر روایات امامیه بی نیازیم

بذکر روایات عامه که در کتب معتبره خود ضبط کرده اند اکتفاء میکنیم .

در کتاب رقاع از جلد ۷ از صحیح بخاری (طبع عامره سال ۱۳۱۵) با استناد

از عمران بن حصین از بنی اکرم ﷺ و مسلم روایت کرده که فرمود قومی بشفاعت محمد ﷺ از آتش خارج شوند و داخل بهشت گردند .

کتاب معجم القبور در ذیل روایت فوق میگوید روایتی در شفاعت قبل از این

در کتاب رقاع نقل شده چون طولانی بود نقل نکردیم صحیح بخاری (صفحه ۲۰۴ از جلد ۷)

ببیند خود از ابی هریره روایت میکند که گفت ای رسول خدا سعیدترین مردم روز قیامت

بشفاعت تو کی است فرمود یا ابا هریره گمان می‌کردم پیش از تو کسی از این حدیث سؤال نکند زیرا حرص تو را بر حدیث دیدم سعیدترین مردم بشفاعت من روز قیامت کسی است که از قبل نفس خود خالصاً لاله‌الا الله بگوید .

و ابونعیم اصفهانی ( ص ۲۶۱ از جلد ۷ از حلیة الاولیاء ( طبع مصر سال ۱۳۲۵ ) بسند خود از انس روایت میکند که رسول خدا ﷺ فرمود شفاعت من برای اهل کبائر از امت من است .

و حافظ سیوطی ( ص ۱۳۲ کتاب جامع صغیر ) از ابی هریره از نبی اکرم ﷺ روایت کرده که فرمود سعیدترین مردم بشفاعت من روز قیامت کسی است که از دل خویش خالصاً لاله‌الا الله گفته باشد .

بغیر از آنچه ذکر کردیم در روایت در کتاب مذکور ( معجم القبور ) از جلد اول و دوم جامع سیوطی نقل میکند پس از ذکر روایات علمائی را که در اثبات شفاعت حدیث نوشته‌اند نام میبرد غزالی در احیاء العلوم ، شیخ نقی الدین در نزهة الناظرین البشیری در عقد فصلی در شفاعت ذکر کرده ، و در آن فصل روایات و حکایاتی زیاد نقل نموده است .

بالاخر دلالت کتاب و سنة متواتره از خاصه و عامه بر شفاعت جای تردید و شبهه نیست و هم چنین اتفاق بزرگان از عامه و خاصه مشهور است شاید مختصری در ضمن بیانات بعد ذکر شود .

عمده اشکالی که در عصر ما پیدا شده ناشی از شبهات و هابیه ( ابن عبدالوهاب ) و او از دو نفر از متقدمین عامه ابن تیمه و ابن قیم اخذ کرده و تمام آنها مورد تکفیر علماء بزرگ عامه واقع شده‌اند که در جای خود ذکر میشود .

از کتاب توحید ابن عبدالوهاب عقائد چندی نقل شده من جمله :

- ۱ - عقیده تجسم در توحید
- ۲ - عقیده حرمت زیارت قبر نبی اکرم ﷺ
- ۳ - عدم احترام قبور مطلقاً
- ۴ - حرمت تعمیرات و عمارات

قبور و لزوم خراب آنها ۵ حرمت توسل بنبی اکرم صلی الله علیه و آله و اولیاء و صلحاء، مطلقاً در حال حیوة و ممات آنان و در رد آن عقاید عامه و خاصه نوشته‌اند ذکر تمام عقائد فاسده ابن عبدالوهاب از مقصد رساله ما خارج است و ما تنها در عقیده فاسد اخیر بحث می‌کنیم.

میگوید کسیکه بولی و صالحی متوسل شود یا خدا را باو بخواند او را خدا دانسته و برای خدا شریک در عبادت قرار داده سپس بایات داله بر توحید و نفی شریک برای خدا و برهه مشرکین در عبادت استدلال مینماید ترجمه عباراتی که در مقام استدلال بیان نموده است از (کشف النقاب فی عقائد ابن عبدالوهاب) نقل می‌کنیم پس از ذکر آیات میگوید شریکی که در این آیات ذکر شده شامل شرك عبادت کنندگان قبور و انبیاء و صالحین است زیرا که همان شرکی است که در جاهلیت عرب بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن قوم مبعوث شد زیرا که عرب در جاهلیت بتها را میخواندند و بآنها پناه میبردند بتوسل بآنها و مقامشان سؤال می‌کردند بجهت آنکه آنها را بخدا نزدیک کنند چنانکه خدا در موارد عدیده همین امر را از آنها حکایت می‌کند مثل این آیات.

### سوره موسی آیه ۱۹

(و یعبدون من دوا الله ما لا یضرهم ولا ینفعمهم ویقولون هوالا شفای ناعند الله ....

### سوره زمر آیه ۴

والذین اتخذوا من دونه اولیاء ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی

### سوره احقاف آیه ۴۷

فلولوا نصرهم الذین اتخذوا من دون الله قربانا لیه بل ضلوا عنهم و ذلک انما فکهم و ما یفترون .  
و معلوم است که مشرکین گمان نمی‌کردند که انبیاء و ملائکه و صالحین و اولیاء در خلقت سموات و زمین با خدا شریکند و بامری از تدبیر و تاثیر و ایجاد و لو در خلق ذره‌ای از ذرات با خدا شریکند خداوند متعال فرموده .

ولئن سالتهم من خلق السموات و الارض... و اگر از مشرکین سؤال کنی که

آسمانها و زمین را خلق کرده هر آینه خواهند گفت خدا خلق کرده بگو بمشر کین اگر خدا ضرری برای من بخواهد چیزی غیر از خدا که او را بخوانید آیا از من کشف ضرر خواهند کرد و اگر خدا رحمتی برای من بخواهد آیا آنها مانع خواهند شد؟ و مرا از آن رحمت باز خواهند داشت بگو خدا کافی من است متوکلین، بخدا متکی میباشند پس مشر کین باین امر (شریک نبودن بتها با خدا در خلقت) معترف و مقرر بودند و تراعی نداشتند و از این جهت است که پرسش و سؤال در آیه موقعیت و حسن دارد تا اینکه میگوید شخص بصرف شهادت بزبان بدون علم بمعنای شهادت و عمل بمقتضای توحید مسلمان نخواهد بود چنانکه کرامیه گویند اقرار بتوحید صرف اقرار بزبان است یا حتمیه گویند صرف تصدیق است و حال آنکه خدا در کتاب گواهی آنان را تکذیب کرده با اینکه مشر کین شهادت خود را با تاکیدات بیان کردند اذ اجائك المنافقون قالوا نشهد انك لرسوله والله يشهد ان المنافقين لكاذبون و خداوند با تا کید بلیغ سخن آنان را تکذیب نموده و ایشانرا منافق نامیده است و باین بیان آشکار میشود که صدق و عمل لازمه ایمان است پس کسیکه بگوید: خداوند یکیست و غیر او را عبادت کند برای او شهادتی نیست گرچه نماز بخواند و روزه بگیرد و برخی از احکام اسلام را عمل نماید. اقمون منون ببعض الكتاب و تکفرون ببعض (سوره بقره آیه ۷۹) ان الذین یکفرون باياته و رسله و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون نؤمن به بعض و نکفر به بعض و یریدون ان یتخذوا بین ذلك سبیلاً (سوره نساء ۱۴۹) و من یدع مع الله الینها آخر لابرهان له. فانما احسابه عند ربہ (سوره مؤمنون آیه ۱۱۷)

۱- آیا ایمان میاورید ببعض قرآن و به بعض دیگر کافر میشوید

۲- کسانی که بخدا و آیات او کافر شدند و خواستند میان خدا و

ترجمه

پمبران او جدائی بیاندازند و میگویند ایمان به بعض آورده و به

آیات

بعض دیگر کافر میشویم و میخواستند بین آن دو (خدا و رسول)

راهی پیدا کنند (بقیه عبارت که مولف آنرا ذکر نکرده اینست : اولئك هم الكافرون حقا یعنی چنین افراد کافر مسلمند)

۳- کسیکه خدای دیگری با خدای یکتا بخواند دلیلی برای او نیست و حسابش با خداوند متعال است کفر بر دو نوع است مطلق و مقید

۱- کفر مطلق : آنستکه شخص بتمام آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده کافر شود .

۲- کفر مقید: کافر شدن به بعضی و ایمان به بعضی دیگر است بطوریکه فقها حتی کسی که يك فرع مانند توریث جدو خواهر را کافر شود تکفیر میکنند پس چگونه خواهد بود حال کسیکه نیکانرا خوانده و حقیقت عبادت را منصرف کند در مختصر کتب مذاهب اربعه تکفیر کسیکه منکر فرعی شود مسطور است بلکه اگر کسی سخنانی را که بعضی جهال بر زبان جاری میکنند بگوید گر چه نماز بخواند و روزه بگیرد تکفیر نمایند و صحابه کسیرا که منع زکوة کرد تکفیر نموده کشتند با اینکه بشهادتین مقرر بوده و نماز و روزه و حج را اداء مینمود پس تولید شبهه ای که عبادت کنندگان قبور نماز میخوانند و روزه میگیرند و بقیامت اقرار دارند عوام فریبی و اشتباه اندازی و ترویج شرك آنان میباشد و خدا و مومنین از این امر ابا داشته مبرایند تا اینجا نقل از کشف النواب عن عقیده ابن عبد الوهاب از الوسی پایان رسید.

عمده اشکال وهابی (ابن عبدالوهاب) بر شفاعت و فروع آن مانند زیارت قبور انبیاء و صلحاء و تعمیر و تعظیم آن و توسل بانها اینست که این امور مستلزم شرك بخدا است و شرك عقلا و نقلا حرام و قبیح است .

آری باعث انتقادات بعضی بی خبران نیز از شعائر دین همین اشکال است و چنانکه دانستی مبدء این اشکال از ابن عبدالوهاب و دو نفر از علماء عامه قبل از او میباشد تا اینکه دامنه پیدا کرد و اول کسیکه این اساس را سرمایه تخریت عالم تشیع قرار داد و کتبی نوشت نویسنده کتاب میوه زندگی و حج نامه است سپس نویسندگان و هوچیپهایی پیدا شدند

تا آنکه بکسروی منتهی شد و مطلقین میدانند که هوچیگری این مرد چگونه بود و سر انجام بکجا منتهی شد

(( یریدون لیطفوا نور الله بافوا همم والله متم نوره ولو کره المشرکون ))

پس از آنکه ریشه و اساس شفاعت در اصطلاح مسلمین معلوم شد و

**جواب** دانستی که قرآن مجید و سنت و اجماع بر صحت شفاعت قائم است

اصلا این اشکال قابل توجه نمیباشد لکن برای دفع شبهه از اذهان

ساده لوحان و جلو گیری از هوچیگریهای مغرضین جواب اشکال را اجمالاً به بیانی ساده

و روشن ذکر میکنیم، شرک یادر اعتقادات است یادر عمل و عبادت و چون شرکت در عمل

متفرع بر شرک در اعتقاد است لذا اول آنرا در ضمن سه مقدمه بیان میکنیم

شرک در اعتقاد مطابق با اساس شیعه و فقها (رضوان الله علیهم)

**مقدمه اول :** اینست که شخص به موجودی مستقل و موثر و ایجاد کننده غیر از مبدء

لایزال یا شرک در فعل او معتقد باشد بنحویکه خداوند متعال

جلت قدرته را در فعل باو محتاج بداند و خود آن موجود هم مخلوق و ایجاد شده بایجاد خدا

نباشد. یا اینکه بگوید موجودی هست که بتواند از افعال ذات مقدس باری جلو گیری

نموده و او را از عملی باز دارد خواه آن موجود عقل یا نفس یا فلک یا کواکب یا ارباب انواع

و اجسام و عوارض جسمی باشد اینست معنای شرک اما توحید و بیان معنای کلمه لا اله الا الله

اینست که در عالم موثری جز خدای یکتا نیست همه اشیاء باو محتاج و آن ذات مقدس از

همه بی نیاز میباشد عالم و آدم را از روی اراده و مشیت و اختیار آفریده و کسی در فعل شرک

اون بوده و موجودی نیست که بتواند جلو افعال او را بگیرد (تعالی الله عما یقول الظالمون...)

در مقابل این اساس، گفتههای بشری است که اشیاء و موجودات مستند بعوالم علوی و

کواکب است و آنها ازلی وابدینند یا اینکه بمبدء اول قائل شده لکن تاثیر و تاثرات را

بعقول و نفوس و افلاک و کواکب و عناصر مستند میدانند چه آنکه مستقل در تاثیر بدانند یا

خدارا در فعل آنها شريك نمايند و چه اينكه عالم علوی را قدیم و ازلی دانسته يا بگویند آنها اسبابی هستند که خدا آنها را ایجاد فرموده و امور را بآنها تفویض کرده و از فعل معطل است ( اعازنا الله من تلك الخرافات ) اینست توحید خالص انبیاء علیهم السلام و قرآن مجید نه آنکه عرفاء گویند که موجودی در عالم بغیر خدا و تجلیات او نیست، یا بمراتب وجود منحصر است که ازلاً و ابداً واجب میباشد طالبین و جویندگان معارف حقه و حقائق قرآن مجید بکتاب و سنت و اراده از عامه و خاصه و ادعیه ماثوره و مناجاتهای ائمه علیهم السلام و فرمایشات فقهاء و محدثین (( رضوان الله تعالی علیهم )) مراجعه فرمایند مخصوصاً فضلاء به باب پنجم از مکاسب شیخ ( اعلی الله مقامه ) که در دسترس همه میباشد رجوع کنند ...

شیخ (( قدس سره )) پس از آنکه تمام احتمالات شرك را بیان میفرماید و کلمات بزرگان ( سید مرتضی علامه شهید محقق کرکی و شیخ بهاء ) را نقل میکند فرموده است . قال فی البحار لانزاع بین الامة فی ان من اعتقد ان الكواكب هی المدبرة لهذا العالم وهی الخالفة لما فیهم من الحوادث والخیرات والشرور فانه یكون كافرا علی الاطلاق انتهى و عنده فی موضوع آخر ان القول بانها ( کواكب ) علة فاعلیة بالارادة والاختیار وان توقف تاثیرها علی شرائط آخر کفر ...

یعنی : در اینکه معتقد باینکه کواكب مدبر عالم و خالق حوادث و خیرات و شرورند کافر است در امت نزاع و اختلافی نیست و گفتن باینکه کواكب بارانده و اختیار علت فاعلی هستند کفر است و لو اینکه بگوید فعل محتاج بشرائطی میباشد واضح است که ذکر کواكب از باب مثال و از نظر اینکه در گفته های بشری است میباشد و گرنه اختصاص بکواكب ندارد و در شرك فرق نمیکند که موجود مؤثر مجرد یا مادی انسان یا ملک نور یا ظلمت رحمن یا شیطان یزدان یا اهرمن باشد و در فعل مجبور یا تفویض با و شده باشد .

خلاصه : شیخ مرتضیٰ انصاری ( اعلیٰ الله مقامه ) در ضمن بیانات خود میفرماید  
استناد خلق و رزق احیاء و اماتہ و غیر اینها بغیر خدا مخالف با ضرورت دین است .  
تفصیل این مباحث در مجلدات بیان الفرقان است طالبین رجوع کنند .

گرچه این مقدمه را هم در کتب خود بیان کرده ایم لکن

مقدمه دوم : بیان مختصری ناچاریم، عقیده شیعه درباره انبیاء و ائمه (ع)

اینست که تمام آنان حتی حضرت ختمی مرتبت در تمام مراحل

وجود ( نوری . روحی و جسمی ) مخلوق و مصنوع و معمولند ، ولو اینکه حقیقت و  
کیفیت مصنوعیت را ندانیم ، و سنخاً غیر حقیقت خالق متعالند و در تمام مراحل بنده  
و محتاج اویند و بجهت نهایت عبودیت پروردگار بمقام دنی فتدلی رسیده دارای علم و  
قدرت و بالجمله با امر و اذن و مشیت خداوند دارای سلطنت بر ماسوی میباشند و مقام  
عبودیت آنها پیوسته محفوظ بوده و افتخار آنان به بندگی و اطاعت است و هیچ‌زمانی  
بنده بمقام الوهیت نمیرسد و فناء در ذات خدا غلط است و معنی روایت معروف در افواه (عبدی  
اطعنی حتی اجعلک مثلی) بر فرض صحت و صدور اینست که خدا میفرماید : بنده من  
اگر مرا چنانکه سزاوار است اطاعت کنی تو را آیت خود قرار دهم و تو باذن من  
میکنی آنچه ماذون باشی . آیات و روایات و ادعیه در این باب از حد احصاء خارج است  
مقدار مختصری در نبوت ( ج ۲ ) بیان الفرقان و در میزان ( ج ۴ ) بیان الفرقان  
بیان کرده ایم .

بجملات اول دعای ندبه که خلاصه و چکیده آیات و روایات است و مخصوصاً

فضلاء بزیارت مبارکه جامع که مشتمل بر بیان دو مقام ۱ . مقام عبودیت ۲ - مقام  
کمال است مراجعه فرمایند .



عقیده امامیه بلکه تمام مسلمین نیز اینست که انبیاء و اولیاء

مقدمه سوم : و مؤمنین و صلحاء پس از مفارقت از این عالم زنده و بنعمتهای

الیهی متنعم میباشند، بلکه عقیده تمام ملیتین و فلاسفه بر

حیات و بقاء بشر است که پس از مردن در عوالم آخرت متنعم یا معذب میباشند

ولا تحسبنّ الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم یرزقون

گمان نکنید آنانکه در راه خدا کشته شدند مرد گانند بلکه زنده هائی

هستند که نزد پروردگار خود مرزوقند.

روایات و ادعیه در این موضوع بیشمار است و چون تفصیل را در کتاب معاد

القرآن ذکر نموده ایم در اینجا نیازی بتکرار نیست.

اما : شرك در عبادت و عمل عبارت از خضوع و پرستش بنده است برای موجودی غیر

از خدا با اعتقاد آنکه آن موجود خالق یا با خداوند متعال در الیهت شریک است.

بدیهی است اطاعت و احترام پسر نسبت بوالدین و شاگرد نسبت باستاد و جاهل

نسبت بعالم و بالجمله مطلق خضوع و اتقیاد شرك در عبادت نمیباشد و اگر فرزندی از

پدر و مادر اطاعت و فرمانبرداری کند و شاگرد فرمان استاد را اطاعت نماید عقلاء

او را عبد و این عمل را عبادت نمیگویند بلکه عملی است نزد عقل پسندیده و مأمور به

با و امر شرعی و احدی در آن تشکیک نکرده است (( قال الله تعالی )) و اخفض لهما جناح

الذلمن الرحمة (وقال تع) و اخفض جناحك لمن تبعك من المومنین خداوند متعال ملائکه را

امر فرمود برای آدم خضوع کنند ( فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین )

و در سوره یوسف میفرماید . از قال یوسف لابیہ یا ابت انی رایت احد عشر کواکباً

والشمس والقمر رایتهم لی ساجدین و در او آخر سوره میفرماید ، و رفع ابویه علی العرش

وخر و اله سجداً و قال یا ابت هذا تاویل رؤیای من قبل قد جعلها ربی حقاً .

بالجمله از واضحات است که هر خضوع و کرنشی برای کسی عبادت و شرك

بخداوند در عبادت نیست شرك در عبادت خضوع بواسطه اعتقاد بالیهیت و یا شرك در الیهیت است . . .

پس از تذکر باین مقدمات گمان نمیرود هیچ عاقلی توهم

نتیجه کند که شفاعت انبیاء و اولیاء و مؤمنین یا توسل بآنها شرك

در اعتقاد یا عبادت باشد . واحدی از مسلمین در توسل، پیغمبر

و ائمه هدی علیهم السلام را با خدا شریك در خلقت و فعل ( یا نعوذ بالله ) مستقل در خلق و ایجاد

ندانسته و هرگز بنظر خدائی زیارت آنها نرفته و متوسل بآنان نشوند و در موضوع

شفاعت و دعا و طلب بر آمدن حاجت، هرگز نظر استقلال بآنان ندارند بلکه معتقدند

هیچ امری در عالم بدون اذن و اراده و اختیار خدا واقع نشود و شعار روزمره آنها اینست که

لا یملك لنفسه نفعا ولا ضرا ولا موتا ولا حیوة ولا نشورا، ربنا لا تكلنا الی انفسنا طرفة عین

ابداً و اساس کتاب و سنت مقدسه و حکم عقل فطری بر عبودیت تامه جمیع موجودات

نسبت بخداوند است ، قرآن بخطاب صریح میفرماید ولولان ثبتناک لقد کدت ترکن

الیهم شیئا قليلا اذا لا زفناک ضعف الحیوة و ضعف الممات ثم لا تجدناک علینا نصیرا (بنی

اسرائیل آیه ۷۶) ولوتقول علینا بعض الاقوابل . . . . .

پس حقیقت شفاعت و توسل اینست که چون آن ذوات مقدسه بجهت نهایت عبودیت

و بندگی بمقام قرب پروردگار متعال نائل شده و با خداوند مهربان بنهایت درجه دوستی

و محبت رسیده اند و بی اذن او کاری نکنند (( لایسبقونه بالقول وهم بامرہ یعملون ))

لذا خداوند آنها را از میان خلق برگزیده ( ان الله اصطفی آدم و نوحاً . . . . . ) و پیشوای

خلق قرار داده ( انی جاعلک للناس اماماً ) و اطاعت آنها را با اطاعت خود توأم نمود ( اطیعوا الله

و اطیعوا الرسول . . . . . ) و توسل بآنها را وسیله قرب بخویش قرار داده است ( وابتغوا

الیه الوسیله ) و برسول هم امر فرمود برای امت خود طلب مغفرت و آمرزش کند

( فاستغفر لهم . . . . . ) و اطاعت آنها را نشانه محبت بخویش قرار داده فرماید ان کنتم

تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله .

بنابر این توسل بذوات مقدسه و طلب آمرزش از آنان و شفیع قرار دان آنها نزد خداوند عین عبودیت و پرستش خدا است و شفاعت آنها هم باذن خدا است ( ولا يشعفون الا لمن ارتضى ... )

آیا عاقلی این عمل و اعتقاد را بحساب شرك در عمل و اعتقاد میگذارد؟ و آیا ابن عبدالوهاب و دو استاد بی دانش او میتوانند بگویند خانه خدا در مکه و مسجد الحرام و حجر الاسود و مقام ابراهیم محترم نیست و نباید در آن امرکنه خضوع و خشوع نمود یا احدی از مسلمین میتواند بگوید طواف و بلند کردن دست بدعا در آن محل و خدا را بشرافت انجا قسم دادن، با آنکه خداوند خود بآن امر فرموده شرك در اعتقاد یا عبادت است؟ و آیا مسلمانی میتواند بگوید مساجد محترم نیست و تطهیر آنها از نجاست واجب نمیشود؟ بلکه بفتوای جمع کثیری از بزرگان در سعه وقت پاك کردن مسجد مقدم بر نماز است و ابداً شرك بخدا در عقیده و عمل نیست پس واضح شد که مؤسس این اساس جاهل و کافر است چنانکه علماء عامه بر کفر و فسق و لزوم قتل او اتفاق کردند ( بکتابی که قدیماً و جدیداً از بزرگان عامه و خاصه نوشته شده مراجعه شود ).

اما شبهات متاخرین در عصر ما ناشی از تاثیر سیاست خارج در تمام ادیان و مذاهب الهی است و کسانی که اهل اطلاع هستند و نوشجات کیوان را دیده اند منظور ما را بخوبی میفهمند .

اما استدلال ابن عبدالوهاب بآیات شرك و تشبیه مسلمین در عبادت بمشركین زمان جاهلیت و عبادت کنندگان لات و عزی از عجائب است گویا آیات قرآن مجید را ندیده یا ندیده گرفته است .

مشركینی را که خداوند متعال و قرآن مجید یاد فرموده و در تفاسیر و روایات بیان شده اند تمام آنها کسانی هستند که معبود خود ( ستارگان خورشید ماه و اصنام )

را فرزندان خدا یا شریک او و یا مستقل در خدائی میدانستند و با این عقیده در مقابل آنها خاضع و خاشع بودند و آنها را پناه خود و بر آورنده حاجات میدانستند و خود را از عبادت خداوند متعال بی نیاز میپنداشتند خداوند متعال از حضرت ابراهیم علیه السلام حکایت میفرماید ( از قال لابیہ و قومہ ما ذات عبدون الفکالہة دون اللہ تریدون ) ابراهیم علیه السلام پدرش و قومش گفت چه چیز را عبادت میکنید آیا بدورغ و افتراء خدایانی بغیر خدا اراده کردید ( بایات راجع بحضرت ابراهیم مراجعه شود تمام صریح و مطابق آیه ای است که ذکر شد )

و در باره مشرکین عرب میفرماید : ( سوره والصفات ) یقولون اناللات کواللہنا لشاعر و جون ( ۱ ) ( سوره فرقان ) ان کاد لیلضلنا عن اللہنا ( ۲ ) ( سوره ص ) ازمشرکین حکایت فرماید ( جعل الالہتہ الہاً واحداً ان ہذا لشی عجاب ( ۳ ) ( سوره فرقان ) اذا قیل لہم اسجدوا للرحمن قالوا وما للرحمن ان سجداً ما تامرنا و زادہم نفوراً ( ۴ )

ترجمہ آیه ۱ ایا ما خدایان خود را بواسطہ شاعر دیوانہ و اگذاریم ۲ نزدیک است کہ ما را از خدایان ما گمراه کنند ( برگرداند ) ۳ ایا خدایان رایک خدا قرار داده و این کاری شکفت انگیز است ۴ وقتی کہ بمشرکین گفته می شد ( خدا ) رحمن را سجده کنید میگفتند رحمن کی است ( نمی شناسیم ) آیا سجده کنیم چیز بر ا کہ تو امر میکنی .

از این آیات کاملاً روشن میشود کہ غیر از خدایان خود خدائی را نمیشناختند یا خدایان خود را شریک خدا می شمردند .

و در سوره زخرف از مشرکین حکایت میفرماید : وقالوا الیہا خیر ام هو آیا خدایان ما بہترند یا خدای او . و در سوره نوح میفرماید : وقالوا لا تذرن الہتکم ولا تذرن وداولا سواعا ولا یغوث و یعوق و نسرأ . خدایان خود را و انگذارید وودّ و سواع و یعوق و نسر ( اسامی خدایان آنها است ) را رها نکنید و در سوره حجر میفرماید انا کفیناک المستہزئین

الذین یجعلون مع الله الهأ آخر . ماتو راز استهزاء کنندگان کفایت میکنیم و آنها کسانی هستند که با خدای یکتا خدایان دیگر قرار دادند . و در سوره اسراء میفرماید :  
قل لو كان مع الهة كما يقولون اذ لا بتغوا الى ذى العرش سبيلا) ای پیغمبر بمشركين بگو  
اگر با خدای یکتا خدایان دیگر هستند چنانکه میگوئید هر آینه راهی بصاحب عرش  
طلب کنید و در سوره مریم میفرماید : واتخذوا من دون الله الهة لیکو نوالهم عزا بغير  
خدای یگانه خدایانی اختیار کردند که برای آنها عزت باشند . و در سوره شعراء  
از اهل جهنم حکایت میکند : قالوا وهم فيها يختصمون تالله ان كذب الفی ضلال مبين  
اذ نسويکم برب العالمين مشرکين در جهنم با یکدیگر مخاصمه کنند و گویند بخدا  
قسم در گمراهی آشکار بودیم که شما را با پروردگار عالمیا برابر میدانستیم .

و در سوره قصص میفرماید : ويوم يناديهم فيقول اين شر كائى الذين كنتم  
تزعمون . روزیکه مشرکين را ندا کند و گوید : شر کائیکه برایم گمان داشتید کجا  
هستند . و در سوره انبياء در باره حضرت ابراهيم از قول مشرکين میفرماید هذا الذى يذکر  
الہتکم ... اینست کسیکه خدایان شما را بسوء یاد میکرد ( سرزنش و مذمت میکرد ) و  
نیز در سوره انبياء راجع بانحضرت فرماید : قالوا من فعل هذا بالتها انه لمن الظالمين  
یعنی مشرکين گفتند کسیکه نسبت بخدایان ما این امر را مرتکب شده ( آنها را شکسته )  
هر آینه ازستمکاران است . قالوا انت فعلت هذا بالهتنا يا ابراهيم . گفتند آیا تو این کار  
را بخدایان ما انجام داری . قالوا حرقوه وانصروا آلہتکم ان كنتم فاعلين . گفتند او را  
بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید اگر شما بجا آورند گانید و در سوره فرقان میفرماید  
واتخذوا من دونه الهة لا يخلقون شيئاً وهم يخلقون ولا يملكون لانفسهم نفعاً ولا ضراً ولا  
يملكون موتاً ولا حيوة ولا نشوراً . بغير از خداوند یکتا خدایانی اختیار کردند که  
هیچ چیزی را نمیتوانند خلق کنند و خود آنها خلق شده هستند مالک نفع و ضرری برای خود  
و مالک مرگ و زندگی و بازگشت نمیباشند بعد از تامل در آنچه گفتیم برای خواننده

آشکار گردید که استدلال ابن عبدالوهاب و پیروان او از قدیم و جدید، بمسئله شفاعت و توسل بانبیاء و ائمه هدی علیهم السلام و زیارت قبور آنان ربطی ندارد و خصوصاً در آیاتی که ذکر کرده گویا ابتدا بتفاسیر رجوع نموده است...

آیه اول : سوره یونس . و یعبدون من دون الله ما لا یضرهم ... (( مفاد آیه مبارکه مطابق بتفاسیر اینستکه بتهارا پرستش می کردند و میگفتند پرستش ما برای آنستکه نزد خدا از ما شفاعت کنند و خدا بما اذن داده ...

در ذیل این آیه شریفه که ابن عبدالوهاب ذکر نکرده یا متوجه نشده خداوند میفرماید : اتبعوا ن الله بما لا یعلم فی السموات و لافی الارض . آیا خبر میدهید خدا را بآنچه نمیدانند در آسمانها و نه در زمین . زیرا در این آیه شریفه باینفی معلوم اثبات عدم علم بنحو اشد و اکد گردیده است ذات مقدس میفرماید : که پرستش غیر ذات خدا و آنرا بخدا نسبت دادن افتراء و دروغ است شفیع کسی است که خدا معین کند و او هم بنده خالص خدا است آیه دوم : (سوره زمر) و الذین اتخذوا من دونه اولیاء ما نعبدهم الا لیقربونا من الله زلفی . معنای آیه مبارکه چنانکه در تفاسیر بیان شده اینستکه کفار گمان میکردند برای آنها غیر خداوند متعال مالکی است میگفتند ما آنها را برای نزدیک شدن بخدا میپرستیم . این آیه کریمه در مقام رد کسانی است که برای خدا شریک قائل بودند چنانکه پس از این آیه میفرماید لواراد الله ان یتخذ ولدا لاصطفی مما ینخلق ما یشاء سبحانه هو الله الواحد القهار .

بالجمله اینگونه آیات صریح است که کفار غیر خدا را میپرستیدند و برای او

شریک قرار میدادند . آیا این امر با شفاعت که معتقد مسلمین است مناسبتی دارد ؟

خلاصه تمام آیاتی که راجع بشرك است و برای نفی شفاعت بآنها تمسك شده دلائل و قرائنی دارد که مشرکین غیر خدا را پرستش میکردند و آنها را مالک و شریک در فعل میدانستند چنانکه در همین سوره (زمر آیه ۴۴) میفرماید : ام اتخذوا من دون الله شفعاء قل اولو كانوا لایملکون شیئا و لایعقلون . و نیز در آیه ۴۶ میفرماید : و اذا ذکر

الله وحده اشمازت قلوب الذين لا يؤمنون بالاخرة و اذا ذكر الذين من دونه اذا هم يستبشرون.

از تمام آنچه گفتیم ظاهر و ثابت شد که اشکالات طائفه وهابیه و بی خبران عصری بر شفاعتی که شیعه معتقدند وارد نیست و هیچ ربطی به آن ندارد و اگر کسی مدارک عامه و خاصه را در موضوع شفاعت و زیارت قبور انبیاء و اولیاء و مؤمنین و توسل به آن ذوات مقدسه در حال حیات و ممات آنان بخواند بکتابی که در این موضوع نوشته شده خصوصاً بکتاب زیر مراجعه کند.

۱ - کشف النقاب عن عقائد ابن عبدالوهاب .

۲ - معجم القبور .

۳ - صفحات ۲۰۱ تا ۳۲۵ از جلد دوم کتاب شریف الغدیر تألیف علامه معاصر

جناب آقای امینی :

تذکر : امریکه باید اینجا یاد آور شویم اینستکه منشاء بعضی از شبهات در شیعه بلکه در جمیع مسلمین دو امر است ۱- بعضی از اعمال عوام شیعه برای کسانی که معاندند موجب توهم و اشکال شده رفتار آنها را دستاویز حملات شدید قرار میدهند با اینکه مسلم ، میزان حق و باطل مذاهب . اصول علمیه آنها است نه عمل منسوبین به آن و نباید اعمال مردم را میزان صحت و سقم اصول عقائد مذهبی قرار داد والا چنانکه در ذیل روایات غیبت گذشت زمانی فرارسد که از اسلام جز اسمی و از قرآن جز رسمه نماند بنابر این وظیفه علما است که عوام را بیدار نموده بحقائق اسلام و مذهب شیعه که تمام جهات آن حد وسط و جاده مستقیم است متذکر و متنبه سازند و افکار آنان را روشن و از هانشانرا . منور نمایند .

۲- در مجلدات بیان الفرقان تذکر داده ایم که در صدر اسلام چون خلفاء

خلافت الیهیه را از روش اصلی خارج و بسط و سلطنت مبدل نمودند خواستند از رجوع مردم

بخاندان علم و نبوت نیز جلو گیری کنند و از اهم اموری که آنها را باین هدف نزدیک و برای وصول باین مقصود کمک کرد عرفاء و صوفیه و نشر مبانی آنها بود برای بزرگان آنها مقامات و کراماتی قائل شدند و اموری که به پیغمبر هم نسبت داده نشده بآنها نسبت دادند خطب و روایاتی در شان آنان جعل کردند تا اینکه تصوف و عرفان از عامه بخاصه سرایت کرد و این خرافات در بین آنها نیز شایع شد. محیی الدین عربی که از بزرگان متصوفه است گوید باسمان چهارم رفتم و حکم ختنه را در صندوق احکام ندیدم. عطار که از عرفاء معروف است در تذکرة الاولیاء کراماتی بعرفاء نسبت داده که از شنیدن آنها جز تفریح چیزی حاصل نمیشود و برای اینکه فرع بر اصل زائد نشود علی علیه السلام و ائمه ع را در نظم و نشر با خدا برابر نمودند بلکه بفرمایش محقق قمی علی علیه السلام را از خدا بالاتر بردند خدا در قرآن میفرماید که زمین و آسمان را در شش روز آفریدم در خطبة البیان که خود ساخته بامیرالمومنین علیه السلام نسبت داده آورده اند که من کسی هستم که زمین و آسمان را در طرفة العین خلق کرده ام کم کم کار بجائی رسید که عبودیت علی علیه السلام و پیغمبر و اولیاء بر عبودیت تبدیل شده و عبادت آنها را صورتی و برای تربیت بشر دانستند ( اعاننا الله من الضلال ) بالجمله یک قسمت از بت پرستی ها و شرك و کفر از اساس تصوف پیدا شد که هنوز این سخنان و خرافات در اذهان و افواه عام و خاص باقی است ائمه علیهم السلام چون این درد درمان ناپذیر را در اسلام میدانستند، کوشیدند که این خرافات تذکر داده شود و شیعه بآن مبتلان نگردند در روایات و ادعیه و مناجاتهای خویش اظهار نهایت درجه عبودیت و ذات در مقابل ذات پاک دانا و توانای آفریدگار مینمودند و اگر کسی نسبتی که خارج از شان آنها و دور از عبودیت بود نسبت میداد با کمال تاجر و غضب بسجده افتاد خدا را تسبیح و تقدیس و تنزیه میکردند.

بدیهی است که برای علماء حقه شیعه و پیراوان ال محمد علیه السلام واجب و لازم

است که تا میتوانند در بر انداختن این اساس بکوشند و شیعیان را از این ضلالت و بت



پرستی برهانند .

بر صاحبان خرد و دانش روشن است که خرافات صوفیه بقرآن و سنت و فقهاء آل عصمت علیهم السلام زبطنی ندارد اگر وهابیه و پیروان آنان بر شفاعت و توسل و زیارت اشکالی دارند خوب است نظرشان باین بت پرستان باشد نه به معارف حقه شیعه و فقهاء عظام رضوان الله علیهم .

پایان

### ( سپاسگذاری و تقدیر )

شکر و سپاس پروردگاری را که توفیق طبع و نشر این جلد از بیان الفرقان را نیز عنایت فرمود و در دسترس پیروان و علاقه مندان بخاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت .  
 و ضمناً از بانی و ناشر و کسانی که در طبع و تصحیح این اثر قیمت شریک مساعی فرموده اند مخصوصاً از مدیر محترم چاپخانه طوس آقای علی اصغر بنائی و حروفچین محترم آقای شای رضائزاد تشکر و سپاسگذارم و توفیقات و تأییدات آنانرا از خداوند متعال مسئلت مینمایم ، امیدوارم این خدمات شایسته پیشگاه ولی عصر ( روحی فداه ) و منظور نظر آن بزرگوار واقع شود .

## فهرست مدارك وقسمتی از كتب شیعه

ردیف	نام کتاب	مؤلف
١	اکمال الدین	
٢	عیون اخبار الرضا	رئیس المحدثین ابو جعفر الصدوق محمد بن علی بن الحسین
٣	توحید	بن بابویه القمی متوفی ٣٨١ ق
٤	علل الشرایع	
٥	خمال	
٦	اعلام الوری	ابو علی الفضل بن الحسن بن الفضال الطبرسی صاحب کتاب
٧	مجمع البیان	الوسیط والوجیز والجوامع متوفی ٥٤٨ ق
٨	احتجاج	ابی منصور علی بن ابیطالب الطبرسی صاحب کتاب الکافی فی الفقه وهو من مشایخ ابن شهر آشوب متوفی ٥٨٨ ق
٩	الاختصاص للمفید	رئیس الملة ابو عبدالله المفید محمد بن محمد بن النعمان
١٠	الارشاد للمفید	بن عبدالسلام البغدای توفی ببغداد ٤١٣ ق
١١	غیبت شیخ طوسی	
١٢	امالی	شیخ الطائفة ابو جعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی
١٣	مجالس	توفی نجف الاشرف ٤٦٠ ق
١٤	عده	
١٥	فضائل ابن شاذان	وهو الشیخ ابو الفضل بن شاذان بن جبرئیل وهو غیر ابن شاذان بن القمی محمد بن علی الکوفی قره علیہ الکر اچکی بمکه متوفی ٤١٢ ق

## فهرست مدارك و قسمتی از كتب شیعه

ردیف	نام کتاب	مؤلف
۱۶	مناقب ابن شهر آشوب	رشیدالدین ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب السروی المازندرانی متوفی ۵۸۸ ق
۱۷	بحار الانوار	م. م. اقر بن محمد تقی المجلسی متوفی ۱۱۱۰ ق
۱۸	کشف الغمه اربلی	ابن الفخر بهاءالدین ابو الحسن علی بن ابی الفتح فخرالدین اربلی متوفی ۶۹۲ ق
۱۹	بصائر الدرجات	ابو جعفر محمد بن حسن بن فروخ صفار قمی متوفی ۲۹۰ ق
۲۰	بشارة المسطفی	عمارالدین ابو جعفر محمد بن ابی القاسم علی بن محمد آملی کجی طبری از مشایخ فقهاء . در سده ششم محرم ۵۵۹ زنده بوده است
۲۱	تفسیر فرات ابن ابراهیم	از مشایخ حدیث در اواخر سده سوم (۳) و آغاز سده چهارم (۴)
۲۲	غیبت نعمانی	ابو عبدالله محمد بن ابراهیم بن جعفر کاتب نعمانی معروف با بن ابی زینب از اعلام امامیه در آغاز سده چهارم (۴)
۲۳	طرائف	علی بن طاوس حلّی مقیم بغداد متوفی ۶۶۵ ق
۲۴	البرهان فی تفسیر القرآن للسید هاشم بن السید اسماعیل بن سید عبدالجواد الحسینی	البحرانی التوبلی الکتکانی متوفی ۷-۱۱۰۹ ق
۲۵	تفسیر علی بن ابراهیم	علی بن ابراهیم بن هاشم ابو الحسن القمی از بزرگان رواة حدیث و از مشایخ امامیه در سنه ۳۰۷ زنده بوده است
۲۶	کامل الزیارات	ابو القاسم علی بن محمد بن علی الخزاز الرازی القمی از بزرگان امامیه وثقات آنانست وفاتش معلوم نیست
۲۸	العمدة	شمس الدین شرف الاسلام ابو الحسن یحیی بن الحسن بن الحسین بن علی بن محمد بن بطریق الاسدی متوفی ۶۰۰ ق

## فهرست مدارك و قسمتی از كتب شيعة

مؤلف

نام كتاب

ردیف

جمال الدين ابو منصور الحسن بن سعيد الدين يوسف بن

كشفا اليقين ٢٩

زين الدين علي بن مطهر الحلبي (توفي محرم) ٧٢٦ ق

للعلامة الكبير المعاصر الشيخ عبدالحسين احمد الاميني

الغدير ٣٠

النجفي ادام الله بقاءه

محمد بن يعقوب بن اسحاق الكليني الرازي (توفي ببغداد) ٣٢٩ ق

كافي ٣١

## فهرست مدارك و قسمتی از كتب عامه

الحافظ ابو عمر يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر

الاستيعاب ٣٢

النمرى القرطبي متوفى ٤٦٣ ق

جامع الصحيح (صحيح مسلم) الحافظ ابى الحسين مسلم بن الحجاج القشيري النيشابوري

الشافعي متوفى ٢٦١ ق

الجمع بين الصحاح الستة ابو الحسن زرير بن معاوية العبدري الاندلسي متوفى ٥٢٥ ق

الحافظ ابو عبدالله محمد بن اسماعيل البخاري متوفى ٢٥٦ ق

صحيح البخاري ٣٥

الحافظ ابوسعيد عبدالكريم بن احمد السمعاني الشافعي

فضائل الصحابة ٣٦

متوفى ٥٦٢-٣ ق

شيخ الاسلام ابواسحاق ابراهيم بن سعد الدين محمد بن

فرائد السمطين ٣٧

المعوية الحموية الخراساني الجويني متوفى ٧٣٢ ق

( تفسير ثعلبي ) ابواسحاق احمد بن محمد بن ابراهيم

الكشف والبيان ٣٨

الثعلبي النيسابوري متوفى ٣٧٧-٢٧٢ ق

ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبة الدينوري البغدادي

غريب الحديث ٣٩

متوفى ٢٧٦ ق

فاطمة الزهراء) الحافظ علي بن عمر بن احمد الدار

مسند سيدة نساء العالمين ٤٠

قطني متوفى ٣٨٥ ق

## فهرست مدارك وقسمتی از كتب عامه

مؤلف

ردیف نام کتاب

- ٤١ مسند علی ابن ابیطالب ابو عبدالرحمن احمد بن شعيب النسائي متوفى ٣٠٢ ق
- ٤٢ المصابيح الحافظ الحسين بن مسعود ابو محمد الفراء البغوي
- ٤٣ الجمع بين الصحيحين الشافعي متوفى ٥١٦ ق
- ٤٤ مناقات ابن مغازلي هو ابو الحسن علي بن محمد الجلابي الشافعي المعروف بابن المغازلي متوفى ٤٨٣ ق
- ٤٥ نور الابصار (في مناقب آل نبي المختار) السيد مؤمن بن حسن مؤمن الشبلنجي قال العلامة الاميني في ترجمته (الغدیر ج ١ ص ١٤٨) ولد في سنة بضع و ١٢٥٠ ولم اقف على تاريخ وفاته
- ٤٦ الولاية في طرق حديث الغدير . ابو جعفر محمد بن جرير بن يزيد بن خالد الطبري الاملي ٣١٠ ق

## خواهشمند است قبل از مطالعه غلطیهای زیر را اصلاح فرمائید

ردیف	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۲	۱۶	بمدرك	بمدارك
۲	۵	۱	و عملو	و علو
۳	۱۸	۴	برای	بر
۴	۲۴	۱۲	خواهد	خواهد شد
۵	۳۵	۱	وانتجبت بعده فتنه	وانتجبتة بعد فتنه
۶	۳۷	۱۷	حسین را	وحسین را
۷	۴۰	۱۴	درسه طرف	درسه موضع
۸	۴۶	۱۳	ضیفینی	ضیفنی فقال
۹	۵۰	۱۵	ونصو اصیک	نصو صیک
۱۰	۵۲	۱۱	پرسیده	پرسیده
۱۱	۶۰	۵	توصیفرا	را توصیف
۱۲	۶۴	۱۳	ابن عباس	ای ابن عباس
	۷۴		باب اول	
۱۳	۸۱	۱	تدعی یمامه من قریة یقال له مکه	یقال لها تمها مه من قریة یقال لها
۱۴	۸۱	۲۰	شبراً وشبیر	شبراً وشبیراً
۱۵	۸۲	۱۹	با آنانکه	با آنکه
۱۶	۸۲	۲۱	اسماء و انساب	ونوشته است در آن کتاب اسما و
۱۷	۸۵	۱۸	امر ولی	امر ولی الله
۱۸	۸۶	۲	وابی ان	وان
۱۹	۹۱	۱۲	یا ابا ابراهیم	یا ابراهیم
۲۰	۹۱	۱۵	بنو فلان	بنی فلان

ردیف	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۱	۹۱	۱۸	ان یستم	ان یتیم
۲۲	۹۱	۱۹	یا ابا ابراهیم	یا ابراهیم
۲۳	۹۱	۲۰	« «	» »
۲۴	۹۳	۱۱	بالیقاس	بالقیاس
۲۵	۹۹	۵	معویه	معاویة
۲۶	۱۰۲	۱۵	از بهلول	از پسر بهلول
۲۷	۲۰۴	۵	سبط	سبطا
۲۸	۱۰۴	۵	ابناء	ابنا
۲۹	۱۰۵	۵	بهلول	پسر بهلول
۳۰	۱۰۸	۹	بتو ابوالقاسم	بتوای ابوالقاسم
۳۱	۱۰۸	۲۰	او دید	دیده
۳۲	۱۱۰	۱۵	ابا جعفر بن محمد	ابا جعفر محمد
۳۳	۱۱۲	۲۰	مخفی	خفی
۳۴	۱۱۶	۴	یا تیکم ظاهر	یا تیکم بام ظاهر
۳۵	۱۱۷	۱۷	اکتفی	اکتفی
۳۶	۱۲۱	۱	حسنی از ابا گرامش	حسنی از حضرت جواد از آباء
۳۷	۱۲۲	۷	تعملون	تعلمون
۳۸	۱۲۷	۳	انه فی کتاب الله	انه آیه فی کتاب الله
۳۹	۱۲۸	۱۷	بابی یملاء	بابی من یملاء
۴۰	۱۳۲	۱۲	روای	راوی

ردیف	صفحه	غاط	سطر	صحیح
۴۱	۱۳۲	۱۵	همانحور	همانطور
۴۲	«	«	بوده	شده
۴۳	۱۳۳	۶	یمیز	یمیز
۴۴	۱۳۳	۱۲	امامتی	اماقول متی
۴۵	۱۳۸	۱۸	رانی	ارانی
۴۶	۱۳۹	۱	ویر از	وزمین را پر از
۴۷	۱۳۹	۳	ات	روایات
۴۸	۱۳۹	۱۳	بنت	یقتل
۴۹	۱۳۹	۲۰	مطع	مطلع
۵۰	۱۴۰	۱۰	حدثنی	حدثنی
۵۱	۱۴۱	۴	فطرة	فترة
۵۲	۱۴۱	۵	منصف	منظف
۵۳	۱۴۹	۹	تمحصوا	تمحصون
۵۴	۱۵۴	۲۰	سمع	انه سمع
۵۵	۱۵۶	۴	باثابت ان	یا ثابت ان
۵۶	۱۶۰	۲۱	ازاء	ازاءه
۵۷	۱۷۰	۸	منهما	منها
۵۸	۱۷۶	۸	آخرین	آخر این
۵۹	۲۲۱	۱	شراوی	شبراوی
۶۰	۲۲۱	۱	شلبنجی	شبلنجی



ردیف	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۱	۲۲۲	۶	الاستعاب	الاستیعاب
۶۲	۲۲۲	۷	نمیری	نمیری
۶۳	۲۲۵	۱۱	تزویدج	ترویدج
۶۴	۲۲۸	۵	(شبهه اول اساس تناسخ)	(شبهه اول تناسخ)
۶۵	۲۲۹	۱۸	میگیرند	گیرند
۶۶	۲۳۲	۹	بسله	بسلله
۶۷	۲۲۶	۲۲	فلاسفه وبرهان	فلاسفه برهان
۶۸	۲۴۱	۱۳	وجای	جای
۶۹	۲۶۴	۳	در کلینی	از کلینی
۷۰	۲۷۴	۷	روایات	رواات
۷۱	۲۸۶	۱۳	شد	شده
۷۲	۲۵۴	۲۱	حمر	حمزه